

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

١

دار المعرفة

رِيَاحُ الْمَسْرِعِ

تَرَجمَةٌ

بِأَوْلَاقِ وَالشَّمَدِ

مُلْكُ

أَفَا كَيْفَ يَعْزِيْعُ... مُحَلَّلٌ

خَارِجُ الْكَلْبَابِ سَلَامِيَّةٌ

بِالْمُسْلِمِينَ

رَبِّ الْجَاهِلِينَ سُرِّيْه

در ترجمہ

دانشمندان بانوان شیعہ

جلد اول

شرح زندگانی سیده نسوان  
تایف

آقا کی شیخ بیع ... محلاتی

حق طبع محفوظ است برائی مؤلف  
ناشر

دارالکتب الاسلامیة

شیخ محمد احمدی  
شیخ محمد احمدی  
بازار سلطانی هرات



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمدیحد وناء بی عدد مختص ذات پاکی است که از یک مشت خالک چنین گوهر باک من ذکر و انتی آفریده وتاج ولقد کرمنا بر تارک ایشان نهاده و بقدرت کامله خود درمشیمه امہات صورت نبات راجمال معنی داده و از صدف ارجام درمنثور (۱) و گوهر ربات الخدور بیرون آورده و از قطره آییکه از اصلاح مردان و تراقب (۲) زنان در ظلمات ثلات چکیده از آن ریاحین الشريعة (۳) (و خیرات حسان ۴) (و اعلام النساء ۵) رویانیده و درنهاد آنان از کمال و علم و معرفت چندان و دیعة نهاده تا اینکه ( مشاهیر النساء ۶) ( و تذكرة الخواتین ۷) ( نقل مجلس ۸) گردیده و از ( ثمرات اوراق ۹) معارفشن کتابها تنظیم شده و از دودمان رسالت بتول عذراء و زینب کبری پروردیده که هزاران مریم و آسیه و ساره و هاجر خدمت گذاری ایشان را بجان و دل خردیده و خاندان نظم و عرفان ایجاد صدهارابعه و خنساء بنموده و از ینبوع فیض نامتناهیش بسیاری از ربات حجالرا درفنون علم و معارف اشیاخ معاریف و مشایخ نموده و ابواب حکمت و ادب بر روی عفایف و عقایل گشوده و مستوره عصمت از آن طلب کرده معصومه نامی گشته و جاریه بزم آرایی ودلربائی خواسته محبوبه گرامی گشته ملکه میرابر تخت ملوک نامداری نشانیده و مردان روزگار را محکوم حکم او گردانیده تا بدانند که امر امر او است و فرمان فرمان او قدرتش بی پایان و عظمتش نسبت بمیردان و زنان یکسان .

(۱) نام کتابی است تألیف زینب فواز عربی است (۲) استخوان سینه ( ۳ نام همین کتاب است (۴) نام کتاب صنیع الملک است در سه جلد نازک بخط درشت فارسی که در ترجمه زنان است (۵) نام کتابی است تالیف رضا کحاله مصری در منظر بالغ فارسی طبع شده است درسه جلد (۶) تالیف محمد ذهنی افندی که بعربي نوشته است مختصر است (۷) تالیف شاهجهان یک‌کم فارسی مختصر مطبوع و در او اغلاق و اشتباهات بسیار است (۸) نام کتابی است درادیبات (۹) نام کتاب ابن الحجة الحموی است

پس از حمد خداوند یکتا درود نا محدود و سلام غیر محدود برسید انبیاء و  
و مرسلین محمد محمود و بر آل طیبین او تاروز موعد باد البته سلام و صلوٰة سزاوار  
این هستند نشین قاب قوسيين او ادنی است که زنانرا از تحت اسارت و ذلت ومسکنت  
زمان جاهليت نجات بخشيشده و حقوق آنها را كما هو حقه اذا فرموده تا آنکه در زير  
مقنه زمامداريها كردن و در فهم حقائق مسامي جمیله بتقدیم رسانیدند و در حل  
غواص تحقيقات اينقه فرمودند لشکر شکسته اند کشور گرفته اند بر تخت حکمرانی  
نشته اند صد کارها کردن صدر اهها رفته اند تأسیس مساجدها و مدارسهها کردن تأليف  
كتابها و رسالها نمودند مسالك طریقت و کافل ییچار گان با کمال همت شدند .

تومرد رهی واقف راه باش      زحال زنان نیز آگاه باش

و بعد چنین گويد بنده شرهنده ذیح الله بن محمد علی بن علی اکبر بن اسماعیل  
المحلاتی تجاوز الله عن سیاته فی الحاضر و الا تی که چون کتاب (کشف الغرور) در  
طهران بطبع رسید و مطبوع طباع گردید و چون پاره از حالات زنان نیکو سیرت و شمه  
ازحال زنان رشت طبیعت را در آنجاتذکر داده بودم در این فکر افتادم که ترجمة  
جمعی از داشتمندان بانوان شیعه راجمع آوری بنمایم . با این عدم اسباب وقلة اطلاع و  
عدم طول باع ولی از آنجاییکه کتابرا همت تأليف میکنده اسباب قدم در این میدان  
نهادم در حالیکه خود را از فرسان این میدان نمیدانم ولی در مثلها گفته اند .

بلبل بیاع و جند بویرانه تاخته      هر کس بقدر همت خود خانه ساخته

و داشتمدان در این موضوع کتابها بقالب تأليف ریخته اند و حقیر خوشه چین  
خر من آنان هستم وزحمات آنرا تقدیر مینمایم وبصدق اشعار ابن مالک .

وهو اسبق حائز تفضيلا      مستوجباً ثنائي الجميل

ولی قراء محترم بعد از امعان نظر در این اوراق خواهند دانست کم تر ک الاول  
للآخر، چه بسیار از تراجم در این اوراق دیده میشود که در کتب مؤلفه در این باب  
وجود ندارد و چون عمدۀ غرض اصلی و مقصد کلی از تأليف این کتاب تمکن بدیل  
عنایت آل عصمت و توسل بخاندان نبوت و رسالت است افتتاح این کتاب بنام نامی واسم

گرامی بانوی عظمی فاطمه زهرا سلام الله علیها خواهد بود و دو جلد این کتاب متعلق  
با آن عصمت کبری است کما اینکه جلد سوم متعلق با میرزاوه عرب علیا مخدره زینب  
و امهات مؤمنین و امهات ائمه معصومین و بنات آل طه و پس خواهد بود و مجلدات دیگر  
متعلق با سایر داشمندان بانوان شیعه است و نامیدم آنرا (بریاحین الشریعة) در ترجمه  
دانشمندان بانوان شیعه و نسیل الله التوفیق و علیه توکل و به الاعتصام)

### تبییه

چون در این جلد از عاشر بخار و جلد فاطمیه ناسخ التواریخ و کتاب خصایص  
فاطمیه مرحوم آخوند ملا محمد باقر کجوری طهرانی بسیار نقل میشود برای هر یک  
رمزی طبلالا اختصار قرار میدهیم «رمز عاشر بهار» رمز ناسخ التواریخ «پس»  
رمز خصایص فاطمیه و سایر مصادر رابنام و نشان ذکر خواهیم کرد و از مطالعه کنند کان  
گرامی امید وارم که از راه لطف و مرحمت براین ناچیز خرده نگیرند.

و عین الرضاعن کل عیب کلیله      کما ان عین السخط تبدی المساوا  
و علماء اعلام در حالات صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها کتابهانوشه اند  
حتی چند کتاب از علماء اهل سنت در نظر دارم که در ولادت و شیونات خاصه این مخدومه  
دو جهان در قلم آورند شکر الله مساعدیهم الجميله ولی دریا را کیل نتوان کردن و  
آفتابرا توان پیمودن و این حقیر ابتدا بکنیهای آن مخدومه مینمایم نظر باینکه این  
کتاب بایستی بترتیب حروف بوده باشد اگرچه هر اعات این قسمت در فهرست خواهد  
بود انشاء الله

### ((ام ابیها))

یکی از کنیهای معروفة فاطمه زهرا سلام الله علیها این کنیه است  
(پس) در مقالی الطالبین از حضرت صادق علیه السلام بدین گونه روایت است آن  
فاطمه تکنی ام ابیها و در (کشف الغمة) بدین عبارت است ان النبی کان یحبها و یکنیها  
بام ابیها و در فقره اخیره «و حیز علاوه است یکی محبت حضرت رسول است که فاطمه

رادوست میداشت و یکی تعیین این کنیه است از آنجناب پس از بابت محبت با آن حضرت او را بدین کنیه میخواهد و اگر صاحب طبع لطیف و ذوق منیف فی الجمله دقت کند میداند که خواندن آن مخددره را بدین کنیه بعداز ذکر کلمة يحبها دلالت واضحه بر کثرت محبت آنجناب میکند )

و در فارسی ام بمعنی مادر است و هاء ایهها راجع بفاظمه است یعنی مادر پدرش و این فقره معلوم است که بطريق حقیقت نیست بلکه بطريق مجاز است بناء علی هذا بایستی معنی مناسبی بحسبت آورد و دانستی که اولام بمعنی مادر است و تانيا ام در زد اهل لغت بمعنی قصد است هنگامیکه بفتح همزه قراءت شود مثل اینکه میگوئی ام فلان فلانا ای قصده وبضم اصل هر چیزیرا گویند واصل ام امه بوده است فلذا جمع ان امهات میآید و امهات در مردم و امما در بهائم مستعمل است و گاهاته میآورند و یا امت لاتفاقی گویند چنانکه یا بابت افعال در قرآن است و امهم از این ماده مشتق است چون مقصود خلق و پیشو انسان است و فی التفسیر در معنی وكل شیئی احصیناه فی امام مبین فرمودند هو الكتاب و انه الیام مبین هو الطریق والامام بالفتح هو القدام و آنچه کثیر الاستعمال است و از آن غالباً اراده میکنند همان اصل را میخواهند از آن جمله ام الجیش است که اسم است از برای رایت عظمی که در قلب لشکر هر سرع و ملجأ برای عساکر است قیس بن حطیم گفت .

نصبنا امنا حتی ائذ عروا و صار القوم بعد الفتح شلا لا

وجاده اعظم را ام الطریق گویند و فاتحته الكتاب را ام الكتاب گویند و مکه را ام القری و شرابرا ام نامند چون سبب از برای گناهان دیگر است و ام الدماغ کما فی تفسیر مجتمع البیان مقدمرا گویند و هر چیزیکه مقدم است و جامع او را ام الرأس گویند و ام الدماغ هم برای آنکه مجتمع حواس و مشاعر است وزمین راهم ام گویند برای آنکه اصل انسان از او است و رجوعش هم بسوی او است کما قال الله تعالى جل شأنه الله نجعل الأرض كفاتنا أحياء و امواتا ) و قال منها خلقناكم و فيها نعیدكم و منها نخر جكم تارة اخرى و امية بن الصلت گفتة .

فلارضن معقلنا و كانت امنا  
و رأیس قومرا ام القوم خوانند و ماهية رام الوجود کویند چون مظہر وجود  
است و عناصر اربعه را امہات میخواهند برای تولید هوالید نلائنه و نمره درخت را نیز  
ام کویند چون مقصد و مقصود او است شاعر کویند .

گر نبودی میل امید نمر  
پس معنی ان شجر درمیوه زاد  
گر بصورت از نمر بودش ولاد  
پس معنی جدجد افتاده ام  
زین سبب فرموده است آن ذوقون  
لان المقصود من الشجر هو الثمر د اوول الفکر آخر العمل پس از تذکره این  
عبارات مصطلحه والفاظ مستعمله چندوجه بنظر میرسد که جمع انهام منافات ندارد.  
(اول) آنکه فاطمه (ع) زهراء نمره شجره نبوت است و حاصل عمر حضرت  
رسالت است و فرزند مقصود پدر و مادر است و فاطمه زهراء (ع) مخصوصاً دختری بود  
که غرض اصلی و مقصد کلی رسول خدا وَالْمُرْسَلُونَ ازوی بوجود آمد و فاطمه آن صدف  
در ارای ولای عصمت که سماوات علویه وارضین سفلیه از ایشان استوار و برقرار است  
مقصد و مقصود و میوه قلب مسعود رسول خدا وَالْمُرْسَلُونَ بود پس معنی ام ایها آنست که فاطمه  
«ع» اصل پیغمبر است و همان فرزندیست که پیغمبر میخواست و مقصودش بود با آنچه  
از نتایج کریمة و فواید عظیمه که بروی از جهت فرزندی هترتب شده و از فضائل نفسانیه اش  
خواسته پس ام بمعنی مادر نیست در این مقام بلکه بمعنی قصد و اصل و مقصود و این  
معنی با مطابقۀ اراده لغویین بلکه اهل حدیث درست می‌آید و اگر بخواهیم مقصود را  
مطابقۀ باهريک از این الفاظ کنیم نیز صحیح است بواسطه ائمه معصومین علیهم السلام  
چنانچه اکرام رائیں گفته شود بواسطه تقدم و مجموعیت توالد و تناسل ذریسه طیبه‌اش  
وام الجيش برای آنکه پناه پیغمبر وَالْمُرْسَلُونَ و امت پیغمبر بوده است که از شکست وی  
شکست فاخت بر اسلام و اسلامیان وارد می‌آیدواکر (ام القری) بنامند نیز صحیح است  
بواسطه ائمه معصومین (ع)

وقال بعض العرفاء ان فاطمة (ع) من بين الانوار الالهية بمنزلة الماهية وتلك الانوار في مرتبة الوجود فهي الماهية الكلية والخزانة التي فيها الصور العلمية فهي ام لجميع الموجودات من البدايات والنهايات .

مشكوة نور الله جل جلاله  
زيونة عم الورى بر كاته  
هي قطب دائرة الوجود ونقطته  
لما تنزلت اكثرت كثراتها  
هي احد الثاني احمد عصرها  
هي عنصر التوحيد في بر كاتها

(يص) وجه دوم در افواه والسنه بسيار شایع است پدر گاهی به پسرش از راه رافت و رحمت در مقام نصیحت هیگوید پدر جان بابا جان و بدخلترش هیگوید نه نه جان مادر جان اینگونه الفاظ بین عرب و عجم شایع است مانند برادر جان و نظائر آن و این قسم عبارات و اصطلاحات از فرط محبت و کثرت شفقت و دوستی پدر بفرزند است پس بناء على ذلك معنی ام ایهبا بطريق حقیقت نیست بلکه عبارتی است که معمول بین پدران و فرزندان از راه عطوفت میشود و ممکن است که حضرت اقدس نبوی هم این طور اراده فرموده باشد و فاطمه زهراء (ع) را بدین عبارت خوانده باشد یعنی ای مادر من تاحکایت کند از فرط محبتش بدخلترش و عبارت حدیث که مذکور شد یعنی ویکنیها بام ایهبا دلالت بر همین معنی و بیان میکند .

(وجه سوم) چون آیه و افی هدایه النبي اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امها تم در مدینه نازل شد و زوجات رسول خدا ﷺ هر یک بکنیه ام المؤمنین مفتخر شدند و همگی امهات مؤمنین شدند فاطمه زهراء (ع) ازین تشریف برای خود شرف و مزیتی خواست پس سید مختار فاطمه را چون جان شیرین در بر کشید و بوسید و بویید و بدین کینه اش خواند و نامید یعنی اگر زنهاي هن مادر هاي امت من هستند تو بالاتر از ايشاني قدر و رتبه که مادر مني و مؤيد مضمون آيه مسطوره هنی از نکاح و تزویج زوجات مطهره است كما قال الله تعالى و لان تنكحوا از واجه من بعده ابدا) و اين فقره واضح است اموبيت زوجات طاهرات از برای مسلمين از جهت تعظيم و تشریف است نه از روی حقیقت و چنین است اختصاص این لفظ بفاطمه زهراء (ع) و

صاحب خصایص وجوه دیگری در معنی ام ایهاد کر فرموده چون در نظر حقیر جلوه نکرد از نقل آن خودداری نمودم.

### (( ۲ - ام اسماء ))

بنده احقر در جلد سوم تاریخ سامراء شرافت کنیه و لقب را تفصیل داده ام که کنیه از مفاخر عرب است و در امتهای دیگر مرسوم و معمول نبوده و کنیه از کنایه است و آن اشاره است بنام انسان که از خواندن آن منتقل میشود بنام خود عرب کنیه را در مقام تعظیم و تکریم شایع کرده استعمال مینمودند.

(یص) و آنچه مشهور است کنیه مصدر باب وام و ابن میشود مثل ابوالحسن وام کلثوم وابن عباس وابن حاجب بلکه مصدر میشود مانند بنت العنب و بنت الکرم وغیره و صدیقه کبری (ع) چند کنیه داشته است که بعضی مشهور بوده است مثل ام الحسن وام المحسن و ام ایها و بعضی مشهور نبوده است مثل این کنیه ام اسماء چندانکه این کنیه را فقط مجلسی از کتاب (معرفة الصحابة) نقل کرده است و از آن عبارت معلوم است این کنیه را در اوائل ولادت و قبل از هجرت برآن مخدره میخوانند و عرب این کنیه را تفأل بخیر میدانست.

### (( ۳ - ام الہناء ))

این کنیه نیز غیر مشهور است از آن مخدره (ع) و مأخذ آن از روایات بنظر نرسیده است فقط مرحوم شیخ حرمعلی ره در منظمه اش فرموده.

و قدر و واکنیتها ام الہناء ام الائمه الہداء الائمه

ام الحسین المعجبی ام الحسن فاسمع الي جمع و تعداد حسن

و هنا بفتح هاء و نون مأخوذ از هنی است و عیش هنی آن خوشی و گوارا شدن معیشه وزندگانی است و تهنیه نیز از این باب است که در اعیاد وایام سرور گفته می شود ولفظ هنیتاً در آشاییدن آب در میان اعراب دعا مخصوص است که رسم شده و

حدیث نزول جن و آشامیدن خمسه طیبه علیهم السلام از آن و خطاب خداوند سبحان هنیتاً مرئیاً لک یاعلی بن ابی طالب در کتب مناقب مذکور است و مأخذ دار آیه کریمة فکلوه هنیا مرئیاً و هر امریکه در او رحمت نباشد میگویند هنی است و هنے هنایی الطعام ولک المهنَا و این کنیه را از برای حضرت زهراء نقائی بخیر زده بودند یعنی همیشه زندگی وزندگانی این دختر بروزگار گوارا باد و فاطمه زهراء (ع) خود تمام عیشه راضیه هر ضیه بود و اصل اصیل گوارانی و سازگاری است چه در دنیا و چه در عقبی و شوهر بزرگوارش در دار دنیا بدان نعمت موهو به خدا راشا کر بود و در مدت موانت است با کمال ملایمت و ملاطفت بایک دیگر موادرت و سازگار برداشته از دواز لذادر و حانیه و حظوظ معنویه رباینه هم که در کمال کمال بوده اند بهره مند میشدند و حضرت امپر فرمودند در اینمدت که فاطمه (ع) بخانه من بود هیچگاه از او مکروهی ندیدند و هر گز هرا بغضب نیاورد والبته در صورت موافقت چقدر زندگانی سازگار است .

## (( ۴ - ام العلوم ))

این کنیه راصاحب جنات المخلود در شمار کنیهای آنحضرت آورده و البته این کنیه دلالت بر زیادتی و کثرت علم آن مخدوده عظمی است و شکی نیست که آن آیة الله العظمی (ع) احاطه بهم علوم عقلیه و نقلیه داشت و این احاطه و اطلاع در زمرة نسوان عالمیان مخصوص بایشان است بلکه علوم گذشته و آینده تماماً اغتراف از آن منبع علوم و سرچشمۀ معارف است و از سرتایی وجود فاطمه دانش و دانایی تراوشن کند و بیاید حدیث ( عیون المعجزات ) که آن مخدوده بحضور امیر عرض کرد که اگر بخواهم از علوم اولین و آخرین تراخبر میدهم .

## (( ۵ - ام الفضائل ))

(یص) این کنیه شریفه از کنیه ساقیه جامع تر است چون داشتن علم یک فضیلتی است از فضائل نفسانیه فاطمه طاهره سلام الله علیها و فضائل و فواضل دیگر شرا

کسی تواند احصا بنماید و فضیلت جمع آن فضائل است و آن در برابر نیمه است و بفارسی معنی فزونی است وامر انته مفضالة على قومها اذا كانت لها فضائل زائده و فضائل فاطمة زهراء سلام الله عليها برد و قسم است ) یاتکوینی است یا تشریعی تکوینی ايضاً بر دوم قسم است یادا خلی یا خارجی و معنی تکوینی این است که در تحت اختیار انسان نیاشد و تشریعی یعنی بجعل شارع باشد و صدیقه کبری (ع) جامع جمیع آنها بنحو اکمل بود تکوینی داخلی جمال و نور زهراء سلام الله عليها از قوه تحریر و تقریر خارج است تکوینی خارجی اصالة و شرافت نسبش که دختر سید المرسلین و هم سر سید الوصیین و مادر دو سید شباب اهل الجنة و مادرش خدیجه کبری ام المؤمنین اول نساء القوم اسلاماً و کیفیت انعقاد نطفه زکیه اش در رحم خدیجه و تزویجش در آسمان و مزايا و خصایصی که بعد از این در محل خودباید .

(یص) و فضائل تشریعی آن آیت رحمت راتوان احصا نمود فمحسر عن ادراکها انسان عین کل عارف و قصر عن وصفها و احصائه .السان کل محسن و واصف والکل بضرور فضائلها معترفون وعلى باب کعبه فواضلها معتکفون) تصانیرت انظاماً و تقاضرت العلماء ولکنت الخطباء و عجزت البلغاً، وكلت الشعراً و توافتت الارض والسماء عن وصف قدرها و جلاله شأنها

### قصيدة هریه

سقى الله انفاسى من السلسل العنبر  
لانظم ابكاراً من اللولو الرطب  
بمدحت بنت المصطفى ينجلى كرب  
وان معا ليها لا سني من الشهب  
وفى مدحها القرآن بل سائر الكتب

فان لم تصدق ما اقول ولا تدرى  
فسل آية القربي فسل آية الاجر  
و سل آية الود و سل ليلة القدر  
و سل آية الكوثر و سل سورة الدهر  
و كانت لطه المصطفى الرزوح بلعجب  
هي الشمس خدراً والأشعة ساتر  
بخدمتها حور الجنان فناخر

لها جاريات هريم ثم هاجر هى القطب قدرا و النساء دواير  
فشتان ما بين الدواير و القطب ،  
هي الزهرة الزهرا فقرت و انما  
تضى لسكن السماوات كلما  
تقوم بمحراب تناجي الى الرب  
هي الآية الكبرى فكلات الى النبي عـةـولهم ما يبلغون لمنتهى  
مكارها العليا و انا لهم بها و كيوان عليها لا على من السهى  
ففى فاطم حارت عقول ذوى اللب  
فتباً لقوم احرقوا باب دارها  
و بعداً لقوم اسقطوا ها جنينها  
و تعساً لقوم سودوا ها متونها  
و فى وجهها إثر من اللطم و الضرب  
فلهـى عليهمـا حين ابدت عويلها  
و كادت بان الراسيات تسزيلها  
فما حال من تلقى مقودا كفيمـا  
فوا عجباً من قسورـقـىـدـ للكلب  
فاوافت الافالاك من عزم دهشـةـ  
تنا ديهـمـ خلوا ابن عمـىـ و مهـجـتـىـ  
و اذ هلت الاملاك من طول زفـرةـ  
و ان لم تخلوـعـنهـ اشكـوـ بـعـولـةـ  
الى الله يا اهل الضـلاـلةـ والـرـيـبـ  
((ـامـ الـكتـابـ))  
(يـضـ) اـينـ كـينـهـ كـريـمةـ درـ دـفـاتـرـ مـضـبـوـطـهـ مـحـدـثـينـ اـزـ عـلـمـاءـ بـسـيـارـ مـذـكـورـ اـسـ  
تفـاسـيرـ عـامـهـ وـخـاصـهـ اـزـ اـسـماءـ سـورـهـ مـبارـكـهـ الحـمـدـ شـمـرـدـهـ شـدـهـ بـرـايـ آـنـكـهـ اوـ  
نـ اـسـتـ بـلـكـهـ اـصـلـ هـرـ كـتـابـ اـزـ كـتـبـ سـماـويـهـ اـسـتـ وـبـقـولـ بـيـضاـوىـ مـشـتـمـلـ اـسـتـ  
يـدـ وـمـيـدـاهـ وـمـعـادـ وـقـضاـ وـقـدرـ وـاشـتـغـالـ بـخـدـمـتـ وـطـاعـتـ وـطـلـبـ مـكـاشـفـاتـ وـمـشـاهـدـ  
كـهـ اـيـنـ سـورـهـ اـشـرـفـ سـورـهـ اـيـ قـرـآنـتـ چـنانـکـهـ اـمـ القرـىـ مـكـهـ مـعـظـمـهـ اـشـرـ

بلدانست و هر دو معنی در حق جناب صدیقه طاهره سلام الله علیها جایز و جاری است از افضلیت واشرفت بما سوای خود از هرجهت و جامعیت و اشتمالش بر تمام علوم و معارف و در معنی ام القرآن گفته‌اند ف آن عوض هر چیزی است لیکن چیز دیگر عوض او نمی‌شود و بهمین طریق است فاطمه زهراء علیها سلام که گوهر یکتا و فرد بیهمن است در سلسله نسوان عالی شان و اورا عوض و مانندی نیست و سوره حمدرا اساس القرآن نامیدند از آنکه اول سوره قرآن است یا آنکه هشت‌مل است بر اساس طاعات و عبادات و فی الحديث اساس القرآن فاتحة الكتاب و اساس الفاتحة بسم الله الرحمن الرحيم . چون هر یعنی شدی بر تو است با اساس قرآن تابادن خدا شفایابی و فاطمه دین و بنیان ایمان است و صدق در در شعشعانیه الهیه است و بولای او امراض باطنیه و اوجاع ظاهره شفایمیاب و ام مُلِدِمْ که معظم اوجاع است در تحت فرمان او است و حدیث آن در باب اذکار فاطمه (ع) است و حضرت رسول ﷺ فرمود قسم بحق آن کسی که جان من در قبضه قدرت او است مانند این سوره در توریة و انجیل و زبور نیست و انها السبع المثانی والقرآن العظیم - و ابوالفتوح در تفسیر خود روایت می‌کند : که یک‌صد و چهار کتاب از آسمان نازل شد تمام آنها را درجهار کتاب توریة و انجیل و زبور و قرآن جمع فرمود و آنچه در این چهار کتاب است در سوره مفصل جمع فرمود و آنچه در سوره مفصل است در سوره الحمدنهاد و هر که این سوره را بخواند چنان است که یک‌صد و چهار کتاب آسمانی خوانده . - این رواییه عرض می‌کند قسم بخدای عالم و رسول او که بمانند فاطمه (ع) زنی در هیچ امتنی نیامده و نخواهد آمد و این کنیه برای آن‌مخدره بالینکه اسم این سوره شریفه است شرفی بزرگ است .

## میرزا محمد طبرستانی متخلف بغاصل

رسولرا نبود نور چشم ، غیر بتول  
نديده بود خدارا ، کسي بچشم رسول

خدایرا نتوان دید جز بچشم رسول  
اگر بتول بچشم رسول نور نبود

محل باشد، تفکیک علت از معلول بهر فاطمه مرآت دل نما مصقول شفاقت همگیرا نمیگذرد قبول و گرنه کشته آدم نداشتی محصول وجود توبه بساطت نمود جفت قبول نمود بود در اشیا نداشت راه عقول از آن شیده است جهان بر هلاکت توعجول خدات هر دو جهان را زمهرداده بیول که بوده ای بجهان از حیوة خویش ملولی	ولی بدیده بود نور علت دیدن اگر معاینه خواهی جمال حق دیدن اگر شفیعه محشر نباشد او بر خلق غرض وجود توبه است علت خلقت مکونات وجودیه زوج و ترکیبند اگر وجود توکنوی قبولی ننمود ترا گرفت وجهان را اطلاق گفت علی جزای آنکه ترا غصب حق شد از فدکی در این دور روزه عمر آنقدر کشیدی رنج
--	--

### (سائر کنیه‌های فاطمه زهراء (ع))

(۷) ام الحسن ام الحسین (۹) ام المحسن (۱۰) امامه المعصومین (۱۱) ام السبطین  
 (۱۲) ام الريحانیین (۱۳) ام الخیره (۱۴) ام البرة (۱۵) ام الاذهار (۱۶) ام الاخیار  
 (۱۷) ام النجبا (۱۸) ام الانوار (۱۹) ام الاطهار (۲۰) ام الابرار . ووجه مناسبت این کنیها  
 از خارج در کمال وضوح است و استعمال هر یک در نهایت شیوع و در زیارات وادعیه و در  
 افواه و السنّة شیعه اثنا عشریه متداول و متناول است و مرحوم ( مجلسی ) طاب ثراه  
 فرموده این بزرگواران را میتوان باوصاف والقابی که دوستان میدانند در مقام اعظم و  
 اکرام بگویند مگر آنچه منافی باشد باخصوص خاصه ایشان پس فاطمه زهراء سلام الله  
 علیه هارا مثلاً کسی میتواند در زیارت یاد رمدح و تابع و اندام الشموس الطالعة . ام الاقمار  
 المیرة ام النجوم الزاهرة ام النقباء المطهرين . ام الاصفیاء الطیین . وهکذا بناء علی ذلك  
 میتوان علاوه از کنیه‌ای مذکوره هزاران القاب بقالب لفظ در آورد برای آنحضرت

### (القاب فاطمه زهراء (ع))

(یص) لقب جمع آن القاب است کما قال الله تعالیٰ ولا تنازروا بالألقاب ( وقد  
 یکون علمائمن غیر نیز فلا یکون حراماً ) لقب بعد از کنیه ممدوح است و آن یام شعر |

بر مدح است یادم و نهی در آیه مسطوره اشاره باللقب مذمومه است که مدعو از آن کراحت داشته باشد بواسطه مذمتی که در آنست و تنازع همان تلقیب است و اکرام واعز از مؤمن آنست که او را بنام نخواهد بلکه بلقب ممدوح اورا خطاب کرده تعظیم نمایند و احترام کنند و کثرت اسماء والقب از برای هر کس دلیل بر شرف و قدر و علو مقام او است و هر لقب هم اشاره بوصف مخصوص مشهور آن موصوف است که از ذکر آن، موصوف شناخته میشود و جناب صدیقه طاهره (ع) بواسطه شرافت ذات مقدسش و اوصاف ممدوحه اش در موارد عدیده باسم مبارک ولقب شریفی که حاکی از آن صفت خاصه است بلسان خدا و ملائکه و ائمه طاهرين خوانده شده و در بعضی از موارد یک معنی را بعبارات و الفاظ مختلفه آورده اند که کثرة الاسماء تدل على شرافه المسمى . و در (کتاب مناقب ) (و بحار) اسماء آن مخدره را چنین روایت کرده اند فاطمه ، بتول ، حسان ، حرّة ، سیدة عذراء ، زهراء ، حوراء ، مبارکة ، طاهره ، زکیة ، راضیه ، مرضیه ، مجدده ، حانیه ، صدیقه

( یص ) بعد از ذکر این اسماء گوید حقیر برای هیمنت خواسته میکند و پنج لقب مطابق اسم مبارک آن مخدره نام برده باشم و بیست لقب از القاب که سادات القاب آن بزرگوار است شرح بدhem .  
بعد تعداد آن القاب را مینماید ولی بترتیب حروف نیست و حقیر دوست دارم که آن القابرای بترتیب حروف زینت این کتاب بگردان :

ام الامه	آیة الله
بیعته النبوة	ابنة الصفوة
بیضاء بنته ، بتول	احدى الكبر
باکیة العین	آیة الله البریه
برزخ النبوة والولاية	ارومة العناصر
بهجة المؤاد	ام الامه
تفاحة الفردوس	آیة الله
القيقة	ابنة الصفوة
ثمرة النبوة	احدى الكبر
ثالثة الشمس والقمر	آیة الله البریه
جمال الاباه	آیة الله العظمی
الجميلة الجليلة	ارومة العناصر

ظل الله الممدود	ستر الله الكبرى	جريدة المفاخر
العارفة بالأشياء	سيدة نساء الجنة	حجاب الله المرخى
عديلة مريم الكبرى	سيدة نساء هذه الامة	حاملة البلوى
عقيلة الرسالة	سيدة نساء الاولين و	الحبة النابتها
العالمة بما كان وما	الآخرين	الحبيبة المصطفى ﷺ
يكون	سيدة بنات آدم عليه السلام	حججة الله الكبرى
العايدة التقية	سفينة النجاة	حظيرة القدس
عين الحياة	سماء الكواكب الدرية	الخير من الخير
عين الحجة	سلالة الفخر	خ بها خير العمل
عروة الوثقى	شرف الأبناء	خامسة اهل العباء
عيبة العلم	شفيعة الامة	دعوة مستجابة
العفيفة	الشهيدة	درة التوحيد
عالية الهمة	الشمس المضيئة	الدرة المنضدة
الغرفة الغراء	صاحب الجنة الساعية	الذروة الشامخة
فلذة الكبد المصطفى	صفوة الشرف	الذریعة الشیعة
الفضلة	صاحب المصحف	زیحانة النبي
فخر الائمة	صلوة الوسطى	روحین جنیی المصطفی
قلادة الوجود	صاحبة الاحزان الطويلة	رکن الدين
قرة عین الخلاقين	الصابرۃ فی المحن	ربیبة المكرمة
القانعة	الصادقة فی السر والعلن	الراضیة المرضیه
القاتنة	صفد الفخار	الرشیدة
القدوة المسددة	السائمة فی النهار	زوجة ولی الله الاعظم
قرار القلب	ضامن الشفاعة	الزهراء
القائمة فی الليل	الطاھرة المیلاد	زجاجة الوحى
كلمة الله التامة	الطاھرة فی الافعال	زین الفواطم

النعمـة الجليلـة	الممنوعـة إـرـتها	كلـمة التـقـوى
ناـحة الـجـسـم	الـمـظـلـوـمـة	الـكـوـكـبـ الدـرـيـ
الـنـبـيـلـة	الـمـقـتـوـبـةـ فـىـ الدـنـيـا	الـكـرـيـمـةـ فـىـ النـفـقـة
نوـرـ الـأـنـوـار	الـمـيـمـونـة	الـكـثـيـة
نـجـمـةـ أـكـلـيلـ النـبـوـة	الـمـعـصـومـة	الـكـلـمـةـ الطـيـبـة
والـدـةـ الـحـجـج	الـمـنـعـوـتـةـ فـىـ الـأـنـجـيل	لـيـلـةـ الـقـدـر
وـدـيـعـةـ الرـسـوـل	الـمـوـصـوـفـةـ بـالـبـرـ وـ	الـمـزـوـجـةـ فـىـ الـمـلـاـءـ الـأـعـالـ
الـوـلـيـدـةـ فـىـ الـإـسـلـام	الـتـبـجـيل	الـمـعـرـفـةـ فـىـ السـمـاء
الـوـالـهـةـ الـكـلـاـ	مـحـترـقـةـ القـلـب	مـبـشـرـةـ الـأـوـلـيـاء
الـوـحـيـدـةـ الـفـرـيـدـة	مـعـصـبـةـ الـرـأـس	مـشـكـوـةـ الـأـنـوـار
وـسـلـالـةـ الرـضـوـان	مـهـجـةـ الـعـالـم	مـعـدـنـ الـحـكـمـة
وـعـاءـ الـمـعـرـفـة	مـكـسـوـرـةـ الـضـلـع	الـمـتـهـجـدـة
وـلـيـةـ اللهـ الـعـظـمـى	مـقـتـولـ الـجـنـين	الـمـضـطـهـدـة
هـيـ الـكـوـنـر	مـوـطـنـ الـرـحـمـة	الـمـهـنـهـدـةـ الـرـكـنـ
وـاـنـهـ الـاحـدىـ الـكـبـرـ	نـخـبـةـ اـيـهـا	الـمـمـتـحـنـة
يـنـبـوـعـ الـعـلـم	الـنـاطـقـةـ بـالـشـهـادـتـيـن	الـمـفـصـوـبـةـ حـقـها
وـيـنـابـيـعـ الـحـكـمـة	عـنـدـ الـوـلـادـة	

مخـفيـ نـامـنـدـ كـهـ آـنـجـهـ ضـبـطـ شـدـ صـدـوـجـهـلـ لـقـبـ استـبعـضـ رـاحـقـيرـ تـبـدـيلـ وـاضـافـهـ  
نمـودـهـاـمـ وـاحـصـاـيـ آـنـ درـعـقـدـهـ مـحـالـسـتـ.

روـبـسوـيـ گـلـستانـ عـصـمتـ دـاـورـ	كـرـگـلـ عـصـمتـ نـديـدهـاـيـ وـ نـدانـيـ
دـخـتـرـ بـدرـالـدـجـيـ شـفـيعـةـ مـحـشـرـ	بـضـعـةـ خـيرـ الـورـىـ حـبـيـةـ يـزـدانـ
عـرـشـ مقـامـ وـفـرـشـتـهـخـوـيـ وـمـلـكـفـرـ	فـاطـمـهـ نـامـ وـزـكـيـهـ نـفـسـ وـفـلـكـ جـاهـ
صـنـابـطـهـ كـافـ وـ نـونـ نـتـيـجـهـ خـلـقـتـ	شـمـسـهـ طـاقـ حـيـاـ كـتـيـبـهـ عـفتـ
طـيـبـهـ باـ وـقارـ عـصـمتـ كـبـرىـ	وـاسـطـهـ كـنـ فـكـانـ أـنـجـلـجـهـ اـتـورـ

طاهره روز گار عفت اکبر عالمه علم حق محدثه دهر  
فخر سماواتیان و همسر حیدر

فاکهه اصطفی عزیز پیغمبر	دخت رسول انسام ام ائمه
هست چنین دختری چنانش بابا	باید چنین زنی چنانش شوهر
مهر باید بهر یابد پیوند	ماه بباید بمه باشد همسر
ارفع آن آسمان کاینش اختر	اعلی ان خانواده کاینش خاتون
آباد آن حجله کاینش بانو	احسن زان مادر کاینش دختر
دختر اگراین بود نداشتی ایکاش	دایه امکان به بطون الا دختر
نخل امامت از او گرفت شکوفه	فرق ولایت از او رسید بافسر
زورق ایمان بوی شناخته ساحل	کشته ایمان زوی فراشته لنگر
ملک نجاعب زامر اوست منظم	شهر شرافت بفضل اوست مسخر
جهه هؤبد بعون اوست مهیا	عزت و سرمهد بنصر اوست هیسر
آتش و باد آب و خاک و عالم و آدم	ملک و ملک جن و انس و کهتر مهتر
بر درش آنان کشند سجدہ دمادم	در برش اینان برند سجدہ سراسر
(یص) پس از تعداد القاب مذکوره بیست لقب از القاب فاطمه زهرا را شرح	
میکند و حقیر خلاصه آنرا نقل میکنم :	

### (بتول)

بتول از القاب باهره صدیقه طاهره است و مریم بنت عمران (ع) و بتول بمعنی  
بریدن و جدا کردن باشد و جمع بتول بتائل است و آن زنی است که بریده و جدا شده  
از زنیای دیگر و بتول نهالی است که از بن درخت بیرون آمده و از او مستقی شده باشد  
و در آیه مبارکه است ( و تبتل اليه تبتیلا ) ان انتقال و انقطع از دنیا است  
برای خدا .

و در صراح الملة گوید بتول هي العذرأ المنقطعة من الازواج ويقال هي المنقطعة  
إلى الله من الدنيا وهي نعمت فاطمة بنت النبي ﷺ .

(وابن ائمہ) در نهایة کفته سمیت فاطمه البتول لانقطعها عن نسae زمانها فضلا ودیناً وحسباً وقبل لانقطعها عن الدینیا الی الله ودر (غريبین) کفته سمیت فاطمه بتولا لانها تبتلت عن النظر ودر کتاب (معانی الاخبار) و(کتاب علل الشرایع) وکتاب مصباح الانوار و کتاب بحار از امیر المؤمنین ؑ روایت است که از حضرت رسول ﷺ سؤال کردند که ما مکرر شنیدهایم که فرموده بود مریم بتول است و فاطمه بتول چه معنی دارد فرموده رذیکه حیض نبیند بتولست وحیض در دختران پیغمبر ان کرا هتدارد و مرحوم مجلسی (ره) فرمود است انها منقطعه عن نسae زمانها بعد مرؤیه الدمو بهمین مضمون علماء سنت مائند احمد بن حنبل در فضائل (وحافظ) ابونعیم در کتاب منقبة المطهرين وابو صالح مؤذن در (اربعین) وابن حجر مکی در صواعق المحرقة در ذیل آیه ولسوف يعطيك ربک فترضی از صحیح نسائی وسید علی شافعی در کتاب (مودة القریب) در باب حادی عشر از حضرت رسول خدا تقل کرده اند که فرمود انما سمیت فاطمه البتول لانها تبتلت من الحیض و النفاس لان ذلك يحسب في بنات الانبياء نقصان ونسائي در صحیح خود روایت کرده که رسول خدا فرمود (فاطمه حوراء آدمیة لم تحيض ولم تطمث) بالجمله اخباریکه در کتب فرقین در این خصوص رسیده قریب بتواتر وحد استفاضه است و مجال انکار نیست و حدیث (ان الله حرم النساء على على ؑ مادامت فاطمه حیة لانها لم تحض) شاهد مقصود است بناء على ذلك فاطمه بتول است یعنی منقطعه از رؤیه دم و منقطعه است از زنان از جمیع فضل و دین وحسب (و قبل انها تبتلت کل لیله مما ترجع بکراً وعلاوه بر آنچه منظور میشود طهارت ایشان است از ارجاس و ادناس معنویه روحانیه والظاهر عنوان الباطن یعنی چنانکه از پلیدیهای ظاهره مریم و فاطمه طاهره منزله و مهذبه بودند بمفاد کریمه (ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک على نساء العالمین) علاوه انتقطاع اندکدره از مطالب مذکوره عموماً خود دلالت دارد بر طهارت معنویه اش و جمعاً دلالت دارد بر عصمت و نگاه داری خداوند سبحان این دوزنرا از گناهان و انتقطاع از خلق و توجه بخالق و این خود دلیل محکم دیگری است و آیه معظمی بر عصمت ایشان است

## (( ۲ - الطاهره ))

این لقب از اوصاف ذاتیه فاطمه زهرا علیها سلام است و مشتق از طهر بعض و آن پاکی از حیض است و طهارت بمعنی پاک شدن و اصل آن نظافت است والمطهر المزه والطهورین الماء والترباب ومنه ( وائزنا من السماء ماء طهورا ) و صدق در کتاب (علل الشرایع) و (اعمالی) از حضرت صادق روایت کرده که فرموده فاطمه را در نزد خداوند سبحان نه اسم است اذ آنجله طاهره است و مرحوم (کفعمی) فرموده طاهر از اسماء الله است یعنی منزه از اشیاء و امثال و اضداد و انداد و از صفات ممکنات و حالات مخلوقات از حدوث و زوال و سکون و انتقال و چون در این عالم اسماء الله را مظاهری است مظہر اسم طاهر فاطمه زهراست که در مخلوق هاندی ندارد و از زنان دیگر ممتاز است و حضرت باقر علیه السلام میرمود فاطمه را طاهره نامیدند لطهارتها من کل دنس و طهارتها من کل رفت و ماراث یوماً قط حمرة ولا نفاساً و معنی رفت در آیه شریفه ( ولارفت ولافسو) فخش گفتن است و در این حدیث اشاره است که فاطمه از اخلاق ذمیمه هم طاهره بوده علاوه بر ادب انس ظاهری و متعلق طهارت یا طهارت ظاهر است از اخبات یا طهارت جوار حست از معاصی یا طهارت نفس است از اخلاق زدیله ردیه یا طهارت سر است از ما سوی الله و تمام این مراتب اربعه در آن طاهره مطهره بوجه کمال موجود بود صلوات الله علیها

(نعم مقیل) موافق چون در این عالم چهار است طهارت کردن از وی هم چهار است  
 نخستین پاکی از احداث ارجاس دوم از شر نفس و شر وسوس  
 سوم پاکی از اخلاق ذمیمه است که با وی آدمی همچون بهیمه است  
 چهارم پاکی سر است از غیر که آنجا منتهی گردد بدان سیر

## (( ۳ - السیده ))

(یص) آنحضره یکی از القاب مبارکه اوسیده است و این لقب بزرگ جامع مکارم و محمد حمیده و معانی عدیده است و لفظ سیده یعنی رب و مالک و شریف و

قاضی و کریم و حلمیم و رئیس و مقدم و مطاع و متهم اذیت قوم آمده است و مشتق است این لفظ از ساده‌سوز سیادة و جمیع انساده و سادات و اساده و سیايد من غیر قیاس است و اغلب استعمال باضافه و قید می‌شود هانند سید‌القوم و سید‌النبویین و سید‌الوصیین و سید اشباب اهل الجنة و سید‌السادات و سید‌الساجدین و در صورت اطلاق مخصوص بخدواند متعال است و قید و اضافه برای خلق است و در وصف حضرت یحیی عليه السلام (انه کان سیداً و حصوراً و نبیاً من الصالحين) مراد مطاع و مقدم بر مردم است و صاحب مجتمع البیان در معنی سید فرموده مأخوذه از سواد است و سید‌القوم یعنی مالک السواد الاعظم و آن کسی‌که طاعت وی واجب است و در این زمان هر آنکه هاشمی فعلوی و فاطمی باشد بلقب سید خوانده می‌شود و این وضع ثانوی است و هر مرد وزنی که در خانواده ریاست و مطاعیت داشته باشد سید و سیده اورا می‌خوانند و فارسی آن در افواه و السنّة فارسیان آقا و خانم است و در مصرستی زینب و سنی نفیسه و سنی سکینه معروف است و سنت هنفیت سیده است و فاطمه زهرا سلام الله علیها هالکة و شریفة و فاضلة و کریمة و صابرة و حلمیم و مطاعه و مقدسه و سیده بر زنان اولین و آخرین بود.

#### ((٤- سیدة النسوّات))

این لقب بزرگ مأخوذه است از حدیث شریفی که متفق علیه فرقین است که فاطمه زهرا سیده زنان عالمیان است از اولین و آخرین و در این لقب باللقب سابق فرق است چون که از لفظ سیده عموم مفهوم می‌شود و از سیدة النسوّات خصوص و چون در لفظ سیدة اطلاق مندرج است سعادتش اختصاص بزنان ندارد بلکه بر رجال هم سعادت دارد بخلاف این لفظ که اختصاص بزنان را میرساند و در اخبار و آثار غالباً فاطمه زهرا را بین لقب می‌خوانند و ابوبکر در قصه فدک بمخاطبۀ آنحضرت گفت و انت سیدة امة ایک والشجرة الطيبة و رسول خدا عليه السلام فرمود فاطمه سیدة نساء العالمین من - الاولین والآخرين .

## (( ۵ - الحوراء ))

از القاب طیبه فاطمه زکیه است و آن مشتق از حور است و جمع آن حور بضم است و حوران سیاهی چشم است تماماً کما فی قوله تعالی (حور مقصورات فی الخیام) و قوله تعالی (حور عین کاملاللؤل المکنون جزاء بما كانوا يعلمون) آن حوریه - ایست که چشمهاي آن سیاه و بخوبی و نیکی گشاده باشد و عین جمع عیناء است و هی الواسعة الحسنة العین و انہن خلقن من تسبیح الملائكة و در هم جمع فرمود حوراء بفتح و مد آن شدة سفیدی چشم است در سیاهی ، و چشم را احور گویند و حوراء را بنعت و صفت یاد کنند و چشم سیاهرا بچشم آهو تشبیه نمایند و حور بمعنى رجوع و تقسان و سفیدی آمده است و احرار مصدر است و در وصف فاطمه زهراء سلام الله علیها حوراء انسیه دیده شده است یعنی فاطمة حوریه بصورت انس است (ر) از رسول مختار روایت است فاطمه حوراء انسیه او آدمیة لم تطمح ولن تحضن یعنی انسیه ایست که صفت حوریه در اوست که آن صفت عدم رؤیة دم است .

از ابن عباس از رسول خدا مروی است در حدیث مبسوطی که فرموده فاطمة بضعة منی و هی نور عینی و ثمرة فؤادی و روحی التی بین جنبي و هی الحوزاء الانسیة . و در خبر دیگر از اسماء بنت عمیس مروی است که رسول خدا ﷺ فرمود ان فاطمة خلقت حوریه فی صورة انسیة و در اخبار معراجیه است که آن جناب فرمود جبریل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشتی بمن داد چون خوردم بزمین آمدم با خدیجه طاهره مواقعه کردم حامله شد بفاطمه زهراء فاطمة حوراء انسیة فکلمـا اشـتـقـتـ الـى رـائـحـةـ الـجـنـةـ شـمـتـ رـائـحـةـ اـبـنـیـ فـاطـمـهـ وـ اـخـبـارـ دـرـ اـینـ بـابـ بـسـیـارـ اـسـتـ وـ درـ اوـصـافـ حـورـاـ لـعـینـ مـرـوـیـ استـ کـهـ اـزـ تـربـتـ بـهـشتـ خـلـقـ شـدـهـ اـنـدـ بـنـورـانـیـةـ وـ اـزـورـاءـ هـفـتـادـ حـجـابـ سـاقـشـانـ اـزـ لـطـافـتـ نـمـایـانـ استـ .

(یص) و در احادیث آل عصمت وارد است که حور العین از نور وجود مقدس

آنحضرت خلق شده اند .

و در خبر است چون حوریه راه می‌رود از خلخال پای او صدای تسبیح شنیده  
می‌شود و گردن بند او که از یاقوت است می‌خندد و از بند نعلین او که طلا است آواز  
تمجید می‌آید و بر هر یک هفتاد حله است که هر یک بر تکی است و با هر یک هفتاد بیوی  
خوش است که هر بیوی برخلاف دیگر است.

و در ذیل آبه لایرون فیه شمساً و لازمه ریراً از ابن عباس مرویست اهل بهشت  
در بهشت نوری مشاهده بنمایند چون نور آفتاب پس بحضوران می‌گویند خداوند سبعان  
فرمود در بهشت آفتابی نیست پس این روشنایی چیست رضوان گوید این نور آفتاب  
و ماه نیست بلکه فاطمه علیها السلام و علی طیللا در مقام خودشان خنديدهند این نوردهان  
ایشان است.

## ((العذر آء))

این لقب شریف از القاب مختصه فاطمه زهراء است در مجتمع البحرين است  
عذراء بروزن حمراء دختر باکره را گویند لآن عذرتها باقیة

جفت حیدر سلیل پیغمبر	(نا) صد گوهر شیر و شبر
شیر مردان برش چه نیم زنست	دختر مصطفی اکر چه زنست
بر او مرد نیم زن دانند	زن اگر چند نیم مردانند
زیست از مرد در جهان او فرد	شیر یزدانش گر نبودی مرد
عصمتش بانک بر فرشته زند	همتش ز اختران برشته کند
جز بیزدان بند سلام علیک	در جهان بود از جهانش لیک
دو جهانش چه خاک و خاکستر	از جهان دیده برجهان داور
آنکه رست از جهان فدک چه کند	آنکه جست از جهت فلک چه کند
گوهر پاک خواجه لولاك است	زین جهانی وزین جهان پاک است
مادری و پسر زیبازده حسر	کوهری و صدف بیازده در

٧ - التفهيم

(یص) این لقب اشرف القاب ام الائمه الاطیاب است و ان مأخذ و مشتق از  
وقی یقی است و تقوی و تقیه از همین باب است و بمعنی وقایه است و اهل لغة  
کفته‌اند تقی در اصل وقی بوده است و او بدل بتا شده است و وقایه پرهیز کردن  
است علی ای حال تقی کسیکه از خدا بقرسد و خدارا حاضر داند و از گناهان  
اجتناب و احتراز نمایند و معانی و مراتبی برای تقوی ایراد کرده‌اند از تائیین و صالحین  
ومتفقین و صد یقین و تمام هر انب تقوی در این آیه شریفه است که میفرماید (ومن  
یطع الله و رسوله و یخش الله و یتنه فارلئک هم الفائزون) پس هر فردیکه بدین  
اوصاف موصوف شد تقی است و هر زن تقیه است و فاطمه زهر اسلام الله علیها خود کلمه  
تقوی است و از زمرة نسوان عالمیان زنی آن خوف و خشیه و اطاعت و امتنال اوامر را  
بماند و نداشته و بعضی از عارفین کفته‌اند خیرات دنیا و آخرت در یک کلمه جمع شده  
است و آن کلمه تقوی است.

الحرّة (٨) -

این لقب مأثور و از القاب نبیله آن خدره عصمت است و معنی حره زن آزاده است و معنی امه کنیز است در مجمع کویر «الحرة خلاف الامة» و در افواه مذکور است العبدی قرع بالعضا والحریک فیه الاشاره باز در تعریف حره گفته اند: الحر حر و ان هسه - الضر والعبد عیدوان المسنة الدر و در شعر عرب است :

تمسك ان ظرفت بود حر لان الحر في الدنيا قليل

وجمع حره حرائر است علی غیر قیاس از آنکه جمع حره باید حرف باشد مثل غرفه و غرف ، و تحریر رقبه بمعنی آزاد کردن است و خاک و ریکی که خالص باشد و مخلوط بچیزی نباشد آنرا نیز حرف نامند و در تفسیر اهل البيت آیه انی نذرت لك ما في بطني هجر رأاً بدين کونه معنی شده يعني مخصوصاً لك و مقرر رأاً لعبادتك و حرائر يصف زنان سفید اندام و آزاد است ویکی از معانی حره کریمه است و جناب

فاطمه رهرا سيدة الحرائر وكريمة الاطياب والانساب بود ومعنى اين وصف كه آزادی است از بندگی خالص وكنيزی مخصوص است كه در راه پروردگار خود كرده وازان بر زنان جهان سعادت وشرافت يافته ويبايد حديث ، انظروا الي امتی سيدة اماء کيف اقبلت بقلبها على عبادتی ترتعد فرائصها من خيفتها يعني عموم زنان دنيا كنيزند وفاطمه سیده ايشان وصاحب اختيار وحکمران بر ايشان است وفاطمه اين سعادت وبرثريها از کنيزی وبندگی بخدات حصيل فرموده وكمال وشرف او در اين نسبت است كه في الحقيقة فاطمه را امة الله وكنيز خدا بخوانند چنانکه حضرت رسول همین مسئلت از حضرت احاديث نمود که او را عبد الله بنامند که کفي لي فخرآ ان اکون لک عبداً جون شرایف اسماء دیگر در تلواین لقب مبارک است ومقتضای کریمه فاعبدوا الله مخلصین اخلاص در عبادات شرط کلی است بلکه عبادت بدون خلوص فاسد است وحره ان زنی است که عمل وی خالص باشد و درجهان زنی نیامد و بخواهد آمد که عملش در خلوص هم ترازو با فاطمه زهراء (ع) بشود .

## (( ۹ - الحصان ))

اين لقب شريف از ائقاب عليه ان عصمت کبری است ومشتق منه ان معلوم است والاحسان زن خواستن مردادست وهو المحسن بالفتح وهرزن شوهردار محسنه است و حصان بفتح وحصاء زنی است که پارسائی او ظاهر باشد وزن عفیفه وکریمه و آزادرا گویند و در ( مجتمع البحرين ) فرمود المحسنات المؤمنات ای الحرائر العفيفات والمحسنة بفتح الصاد المعروفة بالعلفة كانت ذات زوج اولم تكن مجملة در قرآن مجید احسان بچهار معنی تقسیر شده است اول عصمت است لقوله تعالى ( احسنت فرجها ونفعنافيها من روحنا ) دویم ازدواج لقوله تعالى ( والمحسنات من النساء ) سوم حریمه است كقوله تعالى ( من لم يستطع منكم طولا ان ينكح المحسنات ) چهارم اسلام است كقوله تعالى ( فإذا احسن فان ايتن بفاحشة ) و آيدرا چنین معنی کرده اند که هر يك از شما ها استطاعت مالي ندارد برای گرفتن زن آزادی کنیز بخواهد که مؤاندش سبکتر است و نفقة اش کمتر

وکمال این مراتب در فاطمه زهرا (ع) موجود و نفس قدسیه اش از اتصاف بملکات و اختصاص باعلا درجه فضائل و کمالات از تمام زنان دنیا معین و ممیز است و كذلك بنات طاهرات و نین مطهرین او بتمام کمال و کمال تمام موصوف بودند و در حق مردان ایشان است

لقد علمت قریش عند فخر	بanaxن اجودهم حسانا
واکثرهم دروعا سایفات	و امضاهم اذا طعنوا اسانا
وار فهم عن الضراء فيهem	و ایهیم اذا نطقوا لسانا

### ( ۱۰ = الحانیة )

لقبی است مبارک واز مختصات حضرت فاطمه زهراست (ع) وان مشتق از حنیف  
یخنو بمعنی عطفت و شفقت است گویند حنفیت المرأة على ولدها اي عطفت واشافت  
ولم تتزوج بعد ایهیم ودر مجمع میفرماید و منه المرأة الحانیه و حنفین ناله و آواز ناقه  
است و ترجیح صوت او است از برای بچه‌اش و حنان بتخفیف رحمة است و بتشدید زو رحمة  
و حنان با تشدید از اسماء پرورد کار است یعنی اقبال میفرماید بسوی کسی که از اعراض  
میکند و این رحمتی است از بی رحمت دیگر و این صفت در مخلوق ظهور در امهات  
دارد که هر قدر فرزندان از ایشان اعراض بنمایند مهر و محبت مادری اقبال و مهیج  
توجهات او است و صدیقه کبری (ع) عطفت و رأفت و مهر بانیش نسبت بشوهر و فرزندان  
و پدر بزرگوارش بنان بیان از وصف آن عاجز و قاصر است و دوره حیوة آن خدره  
شاهد صدق مدعی است

### ( ۱۱ = الزهر آء )

از القاب مشهورة جناب فاطمه زهراست و این لقب در السننه شیعه امامیه بسیار  
شایع و اشتهر دارد و در کتب اخبار ائمه اطهار (ع) این لقب بسیار استوده شده وجه قدر  
شریف و مبارک است و حروف اصلی آن ثلاثة است زهراست و زهور روشن شدن آتش

و بالا گرفتن است و زهره بضم اول و سکون ثانی اسم ستاره است و زهره بفتح اول و ثانی شکوفه را گویند و بسکون معنی سفیدی است و منه رجل از هر ای ایض مشرق الوجه و ام الازهار کنیه مبارکه صدیقه کبری است، و مراد از ازهار رائمه اطهار (ع) باشند وزهره بفتح دای و سکون هاه معنی زینت و بهجت است فی قولہ تعالی ولاتمن عینیک الی هامتعنا به ازواجاً زهرة الحیوة الدنیا بالجمله زهر و زهور معنی روشنائی و درخشندگی وصفای لون وتلالوه آمده است

وعلى ما في (المصباح) سفيد روشن را گويند زهر الرجل اي ايض وجهه وجمع وفرد آن زهر و زهرة است چون تمرو تمرة

بالجمله اين لقب نبيل ووصف جميل غالباً در زيارات ودعوات ملازم اسم سامي آن عصمت کبری است يعني ائمه هدى عليهم السلام خوش داشته اند بالوصاف کثیره ديگر آن مخدره آنجنابرا بفاطمه زهرا بخوانند برای کثرت وقایعی که راجع باین اسم مبارک است و عامل عدیده که دارد

منها صدق زده در کتاب علل الشرایع از جابر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که سؤال نمودند چرا فاطمه را زهر نامیدند حضرت فرمودند چون خداوند سیحان اور الازنور عظمت خود خلق کرد از آن نور روشنائي داد اهل آسمان و زمین را بطور يكه بوسپيد نور وی چشمهاي ملايمه که را گه همگي برو افتادند و خدار اسجده کردند و عرض کردندي پروردگار ما اين چه نور است ندارسيد اين نوريست ازنور من که در آسمان اورا ساکن نمود و اعظمت خودم اورا خلق کردم و بیرون میآورم اور الازصلب پیغمبری از پیغمبران خودم و آن پیغمبر را بر هر پیغمبری تفضیل میدهم و از این نو، ائمه را یعنی میآورم که با مردم قیام نمایند و بحق من هدایت یابند و ایشان را خلفای خودم در زمین قرار میدهم این خلاصه حدیث بود

و منها ايضاً صدق در کتاب علل الشرایع و معانی الاخبار از آن بزرگوار سؤال کردنند چرا فاطمه را زهراء نامیدند فرمود هر وقت در محراب عبادت میایستادن نور روی او از برای اهل آسمانها روشنائی میداد چنانکه نور ستارها از برای اهل زمین

و منها از ابوهاشم جعفری مقول است که سوال کرد از صاحب عسکر عليه السلام که چرا فاطمه را زهراء نامیدند فرمودنور روی او از برای امیر المؤمنین در اول روز مانند آنقدر و در ظهر مانند هاه و در آخر روز وقت غروب مانند کوکب دری می درخشید .

و منها از حسن بن زید روایت است که گفت از حضرت صادق عليه السلام سوال کرد چرا فاطمه را زهراء نامیدند فرمود برای آنکه فاطمه رادر بهشت قبه ایست ازیاقوت سرخ ارتفاع آن درهوا یکسان است و معلم است بقدرت خدا از بالا علاقه ندارد که او رانگاه دارد و بستونی استوار و برقار نیست واورا یکصد هزار دراست و بر هر دری هزار ملک استاده اهل بهشت اور امییینند چنانکه اهل زمین کوکب دری را درافت آسمان و میگویند این قبه زهرائیه فاطمه است

و منها در اواخر حدیث طوبی از ابن عباس روایت کند که خداوند متعال نور فاطمه زهراء را در قندیلی قرارداد و آنرا در گوشوار عرش آویخت پس آسمان های هفت گانه و زمین ها همکی روشن شدند از اینجهت او را زهراء نامیدند و ملائکه خداوند متعال را تسبیح میکردند ) و تمام حدیث بعد ازین بیاید .

و منها از علی الشرایع از ابن بن تغلب مقول است که از حضرت صادق عليه السلام سوال کردند که چرا فاطمه را زهراء کویند فرمود برای آنکه در اول روز برای حضرت علی ابن ابی طالب روشنانی میداد و نور سفیدی از محراب عبادتش بخانهای مدینه میتاشد که دیوارهای مدینه سفید میشود مردم خدمت حضرت رسوخدا عليه السلام مشرف میشوند و جهت را هیپرسیدند حضرت هیفرمود این نور محراب عبادت زهراء است حضرت امیر چون میآمد میدید انها قاعدة فی محراب ابا تصلی والنور ساطع من محراب ابا وجهمها چون ظهر میشود نور زردی ساطع میشود که دیوارهای مدینه زرد میشود چون غروب میشود نور سرخی می دیدند که دیوارها تمام سرخ مشید بهمان طریق مردم مدینه میآمدند و سوال میکردند پس میدانسته اند آن نور زرد و سرخ از جین حضرت صدیقه طاهر است و در حدیث معتبر است که آن انوار ساطعه لامعه جمیعا بجناب سید الشهداء منتقل شد و در ائمه طاهرين قرار گرفت .

(یص و این علل مذکوره در تسمیه فاطمه بز هراه با هم دیگر منافی نیست و تمام آنها صحیح است و جمع آنها ممکن کسی که در بد و ایجاد نور مبارکش با آسمانها و زمین هابتابد و آنچه هست در این عالم بالا و پست ازاو روشن بماند و از نور موفور السرور ش قبه زهر آمیه بدان اوصاف و رفعت خلق شود بعید نیست در این عالم ملک انوار وجودیه اش صبح و ظهر و شام بر اهل مدینه عموماً تابند و درخشند باشد و بر حضرت امیر علی نحو الخصوص آفتاب و ماه و کوکب دری نماید و خود بدیهی است آنچه را امیر المؤمنین ﷺ بنظر ولایت و محبت مشاهده هیفر مود و جناب فاطمه را بدیده ظاهر و باطن میدید غیر از دیده دیگران بوده است و بجلوهای آن مخدره در اوقات خاصة برای آن بزرگوار بنحوی اختصاص داشت و بر اهل مدینه بنحو دیگر بعبارة اخri حضرت امیر آفتاب و ماه و ستاره را بحقایقها مشاهده هیفر مود و ذیگران ضوء و شعاع آفتاب وغیره را و شاید جمعی از آن انوار بی بهره بودند واستعداد لقای انوار فاطمیه را نداشته اند ولهم اعین لا يبصرون بها و انهم عن لفأر بهم لم يحججو بون وجهه اینکه انوار با هر آن مخدره عصمت بالوان مختلفه درخشند بود و بر نگ بیاض و صفره و حمره جلوه مینمود شاید اشاره بر اختلاف حالات آن ظاهره بوده که در حال رجاء و امیدواری و نائل شدن بفیوضات رحمات حضرت باری بر نگ بیاض جلوه مینمود و در حال خوف و وحشت بر نگ صفره فروزنده بود چون ازادای تکلیف باری فراغت حاصل مینمود حال نشاط و انبساط و سرور که از قبولی اعمال و توفیق بعادات حاصل میشد و آن لازمه سرخی چهره و رخسار است .

یا آنکه بمصادق حدیثیکه وارد شده است انگشتتر عقیق سفید از نور روی رسول خدا است و انگشتتر عقیق سرخ از نور روی امیر المؤمنین است و انگشتتر عقیق زرد از نور روی فاطمه زهراء است و این سه قسم از نور باین سه نگ حکایت از نور نبوت و ولایت میکنند و نور نبوت عین رحمت بوده که علامت آن بیاض است و نور ولایت که مظہر غصب بود اثران سرخی است و نور زرد حقیقت عصمت است که واسطه بین رحمت و غصب است و همچو عذر بر رخیقت و جامعیت است و آن مخدره صلوٰة وسطی واقفه بین

مبدای مشرق نبوت و منتهای مغرب ولایت است ( وهی الشمس المضيّة من جهة النبوة والابوة والقمر المنير من جهة الولاية والامامة والکوکب الدری الذي يوقد من شجرة مباركة زيتونة يكاد زيت علمها يضئ الاملاک والاقلاک من الشّری الى الشّریا ) خلاصه کلام آنکه این جلوه رفیعه دلالت دارد که آن سیده جهان در این عالم امکان مرآة مجلوه خاتم پیغمبران وجناب امیر مؤمنان بوده پیوسته بمدد غیبی مفیض الخیر والبر ومنزل البر کات والرحمات از جهت یمنای رسالت وجهه یسرای ولایت افاضات بلانهایات در هر صباح ومساء بر آن ذات اقدس وجسد مطهر عصمت کبیری میفرمود واز آن مخدره بدیگران ترشح و تراوش میکردد تعلوقدار و سمو مقام و رفعت شان او بر عالمیان ظاهر گردد

## ( ۲۱ - المنصورة )

(یص) از احادیث صحیحه معلوم است که حضرت فاطمه را در آسمانها منصوره میخواندند و نصر بمعنی اعانت است یقال نصره علی عدوه ای اعانه و انتصار بمعنی انتقام است و در این مقام معنی منصوره بفارسی یاری کرده است و ناصر و معین و یاری کننده وی خداست و در کریمه مبارکه ( و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیة سلطاناً فلا يصرف في القتل انه كان منصوراً ) مراد از منصور حجه بن الحسن عجل الله فرجه میباشد و در کتاب معانی الاخبار از امام صادق مروی است که رسول خدا ﷺ فرمود در شب معراج سبیی بهن داد برادرم جبرئیل چون شکافتم نوری از او ساطع شد جبرئیل عرض کرد چرا از این سبیل نیفرهای پس بخورید و بیمی نداشته باشید که این نور منصوره است در آسمان و در زمین فاطمه است پس گفتم ای حبیب من چرا اور آسمان منصوره و در زمین فاطمه است عرض کرد فاطمه نامیدند از آنکه شیعیان خود را از آتش نجات میدهد و دشمنان خود را از دوستی خود دور دارد و در آسمان منصوره نامیده شده است برای این است که درستان خود را اعانت میکند و مانع از دخول آتش میشود و این است قول خداوند سبحان ( ويومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله ينصر من يشاء وهو العزيز الرحيم ) و این بشارتی است روحانی و تکریمی است رحمانی

واظهاری از جملات قدر آن مستوره کبری است و تسلیه ایست از انتقام اعدادی آن بزرگوار و این آیه مبارگه در سوره روم است و مژده و بشارتی است در علبه رومیان بر فارسیان و اصحاب حضرت رسول را در آن خصوص حکایاتی است گویا مقصود از این حدیث شریف این است که فاطمه زهراء باری کرده شده است از جهت دوستاش و بعبارة اخربی نصرت دوستان فاطمه نصرت فاطمه است بناء علی ذلك معنی منصوبه لازمه معنی فاطمه است که آن نجات از آتش است و کدام نصرت واعانت بالاتر است از اینکه دوست کسی بجهت او از آتش ابدی خلاص شود و نجات یابد و غالب بر دشمن خود گردد واستشهاد باین آیه در مقام تأویل است و خلاصه آن بر حسب ظاهر است که حضرت فاطمه نصرالله است و از این نصر که منصوبه است هر کس را میخواهد باری میکند و هر کس را میخواهد خواری میدهد و در تأویل روایت فرموده اند نصر فاطمه لمحبیها

ای گرامی دخت سالارام	لوح محفوظ خدای ذوالنعم
همسر و هم خوابه حبیل المتن	ماه برج عروة الوثقی دین
از توجسته سکه عصمت رواج	عصمت بکرفته از عفت خراج
با وجود چون توزن در احترام	دیگر از مردان نباید بر دنام
کوه مس را میکند کان طلا	خاک پای فضه ات چون کیمیا
آبروی مریم از خاک درت	ساره و هاجر بخدمت بر درت
گرتومی زن ای سر افزار زمن	کاش مردان جهان بودند زن
کرد حق نام کرامت فاطمه	ملک هستی راز جودت قائمه
ذات تواسباب ایجاد وجود	خاطرت آینیه غیب و شهود
سر مکنون خدای ... اکبری	جهت حیدر دختر پیغمبری
قلب توای قلزم مجد و شرف	شد بر ای یازده کوکب صدف
قامت ای سر و بستان صفا	پای تاسر نخل توحید خدا
آنچه قدرت داشت ذات کرد گار	جمله را بر دست در ذات بکار
بیش از این نبی بوصفت دسترس	گر بود در خانه کس یک حرف بس

## (۱۲) - الصدیقه الکبری

این لقب شریف مفظومی است که خداوند متعال در قرآن مریم (ع) را بدان خوانده وستوده است فی قوله تعالی (هالمسیح بن مریم الارسول قد خلت من قبله الرسل وامه صدیقة الایه) ورسولخدا صلوات اللہ علیہ و آله و سلم فاطمه زهرا را صدیقه خواند برایت ابی بصیر در امامی از حضرت صادق علیہ السلام بعداز ذکر مهریه فاطمه (ع) فرمود وہی صدیقة الکبری و بهادرات القرون الاولی و صدیق از صیغه مبالغه است یعنی بسیار راست گو و فاطمه زهرا نفس صدق است و کافی است شهادت عایشه باین معنی که علماء سنت هم نقل کرده اند که عایشه میگفت ندیدم زنیرا که راست گوئر از فاطمه باشد هرگز پدرش رسولخدا صلوات اللہ علیہ و آله و سلم و اهل سنت این روایت را معتبر میدانند میع ذلك در مطالبه حق ثابت خود پدر عایشه قول آن صدیقه را تصدیق ننمودند و تصدیق عایشه بصدق قول حضرت فاطمه منافقی است باتکذیب قولی و فعلی پدرش ابو بکر در ادعای فدک باضمیمه تصدیق سید الصدیقین امیر المؤمنین علیہ السلام و جمعی از اصدقاء این خانواده و معنی و بهادرات القرون الاولی که در حدیث مذکور شد این است که تمام انبیاء قرون گذشته امت خود را امر بمعرفت و شناسائی فاطمه مینمودند و بمقامات فاطمه ایشان را اعلام مینمودند و بعبارت روشتر سعادت و شقاوت اهل هر زمانی از تولی و تبری صدیقه کبری استوار و دوستی آن بزرگوار مناطر و مدار دین انبیای هر زمانی بوده است چون دوران زمین و آسمان بوجود ایشان است .

### بیت

و بها دار في القرون رحاما	*	هي عند الله اعظم شأنها
بل رحمة بها اهداها	*	هي والله آية لرسول الله
من سماء الوجود مثل زكها	*	هي مشكوة عصمة علقت
لبنيها وكل من والاها	*	هي والله كوثر قد اعدت
عروة الله التي وتفهاها	*	هي حبل لكل معتصم

و حِيَّةُ الْقُلُوبِ مِنْ جَدْوَابِهَا	* هِيَ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي ظُلُمَاتِ
يَنْتَمِيْهُ عَلَى زَوْيِ قَرْبَاهَا	* هِيَ بَعْدَ النَّبِيِّ أَقْرَبُ مِنْ
أَعْيْنُ فِي غَطَائِهَا يَغْشَاهَا	* هِيَ عَيْنُ إِلَهٍ كَيْفَ لَهَا
وَعَلَيْهِ يَتَّهِيْ يَكْنُ سَكَنَاهَا	* هِيَ بَنْتُ النَّبِيِّ وَ بَضْعَتِهَا
قَلْ أَبُوهَا وَ بَعْلَهَا وَ لَدَاهَا	* هِلْ يَكْنُ فِي الْوِجْدَانِ هَاشِيَّهِ

## ( ۱۴ - الزَّكِيَّةُ )

(یص) این لقب مبارک نیز دلالت بر طهارت ذات کثیر البر کات حضرت فاطمه زهراء صلوات الله علیها میکند و ازهفات خاصه معصومین است و در بعضی نسخ زاکیه است والجمع اولی وفرق بین زکیه و زاکیه راجئین گفته اند که زاکیه هر گزگنامه نکرده وزکیه کسی است که گناه کند و آمر زیده شود فلذا در بعضی نسخ زاکیه ضبط شده است که عباره اخرای طاهره است وفرق بین طاهره وزاکیه این است که آنچه از جانب حق است وموهوبی و قدیفی وخلقی وفطري است که فطرة الله التي فطر الناس علیها آن معنی طاهره است و آنچه راجع بخلق است سعی واجتهاد وکوشش لازم دارد و کسبی است که مجاهده بنماید که نفس اوپاک بماند وهمشه زاکیه باشد واکرگناه کرد و توبه کرد زکیه میشود و در قرآن مجید از زبان روح الامین درقصة مریسم (ع) خبر میدهد (لاه لک غلاما زکیا) یعنی آمده ام بتوغلامی بدhem که از گناهان پاک و پاکیزه باشد تذکیه در لغة بمعنى تطهیر است وزکوة چون مظہر اموالست باین اسم موسوم گردید واهل تفسیر در ذیل آیه کریمة قدائلع من زکیها فرمودند تزکیه تطهیر از اخلاق ذمیمه است که ناشی از غصب وبخل وحسد وحب جاه وحب دنیا وکبر وعجب است پس هر که این امراض را باعمال صالحه معالجه کرد البته نفس او مظہر و مزکی است و در قرآن لفظ زکیه ، صفت یادشده است در خطاب حضرت موسی بجانب خضر که فرمود اقتلت نفسازکیه معنی زکیه در این آیه همان زاکیه است که مراد طاهره است یعنی کسیکه پاکست از جنایت نباید موجب قتل بشود وزاکیه بمعنى نامیه هم آمده

است و منه زکی الزرع این نما و حصل فيه نمو کثیر و بر که ، و منه و صلوات زا کیه ای نامیه و ممکن است که فاطمه زهرا راز کیه خواندند از برای نماء آن چسد عنصری وجثة حسیه اش که بر خلاف اجساد دیگران بوده کما سترف فی محله و سادات جنان و قفقی که قنداقه فاطمه را بام المتمونین دادند عرض کردند خذنیها ظاهره مطهرة زکیه میمونه و این وصف راجع بهارت از خبائث ظاهره است بواسطه قرینه حاليه واگر در مقامی این لقب بدون قرینه ذکر شود عمومدار دو طهارت معنویه راهم میفهماند.

### ( ۱۵ = الراضیه )

(یص) این لقب عالی حکایت از رضای آنحضرت میکند و عالم رضوان اکبر است و از برای هر کس بطریق کمال جز برای معصومین یافت نمیشود که حق تعالی خبر ناده در سوره (غاشیه) وجوده یومئذ ناعمه اسیعها راضیه فی جنة عالیه (چون نفس راضیه فردای قیامت در عیشه هر راضیه است و علامت نفس راضیه آنست سخط نکند بچیزیکه خداوند از برای او مقدر کرده است و از برای خود راضی بعمل قلیل نشود و این مضمون حدیث است که در مجمع نقل شده است من رضی بالقليل من الرزق قبل اللہ منہ الیسیر من العمل ومن رضی بالیسیر من العلال خفت میونته و تنعم أهله وبصره اللہ داء الدنيا و دوائها و آخر جه منها سالمًا الى دار السلام . (والراضي الذي لا يسخط بما قدر عليه ولا راضي لنفسه بالقليل). اکنون بدانکه نفس بعد از اینکه مطمئنه شد زمان رجوع الى الحق و خروج ازعلايق بدن و توجه بعالق قدس راضیه ف مراضیه است و این رضا از اطمینان او است که در نفس وی سپرده شده است و اطمینان در تلو مقام ایقان است که از ترقی ملکات حقه یافته است و معنی اطمینان آنست که آنچه در آخرت بوی عنایت میشود در دنیا همانرا بالمشاهده کان میبیند یعنی عالم شهود و کشف اور دنیا و آخرت بریک نهج است و این است معنی لو کشف الغطا مالازدست یقیناً و این لقب شریف کمال تمجید است برای فاطمه(ع) و این صفت رضا هم بنحو کمال در آن حبیبة ذوالجلال ظهور یافت بلکه با رضای خدا و رسول متحد گردید و مغایرت از میان برفت و از این وست که

حضرت رسول ﷺ میفرمود رضای فاطمه رضای من است و سخن فاطمه سخن  
من و از این حدیث و نظائر آن مرحوم مجلسی تمسک جسته بعصر فاطمه  
زهراه بلکه آیه ولسوف یعطیک ربک فرضی برای رضای حضرت زهرا (ع)  
است ماعرض شان نزولش این بود که روزی رسول خدا ﷺ ملاحظه فرمودند  
که فاطمه گلیمی از پلان شتر بردوش افکنده ونشسته آسیا میکنید پس آنجانب  
گریست و فرمود تجربی مراره الدینیا لاجل حلاوة الآخرة پس جبرتیل نازل شد و این  
آیه بمارکه فوق را آورد.

بابی من تكون خالصة \* عن میولات نفسها و هواها  
بابی من بكل مشتهيات \* اقلعت كالجبال مـرسـاهـا  
بابی ثم اسرتی نم اهـلـی \* ثم مـالـی و مـاسـوـاهـا فـدـاهـا  
بابی فاطـمـ شـفـیـعـهـ حـشـرـ \* بـابـیـ منـ بـحـکـمـهـ شـفـعـهـ هـا  
بابی فاطـمـ وـقـدـ فـطـمـتـ \* بـاسـمـهـ نـارـ حـشـرـهـاـ وـ لـظـاهـهـا  
بابی كـفـهـاـ عـلـیـ تـعـالـیـ \* هـوـلـوـ لـمـ يـكـنـ وـ مـنـ اـكـفـاهـا

### ( ۱۶ = المرضية )

(یص) این لقب مبارک اگر چه در روایت و اوصاف نفس همچنین در ذکر حکیم  
در تلوراضیه است ولیکن اشرف واقوی است از راضیه ، باین بیان همچمل که نیشابوری  
در قفسیر خود گفته راضیه کسی است که از مقدرات کائنة و احکام جاریه که از خداوند  
بر او میرسد کمال رضایت داشته باشد اما هر راضیه کسیست که عند الله هر راضیه باشد ، در فقره  
اولی رضایت از بنده است و در فقره ثانیه از حق و مناط رضایت حق است از عبده چون  
بنده از خدای خود راضی است خداوند هم از اوراضی است چنانکه گویند رضی الله  
عنہ و رضی عنہ (در مجمع البحرين) فرمود الراضیة وهی التی رضیت بما ولیت والمرضیة  
هی التی رضی عنها بعبارة اخرى از برای نفس پنج مرتبه است نفس اماهه نفس لوامه  
که در قرآن مذکور است ان النفس لامارة بالسوء ولا قسم بالنفس اللوامة اول تابع

هو است و آمر سوء است دویم ملامت میکند خود را وادعان بقصیر خوددارد اگرچه احسان کند سوم از مراتب نفس مطمئنه است و هی الامنه و چهارم راضیه و پنجم مرضیه است و جمعی نفس ملهمه قائل شدند و گویا مأخوذ از فالهای فجورها و تقواهای است و اگر نفس مطمئنه فاطمه علیها السلام راضیه من الله نبود مرضیه عند الله نمیشدو بدین لقب اختصاص نمیافتد مانند نفوس مطمئنه‌انه معصومین (ع) خصوص جناب سید الشهداء که آیه مبارکه یا لیتها نفس المطمئنه ارجعی الى ربک راضیه مرضیه در شـ. آن ایشان مأول است وتلك الثمرة من هذه الشجرة كما نالوا احد من العشرة و در تفسیر اهل بیت از حضرت صادق طیبه هرویست النفس المطمئنه الى محمد زلیل الشہادت والراضیه بالثواب وادخلی فی عبادی ای محمد واهل بیة علیہم السلام

### (١٧- (المبارکة))

(یص) والمبارکة هی ذات بر کتفی العلوم الربانیة والفضائل النفسانیة والکمالات الشریفة والکرامات المنیفة واین لقب معظم بیان از خیرات کثیره وبرکات وفیرة میکند که از آن منبع عصمت کبری ورحمت عظیم بما سوی الله رسیده وہیرسد وبرکات دو قسم است قسمی ظاهر وقسمی باطن وهر دو قسم از برکات بنحو کمال در آن مر آت صفات ذوالجلال ظاهر و هویدا بوده است و آیه فی لیلة مبارکة تأویلیش بدان ذات مقدس است که ام البرکات ومنافع خیریه وکلیات امور دنیویه وآخریه عالمیان از ایشان ظاهر شده و معنی شجرة مبارکه بدان حضرت بازگشت دارد

آنها خیرة النساء جميعاً \* ولها الفضل من جميع نسائها  
 ما رأدت من الدنيا شيئاً \* فابي الله عاجلاً في عطاها  
 انبت نفسها بزهد وقالت \* في الصباح ليحمدن سراها  
 انما الحور اشرف من قصور \* بعيون حوراء حتى تراها  
 وحسن الجنان مشرفة \* حين تضحك بهن من حسنها  
 اهل بيت النبي سفينة نوح \* من اتى اهل بیة لنجها

می بنت النبی و بضعتها وعلی بیته یکن سکناها

## (۱۸ = النوریة)

(یص) این لقب شریف نورانی درالسنن وافراه ملائکه وسکان سماوات علویة مشهور و معروف بوده است مانند منصورة و علامه مجلسی این لقب را در عدداد القاب آن مکرمه بشمار آورده بدین عبارت و یقال لهافي السماء النورية السماوية و خود ظاهر است انوار الپه بکلیاتها از عالم اعلی است و بر سکنة آسمانها نماینده و هویداست مع هذا از جنس و سنج بشر زنی بزبان ایشان بدین نام نامیده شود و بدین وصف معروف و مشهور باشد دلیل است بر عظمت ذات مقدس و نورانیه حقیقت باشر افتیش و نوراز اسماء الله است و فی الدعائیت نور السماوات والارض ای منور هما و مدبر هما بحكمة بالغة و در تعريف نور مذکور است والنور کیفیة ظاهرة بنفسها مظہرہ لغيرها و ايضاً در تعریف نور کفته اند آن کیفیتی است که آنرا باصره ادراک میکند و از او مبصرات ادراک میشود مانند فیضان اشراق آفتاب و ماه بر اجرام کثیفه که محاذی او هستند و نور خلاف ظلمت و جمع آن انوار و باب تفعیلش تنویر است وجود شریف نبی و ولی در غالب آیات قرآن و در اخبار بسیار تعبیر بتورشده است بواسطه آیات باهرة و دلالات ظاهرة ایشان و اغلب از معنی نور برای خدا و ائمه هدی (ع) هدایت و دلالت اراده شده چنانکه در تفسیر آیه نور در کتب تفاسیر مذکور است و این معنی جامع تر و روشن تر است برای اینکه در ظلمات کافه بربیات از نور استناره جویند و هدایت یابند و از وجودان و فروزش آن بمقصود خودشان ناهمل و واصل شوند و کریمه و بهدی الله لنوره من یشاء شاهد صادقی است و معنی ظهور نور از برای غیر همان معنی هدایت و دلالت است و حدیث شریف قنديل نور بیايد که آن دلیل است بر مراد و بر هانی در علة تسمیه آن مخدّره بنوریة السماوية .

## (۱۹ = المریم الکبری)

(یص) جناب اقدس نبی مکرر با قسم مؤکد فرمود در باره فاطمة زهرا سلام

الله علیها وآلها وآلہ المریم الکبیری با آنکه در ام سالنه زنانی پارسا بودند وازا هل طاعت و تقوی بشمار میرفته اند و در قرآن مجید از آنها تمجید شده حضرت رسول آن مخدور را بهیچیک قرین نفر موده جز مریم (ع) که از همه نسوان منتخبه و منتجبه بود و بصفت عصمت موصوفه و بر تمام آنها سیاست و سروی و برتری داشت پس خداوند سبحان او را بطهارت ذیل و غفت نفس و صفاتی اصطفاً ستوده و فرد کامل از نوع نسوان جهانیان قرار داد و جناب ختمی مآب فاطمه را اکبر و اکرم از مریم دانسته و نفر موده است مانند مریم است بلکه فرموده خود مریم است و بزرگ و افضل و اشرف و اجالی و اقوى از مریم و سیده زنان اولین و آخرین است

## ( ۲۰- المحدثه )

(یص) از اعظم و افضل القاب اطیاب ام الائمه الانجیاب محدثه بفتح دال است و این درجه سامیه و رتبه نامیه بعداز مقام نبوت و امامت مخصوص او است و محدثه اسم مفعول است یعنی حدیث کرده شده لابد محدثه محدثی رالازم است و نبی و وصی و فاطمه باجرئیل حدیث هیگفتہ اند و می شنیدند سخنان او را و در مجمع البحرين در معنی محدثین فرموده یحدثهم الملائکة وفيهم جبرئیل من غير معاینة )

و در کافی وبصائر الدرجات از حضرت صادق در وصف محدث فرمود آواز ملک را میشنود واورا نمی بیند راوی عرض کرد اصلاحک الله چگونه میداند آواز ملک است فرمود بیو سکینه و وقاری عطا میشود که از آن میداند محدث هلک است ، علی ای حال این لقب نبیل که مکرر بزبان رسول خدا و ائمه هدی (ع) جاری شده بر لقبهای دیگر مزیت دارد و از کمال علم آن مخدوز خبر میدهد و حدیث مصحف فاطمه خود کافی بمقصود است و یک جزء حدیث مروی در کافی در باب مصحف فاطمه بدین گونه است در روایت حماد بن عثمان که حضرت صادق علیه السلام فرمود (فارسل اليها ملکایسلی عنها و یحدثها فشك

ذلك الی امير المؤمنین فقال لها اذا احستت بذلك وسمعت الصوت قولی لی فاعلمته بذلك فجمله امیر المؤمنین یکتب کاما سمع حتى ابیت من ذلك مصحفا قال نم قال اما انه ليس

فیہشیئ من الحرام والحال و لیکن فیہ علم مایکون ) و در حدیث ( بصائر ) تصریح باشد  
جبرئیل دارد بدین گونه ( و کان جبرئیل یائیها فیحسن عز اها علی ایها و یطیب نفسها  
و پیغمبر ها عن ایها و مکانه ویخبرها بما یکون بعده افی ذرتها و کان علی ﷺ یکتب  
ذلک فهذا مصحف فاطمه (ع)

ودر ( علل الشرایع ) از حضرت صادق ؑ مرویست که فرمود فاطمه را محدثه  
نامیدند برای اینکه ملامکه از آسمان بروی نازل شده ندامتیکردن او را چنانکه مریم  
راندا میکردن و میگفتند یا فاطمه ان الله اصطفاك وظهرك و اصطفاك على نساء العالمين  
پس فاطمه با ایشان حدیث میکردوایشان با فاطمه حدیث میکردن حتی شبی آن خدره  
از ملامکه سؤال کرد آیا مریم افضل زنان عالمیان نیست عرض کردن مریم افضل زنان  
عالیم خود بود و خداوند سبحان ترا سیده زنان عالم او و عالم خودت بلکه سیده زنان اولین  
و آخرین قرار داده است و همین مضمونرا طبری امامی در کتاب دلائل الامامة آورده  
وفاطمه زهرا همچنانکه محدثه بفتح بود محدثه بکسر هم بود در رحم مادر تکلم هی  
کرد و برای مادرش حدیث مینمود .

کابیها الها او حا ها	بعضة المصطفى عقلية و حي
واکنفت من نمارها احداها	شجر امرت بواحدة
انما الصيد كلها في فراها	نمر واحد وفيه نمار
هي اولاها يكن آل طه	ام آل الرسول عصبتهم
مصحف كاملاً بروح حوالها	انزل الله في زمان قليل
من ايهها ودقها من شفاها	ذقت من اول الرضاع علوما
آخر الكائنات من مبداتها	ولقد قلت انها علمت
كل ما قديري و ملايرها	كيف قال لبعضها فاسئلن
انا ها امها و ها مجتناها	كل من يجتنى نمار علوم

این بیست آن قب که در اینجا بنحو ایجاز شرح داده شده و صاحب ناسخ در القاب آن خدره  
چنین آورده است اتفاقاً بمناقف این شهر آشوب نموده گوید اما اسماء و القاب

آنحضرت فاطمه البتوال الحصان العرة السيدة العذراء الحوراء المباركة الطاهرة  
الزكية الراضية المرضية المحدثة مريم الكبرى الصديقة الكبرى ودر آسمان  
حضرتش را النورية السماوية الحانية كونيد الصديقة بالاقوال و المباركة بالاحوال  
الطايرة بالافعال الزكية بالمدالة والمرضية بالمقالة والراضية بالدلالة المحدثة  
بالشفقة الحرة بالانفقة والسيدة بالصدقة البتوال فى الزمان الزهراء بالاحسان النورية  
بشهادة السماوية فى العبادة الحانية بالزهاده العذراء بالولاده الزاهدة الصفية العابدة  
الرضية المرضية المتوجهة الشريفة القاتنة العفيفه سيدة السنوان و حميمه حبيب الرحمن المتوجه  
عن خزان الجنان نمرة النبوة ام الائمه زهرة فؤاد شفيع الامة الزهراء المحترمة الغرة  
المحتشمة المكرمة تحت قبة الخضراء الانسية الحوراء وارثة سيد الانبياء قرينة سيد  
الاوصياء راحة روح المصطفى حاملة البلوى من غير جزع ولاشكوى صاحبة شجرة  
طوبى ومن انزل في شأنها وزوجها واولادها هل أتى المنعوتة فى الانجيل الموصوفة  
بالبر والتجليل درة صاحب الوحي والتزييل جدها الخليل مادحها الجليل خادمها جبرئيل

جده سادات اعلى رتبه مفتاح نجات      افتخار طيبين بانوي قصر طيبات  
زبده نسوان مهين بانوي خيل طاهرات      آنکه غير ازوی نباشد در تمام ممکنات  
دخت دلپذنی روح ولی ام الامام

ماه برقم دار خورشید رخ زیبای او      پرده داری آفتاب از پرتو سیمای او  
لوئه دریای وحدت گوهر رالای او      گرعی بن ابی طالب بند هفتای او  
بودیکتا چون خدا قل و دل خیر الکلام

بوالبشر اندر تاج خود نیابد دختری      فخر دارد از چین دختر چه حومادری  
فلک مستوری نخواهد یافت چون اولنگری      آنکه برسا دلت دنیا جمله دارد برتری  
از بنای خلقت امکان الی یوم القيام

خلقت آبای علویرا وجود او سبب      امهات سفلی از ادراك فيضش منتجب  
از میان دفتر اشیا است فردی هنتخوب      از جلال وجاه وقرب وعزت واصل نسب  
وز کمال وعزت وتفصیل اجلال مقام

شخص وی کزهاسوی باشد وجودی بی مثال شد محل مهبط نور ظهور لایزال  
داد ز هجیر نبوت با ولایت اتصال کشت طالع زان فروغ مشرق عین کمال  
یازده خورشید تابان یازده ماه تمام

فخر هریم بود زیک عیسی با فرد بشر یازده عیسی شداز زهراء بالم جلوه گر  
کزدم هریک دو صد عیسی ذلطفداد کسر موسم احیای موتی زندگی گیرد زسر  
روز انشاء لحوم وقت ایجاد عظام

دریم عفت هزاران همچه هریم رامعنی ساره اندر خاک ساری قصر قدر شر امکن  
هاجر اندر خرم من شرم عفافش خوش چین رو فته صف النعالش آسیه با آستین  
از ظهور جاه وعزت وزوف راحترام

حضرت ام الائمه فاطمه رکن وجود مصدر خلاقت زلال منبع بحر و جود  
معنی عصمت کمال رحمت حی و دود علت اشیاء غرض از هستی بود نبود  
ذخرا بناء مکرم فخر آباء عظام

با چنین قدر و مکان و رفعت و جاه جلال ایدریخ از کوکب عمرش که از فرط مبالغ  
همچه مهرافتاد اندر عقده رائی زوال در جوانی از جهان بنمود روی ارتحال  
جانب دار بقا از صدمه قوم ظلام

بعد باب کامبایب خویش با اندوه رنج روز عمر خویش را سر بر دتا هفتاد و پنج  
لیک هر روزش چه سالی بود از رنج شکنیج ناله عجل وفاتی داشت با صد سوز رنج  
زندگانی کشت بر حان عزیزوی حرام

گشت ناقلب وی از داغ پیغمبر شعله ور از نسیم راحت دنیا نشد خرم دگر  
هر نفس میزد غمی از نوب قبلش نیشتر با وجود آنکه پیغمبر زقر آن بیشتر  
داشت اندر احترامش وقت رحلت اهتمام

چون به بستر او فتاد آن سر و گلزار محن کرد روی عذرخواهی با جناب بوالحسن  
کای پسر عزم کن بحل از مرحمت تقصیر من الفرقان ای مونس جان وقت آن شد از بدن  
مرغ روح پر زند در روضه دار السلام

بس حسن را در بغل بگرفت باحال فکار \* گریه بر حال حسین بنمود چون ابر بهار  
از برای زینب و کلثوم قلب داغ دار \* از برای کربلا بگریست قدری زار زار  
پس سپرداداطفال خودرا بر پسرعم گرام

بادل پر خون ز جور محنت آباد جهان \* هر غزو حش بال بگشود از جهان سوی جنان  
شد بخاک تیره در شب نازین جسمش نهان \* بردارث ماتم وی زینب بی خانمان  
از وطن در کوفه واز کوفه ویران بشام

## در اسم فاطمه زهرا (ع) و اسرار این نام مبارک

لفظ فاطمه مشتق از فطم است و در مجمع البحرين فرمود فطم بروزن کرم طفلیرا گویند که از شیر بریده و جدا شود و مجمع آن فطم بضمین است لیکن این مجمع قلیل الاستعمال است و فطام بمعنی قطع و بریدن جدا کردن است و فطم بمعنی لازم و متعدد هر دو آمده است و فاطمه هم طفلیرا گویند که از شیر گرفته شود و آن بمعنی مفظومه است و هنخنی نمایند که این اسم کرامی قبل از اسلام نیز متداول بوده و نه زن عاتکه نام بوده از جدات رسول خدا وَالْمُقْتَلَةِ اسم آنها فاطمه بوده و نه زن عاتکه نام بوده از جدات آنحضرت و در مدح رسول خدا وَالْمُؤْلَى گفته اند

بابن الفواطم والعواونك الظاهر والزواكي

ودر قاموس گوید در لغتة فطم ییست نفر فاطمه نام در زمان اصحاب رسول خدا وَالْمُؤْلَى بوده و این ییست نفر غیر از فواطم تسعه است که از جمله آنها فاطمه هادر خدیجه کبری و فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر و فاطمه بنت حمزه بودند و این اسم شریف را همیون و مبارک میدانسته اند و فاطمه زهرا (ع) اول زنی است که در اسلام متولد شده است و اول زنی است که موسومه بفاطمه گردیده در اسلام اول زنی است که در خورد سالی بمدینه طبیه هجرت نمود در ملازمت حضرت امیر المؤمنین و فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر واسم ورسم آن مکرمه فواطم سابقات از بنت داد و بنوت عصمت ش انبات عفت امهاش فرمود و چنانکه در این امت فاطمه نام در هر خانه سبب از برای

از دیاد رحمت و اکثار بر کت است و آن هدی (ع) مخصوصاً صافارش مینمودند که فاطمه ناهر امحترم بدارند و با وادیت نرسانند و در وجه تسمیه آن خدره باین نام گفته اند که جون ام المؤمنین خدیجه مادرش فاطمه بود میل داشت آن خدره را باین اسم بخواند و بعضی گفته اند چون رسول خدا مادرش از دنیارت و کفالت آنحضرت بهده فاطمه بنت اسد بود چون فاطمه متولد شد خواست رسول خدا فاطمه بنت اسدا هم رونماید آن خدره را فاطمه نامید ولی روایت (بحار) این است که ملکی از طرف علی اعلیٰ مأمور شد که بربان معجز بیان آنحضرت جاری بنماید این اسم را پس فرموداین دختر را فاطمه نام بگذارید و بحسب روایات آتیه فاطمه قبل از ولادت بجندسال باین اسم موسوم بود ولی دووجه مذکور بار روایات معتبره جمع آن ممکن است که بمیل خاطر خدیجه و احتمالاً فاطمه بنت اسد آن خدره را باین اسم موسوم نمودند قبل از فرمان خداوند سبحان

## بیان دووجه در معنی اسم فاطمه ع

اول از حضرت صادق علیه السلام مردیست که فرمود سمیت فاطمه لانقطاعها عن نساه زمانها فضلاً و دنیا و حسباً یعنی فاطمه نامیده شد بجهت اینکه از زمان خود منقطع بود وجدها بود بواسطه فضل و دین و حسب والبته آنچه مفید است فضل و دین و شرف و حسب است.

۲ (ر) سمیت فاطمه لانقطاعها عن فواطم التسعه چون آنها در کفر متولد شدند و فاطمه ولیده اسلام است

۳ و در عمل الشرایع از حضرت باقر علیه السلام روایت کند که چون فاطمه متولد شد (او حی الله عزوجل الى ملک و قال لها انطلق الى محمدو قل له سماها فاطمة فسمها فاطمه) نه قال اني فطمتك بالعلم و فطمتك عن الطمث پس حضرت باقر علیه السلام فرمود والله لقد فطمها الله تعالى بالعلم وعن الطمث بالميقات) در این حدیث چهار مطلب است اول ملکی اسم فاطمه را بربان پیغمبر جاری فرمود دوم فطام فاطمه بالعلم سوم فطامش از طمث چهارم کلام امام علیه السلام که بقسم

خبر از وقوع قول حضرت رسول داده باضمیمه میثاق و معنی فطام بعلم یعنی ترا شیردادم تابی نیاز شدی و ترا بسبب علم از جهل جدا کردم و این بیان کنایه است که فاطمه در بادی فطرت علوم ربانیه عالمه بوده است

۴ (ر) از حضرت صادق مروی است که فرمود (افتدری ای شمی تفسیر فاطمه) قال لا قال (ع) فاطمت عن الشر ) یعنی از شرب دیها بریده و جدا شده و اگر لازم نباشد فاطمت یعنی فاطمه خود را از همه شرور دور نمود

۵ (ر) (قال النبی ﷺ سمیت فاطمه فاطمه لفطمها عن الدنیا ولذاتها وشهواتها یعنی بجهت انقطاع وانقطعان او از دنیا ولذات وشهوات آن اورا فاطمه نامیدند کانه از وقتیکه آن ملک نازل شد و اورا فاطمه خواند دنیارا نخواست واعراض از ماسوی الله کرد ، ومن المهدالی اللحدروی دلش بسوی آخرت و پروردگارش بود چون محبت دنیا از دلش بریده شده بود مالک محبت حق شد و از این جهت در دنیا با آنهمه قدرت و کمال کرامت در آن زمان قلیل بانهایت سختی و عسرت گذرانید

۶ در عمل الشرایع از عبد الله ممحض پسر حسن مشی از حضرت سجاد ؓ حدیثی آورده است که حاصلش این است عبد الله سؤال کرد چرا فاطمه را فاطمه نامیدند فرمود چون فاطمه متولد شد و خلافت و امامت را در ذریه او خداوند متعال قرار داد فبهذا سمعیت فاطمه لانها فاطمت طمهم

۷ (ر) رسول خدا ﷺ در حق فاطمه (ع) فرمود من عرفها حق معرفتها ادرک لیله القدر و انما سمعیت فاطمه لان الخلق فطموا عن که معرفتها و فی خبر آخر انما سمعیت فاطمه لان اعداها فطموا عن حبها

(یص) معرفت فاطمه زهرا دو قسم است اول معرفت اسم و حسب و نسب و جمله قلیله از حلاتش و این قسم از معرفت از این حدیث معلوم است که رسول ﷺ دست فاطمه را گرفت و فرمود (من عرفها قد عرفها و من لم یعرفها فی فاطمه بضعة منی و روحی التي یعنی الحدیث) آن جناب در این تعریف خواسته است اتحاد خود شرایط فاطمه زهرا که دلالت بر کمال فضل و شرف او میکند بردم بفهماند یعنی فاطمه را بدین گونه

بشناسید و اورا چون روحی در قالب و قلب من بدانید و این قسم از معرفت نتیجه اش این است که باروح و قلب و پاره تن پیغمبر باید مردم عمل بنمایند آنچه بایگمبر عمل میکرددند و حرمت جان پیغمبر حرمت پیغمبر است و احترام جزء اعظم احترام کل است .

و قسم دوم معرفت بگنه و حقیقته و احاطه تامة بتمام مقامات و کمالات و فضائل و فوایض اوست و این قسم از معرفت برای احدي حاصل نمیشود و حدیث (وهی الصدیقة الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی) همان معرفة اجمالية است و عجز انسان از ادراک هرشیئی و شیخی بواسطه کثرت اوصاف و آیات اوست و هر قدر اوصاف موصوف زیادتر است موصوف قدر و شائش در انتظار عظیم ترمینماید و چون انسان ناقص بواسطه فقدان آن مقامات عالیه در مقام دانی و سابل است بمقام عالی نرسد و نتواند اورا بشناسد پس چکونه ماحقيقة نبو ترا میتوانیم بشناسیم مانند اسم اعظم ولیله القدو ساعت مستجا به

۸ (ر) قال الباقر علیه السلام (انما سمیت فاطمه بنت محمد الطاهره لطهارتهاعن کل دنس و طهارتهامن کل رفت و مارات یوم احمره ولا نفاساً) در معنی طاهره و بتون اشاره باین معنی شد و این عبارت اخراجی فطمت عن الطمث است و رفت بمعنی فحش است و این دو طهارت اشاره پیاکی فاطمه زهراء است از بزییدیهای ظاهر و باطن و تعدد ذکر طهارت بر حسب تعدد واختلاف متعلق است از آنکه دنس و رفت صریح است بادناس ظاهره و ارجاس باطنه مانند تعدد ذکر اصطفا در حق مریم (ع)

۹ (یص) از علل الشایع از محمد بن مسلم ثقیفی روایت کرده که گفت از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که فرمود حضرت فاطمه زهراء (ع) بر درجه نهم وقهه دارد و در آن روز بین هر دو چشم هر مردم مؤمن و کافرنوشته میشود هذا مؤمن هذا کافر و دوستار فاطمه که کنا هکار است بین دو چشم او نوشته میشود هذا محب پس دوستار گناهکارا بسوی آتش میبرند آنگاه فاطمه در مقابل خود عرض میکند (الهی و سیدی سمیتني فاطمه و فطمت بي من تولاني و تولي ذريتي من الناز و وعدك الحق و انت لانخلاف الميعاد) حق تعالی

میفرماید راست میگوئی ای فاطمه من ترا فاطمه نامیدم و دوستان وذریه ترا از آتش  
جهنم جدا کرده ام و وعده من حق است اینکه امر کردم آنها را بسوی آتش برای  
اینکه در حق آنها شفاعت بنمایی شفاعت کن که من شفاعت ترا قبول مینمایم تاماً لذکه  
وانیمه واهل موقف بدانند در نزد من مکانت و منزلت ترا پس هر کس بر پیشانی او محجب  
نوشته است اورا شفاعت بنماید

(یص) و خرگوشی در شرف النبوه و کلبی نسابه از حضرت صادق علیه السلام از رسول‌الله  
علیه السلام روایت نموده که آنحضرت از حضرت رسول سؤال نمود که آیا میدانی فاطمه را  
چرا فاطمه نامیده شد آنچنان عرض کرد از برای چه فرمود لانه افظمت هی و  
شیعتها من النار

۱۰ (سمیت فاطمه بهذا الاسم لانه افظمت و تبلت عن النظر) یعنی فاطمه زهراء (ع)  
از همثل و مانند خود مقطوعه شده، و این وجوده دگانه همه بیان مصدق و  
با هم متنافی نیست یعنی فاطمه بهمه این شیوه نات متصفه است و همه این فضائل از  
خصائص اوست (فسیحان من خصه با عظم الفضائل و میزها عن خلقه با کرم خصائل و شرفها  
ورفع قدرها و اکرامها و اکثر نسلها و جعل کل حال من احوالها آیة باهرة و کل طور  
من اطوار هامه بجزء ظاهره)

ولو كان النساء بمثل هذى	لفضل النساء على الرجال
اي روح جهان و جان عالم	اي قبله مقبلان عالم
وي مهتر دختران عالم	اي سيدة نساء جنت
معلول تو انس جان عالم	اي علت خلقت خلائق
از خلقت هر دهان عالم	اي سرحدیث کنت کنزا
بر جمله پیمبران عالم	احمد زتو افتخار دارد
دخلت چه تو مادران عالم	در دهر نزادوهم نزاید
از همثل تو زن سزد بمردان	نازنده همه زنان عالم

## (ابداً ع نور فیض ظهور حضرت زهراء ع)

(یص) در ابداع نور فاطمی چهار قسم روایت است از باره اخبار و آثار معلوم میشود که نور فاطمه علاحده مسته لاخلق شده و از بعض اخبار معلوم میشود از نور پیغمبر ﷺ خلق شده و از چند حدیث معتبر ظاهر است که از نور پیغمبر ﷺ و حضرت امیر برانگیخته شده و از حدیث عمل بر روایت معاذ بن جبل و حدیث خصال و معانی الاخبار مروی است که نور پیغمبر و حضرت امیر و حسین معاپیش از هفت هزار سال خلق شدند و ترتیب دراین حدیث منظور نیست.

قسم اول در روایت انس بن مالک چنین است (نم ان الله خلق الظلمة بالتدبر فارسلها في سحائب الابصار فقالت الملائكة سبough قدوس ربنا منذرنا هذه الاشاه ما رأينا سوه فبجرتهم الاكتشفت مانزل بنا فهذا لك خلق الله تعالى قناديل الرحمة وعلقها على سرادق العرش فقالت الملائكة اليهنا لمن هذه الفضيلة وهذه الانوار فقال هذا نور اماتي فاطمة الزهراء فلذا لك سميت امتي الزهراء لأن السماوات والارضين بنورها زهرت وهي ابنة نبی و زوجة وصیه )

واین حدیث را هر حروم شیخ هفید و شیخ طوسی و طبرسی و صاحب کشف الغمة باسانید خود از فضل بن شادان از هووسی بن جعفر روایت کردند و کذادر جلد ۷ - و ۱۰ - بحار و ریاض الجنان و هنافی نیست ظهور نور آن مخدره در آسمانها باقی داشت و سبقت نور مقدس پدر بزرگوارش واین اظهار و از هار یکی از جلوات آن سیده کائنات بوده وجود مقدس فاطمی جلوه از جل و از محمدی است و ایضاً از قسم او است روایت معانی الاخبار از سید ابراری (قال ﷺ خلق الله نور فاطمة قبل ان يخلق الارض والسماء فقال بعض الناس يانبي الله فليست هي انسية فقال فاطمة حوراء انسية قال خلقها الله عز وجل من نوره قبل ان يخلق آدم اذ كانت الا رواح فلما خلق الله عز وجل آدم غرست على آدم قیل یانبی الله فاین کانت فاطمه قال کانت فی حقه تحت ساق العرش قالوا یانبی الله فاین کان طعامها قال التسبیح والتهليل والتمجید فلما خلق الله عز وجل آدم و اخر جنی من

صلبه واحب الله ان يخرجها من صلبی فجعلها تناحقي الجنة واتانی بها جبرئیل الع (آنچه در لقب منصوره سبق ذکر یافت

وجلوات آن نور فاطمی تجلیات خاصته داشته گاهی در ساق عرش گاهی در آسمانها هر یک بنحو خاص و نهج مخصوص و گاهی در بهشت در نظر آدم و حوا، بصر و رت جاریه حسناء و گاهی در حلقه نور و گاهی در قندیل هججو به و مستوره و گاهی در سیب و رطب و انگور بهشتی داین از خصائص آنمودنده است

قسم دوم دسته اخبار است که دلالت دارد آنمودنده از نور رسول خدا خلق شده است و از نقل همه آنها عندر میخواهم چون آن روایاترا در جلد سوم (تاریخ سامرہ) در نصوص امامت امام علی النقی (ع) کاملا ایراد کرده ام در اینجا از کتاب مقتضب الانوارین یک حدیث رامینویسم سلمان فارسی از رسول خدا والله روایت مینماید که آنحضرت فرمود خداوند مرا از صفوه نور خود خلق فرمود و مرا باطاعت خود خواند پس اطاعت کردم خدا را پس از نور من نور علی را خلق کرد و اورا باطاعت خود خواند و علی او را اطاعت کرد آنگاه از نور من و علی فاطمه (ع) را خلق نمود و اورا دعوت بطاعت خود فرمود اجابت کرد آنگاه از نور من و علی و فاطمه نور حسن و حسین را خلق کرد و ایشانرا بطاعت خود خواند اجابت کردند پس مارا به پنج اسم یکی از اسماء خود بیاد کرد خدام چمود است و من محمد خدا عالی است و ابن عم من علی است خدا فاطرا است و این است فاطمه و از برای خدا احسان است و این است دو فرزند من حسن و حسین پس خلق کرد از نور مانه نفر از ائمه طاهرین را ایشانرا بطاعت خود دعوت کرد الحدیث

قسم سوم (ر) اخبار است که انوار خمسه از یک چشم به باشند محل حاجت آن روایات یکی این است که رسول خدا بعمویش عباس بن عبدالمطلب فرمود ای عم و من و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک چشم به ایم و مارا خداوند خلق فرمود وقتی که آسمان وزمین و بهشت و دوزخ نبود و ما بودیم و تسبیح خدارا میکردیم در وقتی که تقدیس و تسبیح کننده نبود خداوند متعال خواست صفت و خلقت خود را ظاهر کند شکافت نور مرا و از آن عرش را خلق کرد پس نور عرش از نور من است و نور من از نور الهاست و من از عرش افضل می

باشم پس شکافت از نور علی بن ابی طالب و خلق کرد از آن ملا<sup>ع</sup> که را پس نور ملا<sup>ع</sup> که از نور علی است و نور علی از نور خدا است و نور او افضل از ملا<sup>ع</sup> که است پس شکافت نور دخترم فاطمه را و خلق کرد ازاو آسمان و زمین را و نور فاطمه از نور خدا است و فاطمه افضل است ازا آسمانها و زمینها پس از نور امام حسن آفتاب و ماهرا خلق کرد و نور حسن از نور خدا است و او افضل ازا شمس و قمر است پس شکافت نور حسین را و ازا آن بهشت و حور العین را خلق کرد پس نور جنت و حور العین از نور حسین است و نور حسین از نور خدا است والحسین افضل من الجنة والحور العین آنگاه در این حدیث ذکر فرموده ظهور ظلمت و خلقت قندیل را که سابقاً با او شاره شد و نیز از غرائب علو حق این است که خوارزمی حنفی در مناقب خود روایتی ذکر کرده که تمام آنرا در تاریخ سامراء بالفاظها ایراد کرده ام محل شاهد در اینجا این است که خداوند متعال در شب معراج برسول خدا<sup>علیه السلام</sup> خطاب می‌کند (یام حمدانی خلقتک و خلاقت علیا و فاطمه و الحسن و الحسین والائمه من نوری الخبر)

قسم چهارم خبری که نور فاطمه از نور رسول خدا است صاحب کشف الغمة و دیگران سند را بموسى بن جعفر هیرسانند که آنحضرت فرمود خداوند از نوری که اختراع کرده بود و از نور عظمت او بود نور محمد را خلق کرد و همان نور لاهوتیه است که از برای موسی بن عمران در طور سیناتجلی کرد و آنجانب طاقت نیاورد و آن کوه قرار نگرفت و حضرت موسی غش کرد پس آن نور را در وقت فرمود یکی یغمیر شدویکی امیر المؤمنین<sup>علیه السلام</sup> و از نور خود غیر از این دونفر را خلق نکرد و بقدرت خود هر دو را از برای خود آفرید و بر گزید و بر ایشان از نفس خود دمید و این دوزیر گوارا بصورتشان مصور داشت و علمش را در ایشان بودیعت نهاد و تعلیم بیان کرد و علم غیب خود را بدیشان آموخت و بر آن آنگاه فرمود پس قراردادیکی را بمنزله نفس و دیگر برای بمنزله روح ظاهرشان بشر به است و باطنشان لاهوتیه پس بظاهر بشریت جلوه کردنده تا هردم طاقت دیداران آفتاب درخشان و ماه تابانرا داشته باشند پس اقتباس کرد از نور محمد<sup>علیه السلام</sup> نور فاطمه را و از نور فاطمه نور حسن و حسین را مانند اقتباس نور چراغ

ازديکری آنکه این انوار از صلبی بصلبی و از بطی و از رحمی بر حمی نقل شد اخ  
 کیف کان نور جناب فاطمه بالانفراد یا الزنور جناب رسول خدا وَالْمُلْكُ لِيَا یا ازنور  
 آنحضرت و امیر المؤمنین یا زنور پروردگار همه یک نوع واحده‌اند و از یک مصدر و مبدء  
 ابداع و انشائشده‌اند و از یک منشأ و محل مشتق گردیده‌اند لیکن بر حسب وقت و زمان  
 حکمت معلومه واستعداد قابل این مستوره ام الفضائل بذاته و حقیقتها در ملکوت اعلی  
 و عالم بالاتجليات خاصته داشته و ازهر تجلی باسم و لقبی خوانده می‌شد است  
 اثر طبع سید محمد گلپایگانی ابن العلامه الفقيه السيد جمال مظلمه

شعت فلا الشمس تحكيمها ولا القمر \* زهراء من نوزها الانوار تزدهر  
 بنت الخلود لها الاجيال خاشعة \* ام الزمان اليها تنتهي العصر  
 روح الحيوة فلو لقدس عنصرها \* لم تتألف بيننا الا رواح والصور  
 سمت عن الافق لا روح ولا ملك \* وفاقت الارض لاجن ولا بشر  
 ماعاب مفخرها الثنائي ان بها \* على الرجال نساء الدهر تختبر  
 مجبولة من جلال الله طلينتها \* يرف لطفا عليها الصون والغفر  
 سر النبوة معنى الوحي قد نزلت \* في بيت عظمتها الآيات والسور  
 حوت خصال رسول الله اجمعها \* لولا الرسالة ساوي اصلها الثمر  
 قل للذى راح يخفى فضلها حسدا \* وجه الحقيقة انا ليس تستتر  
 اتقرن النور بالظلماء من سفه \* ما انت في القول الا كاذب اشر  
 بنت النبي الذى لولا هدايتها \* ما كان للحق لا عين ولا اثر  
 هي التي ورثت حقا مفاخره \* والعطريفه الذي في الورد مدخر  
 تزوجت في السماء بالمرتضى فرحت \* بها الجنان احتفالا وانطفى السقر  
 قفي باراعی<sup>(۱)</sup> عن مدح البطلون فقى \* مد يحها تهتف الاواح والزبور  
 وارجع لتخبر التاريخ من بناء \* قد فاجعتنا به الانباء والسير  
 هل اسقط القوم ضربا ملهمه فوت \* تأن مما بها والد مع من هر  
 وهل كما قيل قادوا بعلها فقدت \* و راه نادبة والضلوع منكسر

ان كان حقا فان القوم قد هرقوا \* من دينهم و بحکم الله قد كفر وا

### (انعقاد نطفه طاهره فاطمه زهراء ع)

(یص) آنچه از بخار الانوار منقول شده است در این موضع از شش قسم خارج نیست .

اول برداشت معتبر مرویست که نطفه طاهره فاطمه از سبب بهشتی که در زمین تناول نمود (فقال رَبُّكُمْ إِنَّمَا تَنْهَايَ جَبَرِيلُ عَلَيْهِ الْكَلَامُ بِتَفَاحِ الْجَنَّةِ فَأَكَلَهَا فَحُولَتْ مَاءٌ فِي صَلَبٍ نَّمَّ وَأَعْتَدَتْ خَدِيجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ وَإِنَّا أَشْمَمْنَاهَا رَائِحةَ الْجَنَّةِ) وروایت دیگر در لقب منصوره گذشت و دیگر روایت سدیر صیرفى بهمین مضمون است .

دوم از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده که حضرت رسول بسیار فاطمه را می بوسید عایشه انکار کرد آنچنان فرمود چون من با اسمان رفتم داخل بهشت شدم جبریل مرا نزدیک درخت طوبی آورد و از میوه های طوبی چیده بمن داد پس خوردم از آن و دربشت من قرار گرفت چون بزمین آدم با خدیجه مواقعة کردم حامله شد بفاطمه پس هر وقت اورا می بوسم بوی درخت طوبی ازوی استشمام می کنم و در این حدیث معین نشده است که ثمرة شجره طوبی چه بوده است .

سوم منقول از عمل الشرایع از ابن عباس روایت است که عایشه بر رسول خدا ﷺ داخل شد و او می بوسید فاطمه را عرض کرد تاجنده فاطمه را می بوسی آیا اورا بسیار دوست داری فرمود و الله اکر بدانی دوستی مرادوستی خود ترا باز زیاد مینمایی من چون بمعراج رفتم با اسمان چهارم رسیدم جبریل اذان گفت می کائیل اقامه گفت پس بمن کفته اند نزدیک بیا یا محمد گفتم چگونه هقدم شوم و تو در برابر منی جبریل گفت خداوند انبیاء مرسلین را بر ملاحت که هقرین تفضیل داده و ترا خاصة پس نزدیک آدم با اهل آسمان چهارم نماز گزاردم تاینکه میفرماید جبریل دست هرا گرفت داخل بهشت کرد پس خرمائی در برابر خود دیدم که از کره نرم تر و از بوی مشک خوشبوتر

واز عسل شیرین تربود از آن گرفته تناول نمودم پس در صلب من نطفه شد چون هبوط بزمین نمودم با خدیجه مواقعه کردم پس بفاطمه حامله شد ازین جهت فاطمه حوراء انسیه است چون من مشتاق بوی بهشت هیشوم بوی آنرا از فاطمه میشنوم و در این روایت تناول رطب در بهشت بوده

و در کتاب (فضائل السادات) در فصل پنجم از کتاب مناقب خوارزمی نقل کند که جبرئیل در شب جمعه بیست چهارم ماه رمضان طبقی از خرماء بهشتی آورد الخ و در این روایت اکل رطب در زمین بوده

چهارم روایت تفسیر فرات بن ابراهیم که مسنداً از امام صادق نقل میفرماید که خلقت فاطمه از سبب بهشتی که باعترق جبرئیل و پرهای زیر بال او است بوده

و در (یص) این روایت را نقل کرده ویانی هم فرموده ولی عقول او سلط هر دو بلکه فضلاه از درک معانی این حدیث راجل و عاجز است پنجم(ر) حدیثی است که در علم فاطمه بیاید که آن خدره از میوه درخت بهشتی است دیگر در روایت ذکر اسم درخت و میوه را نمیفرماید

ششم(ر) حدیث خرما و انگور است و حاصل آن حدیث این است که روزی رسول خدا ﷺ در باطن نشسته بود با جانب امیر المؤمنین ؑ و عمار یاسر و منذر بن ضحاصح و حمزه و عباس و ابوبکر و عمر ناگاه جبرئیل نازل شد بصورت اصلی خود و بالهای خود را کشود تا همیشگی و مغز بر پر کرد و ندا کرد آنحضرت را که یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند وامر مینماید که چهل شبانه روز از خدیجه دوری کن پس آنحضرت چهل روز بخانه خدیجه نرفت و روزها را روزه میداشت و شبها تاصبع عبادت میکرد عمار را بسوی خدیجه فرستاد و گفت بگوای خدیجه نیامدن من بسوی تو از کراحت وعداوت نیست ولیکن پروردگار من چنین امر کرده است که تقدیرات خود را جاری سازد و گمان میر در حق خود مکر نیکی و بدرستی که حق تعالی بتومبهات میکند هر روز چند مرتبه بمالاتکه، تو باید هر شب در خانه خود را بیندی و در رخت خواب خود

بخوابی و من در خانه فاطمه بنت اسد میباشم تامدت و عده‌اللهی منقضی شود و خدیجه هر روز چند مرتبه از مفارقت آنحضرت میگریست و چون چهل روز تمام شد جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت یا محمد خداوند علی اعلیٰ تراسلام میرساند و میفرماید مهیا شو برای تحفه و کرامت من پس ناگاه میکائیل نازل شد و طبقی آورد که دستمالی از سندس بهشت بروی آن پوشیده بودند و دریش آنحضرت گذاشت و گفت پرورگار تو میفرماید امشب باین طعام افطار کن و حضرت امیرالمؤمنین گفت که هر شب چون هنگام افطار آنحضرت میشد هر امر مینمود که دررا بگشایم که هر که خواهد باید با آنحضرت افطار ننماید در آنشب هر افرمود که بر درخانه بنشین و مگذار کسی داخل بشود که این طعام بر غیرهن حرام است پس چون اراده افطار نمود و طبق را گشود در میان آن طبق از میوه‌های بهشت یا کخشش خرمایی خوش‌انگور و جامی از آب بهشت بود پس از آن میوه‌ها آنقدر تناول فرمود تا سیر شدواز آن آب آشامید تا سیر اباب شد جبرئیل از ابریق بهشت آب بر دست مبارکش دیخت و میکائیل دستش را شست و اسرافیل دستش را بادستمال بهشت پاک کرد و طعام باقی مانده با ظرفها با آسمان بالارفت چون حضرت برخواست که مشغول نماز بشود جبرئیل گفت که در این وقت ترانماز جائز نیست باید الحال بمنزل خدیجه روی و با او نزدیکی بنمایی که حق تعالی میخواهد در این شب از نسل تودریه طبیه خلق فرماید پس آنحضرت متوجه خانه خدیجه شد و خدیجه گفت که من باتنهایی الفت گرفته بودم و چون شب میشد در هارا میبستم و پرده هارا میآویختم و نماز خود را میکردم و در جامه خواب خود میخوابیدم و جراغ را خوابوش میکردم در آنشب در میان خواب و بیداری بودم که صدای درخانه راشنیدم پرسیدم کیست که میکوبد دریرا که بغیر از محمد دیگر ریرا روانیست کوییدن آن در حضرت فرمود که من محمد چون صدای فرح افزای آنحضرت را شنیدم از جا جستم و در را گشودم و پیوسته عادت آنحضرت آن بود که چون اراده خوابیدن مینمود آب میطلیید و تجدید وضو میکرد و دور گفت نماز بجامای آورد و داخل رختخواب میشد و در آن شب مبارک سحر هیچیک از اینها را نکرد و تا داخل رختخواب شدست مرا گرفت برختخواب خود برد

وچون ازمواقعه فارغ شد من نور فاطمه را درشکم خود یافتم و آخر حديث باين عبارت است (انه اخذ بعضی واقعه‌نی فی فراشه و داعبینی و مازحه و کانینی و بینه‌ماکون بین المرأة و بعلها فلا والذی سمک السماء وابع الماء هاتباعد عنی النبی ﷺ حتی احسست بثقل فاطمه فی بطنه

(وص) پس نطفه طاهره آن مخدره از سیب بهشتی در بهشت با نضمam عرق جبرئیل و عرق آن سیب وزغب جبرئیل ورطب بهشتی در بهشت و میوه یکی از درختهای بهشتی و میوه درخت طوبی و خرما و انگور و آب بهشتی منعقد شد و جمع این اخبار منافی نیست و بعد ازین بیان میشود در ولادت حضرت فاطمه که پس از مراجع بسیار بود و بعید نیست آنچنان در شب مراجع سیب ورطب و میوه دیگر از بهشت میل فرموده باشد و پس از مراجعت از مراجع اگر امام ارسول الله مرتبه دیگر جبرئیل بزمین آورده تقدیم نموداست بجهت هیل و شوقی که آنچنان پس از مراجع در خوردن میوه بهشتی داشته و مراجع هم متعدد بوده ویک مرتبه آن ممکن است بعد از ریاضت چهل روز برای انجام مقدمات همین نطفه طاهره با سماں تشریف برده و از میوه‌های نام برده تناول فرموده بهمان تفصیل مذکور وبعد از هبوط بزمین در شب دیگر وقت افطار جبرئیل هدیه نام برده را آورده باشد غرض این اخبار باهم تنافی ندارند آنانکه بصیر با خبار آل عصمت همیاشند ممکن است از مشرب صافی خودشان این اخبار را جمع نمایند خصوص حديث اخیر که دلالت بر عظمت قدر و مکانت فاطمه زهراء میکند قدری تأمل و نظر در اول از این است

او لاجلوه جبرئیل بصورت اصلیه اش در نظر مهرانور پیغمدر آنروز با آنانکه در روز مبعث نیز مردیست در کوه حراب صورت اصلیه جلوه نمود بمفاد (ولقدر آه نزلة اخری عند سذرة المنهتی) دفعه دیگر هم در شب مراجع در مقام خود بخلقه اصلیه خود را جلوه داد و این جلوه دلیل است بر عظمت مأموریتش و اعظم این امر جلیل که انعقاد نطفه طاهره آن مخدره مطهر بوده است

ثانیاً تعبد بصیام ایام و قیام لیالی در چهل شبانه روز و عزالت از خلق بادوری از فرائض خدیجه دلیل بر شرف این اربعین و تشیید و اکثار شوق و میل طبیعی خدیجه و آنچنان

است، و بحارت اخیری بر حسب لوازم بشریت و مقتضیات طبیعت این تبعید تقویت در تعقید آن نطفه زکیة نمود خصوص در ایام مرتابه آجنبان مکسر شهوت و مکدر لذات بمرأبت ریاضت مستعد قبول هدیه سماویه و عطیه علویه ساخت تادر تو دیع آن و دیعه الہتہ پس از زیارت نفسانیه قصور و فتوی واقع نشود  
(و ثالثا) این گونه ریاضت و دوری از هر گونه نهمت و شهوت، کرامت و مکرمتی است برای حامل و محمول و اظهاری است در انتظار وصول بامهول و کدام مقصود و مأمول اشرف و افضل در نزد حضرت رسول از قدوم بهجت لزوم فاطمه بتول بوده که سانها میخواست این ثمره را از این شجره بهیند

(رابعا) آمدن این سه مملک مقرب خصوص اسرافیل که هر گز بزمین نیامده بود مکرده و احده با آن تشریفات خاصه از سندس و ابریق و دستمال بهشتی و خوش انگور و خرما و آب بهشتی در طبق باز کرامتی دیگر از برای پیغمبر است و اکرامی از برای فاطمه که برای او ان عطا یابوهادایا را بزرگان ملاء اعلا تقدیم نمودند و بخدمت کذاری و ابلاغ این بشارت عظمی مفتخر و مباری شدند.

(خامساً) نمازنگردن حضرت رسول در آتشب و تعجیل درامر مراجعت اهمیت این امر را میرساند که مبادا در انجاح مرادخل و قصوری واقع شود و درامر پروردگار تعلل و مسامجه روی دهد کانه تعجیل در این عمل برای تنجز امر پروردگار بود  
(وسادساً) تعدد ثمرات بهشتی از سیب و خرما و انگور وغیره برای آثار خاصه است که در هر یک خداوند سبحان قرارداده که از خوردن آنها فرد افراد اثره خصوصی از ملکات کریمه در نطفه ظاهر میشود.

(وسابعا) اثر حمل خدیجه در همان زمان مشاهده کردن برخلاف رسوم زنان دیگر خصیصه است عظمی و دلیل بر حیوة آن نطفه مبارکه است و جون از دار حیوان آمده بود در بدایت و نهایت آن از جهت حیوة مغایرت و مبانیت نداشت و در حدیث است بعد از یك شبانه روز مانند امام در رحم مادرش میدید و میشنید رهراه فاطمه بتول قدست \* القابها و تکرمت اسمائنا

و بساق عرش الله قبل وجودها \* کتب اسمها و تصورت سیماها  
(الله زوجها علیافی السماء \* و بها الملائک کلهم شهداءها)

فاطمه آن بضعة رسول گرامی \* فاطمه آن بی قرینه زوجه حیدر  
 فاطمه آن دختری که مادر کیتی \* تابا بد دختری چنین نزاید دیگر  
 ای بملاحت بدیل احمد هرسل \* وی بفصاحت عدیل حیدر صدر  
 جده سادات مادر حسنینی \* از همه خلش گزیده خالق اکبر  
 شافعه مجھشی و بانوی جنت \* دخت رسول لستی وحیبیه داور  
 پیشتر از خلق خاک آدم حوا \* نور ترا آفرید حضرت داور  
 نام توباشد بساق عرش نوشته \* عرش زنام تو یافت زینت وزیور  
 گشت منور جهان بنور جمالت \* نور خدائی است از جین تو ظاهر  
 جلوه ای از حسن تو است هرجهان تاب \* پرتوی از نور تو است زهره از هر  
 بادز بوی توبه تیغه بگلدار \* گشت ازین روی گل لطیف و معطر  
 گر بچمن بگذری بعزم تماشا \* دیده گذاردهم زشم تو عنبر  
 خازن جنت تراست خادم در گاه \* گیسوی حوران تراست ریشه معجز  
 خادمه در گه تو حضرت هریم \* جاریه مطبخ تو ساره و هاجر  
 رفته بهر بامداد حضرت جبرئیل \* خاک در آستانه تو بشپر  
 من زنا کوئیت چگونه زنم دم \* زانکه خدای احد تراست تناگر

### (قوصل انبیاء عظام و امم سالنه بنور فاطمه ع)

اول عیاشی در تفسیر خود از عبدالرحمن از امام صادق ظلیله روایت کرده که  
 فرمود خداوند دود ذریه آدم را بروی عرضه داشت چون بر حضرت رسول گذشت دید  
 آن جناب بر حضرت امیر المؤمنین تکیه داده و حضرت فاطمه زهرا تالی اوست ددو  
 فرزندش تالی مادرشان هستند پس خداوند فرمود ای آدم مبادا بدیده حسد برایشان  
 بنگری که ترا از جوار خود دور و محجور میگردانم چون به بیشتر آمد و خمسه

طیبه را در نظر خود ممثل یافت و عرض ولایت ایشان بروی شد تأمیلی کرد پس از بهشت  
بیرون شد و بدیشان توسل جست و عاقبت آمرزیده گشت و این است معنی آیه (قتلقی  
آدم من ربک کلمان) و این است آن کلمات که جبرئیل تلقین بحضور آدم کرد یا حمید  
بحق محمد ﷺ یاعالی بحق علی یافاطر بحق فاطمهؓ یا محسن بحق الحسن یاداالحسان  
بحق الحسین

دوم داستان کشته نوح پیغمبر (ع) و پنج هسماریکه بنام رسول خدا. وعلی  
هر تضیی وفاطمه زهراء وحسینین که هریک رامیگویید ( فزهرواشرق وانار) و هسمار بنام  
حسین علیه السلام علاوه از ظهور نور زدایم تفصیل آن در بحار ودیکسر کتب  
مذکور و مشهور است و آدم ابوالبشر تجلیات نور فاطمه را در چند مرور مشاهده کرده  
و با ایشان توسل جسته و حدیث رؤیت حضرت آدم و حواه جانب فاطمه را در بهشت که  
بر سر بری نشسته و تاجی بر سر داشت و قلاده بر گردن و دو گوشواره در گوش و بیان  
جبرئیل از برای ایشان که تاج بدرا یعنی دختر و قلاده شوهر او و دو گوشواره دو فرزندان  
او و قول آدم ابوالبشر بجبرئیل ( مالی اذاد کرت اربعه منهم تسلیت با اسمائهم من  
همومی و ادا ذکرت الحسین تدمع عینی و تشور زفتری) دلیل واضحی است در توسل  
حضرت آدم بفاطمه (ع)

سوم لامخلق الله ابراهیم الخلیل کشف الله عن بصره فنظر الى جانب العرش  
فرأى نورا ساطعاً فقال الهى وسيدى ما هذا النور قال يا ابراهیم هذا محمد صفوتي  
قال الهى وسيدى اrai في جانبه نورا آخر فقال يا ابراهیم هذا على ناصري فقال الهى  
وسيدى اrai في جانباهما نورا ثالثاً فقال يا ابراهیم هذه فاطمة تلى ايها وبعلها فطممت  
مجيئها عن النار قال الهى وسيدى اrai نورين بيمامن الانوار الثلاثة قال الله تعالى هذان  
الحسن والحسین يليان اباهما وجدهما وبامهما قال يا الهى اrai تسعة انوار احدقوا  
بالخمسة الانوار فال يا ابراهیم هولاء الانمة من ولدهم الحديث  
وازاین قبیل روایات درج ۱۰ بحار بسیار است

چهارم نام فاطمه در کتب سماویه در امامی صدق از حضرت امام حسن روایت

است که یهودی از حضرت رسول از پنج چیز سوال کرد که در توریه مکتوب است و حضرت موسی بقوم خود فرموده بعد از اوی با پنج چیز اقتدی بنمایند و بایشان توسل بفرمایند انجناب ازان یهودی عهد گرفت که اگر خبر دهد ایمان آو د پس فرموداول چیزی که مکتوب شده در توریه طاب طاب است یعنی محمد رسول الله و در سطر دوم از توریه اسم وصی هن ایلی است و در سطر سوم وچهارم اسم دو سبط شبر و شیمر است و در سطر پنجم نام مادرشان فاطمه سیده نساء عالمین است آین آیه آن لایوت فرمود (یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل بشر ابرسول یائی من بعدی اسمه احمد) الخبر پنجم دستان کعب الاخبار در مجلس معویه که کفت ما وصف فاطمه را در کتب سماویه خوانده ایم و ان مشهور است و گفت دووجهه اورا بدترین خلق خدا شهید خواهند کرد . الخ

ششم در کتب جامعه از فاطمه زهراء تفسیر بشاهزادن شده است و همچنین در صحیفه‌ای پیغمبران از آدم ﷺ و شیعث ﷺ و ادريس و زرح ﷺ و هدو حضرت ابراهیم و در توریه و ذبور و انجیل وصف ائمه خدره هست و در موارد متعدده انبیا را بانوار اربعه و بنور فاطمه مخصوصاً توجه صحیح بوده

هفتم صدوق در اکمال الدین از عبد الله بن سلیمان نقل کرد که در انجیل عیسی ﷺ نام فاطمه مبارکه است و خبر فرزندان اور امیده دارد

هشتم زمخشری در ربیع الاول روایت کرد است و قال ( قال رسول الله هؤلاء الذين امر الله تعالى بمودتهم على فاطمة والحسن والحسين (وقال) النبي ﷺ فاطمة مهجة قلبي وزوجها قرء عینی ولدتها نمرة فوادی والائمه من ولدتها امناء بی حباه الممدود بین الناس وین دی فمن تمسل بهم نجی و من تخلف عنهم فقد هلك والی جهنم سلک ) وهذه الصفات من اعظم المناقب و اعلاها واقوم المواهب الى ذروة الشرف وأنسناها .

نهم بس است در شرف قدر فاطمه عليه السلام توسل آباء مکر مین و اجداد مطهر بن جناب خاتم المرسلین با درمه الک و اهواں و نزول شدائد و بلایا جنای که در شب انقاد نطفه مبارکه امیر المؤمنین علیه السلام زلزله عظیم در مکه معظمه واقع شد که

سنکهای بزرگ از کوهابوقیس جدا شده از فراز بنشیب می‌افتد و ان امدادی یافت پس  
حضرت ابوطالب بر بنندی برآمد و گفت (الهی و سیدی استلک بالمحمدیة المحمدودة  
وبالعلویة العالیة وبالفاطمیة الپضیاء الافتضلت علی اهل التهامة بالرحمة والرأفة)  
پس همان زمان زمین ساکن شد و مردم ان کلمات را حفظ کرده در شدائد و بلایا  
میخواندند و جمیع اثرانمی دانسته‌اند.

دهم از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام حدیث طولانی روایت کنده محل  
شاهداین است) در وقتیکه قریش و ابوجهل و مشرکین مکه معجزه حضرت نوح و  
حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عبّسی علیهم السلام را از رسول خدا خواسته  
اند از طوفان و سرد شدن آتش و آویختن کوه و خبردادن از سرائر و ذخایر ایشان پس  
رسول خدا علیه السلام کفار را بجهار قسمت کرد و بقسم ثانی امر کرد بصحرای مکه روند  
آتشی افروخته بینند زنی ظاهر شود و کشف عذاب از ایشان نمایند آن فرقه رفتند  
و مراجعت گردند و عرض کردند ما شهادت بر سالت تو میدهیم با نکره رسول رب العالمین  
باشی پس عرضه داشتند چون ما بصحرای مکه رفتیم در اندک زمانی آسمان شکافت  
شد و جمرات آتش بر سر ما فرمیر یاخت و از زمین شعلهای آتش برآمد و منشک گردید  
بنحویکه زمین و آسمان تماماً مملو از . تش شدت از حرارت نزدیک بود کوشتهای ما آب  
شود در این حال در هوا زنی ظاهر شد که مقنعة بر سر داشت که یک طرف آنرا بسوی ما  
آویخته بود بنحویکه دستهای ما بوی میرسید پس منادی نداشت از آسمان که اگر  
نجاة میخواهید به بعضی از ریشه‌های چادر این زن چنگ زنید پس ماجنین کردیم دیگر  
آتش بر ما اذیت نکرد تا بسلامت باینجا رسیدیم حضرت فرمود شناختید ان زن که بود  
عرض کردند شناختیم فرمود دختر من فاطمه سیده نساء عالمین بود چون روز قیامت  
شود دوستان فاطمه برشتهای چادرش چنگ زنند و انها هزار فتح و هزار فتح که  
هر فتحی هزار هزار نفرند)

بالجمله غرض اشاره مختصری بود بابن قسمت والامتوسلین بفاطمه زهرا از حوصله حساب  
بیرون است و بعضی از آنها در باب حکایات بیاید

در هر صفتی اعظم اسماء الہی \* اندر فلک قدرت نبود همچه تو ماهی  
 عالم همگی بندۀ شرمنده تو شاهی \* محتاج توانیم از ره الطاف نکاهی  
 نه غیر تو حصنی و ملادنی و پناهی \* یا فاطمة الزهراء اباک نشکو  
 خورشید چه رویت بسم او بسم کی نیست \* چون روی تو پیداست دیگر خود فلک چیست  
 از نور رخت کرده گدايی ز تو شک نیست \* کر منکر این هست کسی زاهل خرد نیست  
 ای زاده انسان که بخوبیت ملک نیست \* از فضل توبر پا است بکوئین هیا هو  
 صدیقه کبری گهر درج رسالت \* ام النجایا و اسطه عقد جلالت  
 بر چرخ الوهیت خورشید عدا لات \* اسم الله اعظم شرر دیو ضلالت  
 نورش ازلی بود ز انوار الہی \* در جلوه گری بود ز آثار الہی  
 دو دیده او دیده دیدار الہی \* در باغ هدی میوه پر بار الہی

### ولادت فاطمه ذھراء (ع)

والاختار فی ولادتها عليها السلام انها ولدت بعد البعثة بخمس سنين لعشر بقین من  
 جمادی الآخرة يوم الجمعة وشيخ حر عاملی صاحب وسائل در منظومه اش همین عقیده  
 را اختیار کرده چنانچه گوید

قد ولدت فاطمة الزهراء \* البضعة الزکیة الحوراء  
 بمکة الغراء يوم الجمعة \* فی ملک یزد جرد عبدی السمعه  
 و ذلك قبل رجب بعشر \* و قیل قبله بنصف شهر  
 لخمسة من مبعث النبي \* المصطفی المکرم الزکی  
 وقد روی مخالف ما قبله \* بخمسه و من رواه ابله

و مراد اذ قبل رجب بعشر بیست جمادی الآخرة است که ده روز پیش از ماه رجب میشود  
 و سال ولاد تراپنج سال بعد از نبوت تعیین فرموده و مخالف رادراین قول ابله نامید است که  
 پنج سال قبل البعثه گفته و بین علماء سنت در سال ولادت انم خدرا اختلاف بسیار است  
 و مناقیبات کلمات شان باهم دیگر پر ظاهر است و ما را احتیاج بنقل کلمات آنها نیست و

اهل البيت ادری بمافق الیت همان قول عبدالله بن حسن است در حضور هشام بن عبد  
الملک بکلی نسباً گفت که احوال مادر مرزا زمین سؤال کنید و احوال مادر کلمی را  
از اوسؤال کنید و در این خصوص باید بفرزندان فاطمه و اهل بیت و بزرگان این خانواده  
کرد که چه فرموده اند و بر چه عقیده بوده اند تمام ائمه معصومین علیهم السلام بنحو مذکور  
رفته اند و مکرر خبر داده اند که از عمر مبارک فاطمه هیجده سال و چیزی گذشتند و  
اگر قولی در میان علماء شیعه برخلاف است بمالحظات بوده و همین اتفاق اهل بیت  
مذر کیست همین از برای سال ولادتش و مارا طریقه حقه اما مین <sup>لطفاً</sup> کفایت است البته  
روز و ماه و سال ولادة فاطمه را از قول جناب امام حسین <sup>لطفاً</sup> قبول کردن اولی است  
از قبول حسن بصری و سفیان ثوری و خوب است اهل خلاف در این کونه  
امور انصاف داده آنچه از خانواده فاطمه بیرون آمد و چندان مخالف میل و مذهبشان  
نیست بیزیرند با آنکه اقوال خود شان بقدرت اختلاف دارد که نمیتوان وصف نمود  
مثل اینکه جمعی از انها پنج سال قبل البعثه کفته اند و بعضی یک سال بعد از بعثت  
کفته اند بعضی کفته اند پیش از بیوت بوده قریش خانه کعبه را بنا میکردند و این  
اقوال سخیف و ضعیف است و محل اعتناؤ و اعتماد نیست و قول حق همان روایت کافی و  
منابع و کشف الغمة و مصباح المتهجد است

## اثر طبع شیخ حبیب آل ابراهیم العاملی در ولادت زهراء (ع)

- \* يوم میلاد بنت احمد فاطم  
صلوات العالیین نور سنها \*
- \* ای نور ملا سناه العوالم  
زهرة فتحت بروض قریش \*
- \* فی عال الدوحة الشریفة هاشم  
بسقت للسماء مجدًا و عزًا \*
- \* وعلا وهی فی کام البراعم  
ان تسلى ابیتك عنها فانی \*
- \* مانا الیوم عنك ذلك کاتم  
هي احدى الاشباع التي قد تجلت \*

حدرت من سماء الوجود تهادى \*  
 من اب سابق دام اصيل \*  
 من لدى المتبدأ الآخر خاتم \*  
 طهرت محتداً ونفساً وطابت \*  
 و تعالمتها قباً و مكرام \*  
 وهى لولان الوصى علياً \*  
 ان عن كفو هالنسا عقاً ثم \*  
 كفو هالم يكن لفاطم كفو \*  
 فتجلى الوحى المبين فوفى \*  
 مد حها صادعاً يشق الصالدم \*  
 و جدير بان توالى الاعاظم \*  
 معلناً طهرها وانى لبنت \*  
 المصطفى المجتمعى اقتراف الماً نم  
 عصم الله فاطما و اباها \*

الى ان ينوف ثلاثةون بيتأ

(يص) قصيدة مولوديه )

ماه جمادى در آمدازدر شادى \*  
 ليکنه اویل که هست يکسر ماتم  
 بلکه مرآ آخر است يکسر شادى \*  
 بهتر ازاول بود جمادى آخر  
 حاضر البته بهتر است ز يادى \*  
 مبدأ اکر بر معاد کشت مقدم  
 قصد ز غایات بودنى ز مبادى \*  
 عالم امکان مکر بهشت برین شد  
 ماه جمادى مکر بهشت برین شد  
 بلکه مرآ آخر است يکسر شادى \*  
 رحمت حق بر تو بادوزاده پاکت  
 بهتر ازین زاده نیست پاک نهادى \*  
 ماه نخستین نهادبر دل هاغم  
 لیک تو غم بر دئى و عیش نهادى \*  
 معدن هر گوهرى و کان ذری تو  
 آری گو هر برون شود ز جمادى \*  
 گوهر تو اختری است ز هر زهراء  
 انکه پایش هزار زهره فقادى \*  
 نور جمالش برون شداد ز دل ظلمت  
 همچه بیاض مهی و تیره سوادی \*  
 از چهارخ از صبح والضحى بکشادى  
 آنکه ازاوا حمد است بر همه هادى \*  
 فاطمه آمد برون ز پرده عصمت  
 آينه حق و رحمت متمادى \*  
 جوهر پاکش ز جان پاک پیغمبر \*

آنکه بدی پیشتر زعالم و آدم بود و نبود از وجود ایشان یادی  
 آنکه ز لطفش بهشت باشد خندان هم شده از مهر وی بشادی عادی  
 آنکه ز قهرش بسوی آتش دوزخ تا بقیامت روند جمله اعادی  
 گشته ز وی بر خلیل آزر گلشن هم ز بوی هستی عاد رفت بیادی  
 هژده که دنیا است بعد از اینهمه رحمت هم پس از این رحمت است و عیش واردی  
 خوان عطای خدا است بیحد و بی مر در خوره خوان هزار گونه ایادی  
 از علی اربعه است علت غایی هین بهل از فاغلی و صوری و مادی  
 هریم کری کنیز درگه قدرت نامه آزادیش ز لطف تو دادی  
 فخر کند هریم ارتو با پسر او گوئی اگر گوئی انه من عبادی  
 در شب معراج نور تو بخدیجه داد پیغمبر که ان هذا زادی  
 هریم کبری توئی و مادر کیتی کارود از نفحه محمد زادی  
 آن پسر آورد این زجان پیغمبر عیسی اشی نمای نیک نزادی  
 بهر تو کفوی نیافرید خداوند جز علی هر تضی که آن بتو دادی  
 حق بسزای ظلامه که تو دیدی کرد پیا محشری وعدی و دادی  
 فاطمیم من بغیر تو نشناسم هم تو شناسی هرا که نورفؤادی  
 مبداء ما از تو بود رو بتو داریم روز قیامت که حکم ران معادی

### (خبر هفضل در ولادت فاطمه زهرا)

(یص) الحمد لله الذي اكمل نوره و اتم سروره وقال في كتابه العزيز و تمت  
 الكلمة ربک صدق و عدلا لا مبدل لکلماته بالجملة فاطمه زهرا سلام الله عليها بعد ازعام  
 الفیل بچهل و پنج سال و چیزی از ولادت باسعادت پدرش در عهد سلطنت یزدجرد پادشاه  
 عجم در روز جمعه در بیستم - ج - ۲ - در مکه معظمه در محل مبارکی از خدیجه  
 طاهره بنت خویلد متولد گردید و در آنوقت از هبوط آدم ابوالشرع شش هزار دویست  
 سال و چیزی گذشته بود و از عمر امیر المؤمنین علیه السلام پانزده سال گذشته بود .

(ر) مفضل بن عمر جعفی از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند گوید من خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم که ولادت فاطمه زهرا چگونه بوده است فرمود چون رسول خدا حضرت خدیجه را تزویج نمود ذهنای مکه از خدیجه دوری مینمودند و بر وی وارد نمی شدند و سلام نمیکردند و نمیگذارند کسی بر او وارد بشود پس آنها خدره از تنهایی وحشت کرد و بر حضرت رسول هم میرسید که هباداصده بھی نمیشند از این جهت هم وغم زیادی بر او مستولی شد چون بفاطمه زهرا حامله شد با اوی حدیث میگفت و او را امر بصیر میکرد و خدیجه این مطلب را از رسول خدا مخفی میداشت پس آنچنان روزی بر خدیجه وارد شد شنید با کسی سخن میگوید فرمودای خدیجه با کدام کس سخن میگفتی خدیجه عرض کرد این جنین که در رحم من است من نس من است و با من حدیث میگوید فرمودای خدیجه این جبرئیل است مر اهله میدهد که این جنین دختر است و آن نسل طاهره و میمه و نه است و خداوند سبحان نسل مر ازوی قرار میدهد و از آن امامان میآورد که خلیفهای خدا در روی زمین بعد از اتفاقی وحی باشند پس خدیجه با فاطمه همین طریق بود تا زمان ولادتش نزدیک شد پس فرستاد نزد ذهنای قریش که نزد من میایند و مرادر اینکاراعانت کنید از آنکه زنازا در اینکونه امور اعانت کردن لازم است آنها در جواب پیغام دادند چون تودر قبول محمد نافرمانی ما کردی امر و خواهش ماراقبیل نکرده و محمد پیغم را خواستی با آنکه پیغم ابوطالب علیه السلام بود و مالی نداشت ماهم از امر توکناره می جوئیم و نزدیک تونیایم پس در این هنگام چهار زن گندم گون کویا از بنی هاشم بودند بروی وارد شدند چون خدیجه آنها را دید بفرع آمد یکی از آنها گفت ای خدیجه اندوه گین مباش هارسولهای پروردگار تو ایم بسوی تو و ماخواهرهای تو هستیم من ساره و این آسیه بنت مژاحم رفیقه تو هست در بهشت و این مریم دختر عمران است و این کلم خواهر موسی این عمران است خداوند عمار افرستاده است تاترا اعانت کنیم پس یکی بدست راست نشست و یکی در برش چپ و یکی در بر ابر و یکی در پشت سر خدیجه نشست پس فاطمه پاک و پاکیزه از رحم خدیجه بزمیں آمد و چنان نوری ازوی ظاهر شد که خانهای مکه را فراگرفت و در شرق و غرب زمین موضعی نماند مگر اینکه آن نور در او داخل

گردید و روشن کرد پس ده حوریه آمدنده رکدام باطنی از بهشت وابرقی که در آن آب کونر بود پس آن زنی که در برابر نشسته بود آنرا گرفت و فاطمه راشست بآب کونر و بیرون آورد دو پارچه سفید که سفید تراز شیر بود و خوشبوتر از مشک و عنبر و او را یکی از این دو پارچه پیچید و دیگر را مقنعة کرد برای او پس ازوی استنطاق کرد فاطمه شهادتین گفت و فرمود شهادت میدهم پدرم رسولخدا است و سید پیغمبر ان است و شوهر مسید او صبا است و فرزندانم امامان اسباطند پس بهریک سلام کردو اسم هر یک را برد پس آن زنان خنده دند این وقت جماعت حور العین نزدیک آمدند و بشارت میدادند بعضی بعض دیگر زاز اهل آسمانها هم یک دیگر را بولادت فاطمه بشارت دادند و در آسمان نور درخشندۀ ظاهر شد که ملائکه قبل از آن آن نور را ندیده بودند پس آن چهار زن بخدیجه گفتند بگیر او را که ظاهره و مظهره وزکیة و میمونه است خداوند در او و نسل او بر کت داده یعنی زیاد میشوند پس خدیجه او را فرخناک و شادان گرفت و پستان یک ماه و یک ماه بقدرتیکه در یک سال ) حدیث تمام شد

در این حدیث ده بشارت است اول تکلم فاطمه زهرا، (ع) در رحم مادر درایام حمل بدفعات عدیده

دویم بشارت حضرت رسول ﷺ و حضور جبرئیل که وی دختری است و نسل پیغمبر از او است

سیم آمدن آن چهار زن محترمات که بهتر از ایشان دیده نشده بود و مژده دادند که ما رسولان پروردگاریم

چهارم شرق انوار فاطمیه در خانهای مکمو شرق و غرب عالم

پنجم آمدن ده حوریه باطنی از اینه معصومین و استبشاری با

امتیازی داشته

ششم شهادتین کفتن ان مخدده با ذکر اسمی ائمه معصومین و استبشاری با

بردن نام هر یک

هفتم ظهور ان نور بدیع در اسمانها که مثل ان نور را ندیده بودند  
هشتم بشارت دادن ملائکه يك دیگر را بولادت فاطمه (ع)

نهم خبر دادن ان زنان بطمہارت ذات ملکوتی صفات ان خدره و میمنت قدومنش  
و برکت نسل او

دهم نما و ترقی فاطمه برخلاف اطفال و سجاپای دیگر واز این بشارات با برکات  
معلم و شد آنچه در ولادت انه واقع شده در ولادت فاطمه (ع) و اقع شده  
بازیاده و جمله از این علاماترا اهل سنت و جماعت در حق فاطمه نقل کردند حتی تکلم  
کردند رادر رحم خدیجه و تمام این اوصاف اختصاص بمعصوم دارد و دیگر این حدیث  
دلیل است بر افضلیت فاطمه بر آن چهار زن که سادات نسوان عالمیان بودند برای  
آنکه مأمور بخدمت وی شدند و مخدوم از خادم افضل است و تمام این حدیث دلالت  
دارد بر تمامیت انسانیت آن منبع عفاف و معدن عصمت و شرافتش بر سایر زنان اولین و  
آخرین و احاطه علمش بر همه چیز و آنچه واقع شده و نشده و کمال توحید و عرفان او  
« (یص) قصیده مولودیه »

اشرقـت شـمس اـحمد بـضـيـا هـا	* فـاضـيـات بـنـور هـا مـا سـواـها
طـلـع الصـبـح بـعـد ما طـلـعـت	* شـمـس آل الرـسـول مـن بـطـخـاهـا
شـمـس اـم القـرـى وـام اـيـها	* باـي اـمـها وـامـي . . اـيـها
ياـلـشـمـس اـذا تـجـلـت بـارـضـ	* بـدـل اللهـ بالـنـجـوم حـصـاـهـا
ياـلـشـمـس اـذا اـفـاضـت قـبـورـاـ	* قـامـت اـموـاتـها عـلـى اـحـيـاـهـا
ياـلـشـمـس اـذا تـجـلـت لـاعـمـتـ	* عـينـكـلـ الـورـى بـانـ لـاتـرـاـهـا
ياـلـشـمـس تـعـيـيـنـتـ كـلـ يـوـمـ	* شـمـس اـفـلاـكـها لـلـثـمـ ثـرـاـهـا
يـالـشـمـس لـاـسـفـرـتـ مـنـ حـجـابـ	* وـاخـتـفـتـ فـيـ حـجـابـها مـنـ حـيـاـهـا
قـدـ تـجـلـيـ اـلاـلهـ فـيـهاـ بـنـورـ	* مـثـلـ ضـوءـ النـهـارـ بـلـ اـجـلاـهـا
احـمـدـ اللهـ اـنـ شـهـرـ الجـمـادـيـ	* قـدـمـضـيـ ماـضـيـ وـهـاـ اـخـرـاـهـا
وـلـدـتـ فـاطـمـ بـمـكـةـ طـهـراـ	* يـاـ لـفـسـ زـكـيـهـ زـكـيـهـ

ماجت ارض الحجاز من شرف \*  
 فا نارت بیوت مکة بل \*  
 فوق سبع الطباقي نارت سناها  
 ان فيها مسراة لبدت \*  
 ضحك المشعران و الركن و  
 الحظيم لم يلادها وما قدثلاها  
 وتلا لأجملها فوق عرش \*  
 يالبشرى بمثل ما ولدت \*  
 يالذات تقدست اسمها  
 عوضاً للذكور من ائتها  
 هي والله قد تقبلها \*  
 ربها بالقبول ثم اصطفها  
 انسنت امها لوحدتها \*  
 حدتها بطنها من فاهها  
 جمع الله امهات بتول \*  
 عند ميلادها الى حواها  
 فتبادرن مشفقات عليها \*  
 مع سطل وكونرفي انها  
 ثم حفت بحولها باسمات \*  
 مثل حف النجوم من جوزاها  
 وحدت ربها بحسن ثناء \*  
 عجز الناس عن اداء ثناها  
 شهدت بالنبوة لايها \*  
 وعلى بعلها امام هدىها  
 فقسمت بكل واحدة ها \*  
 من بنهاو منهم سبطاها

### قصيدة فارسية

#### اثر طبع جوهري

شينده گوش دلم مژده از ولادت زهرا \*  
 کشوده بلبل نطق زبان بمدحت زهرا  
 فضای کعبه منورشد از فروغ جمالش \*  
 صفا گرفت صفا از صفاتی صورت زهرا  
 بزیر ابر نهان شد زشم مهر درخشان \*  
 طلوع کرد چه نور خدا ز طلعت زهرا  
 خدای اکبر و اعظم نکرده خلق بعالِم \*  
 ذنسُل حضرت آدم زنی بشوکت زهرا  
 بجز خدیجه کبیری که هست مظہر عصمت \*  
 نزاده مادر دیگر زنی بعصمت زهرا  
 بخوان حدیث کساوبهین که خالق یکتنا \*  
 نموده خلقت دنیا برای خلقت زهرا

فزوون شد از همه زنها جلال مریم کبری \* جلال مریم جزئی است از جلالات زهراه  
 نهاده ساره سر بندگی پیاپی سریرش \* ستاده ها جرچون خادمان بخدمت زهراه  
 شراب کوئنر یک رشحه زآب دهانش \* درخت طوبی یک شاخه زقامت زهراه  
 بساق عرش معلق چه شدسراج وجودش \* فروغ یافت دوعالم زنور طلعت زهراه  
 چه اوست نورحق وحق دراونموده تجلی \* غیر حق نشناسد کی حقیقت زهراه  
 ولی چمسود که با این همه جلالات و شوکت \* زمانه بود مدام از پی اذیت زهراه  
 چنان بدرد مصیبت نمود صبر تحمل \* که صبر شد متغير زصبر و تاقت زهراه  
 برای گریه چه بیت الحزن مقام وی آمد \* گریست دیده هر مرد وزن به حالت زهراه  
 نشسته کرد بیتی هنوز ازمه رویش \* عدو ز سیلی نیلی نمود صورت زهراه

### (اثر طبع حجۃ‌الاسلام شیخ محمد حسین اصفهانی (ره))

جوهرة القدس من الکنز الخفي \* بدت فابدت عاليات الاحرف  
 وقد تجلی من سماء العظمة \* من عالم الاسماء اسمی کلمة  
 بل هي ام الكلمات المحکمة \* في غيب ذاتها نکات میهمة  
 ائمه ام العقول الغر بل \* ام ایها وهي علة العالم  
 روح النبي في عظيم المنزلة \* وفي الکفاء کفو من لا کفوله  
 تبتلت عن دنس الطبيعة \* فيالها من رتبة رفيعة  
 وجها من الفصول العالية \* عليه دارت القرون الخالية  
 في افق المجد هي الزهراه \* للشمس من زهرتها الضياء  
 بل هي نور عالم الانوار \* ومطلع الشموس والاقمار  
 اشرقت العالم العلوية \* من نور تلك الدرة البهية  
 ما الکوكب الدرى في السماء \* من نور تلك الدرة البيضاء  
 هي البتول الطھر و العذراء \* كمریم الطھر و لاسواه  
 لانا سيدة النساء \* و مریم الكبیری بالاخفاء

من بقدومها تشرفت منی \*\* و من بها تدرک غایة المني

## اُثر طبیع عنبری خرا اسماوی

ز گلزار نبوت گلبنی بشکفت در امکان \*\* که ازوی نفحه وحدت وزیدان در مشام جان  
 که بود آن گلبن خرم بیاغ سید خاتم \*\* که ازوی مصطفی هردم شنیدی نکهرت رحمان  
 مهین صد یقه کبری امین معصومه عذراء \*\* درخشان زهره زهرای کانه بانوی دوران  
 چه ذاتش در شهود آمد دو کپیتی در نمود آمد \*\* زنورش در سجود آمد زمین و گنبد گردون  
 معطر شد بهشت ازوی جهان عنبر سرست ازوی \*\* ید قدرت نوشتش ازوی، هزاران دفتر دیوان  
 کمالش قدرت داور جلالش از همه برتر \*\* مثال و همسرش حیدر جمالش مظمر بیزان

### (کفالت رسول اگرم از فاطمه زهراء)

کفالت بمعنی ضمانت است در مؤنه و قیام با مر یقال کفلته کفلا و کفو لا فانا  
 کافل اذا تکفلت مؤنته و کفیل فاطمه جناب رسوا خدا بود و چنان که پیغمبر فاطمه را  
 بنعمت ظاهره و حضانت صوریه تکلیفیه پرورش داد و تربیت فرمود همچنین با اوصاف  
 حسن و مهفات ممدوحه و نعمتهاي معنویه و اغذیه روحانیه در آن ایام قلیله تأدیب  
 و تربیت نمود واورا از زنان دیگر انتخاب کرد و بتمام ملکات کامله بیاراست چنانچه  
 مرغ دانه بدھان جوجا اش میگذارد پیغمبر رحمت قوای وجود مقدس فاطمه را بانوار  
 الهیه و فیوضات غیبیه قویه تقویت فرمود چون بمرتبه کمال رسانید از کفالت ظاهره و  
 باطنہ فرات یافت فاطمه زهراء را از همه چیز کامل تر و بھر چیز جامع تر یافت و از  
 این جهت خلقا و خلقاً ذاتا و صفة هدیا و سمتاً قولًا و فعلًا اشبه ناس رسول الله شد و  
 این است معنی و انبتها نباتا حسنناو کفالت حضرت ختمی مرتبت بفاطمه ظاهره و ایضا  
 این مطلب بیرهان واضح و عیان است که بعثت پیغمبران برای ارشاد و هدایت و اكمال  
 بندگان است و جناب اقدس نبوی بدو قسم از دعوت مبعوث و مأمور گردید عام و خاص  
 اما خاص برای اقرین و عشیره اش و عام برای عامه مردم و اقرب والصق با قرین بحضرت

رسول بر حسب نسبت و قرب صوری و معنوی بجز دخترش فاطمه زهرا نبوده پس با آن استعداد قابل چگونه در اکمال و تکمیل وی قصوری میرفت و بد بر حسب محبت فطری هر آنچه اندوخته دارد و بهتر است از برای فرزند خود نگاه میدارد و در مقام حاجت باو میدهد و نفایس و قطایع خود را باو میسپارد و آنچنان از فاطمه عزیزتر فرزندی نداشت و در ابتدای وحی و بعثت و ابلاغ احکام نفیس ترین چیز هارا که گوهر ایمان بود در مخزن وجود مقدس فرزند عزیزش نهاد و معارف و علوم رابوی تعلیم و تلقین نمود جون بعد از امیر المؤمنین فر کامل از افریان بود با صغر سن و جون استعداد فطری فاطمه را میدانست لهذا در این نه سال اهتمامی تمام به اکمال تربیت آنحضرت فرمود و لهذا اسماء میگفت فاطمه باینکه بسن هشت سالگی بود (مارایت امراء ادب منها) و عجب ترقوت عبادت او است که قال الرادی مارایت امراء اعید منها که پاهای مبارکش و رم کرده بود از کثرت عبادت و کمال انسان از این دوقوه عاقله است و عامله و فاطمه زهرا از جوهر عقل و عمل از همه زنان مزیت یافت چون بحجر کفالت و حضانت جناب امیر المؤمنین آمد و در حمله عصمت پنهان شد، نهایت محرومیت بذخایر مکتومه و خزانه مکنونه علویه پیدانمود و چیزی بروی پوشیده و پنهان نبود سلام الله علیها حال چگونه میتوان این زن را بزن اولین و آخرین یا بمریم و سائرین قیاس نمود واورا در این عدد بشمار آورد

ایماد دوهفته اختر آورده \* ای دریتیم گوهر آورده  
 ای نور خدا ز حبیب عصمت \* یعنی ز خدیجه دختر آورده  
 گویا که نبود بهتر از دختر \* گربود پسر تو بهتر آورده  
 بخ بخ زین دختر پسر زای \* کزوی چه شبیر شبر آورده  
 از مرکز آسمان رفت \* تابنده چه ماه انور آورده  
 ای قطب وجود داصل ایجاد \* بهتر تو زمهر خاور آورده  
 از نافه ناف خطه خاک \* یا کتوهه زمشک و عنبر آورده  
 هستی دادی بکشتنی امکان \* ای کشتنی هستی لکر آورده

- |                           |   |                            |
|---------------------------|---|----------------------------|
| یک صادر دیگر مصدر آورده   | * | خود صادر ا ولی و زاول      |
| یک گلبن گل معطر آورده     | * | از گلشن غیب و عالم قدس     |
| از کشته خوشتن برآورده     | * | از شاخ درخت آفرینش         |
| پرون کردی و شکرآورده      | * | هم تلمخی کام ما از امروز   |
| از جوهر خو یشجو هرآورده   | * | عالی عرض است اندین عالم    |
| یدا کردی و یکسر آورده     | * | هم از پس پرده سر پنهان     |
| یگباره روان دیگر آورده    | * | جانی بجهان دوباره دادی     |
| این آینه را تو مظہر آورده | * | ای آینه خدا نمائی          |
| درقوس نزول باسر آورده     | * | این تاج شفاعت است کامروز   |
| بیت الحمدی توبرتر آورده   | * | بالاتراز آن مقام محمود     |
| بر لوح قضا مقدر آورده     | * | مستوره خلق واسم اعظم       |
| در این عالم بیکر آورده    | * | هم نور و جود فاطمی را      |
| در مخزن صلب اطهر آورده    | * | از میوه جنت این ودیعت را   |
| براین صورت مصور آورده     | * | هم جنت خلد را بدینا ...    |
| رضوان خدای اکبر آورده     | * | سهول است هزار حور و غلمان  |
| برفرق و جود افسر آورده    | * | ای پادشه سر یرلو لاک       |
| یانکه چو خود پیمبری آورده | * | برهان پیمبری است با تو     |
| بردیده پاک حیدر آورده     | * | هم نور مقدس الوهیت را      |
| او را بعلی بر ا بر آورده  | * | یک تاست علی و نیست همتا یش |
| دادی بعلی امانت را        | * | دادی بعلی امانت را         |

### آثر طبع هیروزا جواد قچانی

- |                              |   |                            |
|------------------------------|---|----------------------------|
| در دلم هست و غائب از نظر است | * | آنکه از جان من عزیزتر است  |
| تیغ اگر او کشد تنم سپر است   | * | تیز اگر او زند دلم هدف است |

چشمکی زدکه فتنی نبود  
دیده ام تاکه نوک مژکانش  
ضرر است ار که عشق مه رویان  
تاشدم دوراز آن لب شیرین  
اشک سرخم به بین و گونه زرد  
ای بت مه لقا که پیش قدت  
پیش قد تو سر وبا بگل است  
چشم دل باز کن بتا بنگر  
نخل رفعت که داورش بنشاند  
کرد شمسی طلوع کورا پای  
جلوه گر گشت طلعت زهرا  
گهری داد حق بدر یتیم

### پند دوم

ای رخ انورتو مطلع نور  
از بنایت جهان جان آباد  
فکر تو عیبرد ملال و محن  
از تو انوار حق عیان گردید  
بود زخسار شاهد ازلی  
زیکی جلوه می تجلی کرد  
نافت خورشید طلعت زهرا  
گرچه رویش کسی ندید چسان  
رفت ازیاد هاجر و مریم  
سوره هل اتی علی الانسان

مدتی بود بحر فیض بخود \* بپورانیه د لژ لژ منشور  
کرد غواص قدرت آنکه غوص \* یافت گردید در تمام بحور  
بیک صدف داد حق به پیغمبر \* که در او بود یازده گوهر

### بنده سیم

شمس دین تاکه نور گسترشد \* همه آفاق از او منور شد  
بحر تو جید پر ز گوهر کشت \* چرخ تمجید پر ز اختر شد  
مکه شد رشک آسمان که در او \* مولد دختر پیغمبر شد  
زهراه آمد که بنگرد زهراه \* از خجالات خفیف و مضطرب شد  
خود بخود گفت زده با خورشید \* کی تو اند کجا برابر شد  
تاکه این غم زدل کند پیرون \* رفت سر گرم چنک و مزمور شد  
پایه دین حق از این دختر \* گرچه بودی قوی قوی ترشد  
وهچه دختر که بهر کسب ضیاه \* مهرش آمد همراه درشد  
تافت تانور حضرت زهراه \* ذره این آفتاب خواور شد  
اصل میزان حق شناسیرا \* بد و کفه کشنده داور شد  
خواست بیند بکفه می که علی است \* کس برابر توان بحیدر شد  
دیدهم سنک حیدر کرار \* که نخواهد دیگر میسر شد  
کرد آنگاه خلقت زهراه \* آمدو باعلی برابر شد  
مرتضی را کجا بدی همسر \* گرنه زهراش جفت و همسرشد  
همه کائنات را معلوم \* بس به پیرو جوان سراسر شد  
زن نیامد برتبه چون زهرا \* هر دهم چون علی ولی خدا

### بنده چهارم

ای تو بهتر زربه اذ مریم \* نور حق مادر دو عبسی دم

درد حب تو بهتر از درمان	*	زخم مهر تو خوشتر از مرحم	*
گر بدی میکشید بهر ضیاه	*	خاک پایت بچشم خود هریم	*
ایکه بهترز هریمت خاندم	*	سرش آن به عیان کنم دردم	*
آنکه هریم از اورمیدی گفت	*	من امین حقم زمن توهرم	*
بهر خدمت بدرگهت میخواست	*	اذن چون مردمان نامحرم	*
خلقت هردو کون بهر تو شد	*	چون توانی فخر عالم و آدم	*
گرنبودی نبود شمس و قمر	*	ور نبودی نبود لوح و قلم	*
جفت حیدر حبیبیه یزدان	*	نور چشم پیمبر خاتم	*
حادث خوانده اند من گویم	*	شد حدوث تو باقدم همدم	*
نقش بند وجود پاک ترا	*	زدجه نقاش ذوالجلال قلم	*
بسرا پای انورت ایزد	*	زد سر ابا صفات خویش رقم	*
اینکه بینی سپهر مینا زد	*	وین شب و روزا شهب وادهم	*
بخیالی که باز خواهد یافت	*	چون توانیرا بعرصه عالم	*
تاکه بر او کند همیشه جفا	*	یاکه بر او کند همیشه ستم	*
تفشناند بدو بجز اندوه	*	نچشاند باو بغیر از غم	*
تا گرفتار سازدش بادرد	*	مبتلی تاکه سازدش بالم	*
چهره اش راز کین کند نیلی	*	خصم بیدین زلطمه سیلی	*

### پنهان پنجم

داشت از بس غم گرفتاری	*	جسته بود از حیات بیزاری	*
هیجده ساله زندگانی کرد	*	همه را باغم و گرفتاری	*
کار او بود سال ومه افغان	*	شغل او بود روز و شب زاری	*
از پس رحلت پدر شب و روز	*	خون دل شد زدیده اش جاری	*
نامدش هیچکس بدل جوئی	*	نبخش هیچکس بغمخواری	*

پس ییامد با آتش افروزی  
 آتشی بر فروخت کر دودش  
 تیره کرد این سپهر زنگاری  
 بود دشمن بی دل آزاری  
 سوخت با دست خود در رحمت  
 و ه چه در باب . فیض غفاری  
 این طرف نوری آنطرف ناری  
 بین زهرا در بدی حائل  
 گردان نقطه حقیقت کرد  
 تا توانست خصم پر کاری  
 پس بر اندر زکینه زد لکدی  
 خورد بر جسم او که شد کاری  
 نه همین پهلوی بتول شکست

### ذمه فاطمه زهراء (ع)

(یص) نموفاطمه زهرا را ، نتوان بنماء جسمانی برخلاف عادت مرسومه تعییر نمود اگر نه برخلاف اعتدال و اقتصاد که منافی کمال اجزاء واعضای انسانیه است در حق ایشان باید قائل شویم و احادیث و اخبار یکه در شما اهل صوریه و خصائص معنوی و فاطمه دیده و خونده ایم با نهایت مشابهتی که فاطمه زهرا بشخص شریف بنوی داشته هنافات دارد و تکلم انم خدره نیز در رحم خدیجه طاهره در دفعات عدیده بوده لیکن بعداز ولادت و حضور نسأ اربعه و حور العین همان اقرار شهادتین و ادعان باهامت ائمه معصومین در دفعه واحده بوده دیگر روایتی دیده نشده که دفعه دیگر سخن گفته باشد و اگر بوده حکمت در اختفاء ان شده چنانچه تکلام جناب عیسی و ائمه هدی نیز بهمین نحو بوده کانه دوام ان هنافی باصلاح حال طبیعی عموم بند کان بوده پس مراد از نمو کامل بودن قوای عقلانی در حال صغر وزراض بوده (وهی العاقلة فی بدؤ الخلقه والمساجدة بعد الولادة) و تا اندازه ترقی جسمانی هم بوده

### ( هجرت فاطمه زهراء از مکه به مدینه )

(یص) هنگامیکه خدیجه (ع) از دنیا رحلت فرمود جناب فاطمه زهرا طلاقلا پنج ساله

بود و خواهرانش و فاطمه بنت اسد و جمعی از زنان بنی هاشم در خدمت ملازم بودند و حضرت رسول ﷺ بدیشان توصیه فرمودند از تشرف حضورش، قصوری نورزنده و ازوی استعمال کنند و فاطمه را در مصیبت هادر بزرگوارش تسليت دهنده و انخد ره انس باکسی نمیگرفت جز حضرت رسول شب و روز خودرا به راحم ان پز رگوار مشغول مینمود حتی در صیام ایام و قیام لیالی مراقب و مواقبت فوق العاده میکرد و بر عبادات و طاعات اقبال و اهتمام چنان مینمود که زنان زمانش متغیر بودند که فاطمه با این صغر سن چگونه تحمل هشاق صعبه که خارج از عادت بشریه است مینماید و بعد از خدیجه سه سال دیگر انخدره درمکه بود و در سن هشت سالگی بر رایت اسماء از همه زنان عالمیان دانانتر بود و چون جناب ابوطالب بر رایت مصباح دریست ششم ماه رجب و خدیجه طاهره در ماه شعبان ده سال از بعثت گذشته رحلت فرمودند رسول خدا ان سال را عام الحزن نامید و بتفصیلی که در مظان خودش مذکور است انجضرت هجرت بمدینه فرمودند و چون بمدینه رسیدند ابو واقد لیشی را مکتوبی دادند که از ابی که به برد بحضرت امیر برساند که فاطمه زهراء را با فاطمه بنت اسد و ضباءه دختر زیر بن عبد المطلب و هر کس از مستضعفین از مسلمین می خواهند حرکت بنمایند بمدینه طیبه هجرت نمایند پس امیر مؤمنان برای فواطم نلیه هودج بسته در خفا پنهانی بیرون آمدند و اینم، پسرام ایمن وابو واقد شتر هارا بسرعت میرا ندند و از خوف قریش شتابی از اندازه بیرون داشتند جناب امیر المؤمنین بایشان فرمودند یا ابا واقد ارفق بالنسوہ فانهن القواریر وعلى روایة قال ﴿لَا ارْفَقْ بِالنَّسُوَةِ فَإِنَّهُنَّ هُنَّ الضَّعَافُ﴾ فقال ابو واقدانی اخاف ان یدر کنالطالب فقال على ﴿لَا ارْفَقْ بِالنَّسُوَةِ فَإِنَّهُنَّ هُنَّ الضَّعَافُ﴾ فان رسول الله ﷺ قال لی یاعلی لبصلوا من الّذين قصدوا اليك بامر تکرّهه و این بیت بخواند

لاشتی الا لله فارفع همکا \* یکفیک رب الناس ما اهمکا

اشارة است باینکه خداوند نکاه دارنده ماست و از ما کفایت میفرماید بیمی از قریش نداشته باش و در آن سفر بعضی گفته اندام ایمن و فرزندش اسماء بن زید و عایشه و مادرش امر و همان و اسماء ذات النطاقین و سود بنت زمعة نیز همراه بوده چون بضم جنان رسیدند

واز ان منزل تابعکه بیست جهاد میل است و مخصوص بقبیله اسلم و هذیل و عامره است  
در انجال بنا کاه جناح غلام حارث بن امیه باهفت سوار بر سیدند جناح بحضرت بانک  
زدو جسارت نمود که (یاغدار لا بالک) آیامیخواهی این زنان را نجاة بدھی و از میان ما  
بیرون ببری آن حضرت فرمود اگر بیرم چه خواهد شد گفت ترا بسختی بر میگردانم  
پس آن جناب مانند شیر خشمگین بر آشافت و در بر ابر هودجهای زنها بایستاد که جناح  
رسید شمشیر خود را فرورد آورد آن حضرت تیغ او را در کرد پس از آن همین تیغ را از کفاو  
بر آورده برقش زد که دونیمه شد و بر گتف مر کب وی رسید و این بیت انشا کرد

**خلوا سبیل المجاهد آلت لاعبد غیر الواحد .**

سواران دیگر چون جناح را بدمی گونه دیدند بر میدند گفتند ای پسر ابو طالب  
از مابگذر آن جناب فرمود من بسوی پسرعم خویش رسول خدا میروم هر کس بامن  
در او بزد خونش بریزم از عقب هم مستضعفین ملحق شدند و بدون بیم و ترس بفواطم  
پیوسته اند و دل بوجود آن حضرت بقوت بسته اند و شب تابصبع در آن منزل با فواطم  
نهشه باطاعت و عبادت پروردگار آسوده حال مشغول شدند و این آیه کریمه (فاستجاب  
لهم ربهم انى لا اصنیع عمل عامل منکم من ذکر و انشی ) در شأن علـى و فاطمه نازل  
گردید .

بعضه رسول الله آنکه بیست هاندهش \* از خط الوهیت تابع دامکانی  
اوست جزاً احمد گل او کلب احمد گل \* من ندانمی او را غیر احمد ثانی  
نفس پاک پیغمبر گرنبودمی نه سرود \* حضرت رسول الله من اذاها آدانی

## **(ورود فاطمه زهراء (ع) به مدینه)**

(یص) آمدن حضرت رسول بمدینه در شب پنجشنبه اول ربیع الاول سال سیزدهم  
بعدت بود که وارد مدینه شد و در قبا منزل فرمود تا یافته امیر المؤمنین و فاطمه زهراء  
با او ملحق شدند و در آنوقت از سن مبارک فاطمه زهراء (ع) هشت سال بیشتر نگذشته  
بود چون وارد مدینه شدند خواستند از برای فاطمه حجره بسازد و منزلی ترتیب

دهند پس زمینی که در آن خرماختک میگردند و آن از دو طفل صغیر بود آنجانب خرید و همسجده بنا فرمود که اکنون مرقد مطهر و مضجع منور آن بزرگوار در جوار آنست پس بقدر لزوم بعد اشخاص معلوم در طرف آن مسجد حیره او اطاقباً از خشت و گل بناء کرد و برای هرزنی که میگرفت حجره بنا مینمود و برحسب اتفاق حجره عایشه بحجره صدیقه کبری (ع) متصل بود و روزه بین این دو حجره قرارداده بودند که از مجاورت هم با کمال سهو لبت و اندیک دیگر رامعاونت نمایند لیکن فائدہ برخلاف ظاهر شد و اندک عایشه پاره از کلمات سخیفه و عبارات ضعیفه خدمت آن خدره میگفت و خاطر شریفش را میرنجانید و بالورا نه والفتره روز بروز عداوت مکنونه خود را اظهار کرده بر آن میافزود را خدیجه طاهره مذمت مینمود چنانچه در ترجمة خدیجه باید ناجار این مطلب بر سيدة النساء دشوار آمد خدمت رسول خدا شکایت نمود پس آنجانب فرمان کردتا آن رخنه را بستند و فاطمه را ازین دققه راحت کردند ولی عایشه از گفتار خود صرف نظر نیکرد

اقبال طرفی لاری من احبه      وفي الدار من لا حب كثیر

روزی رسول خدا بر فاطمه وارد شد اورا گریان دید سبب سؤال کرد فاطمه عرض کرد عایشه بر من فخریه میکند که من بربیغمبر وارد شدم و شوهری نکرده بودم مادر توییه زالی بود رسول خدا فرمود رحم مادر تووعه امامت بود (حقیر مطاعن عایشها در جلد چهارم الكلمة التامة ایراد کرده ام و در اینجا متعرض آن نمیشوم) بالجمله فاطمه چون به دینه هجرت نمود فاطمه بنت اسد به سپرستی فاطمه زهراء مساعی جمیله بتقدیم میرسانید چون فاطمه بنت اسد دنیارا وداع گفت و رسول خدا ام سلمه را تزویج کرد امر فاطمه را بی و اگذار نمود فقالت ام سلمه تزوجني رسول الله وفرض امر ابنته الى و كنت اؤدبها فكانت والله ادعي مني واعرف بالأشياء كلها و اين خدمت مرجوعة بر عناد و دشمنی عایشه افزود که چرا ام سلمه مؤدبة فاطمه زهراء است و بچای مادریست برای او

(تزویج فاطمه زهراء (ع) با علی مرتضی (ع))

(نا) بنا بر اینکه ولادت فاطمه علیها اسلام در روز جمعه بیستم شهر جمادی الآخره

شصت هزار دویست و هشت سال بعد از هبوط آدم صفوی (ع) بوده و نزول رسول خدا  
در مدینه روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول شصت هزار دویست و شانزده  
سال شمسی بعد از هبوط آدم (ع) بوده واژروز ورود فاطمه بمدینه تا اول شهر رجب  
در سال دوم هجرت که ماه تزویج فاطمه باعی بود یک سال وده روز قمری بود چون  
سالهای شمسی را بسال قمری نقل کنیم عمر فاطمه در وقت زفاف نه سال وسه ماه  
قمری خواهد بود و این در صورتی است که بیستم جمادی الآخره مطابق تحويل  
شمس ببرج حمل باشد و در این معنی چون علمای احادیث و تواریخ باختلاف سخن  
کرده اند بزیادت ازین تحقیق و تدقیق واجب نمیکنند شیخ مفید و ابن طاوس و جماعته  
از علماء تزویج آنحضرت را در سال سوم از هجرت در شب پنجشنبه بیست و یکم محرم که  
کرده اند و جماعتی پس از وفات خواهرش رقیه در عذر اول شوال بعد از غزوه بدرباری  
دانسته اند و گروهی سه شنبه ششم ذی الحجه گفته اند و بعضی خطبه آنحضرت را در  
شهر رمضان وزفافش را در سال دوم هجرت در ماه صفر محرّم و طایفه ا Zahāl سنت  
حضرتش را یک سال بعد از هجرت در ماه صفر محرّم فرموده اند و طایفه ا Zahāl سنت  
و جماعت بر این رفتہ اند که فاطمه هنگام زفاف هیجده سال از عمر مبارکش رفته بود  
و این سخن از آنجا پدید آمد که اگر فاطمه هنگام زفاف نه ساله بودی امام حسن علیه السلام  
درده سالگی آوردی و این احده بیرون عادت زنان است لیکن از پیغمبر زادگان  
شکفتی نباید گرفت خاصه فاطمه علیها السلام زیرا که کار معجزات از تصوّرات عقل  
دوراندیش آنسوی تراست انکس که بر وقوع معجزه کردن نهاد واجب نمیکنند که  
از تخلیلات نفسانی به پرهیزد

(بعض) بالآخره در ماه زفاف هشت قول است نیمة رجب آخر ماه رمضان سیم ماه  
شوال اول ماه ذی الحجه ششم همین ماه بیست همین ماه ماه محرّم و ماه صفر و قول  
ماه شوال چون زمان تئیه بوده بمشرب اهل سنت آن زمان بوده و قول حق این است که  
در ماه ربیع الاول حضرت رسول هجرت بمدینه فرمودند و ابتدای سال هجرت نبـونـی  
قراردادند و بعد از یک سال که ربیع الثاني دیگر سال هجرت میشود جناب رسول

خدا در ماه رمضان آنسال بفزوءه بدر رفته اند و جناب فاطمه زهراء در این ربيع الثانی از سن مبارک او؛ ه سال گذشته بود و بعد بلوغ رسیدند و محقق است این معنی که عقد آنحضرت در آسمان شده و یکماه هم فاصله بین عقد آسمانی و زمین شده باقداری علاوه و احتمال میدهم که این اختلاف راجع بین العقدين باشد مثلاً در ماه رجب عقد آسمانی منعقد شده و بعد از گذشتن آن مقدار فاصله جبرئیل بحضرت رسول خبر داد و آن بزرگوارهم بنکاح در آورد فاطمه طاهره را پیش از بدو پس از مراجعت از غزوه بدر بفاصله ایامی در ماه ذی الحجه زفاف واقع شد یا اول یا ششم یا بیستم ماه علی ما هو الا شهر و اول مولود ایشان امام حسن در ماه رمضان بوده است یعنی ابتدای ماه محرم تانیمه رمضان ایام تمام بوده است و آنچه کلینی نوشته است یکسال بعد از هجرت است پس از دخول در سال دویم و حق همین است که کلینی فرموده چون حضرت فاطمه زهراء علیها السلام هشت سالرا از عمر مبارک در مکه بسر بردا و ده سال کسری در مدینه واژاین ده سال یکسال هنوز در خانه حضرت امیر نرفته بود و با این حساب بازیاده و نقیصه سال شمسی و قمری بهمین ماه مذکور زفاف معین میشود و ولادت حضرت امام حسن علیه السلام در نیمه رمضان در سال سوم هجرت در نست میشود والله العالم

## رَفِيقُ الْأَمْرِ الْمُوْهَبِيْنَ «عَ»

### خدمت رسول‌خدا ص برای خطبه فاطمه ع)

چون سن مبارک بتول عذراء از نه سال گذشت و در حجره ام سلمه بکمال رشد و عقل رسیده بودند از اطراف و اکناف از اهله مدینه و عظامی قبایل و رؤسای عشاير بدن قصد فاسد و خیال باطل بهیجان آمده و حرکت کرده و وسایط و رسائل فرستادند خدمت حضرت رسول و عرض حاجت نمودند بیخبر از اینکه این گوهر کران بهارا حضرت علی اعلی در صدقه عزت و گذف حراست خود تربیت نمود و اورا در خور استعداد ابناء دنیا از ملوک و رعایا و ارباب فقر و غنا قرار نداده بلکه اورا برای شاه ولايت علیه السلام ذخیره کرده

در مناقب این شهر آشوب از اسلامه و سلمان فارسی و علی بن ابی طالب مردیست که گاهی که فاطمه ادراک کردند مدرک زنان اور دیافت مقامی را که در خور خطبه و شایسته خواستاری بوده باشد بزرگان قریش که خداوند شرف و صاحب فضیلت و کثیر تروت بودند و سبقت اسلام داشته اند کردن آرزو بر افراد شهه اند هر یک از محبوبه حاجت پرده بر گرفت و مکنون خاطر را بر منصه ظهور نهاد رسول خدای از آنها عرض می فرمود وامر فاطمه را حواله بوحی مینمود و گاهی از رخسار مبارکشان تفسیس غصب دید ارمیگشت و اگر نه آثار وحی در آنحضرت آشکار میگردید ابو بکر بن ابی قحافة نیز بحضرت رسول شناخت و نام فاطمه را تذکره ساخت و دق الباب خواستاری نمود یغمبر در پاسخ فرمود تزویج فاطمه جزی حکم وحی صورت خواهد بست ابو بکر چون این بشنید دیگر سخن نکرد و بنزد عمر بن الخطاب شتاب گرفت و صورت حال را مکشوف داشت عمر گفت ای ابو بکر مگر ندانستی که رسول خداد است رد بسینه آرزوی تو گذاشت بجای باش که یغمبر هرگز فاطمه را باش و کاین نخواهد بست ابو بکر گفت هان ای عمر نیکو آنست که توفاطمه را تقدیم خطبه کنی تو اند شد که رسول خدا مستلت ترا با جایت مقرون دارد عمر بدین سخن مغور گشت بنزد رسول خدا رفته عرض حاجت نمود بی نیل مرام برگشت ابو بکر را آگهی داد ابو بکر گفت ای عمر اسعاف حاجت ترا نیز پزیرا نگشت اکنون باش تابه بیسم از حجاج قضایه مکشوف افتاد در (المعۃ البیضا، فی شرح خطبة الزهراء) گوید جماعت صحابه در این سخن بودند و معازو سعد بن عباده در آنجلس حاضر بودند گفته اند رسول خدا کار فاطمه را بوحی حوالت مینماید و کس بجای نمانده که در مقام خواستگاری بر نیامده باشد بنگاه عبدالرحمان بن عوف از راه بر سید و امردی صاحب مال و ثروت بود و چون سخنان آنها را شنید گفت اکنون من میروم و فاطمه را خواستگاری میکنم و کمان میکنم اورا بمن تزویج بنماید بجهت کثرت اموال هن در رسول خدا مردی فقیر و مسکین است احتیاج به مال من دارد که بازوی خود را بآن قوی گرداند سپس رفت به ندهمت رسول خدا و عرض حاجت نمود در حالی که لباسهای فاخر در بر کرده بود و بوحی خوش بسیار بکار برده بود بر حضرت وارد شد و عرض حاجت نمود حضرت در جواب ساکت بود عبدالرحمان گمان کرد که حضرت میخواهد تعیین مهر نماید

عرض کرد یاد رسول الله من از شتر و گوسفند و غلام و کنیز و طلا و نقره کذاو کذا میدهم  
حضرت در غضب شد و مشتی سنک ریزه در دا بن عبدالرحمن بریخت و فرمود این رابر  
سر مال خود بریز تازیاد شود صدای تسپیح از آن سنک ریزه بلند شد چون عبدالرحمن  
نکاه کرد دید همه در وجواهر گران بهایمی باشد شرمنده از نزد رسول خدا مراجعت  
کرد آمد در نزد صحابه قصه را بیان کرد این بود تایک روز ابو بکر و عمر و سعد بن  
معاذ انصاری در مسجد رسول خدا مجلسی کردند واژه گونه سخن در افکندند تاحدیت  
بغاطمه پیوست ابو بکر گفت بزرگان قریش و رؤسای قبایل کسی بجای هماند که خواستار

فاطمه نشده باشد و رسوا خدا کارا در او را بوحی خدا حوالت فرموده لکن هنوز علی علیه السلام  
در این باب قدمی پیش نهاده چنان میدانم که علی را عدم پساعت ممانعت از اظهار این حاجت  
میکند و نیز این معنی بر من روشن است که رسول خدا فاطمه را از برای علی محبوس داشته  
پس صحابه گفته اند صواب آنست که ادراک خدمت علی کنیم و ازین قصه و اخبار دهیم اکر  
بسیب قلت مال وصول آمال را تلقی نمیفرماید مال از اسعاف حاجت او خود را اعف نخواهیم  
داشت این بگفتد و بر خواسته و در طلب علی شتاب گرفتند آنحضرت را در نخلستان  
مردی از انصار دیدار کردند که با شتر خویش همی آب میکشید و نخلستان انصار را  
سیر آب مینمود تا دست مزد فرا گیرد و معاش یومیه را ساختگی کند چون علی علیه السلام  
ایشان را دیدار کرد فرمود از کجا میباشد و از چه و بدنیجا شدید ابو بکر گفت یا بالحسن  
محاسن خصایل و علو فضایل ترا هیچ آفریده ندارد و سبقت و قدمت ترا در اسلام  
هیچ کس انکار نتواند کرد و قربت و قرابت تو بار رسول خدا از همه پیشتر و پیشتر است همانا  
از اکابر قریش و صنادید قبایل کمتر کس بجای ماند که در نزد رسول خدا بخواستاری  
فاطمه زبان نگشوده باشد و یغمبر پاسخ همکانرا بحکم وحی حوالت فرمود و من چنان  
دانم که این قرعه بنام تو بیرون شود اکنون واجب میکند که در طلب آن تقاعد نورزی و  
از اظهار آنچه مستور مینمایی خویشتن داری نفرمایی علی علیه السلام از اصفای این کلمات  
آب در چشم بگردانید و قال یا بابک لقد هیجت منی ساکنا و ای قضتی لامر کت عنه

نائما غافلا والله ان فاطمه لموضع رغبة وما مثلی تعقد عن مثلها غير انه پمنعني عن ذلك  
 قلة ذات اليد ابوبکر گفت يا با الحسن چیست این سخن که هیفرمای همانا دنیا  
 واندوخته دنیا در نزد رسول خدا بجیزی نیرزدواج ب میکند که وصول منی راساختگی  
 کنی و برگردن آرزو سوارشوی لاجرم علی از کیشین آب باز ایستاد و شتر خویش  
 را بخانه آورد و عقال برنهاد و موزه خویش را در بوشید و طریق سرای پیغمبر پیش  
 داشت چون طی طریق کرده درسرای بکوفت پیغمبر درخانه ام سلمه بنت ابی امية  
 بن المغیرة المخزومی جای داشت چون اسلامه بانک سندانرا اصغا نمود ، ندادر داد که  
 کیست بر در سرای رسول خدا وَالْمُؤْمِنُونَ فرمود برخیز ای ام سلمه زنیج باب کن این  
 آنکس است که خداوند ورسولش اورا دوست دارند و او خداورسو ادوست دارد  
 ام سلمه گفت پدر و مادرم فدای تو باد اینمرد کیست که قبل از دیدن بدین صفت اورا  
 می ستائی فقلمه (یام سلمه هزار جل لیس بالخرق ولا بالنزق هذا اخی وابن عمی واحب  
 الخلق الی) فرموده هموار باش ای ام سلمه این مردیست که در امورصعب ناتوان و ناتوان  
 درست نیست و در کارهای سخت سخت نباشد اوست برادر من و پسرعم من و محبوب  
 ترین خلق در نزد من ام سلمه چون این بشنید برجست و شتاب زده چنان رفت که بیم  
 لغزش و بسر در آمدن بود پس در بگشود و در حجاب خویش متواری گشت و علی در  
 آمد و بر رسول خدا سلام داد و جواب شنید و در برابر رسول خدای در پای پرده نشیمن  
 ساخت و سر بزیر انداخت و بر زمین نگران بود چنان نکه مکشوف میافتاد که اورا  
 حاجتی است و حیا اورا از اظهار حاجت دفع میدهد رسول خدا وَالْمُؤْمِنُونَ فرمود یا ابا  
 الحسن چنان مبناید که از برای اسعاف حاجتی نزد من شناختی واز در شرم و حیا  
 چهره از اظهار این بر تاتفاقی اکنون بگوچه حاجت خواستی که حوا یچ تو همکان در نزد من  
 با حاجت مقرن است عرض کرد بایی انت و امی تو دانایی که هرا از کودکی از پدرم  
 ابو طائب و مادرم فاطمه نبت اسد مأخوذ داشتی و بندای خود غذا دادی و بادب خود  
 مرا مؤدب فرمودی تو مرا از پدر و مادر نیکوتربودی خداوند هرا بسوی تو هدایت  
 کرد که از حیرتی که آباء و اعمام من گرفتار بودند رهایی جستم امروز اندوخته دنیا

و آخرت من توباشی و نیک دوست میدارم چنانکه خداوند بازاری هر اباق و استوار داشت از برای من زوجه و خانه بدست شود لاجرم برگشت تمام بحضورت تو و شتاب گرفتم باشد که فاطمه دختر خود را با من کاین بندی چون علی فاطمه سخن پایی بر رسول خدا از فرحت و مسرت صورت هبار کش درخشن گشت و خندان خندان گفت یا علی آیا چیزی اندوخته باشی از برای کاین فاطمه عرض کرد پدرم و مادرم فدای تو باد بر هر چه من دارایم تو دانایی مر از حطام دنیوی شمشیری وزرهی و شتری است رسول خدا فرمود یاعلی ترا از شمشیر گزیر نباشد چه باشمشیر جهاد باید کرد و باشر در حضر ترویه نخل و کار اهل باید ساخت و درسفر بحمل رحل باید پرداخت بهای زره از برای تزویج فاطمه پسندیده باشد من بینین به از تواری میشوم دلخوش دار یا بالحسن (فقال علی بشرطی فانک لم تزل میمون النقیه مبارک الاحوال رشید الامر) صلی الله علیک فدالکاری و امی (یعنی تو همواره نیکو خوی و ستد نفس و مبارک بخت و رشید الامر بوده پدر و مادرم فدای توباد

## تزویج فاطمه (ع) در آسمان

فقال رسول الله ابشر يا بالحسن فان الله تعالى قد زوجكها في السماء من قبل ان ازوجك في الارض ولقد هبط على في موضعى من قبل ان تأتيني ملك من السماء له وجوه شتى لم ار قبله من الملائكة مثله فقال لي السلام عليك ورحمة الله وبركاته ابشر يا محمد باجتماع الشمل و طهارة النسل قلت وماذا ايها الملك فقال لي يا محمد انا سبط ايل الملك الموكل باحدى قوائم العرش سلطنت ربى عز وجل ان ياذن لي في بشارتكم وهذا جبرائيل في اثرى يخبركم عن ربكم عز وجل بكرامة الله عز وجل قال النبي فما استتم كلامه حتى هبط الى جبرائيل فقال السلام عليك ورحمة الله وبركتاته يابني الله ثم انه وضع في يدي حرير الجنة وفيها سطران مكتوبان بالنور .

گفتم ای جبرائيل این حریر چیست و این خطوط نور از کجا است گفت ای محمد خداوند برپست و بلند زمین مطالع شد و مشرف گردید و ترا از آفرینش اختیار کرد

و برسالت گزیده داشت و مرتبه دیگر نگران گشت و بر گزید از برای تو برادری و وزیری و صاحبی تو و دامادی و دختر توفا قاطمة را با او گایین بست ( فقلت حبیبی جبرئیل من هذا الرجل فقال لي يا محمد اخوك في الدنيا و ابن عمك في النسب على بن ابي طالب ) همانا بحکم خدای عز و جل شجرة طوبی حامل حلی و حل کشت و بهشت آراسته و پیر استه شد و حور العین خود را زینت کردند و خداوند فرمان داد فرشتگان از آسمان چهارم برباب بیت المعمور انجمن شدند و از فراز آن به نشیب و از نشیب بفراز عبور دهندو همچنان فرمان رفت که رضوان مثبر کرامت را که از نور بود برباب بیت المعمور نصب کند و ان منبری بود که آدم صفوی عليه السلام در روز عرض اسماء بر فرشتگان بران منبر خطبه کرد آنگاه فرشته را از حجب که راحیل نام داشت و حی فرستاد که بران منبر صعود دهد و خدای را تحمید و تمجید بنماید و بدان چه شایسته اوست تناکو بود در میان فرشتگان راحیل بذلاقت لسان و طلاقت بیان از همه فاضل تر بود پس بر منبر ببرآمد و خدای را بحمد و تقدیس کرد، آسمانها از در بهجهت و فرحت بصر کت آمدند و احتراز گرفته اند پس راحیل بدین خطبه ابتدا کرد قال

### ( خطبه راحیل )

الحمد لله الاول قبل الاولين الباقي بعد فناء العالمين نحمده اذ جعلنا ملامكة روحانيين ولربوته مذعنين وله على ما انعم علينا شاكرین حجبنا من الذنوب وستر نامن العيوب واسكتنا فاني السماوات وقربنا الى السرادقات وحجب عن الله لهم الشهوات وجعل نهمنتنا وشهوتنا في تقدیسه وتسبيحه الباسط رحمته الواهب نعمة جل عن الحاد اهل الأرض من المشرکين وتعالى بعظمته عن افک الملحدین اختار الملك الجبار صفة كرمه عبد عظمته لامته سيدة النساً بنت خير النبین وسید المرسلین و امام المتقین فوصل حبله بحبل رجل من اهله الصاحب المصدق دعوته المبادر الى كل ممتهن على بساطة البیرون ابنة الرسول قال جبرئیل نام اوحى الله الى ان اعقد النکاح فانی قد زوجت امی فاطمة بنت حبیبی محمد به عبدی علی بن ابی طالب فقدت عقدة النکاح و اشهدت علی ذلك الملامكة اجمعین

پس شهادت خود را در این حریره رقم کردند جبرئیل عرض کرد چون این کار پیا  
رفت خداوند مرا فرمان داد که این حریر را بر تو عرضه دارم آنکه اخاتم مشک بر زنم  
و بنزد رضوان بود یعنی بسپارم بالجمله بعد از شهادت فرشتگان بمزاوجت علی و فاطمه  
خداوند امر کرد که شجره طوبی حمل خود را از حلی و حلل بجمله نشار کرده و فرشتگان  
بر چیدند و حور العین بر گرفته اند و یکدیگر را تاروز قیام است هدیه کنند و بدان  
میاهات فرمایند

- یافنی الزمان ولا یحيط بوصفهم \* ایحیط مایفني بمالا ینند
- محاسن من مجدهمی یقرنوبها \* محسن اقوام تعد کالمعائب
- خلقت محامد ها الشریفة والعلی \* بمشابه الا رواح فی الا بدان

## قزویج فاطمه زهراء (ع) باعلیٰ هر قضی (ع) در ذہین

(نا) چون خداوند جل جلاله فاطمه را باعلیٰ کایین بست جبرئیل را فرمان داد که  
سلام مرابع محمد حبیب من بر سان واورا بگوی که من فاطمه هرادر آسمان باعلیٰ عقد بستم تو  
نیز اورا باعلیٰ تزویج کن و ایشان را بشارت بگوی بد و غلام زکی نجیب طیب طاهر  
خیر فاضل در دنیا و آخرت چون رسول خدا ﷺ این کلمات را اصحاب فرمود علی عليه السلام  
راطلب داشت و شرح ان جمله را با او بگذاشت آنکه فرمود ای ابوالحسن سوگند با  
خدای که ان فرشته بر در بایستاد و عروج نداد تا گاهی که حکم خدارا با تو شرح کردم  
هم اکنون طریق مسجد پیش دار که من از قفای تو خواهم شافت و ترا خواهم دریافت  
و بر زعمای قبایل و صنادید طوابیف فضائل ترا بر خواهم شمرد و چنانکه چشم ان توروشن  
شود و همچنین دیدگان دوستانت در دنیا و آخرت لاجرم علی از نزد رسول خدا پیرون  
شد و در خبر است که از آن پس بیغمیر فاطمه را فرمود که علی ترا از من خواستار  
آمده است فاطمه در پاسخ سخن نکرد و خاموش نشست رسول خدا ﷺ روان گشت  
و فرمود اللہ اکبر سکوت اور روایت از رضای او میکنند بالجمله گاهی که علی عليه السلام  
طریق مسجد پیش داشت صحابه بر سر راه او انتظار هم بر دند تا اورا دیدار کنند و بدانند

کار برجه قرار گرفته چون بخدمت آنحضرت رسیدند فرمود رسولخدا فاطمه را بمن کایین بست و مرا آگهی داد که خدا در آسمان این عقد استوار بست و هم اکنون از دنبال در هیرسد ایشان اظهار بهجت و مسرت کردند و هم در زمان رسولخدای در رسید و بلا لرا فرمان داد تامها جرو انصار را انجمن کند لاجرم بالا و جوهه قبایل و سران طوایف را بحضورت رسولخدای دعوت کرده انجمن بزرگ بیاراست پس پیغمبر بر هنبر صعود داد و خدایران سپاس وستایش فرستاد آنگاه گفت ای مردمان صنادید قریش فاطمه را از من بشرط زناشوئی خواستار شدند من در باسخ گفتم سوگند با خدای من شمارا رد نکردم بلکه خدای متعال شمارا رد کرد چون جبرئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد (ان الله جل جلاله يقول لولم اخلق عليا لما كان لفاطمه كفو على وجه الأرض آدم ومن دونه) یعنی خداوند میرماید اگر علی را نیافریده بودم از برای فاطمه دختر تو از آدم ابوالبشر تابا مداد هیچ شر همسری و شوهری بدبست نمیشد این حدیث مکشوف میافتد که از تمامت انبیاء و جملة اوصیاه هیچ آفریده را مکانت و ممتازات علی را نبوده و نتواند بود و هیچ ذنی در آفرینش خدای انباز فاطمه نیامده و نخواهد آمد و از این احادیث در کتب عامه و خاصه فراوان است که بعد ازاين آن اشاره خواهد شد بالجمله رسولخدا فرمود : (ایها الناس اتاني ملک فقال یا محمد ان الله يقرئك السلام ويقول لك قد زوجت فاطمة من على فزو جها منه وقد امرت شجرة طوبی ان تحمل الدر والیا قوت و المرجان و ان اهل السماء قد فرحو الذلک و سیوله منهما ولدان سید اشباب اهل الجنة فابشر یا محمد فانك خير الاولین والآخرين .

و شیخ صدوق (ره) روایت میکند که هنگامیکه رسولخدای نشسته بودند فرشتهای بروی درآمد که اورا بیست و چهار چهره بود پیغمبر فرمودای دوست من جبرئیل ترا هر گز بدین صورت ندیده بودم عرض کرد من جبرئیل نیستم من محمودم که خداوند هرا مبعوث داشت تانور را بانور تزویج کنم فرمود کدام نور را با کدام نور عرض کرد فاطمه را باعلی رسول خدا میرماید چون فرشته طریق هراجمت گرفت در میان هردو کتف او نگریسته دیده نوشته است : (محمد رسول الله علی وصیه) گفتم کدام

وقت این کلمات در میان هر دو کتف تو رقم گشته عرض کرد بیست و دو هزار سال از آن پیش که آدم مخلوق گردد علمای اهل سنت این حدیث را بطرق متعدده بدین کونه آورده اند جز آنکه نام آن فرشته را بجای محمود صرصایل رقم کرده اند و گفته اند که اورا بیست سر بود و در هر سری هزار زبان داشت و دستهای ای از هندسه آسمانها و زمینها بزرگ تربود و در کتفها بعد از شهادتین مرقوم بود (علی بن ابی طالب مقیم الحجۃ) بالجمله رسول خدا در بالای هنبر فرمود ایها الناس جبرئیل برمن در آمد و هرا آگهی داد که خداوند جلیل در آسمان فاطمه‌ها باعلی تزویج کرد و فرشتگی را بجمله گواه گرفت و فرمان داد تamen نیز در زمین فاطمه‌ها باعـلی کابین بندم و شمارا گواه بگیرم

و نیز علمای سنت و جماعت از جابر بن سمره حدیث می‌کنند که پیغمبر فرمود ایها الناس اینکه علی ابن ابی طالب است می‌پندارید که من ملتمس صناید قریش را شکستم و فاطمه‌ها باعلی عقد بستم هما نادر شب بیست و چهارم رمضان جبرئیل برمن نازل شد و سلام خدای بن آورد و گفت خدای متعال گروه فرشتگانرا از کرویین و روحانیین را در بیت افیچ که در تحت شجر طوبی است انجمن ساخت و فاطمه را باعلی تزویج فرمود و من خطبه کردم و حکم رفت تا طوبی حمل حـلـی و حلـلـ و درو یاقوت شارکرد و جماعت حور بر گرفته اند و تا قیامت بایک دیگر هدیه فرستند و گویند این جمله شار فاطمه است این هنگام رسول خـدا بقرائت این خـطـبـه پـرـداخت :

## خطبہ نکاح

الحمد لله المحمود بنعمته المعبد بقدرته المطاع بسلطانه المرهوب من عذابه المرغوب اليه فيما عنده النافذ امره في سماوه وارضه الذي خلق الخلق بقدرته وميزهم بحكمة واحكمهم بعزته و اعزهم بدینه واكرهم بنعیمه محمد ثم ان الله عزوجل جعل المصاهره نسیلا لاحقة اوامر امفترضا نسخ بها الا نام او شیخ بها الارحام الزمرة الانام فقال عزوجل

( وهو الذى خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهاً أو كان ربك قدير ) فامر الله بجرى قضائه و  
قضائه يجري الى قدره وقدره يجري الى اجله فلكل قضاة قدر ولكل قدر اجل ولكل  
اجل كتاب يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنه ام الكتاب ثم ان الله تعالى امرني ان ازوج  
فاطمه من على وقد زوجته على اربعه متعال فضة ارضي ، ياعلى فقال على رضيت عن  
الله وعن رسوله فقال جمع الله شملكموا واسعد جدكم وبارك عليكم واخرج  
منكم اكثيراً طيباً

چون رسول بخدا از سپاس وستایش خداوند پیر داخت و کلمه ای چند از نعمت و نعمت  
وقدرت و حکمت قادر جبار بگفت و تعظیم دین و تکریم رسول امین را بنمود و منا کخت و  
مشاهر ترا بستود و شر زمه از لوح محفوظ و لوح محو و اثبات مکشوف داشت فرمود  
خداوند تبارک و تعالی مرا فرمان کرد که تزویج کنم فاطمه را با علی بچهار صد متعال نقره ،  
یاعلی راضی شدی امیر المؤمنین عرض کرد راضی شدم از خداوند رسول خدا پس پیغمبر  
اورا دعا کرد بجمع شمل و مساعدت بخت و کثرت فرزندان طیب طاهر آنگاه پیغمبر  
از منبر بزیر آمد و بنشت.

ودر کتاب کافی سند بصدق آل محمد پیوسته میشود قال ( قال رسول الله ما  
انا الا بشر مثلکم اتزوج فيکم و ازوج کم الا فاطمة فان تزویجها من السماء ) رسول  
خدافر مود من يك نفر مانند شما میں بشما زن میگیرم الا فاطمه که خدا  
اورا در آسمان کایین بسته .

( نا ) و دیگر از ابن عباس هرویست که در قول خداوند متعال که میفرماید ( و هو  
الذى خلق من المأبشرأً فجعله نسباً وصهاً ) میگوید بنیضانی مکنونه ییافرید و آنرا  
در صلب آدم جای داد و از صلب آدم در صلب شیث و از صلب شیث در صلب انوش و از صلب  
انوش در صلب قینان تحویل داد بدین گونه از اصلاح کرام در مطهرات ارحام نقل فرمود  
و چون در صلب عبدالمطلب قرار گرفت آنرا دونیمه ساخت نیمی در صلب عبد الله  
نیمی در صلب ابی طالب جای کرد پس از عبد الله محمد و از ابوطالب علی پدید آمد  
این است قول خداوند که فرمود ( وهو الذى خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهاً

وفاطه بتزویج علی در آمد پس علی طهرا از محمد است و محمد از علی است و حسن و حسین و فاطمه را هر ابط نسب است و علی طهرا داماد است بالجمله رسول خدا علیه السلام فرمود یاعلی برخیز و فاطمه را از بهر خویش خطبه کن پس علی برخواست و این خطبه قرائت کرد (الحمد لله شکر الا نعمه واياديه ولا اله الا الله شهادة تبلغه و ترضيه ، وصلي الله علی محمد صلوة تزلفه و تحظيه والنکاح مما امر الله عزوجل به و رضيه ومجلسنا هذا مما قضاه الله وادن فيه وقد زوجني رسول الله علیه السلام ابنته فاطمة وجعل صداقها درعی هذا وقدر ضیت بذالک فاسئله و اشهده وا )

نخست خدای را بشکر نعمت وصفت وحدانیت ستایش گرفت ومصطفی رادرود فرستاد و مزاوجت و مناکحت را بحکم وجوب بستود و تأسیس مجلس را بر ضای خدا و قضای او باز نمود آنکاه فرمود رسول خدا علیه السلام دختر خود را بامن کاین بست وزره هر ابصدق او پذیرفت و هن بدان رضا دادم شما ای مردمان از رسول خدا پرسید و آنچه گوید کوش دارید و گواه باشید مسلمانان عرض کردن دنیا رسول الله علیه السلام تقریر این قصه چنین است فرمود بلی پس دست برداشتند و گفتند اللهم بارک لہما واجمع شملہما نم انصرف رسول الله علیه السلام الى ازواجه فامر هن ان یدفنن لفاطمه فضر بن بالدفوف .

### صداق فاطمه زهراء (ع)

منقول از کتاب ابن شاهین است که فاطمه بر رسول خدا علیه السلام وارد شد با چشم گریان رسول خدا فرمود ما ییکیک لا ابکی الله عینک یا حوریه - عرض کرد بر جماعتی از زنان قریش عبور دادم و ایشان مخصوصیات بودند چون مرد دیدار کردن بکلماتی ناستوده مر او پسر عزم مرد همان زدند فرمود چه گفته اند وجه بشنیدی عرض کرد که گفته اند محمد دختر خود را بمردی که از همه قریش فقیرتر و مسکنکن تر است کاین بسته است ( فقال لها والله يابنية مازوجتك ولكن الله زوجك من على) همانا بسیار کس از بزرگان قریش ترا خواستار خطبه شدند من نپذیرفت و امر ترا باخدای باز گذاشت و خواستار ان را باسخن نگفتم فینا صلیت يوم الجمعة صلوة الفجر اذ سمعت حفيف الملائكة و ادا بحییی

جبرئیل و معه سبعون صفامن الملائكة متوجین مقرطین مددلجنین فقلت ما هذه  
التعقّعه من السماء ياخي جبرئیل فقال يا محمد ان الله عزوجل اطلع على الارض اطلاعه  
فاختار منها من الرجال عليها ومن النساء فاطمة فزوج فاطمة من علي فرفعت رأسها وتبسمت  
بعد بكائها وقالت رضيت بما رضي الله ورسوله )

وبروايت مجلسی رسول خدا بزند فاطمه آمد واورا گریان دید (قال ما يبکي  
فوالله لو كان في اهل بيته خير منه زوجتك به وما ناز وجتك ولكن الله زوجك واصدق  
عنك الخمس مادامت السماوات والارض)

(نا) فرمودچه میگریاندتر اسو گند باخدای اگر در میان اهل بیت من کسی نیکو تر  
از علی بود ترا با او کابین می بستم لکن خدای ترا تزویج کرده و صداق ترا بخمس دنیا  
مقرر داشته چند که آسمان و زمین پایینه اند وهم در خبر است که خداوند بع دنیا را  
صادق فاطمه بازداد و بهشت و دوزخ نیز در اذای مهر او نهاد تا شمنارا بدان کیفر کند و  
دوستان را پاداش فرماید و در زمین هر آنحضرت مشهور به پانصد درهم است چنان که از  
این حدیث نیز هسته مفاد میشود که خدای بارسول وحی فرستاد (انی جعلت نیلتها من  
علی ظلل خمس الدنیا و ثلث الجنة وجعلت لها في الأرض أربعة منها رالفرات و نيل مصر  
و زهر و انهر بلخ فزوجها انت يا محمد بخمس مائة درهم تكون سنة لامتك) و در آن زمان  
پانصد درهم معادل بود با قیمت دو متقابل و نه نخود طلا

(یص) شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی صاحب کتاب نزهۃ المجالس ومنتخب  
النفائیں از فاضل نسفی معروف که از اعاظم علمای اهل سنت است نقل کرده است که  
فاطمه (ع) مستلت نمود از پدر بزرگوارش تاشفاعت امت صداق او باشد و این معنی  
مقبول گردید و چون فردای قیامت شود آنمخدره بر صراط بیاید و بایستد و طلب  
کند صداق خود را

وفیز ناقل بالا است که كفت رسوله خدا عَلَیْهِ السَّلَامُ روزی از روزها یرون آمد از  
خانه در حالتی که بسیار مسرور بود عبدالرحمن بن عوف عرض کرد بارسول الله این چه  
سرور است که در روی شمام شاهده هیکن فرمود این از جمیع بشارتی است که پروردگار

در حق برادرم و این عم و دخترم فاطمه مرحمت فرموده خداوند متعال چون فاطمه را بعلی تزویج کرد برضوان خازن جنان امر فرمود که حرکت دهد درخت طوبی را پس اندرخت نثار نمودز قمهای چند بعد دوستان اهل بیت من ، و ملائکه چندی در زیر درخت طوبی خلق فرمود تا آن رقعا را بردارند و حفظ نمایند چون روز قیامت بیاید آن ملائکه بیایند در وقتیکه همگی اهل محشر در جوش و خوش باشند آن رقعا را بدوستان فاطمه (ع) بدنهند که در هر رقعا زادی از آتش نوشته شده پس برادرمن و دختر من باعث آزادی مردان وزنان امته من باشند از آتش جنهم .

### جهیزه فاطمه زهرا (ع)

(نا) ازین پیش مذکور شد که رسول خدا ﷺ فرمود بهای زره از برای کاین فاطمه پسندیده باشد هم اکنون بر خیز و این در ع طبیعته را (۱) بمعرض بیع در آورده بهای آنرا بنزد من حاضر کن علی طلاق اندرع را بیازار آورد و بر وايتی عثمان بن عفان بچهار صد و هشتاد درهم بخرید و بر وايتی چون عثمان درع را ابتداء نمود و بهای آنرا بداد و درع را مأخذ داشت (قالیا بالحسن) (است اولی بالدرع منك وانت اولی بالدراهمن منی فان الدرع هدية منی اليك علی طلاق) درع را نیز بر گرفت و بهای آنرا نیز بکوشه ردای خود بسته بحضرت رسول آورد و در پیش آنحضرت بنهد و مکشوف نداشت که این مبلغ چند است و رسول خدا نیز پرسش نفرمود و دست مبارک فرا برده قبضه از آن بر گرفت و بلادر اداد و فرمود از برای فاطمه بهای غالیه و بوی خوش کن و آنچه بجای مانده بود ابوبکر را سپرد و فرمود بصلاح و صواب دید خوش جهاز فاطمه را ساختگی کن و بعضی از اصحاب را فرمان کرد که با تفاق ابوبکر بیازار شوند و در بیع و شرا با او همدست باشند لکن از صواب دیده و تجاوز ننمایند

بر وايتی ان زر که با ابوبکر سپرد دویست درهم بود و بر وايتی دو هزار از ان زر را

(۱) طبیعته منسوب بقبيله طبیعته بن محاوب از قبيله عبد القيس که زره را بیکو میساخته اند

و گویند وجه تسمیه بطبیعته برای اینکه چون شمشیر بد و میرسد شکته میشود :

بهای بیوی خوش کردند و چهار قسم را برای سازجهاز نهادند بالجمله ابوبکر بادستیاری اصحاب بیازار آمد و پیر هنی بهفت درهم و مقدنه بجهار درهم بخرید و قطیفه سیاه فام که تمام بدزرا کفایت پوشش نداشت نیز ابیاع بنمود و تختی هزم و ملحف بشریط وان رسنی است که از بست درخت خرما باقته باشند خریداری نمود و دیگر دو فرش از کتان هصر که حشویکی از لیف خرما و اندیگراز پشم گوسفند آگنده بود و چهار بالش از پوست که در طایف دبغات کرده بودند و نیز دو بالش که حشو آن آگنده از پشم دو بالش از لیف خرما آگنده بود و دیگر پرده از صوف و حصیری هجری و دسداسی و باطیه از نحاس و مشکی و کاسه چوبینی برای شیر و مشرب از پوست دو سبو و آرد بیزی دو بازو بند از سیم و ظرفی از خزف سبز بهاداد و فراهم آورد پس پاره ازان اشارا ابوبکر و پاره ایرا دیگری از صحابه حمل دادند و در نزد حضرت رسول ﷺ فرو نهادند پیغمبر بادست هبارک انجمله را تغلیب همی فرمود و همی گفت بار ک الله لاهل الیت و بروایتی چون چشم پیغمبر بدان اشیا افتاد آب در چشم بگردانید و سر بر آسمان برداشت و گفت اللهم بارک لقوم جل آیتم الخزف

(ایص در کتاب سنن الجامع سیف طوسی رحمه الله چنین نقل روایت کرده که یکی از منافقین مدینة امیر المؤمنین را در خطبه کردن فاطمه زهراء ملامت نمود و گفت یاعلی تو معدن فضل و علمی و شجاع ترین هبارزان عربی چرا زنی بخواستی که چاشتش بشاهش نمیرسد اگر دختر مرای بخواستی من چنان میکردم که از درخانه من تا درخانه تو شتر در شتر بودی بر از جهاز حضرت فرمود این کار بتقدیر و خواست خداست نه بتدبیر (الحکم لله العلی الکبیر) مار انظار بر مال و هنال دنیا نیست و مقصود ماجز رضای خدا چیزی نیست و فاخر ما باعمال است نه باموال و نظر بدرهم و دنیار نداریم چون حکم و قضای الهی صادر شد وامر زواج صورت گرفت ندائی رسید که یاعلی سر بردار تاقدرت حق تعالی را مشاهده کنی و جهاز دختر پیغمبر را ملاحظه نمائی حضرت امیر المؤمنین سر بالا نمود دید از بالای سر خود تاعرش عظیم ناقه ای از نور که بار ایشان همه در و گوهر و مشک و غمر و نفایس بهشتی بود و بر هر شتری کنیز کی چون آفتتاب تابان سوار

بود زمام هر ناقه بدهست غلامی و همه ندایم کردند این است جهاد دختر پیغمبر حضرت امیر از مشاهده این معنی خوش وقت گردید و آمد بحجره طاهره فاطمه که او را خبر دهد ازین نعمت عظمی و عطیه کبری که خدا نداند باز مخدده هر حرمت کرده تا اینکه او هم از این الطاف بی پایان احادیث در حق او خشنود گردد چون حضرت زهرا جانب امیر عليه السلام را ملاقات فرمود عرض کرد باعلی شما میکوئیدیا من بکویم حضرت فرمودند شما بکوئید پس فاطمه شمات آن منافق و دیدن آن ناقها را بیان نمود (زاده الله فی شرفها باب قد فاق العالمین فضلا و جمله انور مشکوكة الرسالة فی الانام وبام كانت اقدم نساء الاما لمین اسلاما و بزوج خصه الله بالولاية الكلية وهو الامام الربانی والپیکل النورانی قطب الاقطاب و سلالة الاطیاب الناطق بالصواب نقطه دائرة الامامة و بابنیهما الحسن و والحسین الذين همار يحاتی رسول الله سیدی شباب اهل الجنة

محب الدین طبری دریاض النصرة روایت کند که رسول خدا فرمود در شب زفاف فاطمه دیسم جبرئیل نازل گردید با هفتاد هزار ملائکه من سؤال کردم سبب هبوط شما چیست گفته اند آمدیم که به مراهی فاطمه در شب زفاف تابخانه علی عليه السلام برویم این وقت جبرئیل و میکائیل با ملائکه تکییر گفته اند از آن روز شش تکییر در نمازهای واجبی سنت گردید

## زفاف فاطمه زهرا (ع)

چون عقده عقد فاطمه باعلی عليه السلام خاتمه پیدا کرد و انانه الیت پرداخته گشت علی عليه السلام بحکم شرم و آزم همه روزه در مسجد حاضر میشد ولی نام فاطمه بر زبان نمیراند تایک ماه کاربر این کونه میرفت تایک که جمعی از هم‌آجیرین و انصار در مقام اظهار برآمدند و اتفاق کرده که خدمت مهر طلعت رسول اکرم شریفیاب شوند واستدعاءه این معنی را بمنایند ولیله زفافرا معین بنمایند حضرت امیر میفرمودند که کاهی در این یک ماه فاصله در خلوت که خدمت رسول اکرم شریفیاب میشد بمیفرمود یا ابا الحسن مالحسن زوجتک و اجملها یعنی چقدر نیکو است زوجه توبشارت باد ترا که تزویج نمود

بتو سیده نساه عالمیانرا چون يك ماه گذشت عقیل برادرم برمن واردشد گفت ای  
 برادر چقدر فرخنا کم ازاین مزاوجت که هر گز چنین فرحی درخود ندیدم ای برادر  
 چه شده که اقدامی نمیکنی و عیال خودرا از آن بزرگوار نمیخواهی گفت من باينکه  
 دوست دارم حیا میکنم اظهار بندم عقیل گفت قسم میدهم هرا برخیز باهم خدمت رسول خدا  
 شر فیاب شویم و عرض حاجت کنیم و چون روانه شدیم در راه ایمن را ملاقات کردیم پس  
 مقصود خود مانزابرای او نقل کردیم ام این گفت شما زیر وید بگذارید من بروم و عرض  
 کنم کلام مازنان در این امور بهتر است واقع در قلوب رجال است بس ایمن بجزره اسلامه  
 رفت واورا وزوجات رسول اکرم را اطلاع داد بهیئت اجتماع خدمت رسول خدا والله  
 در حجزه عایشه اجتماع نمودند و اطراف رسول خدا را گرفتندو بالاتفاق عرض  
 کردند بايانا و امهاتنا يار رسول الله ما از بزنی امری اتفاق و اجتماع کرده ایم که اکر  
 خدیجه حاضر بود چشم او روشن میشد ام سلمه گفت چون ذکر خدیجه در میان  
 آمد حضرت گریستند و فرمودند خدیجه و کجا است مثل خدیجه هرا تصدیق نمود در  
 وقتیکه تمام هر دم را تکذیب کردند و مرآ تقویت کرد و اعانت بدین خدا نمود  
 بمالیکه داشت و خداوند بن امر فرمود که خدیجه را بشارت دهم بخانه ای در بهشت  
 از قصبه زهرد که در آن رنج و تعیی نیست ام سلمه عرض کرد فدیناک بايانا و امهاتنا  
 يار رسول الله شما امیر را از خدیجه یاد نمیکنید مگر اینکه گریه میکنید خدیجه رفت  
 بسوی پروردگار خود کوارا باد بر او آنچه را که یافت و خداوند بین ما و اجمع  
 کند در درجات جنت و رضوان و رحمت خود يار رسول الله علی بن ابی طالب برادر شما  
 است در دنیا و ابن عم شما است در نسب دوست میدارد که اذن دهید تا بوجه اش  
 بر سد رسول خدا فرمودند ای ام سلمه چه شد تا کنون اظهار نکرد و سؤال ننمود عرض  
 کرد بجهت حیا از شما پس آنحضرت فرمان داد ام این را که علی الله را حاضر نما  
 ام این گفت چون بیرون آمد حضرت امیر انتظار هرا داشت که جواب بیاورم  
 من آنچنان برآ خبر کردم و گفتم رسول اکرم شمارا میطلبد حضرت امیر میفرماید

چون بخدمت رسول‌خدا مشرف شدم زنها از جای برخواستند و بحجرات خود رفتند  
و من در برابر آن سرور نشستم در حائمه که سر برزیر انداخته بودم و از فرط حیاسخن  
نمی‌گفتم رسول اکرم فرمودند یاعلی آیا دوست داری بزوجه خود وارد شوی عرض  
کردم نعم فدای ابی و امی پس فرمود نعم حبا و کرامه یاعلی امشب بر او وارد می‌شوی  
یا فرداشب انشاء الله

## ولیمه رذاف فاطمه (ع)

(نا) رسول‌خدا فرمودند یاعلی حمامی برای اهل خود مهیا کن اینک در زده‌مانان و  
گوشت حاضر است بر تواست که خرماء روغن و کشک فراهم آورده بنزدیک ماحاضر  
کنی لاجرم علی علیه السلام آنجمله را حاضر ساخت و پیغمبر آستین بر زد و آن خرماء در  
کشک و روغن هریسه کرد و با گوشت و نان فراوان بنزد علی علیه السلام گذاشت و فرمود  
هر کراخواهی دعوت کن امیر المؤمنین علیه السلام جانب مسجد گرفت و خوش نداشت که جماعتی  
حاضر و کروهی غائب باشند پس بر مکانی بلند بر آمدند و درداد که ای جماعت مهاجر  
وانصار از بهر ولیمه فاطمه (ع) حاضر شوید خدا و ندانش آنحضرت را بر تماحت مردم  
مدينه بشنوانید مهاجر و انصار گروه از پس گروه در رسیدند افزون از چهار هزار تن  
انجمن شدند علی علیه السلام ازوفور خاص و عام و قلت طعام پژمرده خاطر و شرم‌ناک بود  
رسول خدا فرمود یا علی بیم مکن این سادعو الله بالبیر که همانا هن خدایرا میخوانم  
تا این طعامرا وافی و کافی همی کند بالجمله مردمان فراهم آمدند و سیر بخوردند و بیا  
شامیدند و دعای خیر بگفتند و بر فتند و از آن طعام چیزی کم نشد این وقت رسول  
خدا کاسهای بزرگ طلبید و از ولیمه پر کر و برای هریک از زوجات طاهرات فرستاد و  
قدحی دیگر طلب کرد و از ولیمه بیاکند و فرمود این بهر فاطمه و شوهر او است  
تا هنگام فرود شدن آنتاب این کار خاتمه پزیرفت این وقت رسول‌خدا علیه السلام زوجات  
مطهرات را فرمود هیعوا لابتی و این عمی فی حجرتی بیتا یعنی از برای دختر هن و پسر  
عم من در سرای من و ناقی بزینمت کنید مکشوف باد که دو بعضی از روایات ام سلمه

عرض کرد که کدام و ناقر ابزینت باید کرد فرمود حجره خویش را بزینت کن وزنان  
دبگر را فرمود حجره اسلامه را بیاراید

و اگرچه تالیف وقت ام سلمه حتما هنوز بانوی حرم پیغمبر نشده بود و شوهرش  
ابو سلمه حیوة داشت و در خانه رسول خدا حجره نداشت ولی بواسطه خویش آوندی  
قبول کرده است که در خانه خودش حجره خود را تقدیم فاطمه بنماید چون ام سلمه  
دختر عمه رسول خدا و علی هر تضیی ظلللا است و در ترجمه او بیانید که بانوی بود دانا و بینا  
و در جمیع خصال پسندیده پیش قدم بود ورسو لخدا بعد از فاطمه بنت اسد سرپرستی فاطمه  
را بعده اسلامه گذارد و بود مقرب این معنی است که این حجره در خانه اسلامه بوده سوار  
کردن فاطمه را بر ناقه چه آنکه اگر در خانه رسول خدا بوده سوار شدن موضوع ثداشت  
و فاضل مجلسی میفرماید ممکن است ام سليم مادر انس بن مالک که در خانه  
رسول خدا خدمت گذار بود این خدمت با ارجاع شده و نویسنده کان ام سلمه را  
بهای ام سليم نوشته اند و مؤلف تاریخ خمیس متصلی این امر را اسماء بنت عیسی کتفته  
با اینکه در آن وقت حتما اسماء در حبسه بوده و در سنّه هفتم هجرت بمدینه آمده اللهم الا ان يقال  
که برای زفاف فاطمه بمدینه آمده باز هر اجتمع کرده تالینکه بوصیت خدیجه عمل کرده  
باشد یا اینکه خواهرش سلمی که زوجه حمزه بن عبدالمطلب بوده و نویسنده کان بهای اسلامی  
اسماء نوشتة اند یا اینکه اسماء یزید بن سکن انصاری بوده و الله العالم

خلاصه چون موافق مشهور خطابات با اسلامه است ماهم بهمین اتفاقا مینماییم این وقت  
رسول خدا اسلامه را حکم داد که فاطمه را حاضر کن اسلامه برفت و بر حسب فرمان فاطمه  
را یاورد و عرق آزم از رخسارش روان بود و در رفتار هر قدمی لغزشی میکرد چنانکه  
ییم همی رفت که بروی درافت رسول خدا فرمودا (قالك الله العشرة في الدنيا والآخرة) چون  
در پیش روی پیغمبر بایستاد رسول خدا آن ردایرا که بر قع چهره فاطمه بود بر کشید تعلی  
مرتضی ظلللا چهره اورا نظر اه کند آنکه دست فاطمه بگرفت و در دست علی نهادو  
فرمود بار ک الله فی ابنة رسول الله یاعلی نعمت الزوجة فاطمة و یا فاطمه نعم البعل علی پس  
فرمان دادتا دختران عبدالمطلب و زنای مهاجر و انصار در صحبت فاطمه روان شوند

و آغاز مسرت و فرحت فرمایند و تکبیر بگویند و از کلمات لهو و حرکات لعب پر هیزند  
که خداوند بدان رضا ندهد پس دست فاطمه را بگرفت و اورا بر ناقه شهبا سوار نمود  
و بر وایتی بر بغله‌ای که اوراد لدل می‌گفتند اند فاطمه را سوار نمود و رسول خدا از پیش روی  
فاطمه مشی میفرمود و جبرئیل از یمین و میکائیل از سار و هفتاد هزار فرشته از دنبال  
تسپیح و تقدیس کنان راه در مینوشتن و هفتاد تن حوریه بر اثر فاطمه میر فتند اما  
علماء سنت و جماعت از جابر بن سمره روایت می‌گفتند که در شب زفاف فاطمه سلام  
الله علیها زمام بغلة شهبا بدست جبرئیل بود و اسرافیل رکاب گرفت و میکائیل از  
دبال رسپار بود و پیغمبر تسویه جامه‌ای فاطمه را می‌فرمود و این ملاحتک و دیگر  
فرشتکان تکبیر همی گفتند این تکبیر تا روز قیامت در میان این جماعت از درست بجای  
ماند و همچنان سلمان نیز زمام بغلة شهبارا داشت و حمزه و عقیل و سائر بنی هاشم از  
قفای فاطمه تر رسپار بودند و زوجات رسول خدا الله عزیز از پیش روی فاطمه رجز میخواندند  
چنانکه ام سلمه این اشعار را قرأت میفرمود

سرن بعون الله جا را تی \* و اشکرنه فی کل حالات  
و اذکرن ما انعم رب العلی \* من کشف مکروه و آفات  
و قد هدا نا بعد کفر و قد \* انعننا رب السما وات  
وسبرن مع خیر نسا والوری \* تندی بعثات و خالات  
یا نبت من فضله ذو العلی \* بالو حی منه و الرسالات

وعایشه این سخنان را در هم پیوست

یا نسوة استرن بالمعا جر \* و اذکرن ما یحسن فی المحاضر  
و اذکرن رب الناس قدّحصنا \* بد ینه مع کل عبد شاکر  
و الحمد لله علی افضاله \* والشکر لله العزیز القادر  
سرن بها والله اعلی ذکرها \* و خصها منها بظهور طا هر

و حفصة بدين اشعار انشاء رجز نمود

فاطمة خير نساء البشر \* ومن لها وجه كوجه القمر  
 فضل الله على ذ الورى \* بفضل من خس باي الزهر  
 زو جاك الله فتي فاضلا \* اعني عليا خير من في الحضر  
 فسرن جاراتي بها انها \* كر بمه نبت عظيم الخطر  
 معاذة ام سعد بن معاذ اين شعر قرائت نمود

اقول قول في ما فيه . . . \* و اذكر الخير وابد يه  
 محمد خير بنى آدم \* ما فيه من كبر ومن تيه  
 بفضلله عز فنا رشدنا \* فالله با الخير يجاز يه  
 ونحن مع بنت بنى الهدى \* دى شرف قد مكنت فيه  
 في ذروة شاهقة اصلها \* فما ارى شيئاً يبدا نيه  
 وديگر زنان همان شعر اولی از این ارجوزه هارا مکرر قرائت میکرددند و تکبیر میگفتند  
 تابدوون سرای در آمدند

(یص) در احوال عایشة کفته که زنان در عروسی فاطمة اظهار شادی میکرددند  
 و ارجوزه میخوانند و میگفته اندانو ها سید الناس حضرت رسول فرمود بگویید و بعلها  
 ذوالشدة الباس و چون مصرع نانی در مدح حضرت امیر بود با آنکه پیغمبر فرموده بود  
 عایشہ منع میکرد زنانرا از خواندن حضرت فرمود چرا نمیخوانید عرض کرددند عایشہ  
 نمیگذارد فرمود عایشہ ترک عداوت ماران میکند بالجمله حضرت فاطمه را بدين گونه  
 احترام و تعظیم بر حضرت امیر وارد کرددند و قدزفت شمس الضحی الى بدر الدجی پس  
 حضرت رسول فاطمه زهرا را بر حصیر قطری بطرف خودش نشانید و حصیر قطری  
 حصیری است باشان که از بحرین میاورند و بحضرت امیر المؤمنین ملاحظت فرمودند  
 و امیر المؤمنین از شرم نگران زمین بود ولب از تکلم فروبسه و همچنین فاطمه زهرا  
 پس رسول خدا فاطمه را فرمان داد که مقداری آب حاضر کن فاطمه برخواست و کاسه  
 چوبین خود را پر آب کرد بیاورد پیغمبر جرعة از آنرا امضنه کرده دیگر باره در  
 کاسه بریخت پس لختی از آن آبرابر سر فاطمه نثار کر دومقداری در میان هردو پستانش

بر افشاءند و مقداری در میان هر دو کتفش پیاشید و با امیر المؤمنین نیز چنین کرد بعد فرمود (اللهم اجمع شملهما والف بین قلبیهما و اجعلهمما و ذریتهما من ورثة جنة النعيم و ارزقهما ذریة طيبة طاهرة مباركة واجعل فی ذریتهما البرکة واجعلهم ائمة یهدون بامرک الی طاعتك ویأمرون بما یرضیک اللهم انهم منی وان اعنهمما اللهم كما اذهبت عنی الرجس و ظهرتني تطهیرا فاذذهب عنهم الرجس و ظهرهم تطهیرا اللهم هذه ابنتی واحب الخلق الی اللهم هذا اخی واحب الخلق الی اللهم اجعله لك ولیا وبك حفیا و بارک له فی اهلہ) نکاه فرمود ای علی داخل شوبراهل خود که خدای بر تو مبارک کند (یاعلی الطف بزوجك وارفق بها فان فاطمه بضعة منی یولمنی ما یولمها و یسرنی هایسرها استود عکما الله و استخلفه علیکما) پس دست فاطمه را در میان دست علی گذاردو فرمود یاعلی (هذه و دیعه منی اليک) والمحجره بیرون آمد و عضاده در رابکرفت و فرمود (ظهر کما و ظهر نسلکما انا سلم لمن سالم کما و حرب لمن حارب کما مر حبا بیحرین یلتقیان و نجمین یقتربان اسماء میگوید رسول خدا تازه نظر غائب شد همی در حق ایشان دعا میفرمود پس رسول خدا فرمان داد که زنان متفرق بشونده همگی بفرمان رسول خدا بحجرات خود رفتند در انحال رسول خدا غَلَّ اللَّهُكَلَّا چشمش بمن افتاد فرمود کیستی عرض کردم اسماء بنت عمیس هستم فرمود آیا امر نکردم بیرون بروید عرض کردم یاره ول الله قدک ابی و امی قصد خلاف شمارا نکردم (ان الفتاة اذا زفت الى زوجها تحتاج الى امرأة تقوم بحوجها فاقمت هنالا قضي حوايج فاطمه قال يا اسماء قضي الله لك حوايج الدنيا والآخرة) (ان اسماء بسات عند فاطمه اسبوعاً بوصية خديجه ایهـا فدعالها النبـی فـ دنیاها و آخرتها)

وعلى بن عيسى اربی در کشف الغمة گوید رسول خدا تاسه رو ز بحجره فاطمه نرفت روز چهارم آهنک حجره ایشان فرمود اسماء یاسلمی را بر در حجره ایشان دیدار کرد فرمود اینجا چه کنی زیرا که مرد بین حجر است عرض کرد بابی انت و امی پدر و هادرم فدای تو بادم حاضر خدمت خدیجه بودم گاهی که وداع جهـان گفت اورا گریان یافتم عرض کردم این گریه چیست تو سیده زنان عالمیانی زوجه پیغمبر آخر

الزمائی باسان پیغمبر بشارت یافته جنائی فرمود از آن میگریم که زنانرا در شب زفاف حوابجی است که قضاء آن بدست زنی دانا گذاشته میشود فاطمه کودک است بیناکم که مبادا در انجام حوابج اوزنی شایسته بدست نیاشد عرض کردم ای سیده‌همن برذمت نهادم که اگر تا آن‌زمان بجای باشم این خدمت به پایی برم اکنون بحکم آن‌عهد که با خدیجه محکم کرده ام در اینجا آمدم و نیز واجب میکند که هنگام زفاف مردان بازنان زنی از برای اسعاف حوابج ایشان حاضر باشد پس پیغمبر فرمود خداوند حاجت‌های ترا در دنیا و آخرت قضافر ماید.

## آمدن رسول خدا (ص) بهبارک با فاطمه (ع)

در صبحی‌جه زفاف یابعد از سه روز بنابر اختلاف روایات رسول خدا ﷺ بدیدن فاطمه رفت هنگاهی‌که بالسماء چنانچه مذکور شد رسول خدا تکلم میکرد علی با فاطمه زهرا بزر عبای اندر بودند چون بانک رسول‌خدا یرا اصغر نمودند آهنگ تفرقی کردن پیغمبر نداده داد که شمارا بحق من سوکند است که بحال خود و بر جای خود باشید و همچنان در آمد و بر فراز سر ایشان بنشست و هردو پای مبارکرا در میان ایشان در آورد علی ﷺ پای راست و فاطمه پای چپ پیغمبر را ماخوذ داشته بسینه چسبانیدند و ادراک برد وسلامی بنهاست نمودند و آنحضرت کاسه شیری با خود آورده بود فاطمه را داده فرمودیاشام که پدرت فدای تو گردد باعلی نیز فرمود بیاشام که پسر عمت‌فدای تو باد پس رسول‌خدا ﷺ علی را فرمان داد که کاسه از آب حاضر کن در زمان حاضر ساخت رسول‌خدا کرت در آن بدمعید و برخی از آیات کتابرا بر آن قراءت فرمود آنگاه علی را حکم داد که جرعه‌ای از آن بیاشام و پاره‌ای بجای گذار آنچه را بجای گذاشت رسول خدا بگرفت و بر سر وسینه علی افسان‌دوقال : اذهب الله عنك الرجس يا ابا الحسن و تظهر لك تطهيرا . دیگر باره آب طلب کرد و با فاطمه نیز چنین کرد و آن کلماترا در حق او تکرار کرد پس رسول‌خدا فرمود یاعلی ساعتی از خانه بیرون باش چون بیرون شد روی با فاطمه کرد و فرمود ایدختر ک من چون است شوهر تو عرض

کرد یارسول الله آن شب که علی در فراش من جای داشت شنیدم که زمین باعثی سخن میگوید هن بترسیدم رسول خدا چون این شنید سجده شکر گذاشت و چون سر برداشت فرمود ای فاطمه شاد و کامسکار باش که خداوند شوهر ترا از جمیع آفرینش برگزیده و نیز خرم دلباش بفرزندان طیب و طاهر و دانسته باش که خدای امر کرده است زمین را از مغرب تا هشرق آنچه در زمین واقع شود بعرض او برساند فاطمه عرض کرد علی فاضلتر از همه شوهر هاست جز اینکه زنان قریش گویند پیغمبر مردی فقیر را بمحاجه اختیار کرد رسول خدا فرمود ای فاطمه پدر و شوهر ترا در شمار قفرا توان گرفت همه دفاین و خزان زمین را بمن عرض دادند و من نه پذیرفتم و جز بندگی در گاه و قرب الله را خواستار نشدم چون آنچه پدرت میداند تو دانسته باشی از کم و بیش دنیا و ارسته باشی اما شوهر تو در اسلام پیش دارد و برهمه کس از همه عالم مقدم باشد و علمش از همه بزرگتر و حلمش از همه نعمی تر است خداوند از تمایت آفرینش دو مرد برگزید یکی پسر تو و آن دیگر شوهر تو فقال رسول الله ﷺ (یافاطمة الا از يدك في على رغبة قالت بلى قال لا يرد على الله عزوجل رکبان اكرم من اربعة اخي صالح على ناقته وعمي حمزة على ناقتي الغضباء واناعلي المراق وبعلک على بن ابی طالب على ناقته من نوق الجنۃ ) فاطمه عرض کرد یارسول الله صفت آن ناقه را بگوی که از چه چیز خلق شده ( قال ناقۃ خلقت من نور الله عزوجل هدبجة الجنین صفراء حمراء الرأس سوداء العحد قوائمها من الذهب خطامها من اللؤلؤ الرطب عيناه امن الياقوت و بطنه من الزبرجد الاخضر عليها قبة من لؤلؤ بیضاء يرى بطنه من ظاهرها وظاهرها من بطنه خلقت من عفو الله تلك الناقۃ من نوق الله لها سبعون رکنایین الرکن والرکن سبعون الفا ملک یسبعون الله بانواع التسبیح لا يمر على ملاه من الملائكة الا قالوا مامن هذا العبد ما اكرمه على الله عزوجل اتراء نبیا مرسلا او ملکا مقربا او حامل عرش او حامل کرسی فینادی من ادم بطنان العرش ايها الناس ما هذا نبی مرسلا ولا ملک عقرب هذا علی بن ابی طالب فیدون رجالا رجالا فيقولون حدثونا فلم نصدق و نصحونا افلم نقبل والذین يحبونه تعلقا بالعروفة الونقی كذلك يحيون فی الاخـرة فقال

رسول الله يأفاطمه الازيدك في علي رغبة قالت زدني يا ابتابال النبي ان عليا اكرم على الله من هارون لان هارون اغضب موسى وعلى لم يغضبني قط والله الذي بعث اباك نبيا بالحق ماغضبت عليه يوما قط ومانظرت في وجهه على الاذهب الغضب عنى فقالت فاطمة رضي بباله ربها وبك يا ابتابانيا وبابن عمى بعلاؤه ليا.

## نزول هدیه وحله بهشت، برای فاطمه (ع)

از تفضلاتیکه خداوند تعالی شانه نسبت بمحبیه خود فاطمه طاهر مسلم اللہ علیہا داشته اورا بتشریف هدیه و مائدہ آسمانی افتخار داده در شب زفاف آنحضره (ع) چنانچه در کتاب خرایج و جرایح منقول است که جبرئیل امین باز مرأی از ملائکه هنگام زفاف نزول فرمود (بهدیه فی سلة من السماء وفيها كعك و موز و زبيب فقال هذه هدية من اللہ لعلی وفاطمة ، وجبرئیل قلب من به سفر جلة فشقها نصفين واعطی علیا صفا وفاطمة نصفا و قال هذه هدية من الجنة لكم )

یعنی جبرئیل با جمعی از ملائکه هدیه بحضور رسول اکرم بهشت فاطمه (ع) وعلی آورد در سبده که در آن نان خشک و خرما و هویز بهشتی بود و درست جبرئیل نیز بھی بود آنرا رسول اکرم یا جبرئیل دونیم نمود نیمی بعلی و نیمی بفاطمه داد و گفت این هدیه است از بهشت خاصه شما است و نیز جبرئیل حله از بهشت آورد بهشت فاطمه که های تمامت دنیا بود چون آنحضره آن جامه را پوشید زنان قریش در حیرت شدند عرض کردند این جامه از کجا است فاطمه فرمود از نزد خدا است .

## حدیث لولا علی (ع) لما كان لفاطمة (ع) گفو

(یص) این حدیث در امالی و عمل و معانی الاخبار وعيون اخبار الرضا ودر فردیس دیلمی که از علماء اهل سنت است موجود است در عيون از حسین بن خالدار حضرت رضا ؑ که از آباء کرام خود از امیر المؤمنین ؑ حدیث کند که رسول خدا

بمن فرمود یاعلی مردانز قریش مرا اعتاب کردند که دختر ترا خواستیم بما ندادی و بعلی بن ابی طالب عليه السلام تزویج نمودی من بایشان گفتم والله من شمار! منع فرموده اورا بعلی تزویج نمودم برای اینکه جبریل بر من نازل شد و گفت خداوند میفرماید (لوم اخلاق علیاً) لما کان لفاظه کفو علی وجه الارض آدم و من دونه و در امالی از حضرت صادق منقول است که فرفود (لولان امیر المؤمنین تزوجها لما کان لها کفو الى يوم القيمة على وجه الارض آدم ومن دونه) و بهمین مضمون است حدیث معانی الاخبار وغیران که اگر خداوند متعال خلقت علی نمیکرد کفوی از برای فاطمه نبود و معنی کفاهه تساوی و برای بری هر د وزن است در اسلام و ایمان و قولیست آن قدرت و تمکن هر د است در نفعه بالفعل یا بالقوله و در نزد علماء امامیه بالقوله مشهورتر است بالجمله چون فاطمه زهراء سلام الله علیها معصومه بود غیر معصوم نمیتوانست او را تزویج کند و مذهب امامیه همین است که معصومه را غیر معصوم نباید تزویج کند و اگر جائز باشد باید گفت شخص فاسقی معصومه را مطیع خود سازد و اورا برخلاف رضای خداوند متعال امر نماید و خداوند هنان ابادرد بنده مطیعه را در تحت فرمان هر د عاصی قرار بدهد ولکن بعکس جایز است چنانکه انبیاء و ائمه هرزینیکه خواسته اند معصومات نبودند باز میگوئیم جهت اینکه معصومه نباید زن غیر معصوم شود آنست که معصومه همیشه است و غیر معصوم مختلطی و آنکه دارای عصمت است بر غیر معصوم شرف دارد و جائز نیست اهل صواب در اطاعت اهل خطای بایند و بافرض اطاعت او منافی بارض ای حق است و میگویند المرأة تاخذ من دین بعلها بنابر این کفو فاطمه منحصر بعلی میشود چون امیر المؤمنین عليه السلام بصریح آیه مباھله نفس نفیس مقدس نبوی است نه بطريق حقیقت بلکه بنحو مجاز چون اتحاد بین اثنین محال است پس اقرب مجازات اشتراك است یعنی بمفاد کریمة (النی اولی بالمؤمنین من انفسهم آن جناب اولویت بر تمام نفوس داشت و جناب امیر عليه السلام که نفس شریف پیغمبر است همان اولویت از برای ایشان هم بپرهان عقل و ققل و کتاب و سنت ثابت است یعنی آنچه از کمالات نفسانیه و مملکات رحمانیه در آن وجود مقدس موجود بود در ذات ستوده صفات جناب امیر المؤمنین عليه السلام موجود

بود الامانه بالدلیل چون با تحداد صاحب منزله نبوت و دارای مرتبه امامت قائل شدیم و بمساوات ایشان معتقد شدیم میگوئیم جناب فاطمه زهراء سلام الله علیها هم بهمه کمالات و مملکات حسنیه نبویه و هر تضویه آراسته بود و از جهت نبوت ولایت پیوسته افاضات معنویه باو میر سید چنانکه حضرت امیر تساوی بایغمبر داشت مگر از جهت نبوت فاطمه زهراء برابر و کفو جناب امیر مؤمنان بوده مگر از جهت امامت وزوجیت مطاعه که آن بمنطقه (الرجال قوامون علی النساء) و بمقاد (للرجال علیهن درجه) رتبه فاضله و درجه راجحه است و آنهم در جنب اطاعت صاحب مقام امامت دولایت مر جوح در طری آن منطقی با آنکه پیغمبر در حق فاطمه طاهره فرمود آنچه را در حق حضرت امیر فرمود از آن جمله فرمود فاطمه روحی و نفسی و قلبی و بصعتی و نمرة فؤادی و نور بصیری و فلاذة کبدی و شجنتی و آنها منی و آنها منی . و نظائر آن در کتب لاتحصی ولا تحصر است پس همان اتحاد معنوی نبوی و علمی در وجود ذی جود حضرت باعثه مت فاطمی جاریست ولا شک ان فاطمه خلقت لاجل علی و ان علیاً خلق لاجهای و ائمه ماکفوان متهدان لافتر قان فى عالم الا بدیه بلا شائبه و ربیة پس مقام فاطمه تالی مرتبین و نقطه بين الخطین و واقنه بين الحدین است و با معیت تامه از مبدأ اولیه که عالم انوار است بوده باشریک بدون نفکیک در عالم ملکوت و ملک تزلقات من حيث الذات نمو و در بعضی از مجالی و محال بالانفراد تجلیات خاصه فرمود با این وصف ملاعلى قوشچی علیه ماعلیه در مذمت شیعه گوید (این فرقه علیله قلیله ذلیله قائل بعصمت ذنی شده اند بالینکه جمهور از اهل سنت و جماعت اعتقاد بعصمت کافه ائمیه ندارند ) فرغماً لمعاطس قوم يحسبون انه م يحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون و هنالك يخسر المبطلون .

## پو شییدن فاطمه (ع) حلة بهشتی را در شب زفاف

صاحب تبر المذاب و ابن جوزی روایت کرده اند که چون زمان رحلت و اختصار بازوی عفت و عصمت شد حضرت امیر نزد فاطمه طاهره حقه ای یافت شرح آنرا پرسید آن مخدره عرض کرد در این حیران سبزی است و در آن ورقه سفیدی است که

در آن چند سطر نوشته شده و نور از آن لامع است حضرت امیر علیه السلام فرمودند در آن  
چه نوشته شده است یا بنت خدیجه الکبری عرض کرد یاسفینه النجات ویا بن عم رسول  
الله چون پدر من مرا بشما تز ویج نمود و خبر داد که عقد من در زیر درخت طوبی واقع  
شده و آن درخت نثار خود را نمود من دوچاهه کهنه و نوداشتم و بر سجاده عبادت خود نشسته  
بودم در شب زفاف بنا کاه سائلی فریاد کرد یا اهل بیت النبیوة و معدن الخیر والفتوا امشب اگر  
جامه کهنه دارید مر ابد هید که من فقیرم پس من آنچاهه نور ابا و دادم چون صبح شد رسول  
اکرم با روی نورانی از در حجره من در آمد و فرمود تو جامه نو داشتی چرا پوشیدی عرض  
کرد شما نفر مودید هر آنچه صدقه میدهید باقی هیما ند من آنرا بصدقه دادم حضرت  
رسول اکرم در جواب فرمودند اگر جامه کهنه رامیدادی و نورا می پوشیدی از برای  
شوجهت بهتر بود و بفقیر هم مراعات کرده بودی و هم از گرمای تابستان از جهت روزه خود را  
حفظ میکردم من عرض کردم در این عمل اقتدا بشما کردم در وقتی که مادرم خدیجه هـ  
شرفیاب خدمت شما شد هر چه داشت همه را در راه شما بدل نمود تا این که سائلی از شما  
سؤال کرد شما پیراهن خود را بسائل دادید و خود را بحصیر پیچیدی و از این گونه  
امور بسیار بجا آوردید و شما را شیوه نیست و این آیه شریفه در حق شمانازل گردید  
( ولا تبسطها کل البسط فتفعله لوما محسوسرا ) پس رسول خدا والله گریست و هر ابینه  
خود چسبانید آنکاه فرمود جبریل آمده بتوصیم میرساند و عرض میکند بگو باطمه  
هر چه هیخواهد بخواهد از ما فی الغباء و الخضراء او را بشارت بده که من او را  
دوست دارم پس من عرض کردم ( یا بتاه شغلتتی عن المسئلة لذة خدمتہ لاحاجة ای غیر لقاء  
ربی الکریم فی دارالسلام ) همانا استدعای من زیارت لقاء پروردگار است در دارالسلام  
پس پدرم فرمود دست خود را بلند کن چون بلند کردم آنچنان هم دسته ای خود را بلند  
کرد بطريقی که سفیدی زیر بغل آنحضرت نمایان شد و دعا در حق امت و طلب مغفرت  
نمود باین طریق که اللهم اغفر لامتی ومن آمین گفتم آنکاه جبریل گفت که خداوند فرمود  
که اهان امت ترا آمر زیدم از آنکه هجابت باطمه و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و اولاد  
فاطمه زاده اشته باشند پس من استدعا سجلی کردم جبریل امین این حریر سبز را آورد که در

آن رقعة سفیدی میباشد که بیدقدر در آن نوشته شده (کتب ربکم علی نفسه الرحمة) جبرئیل و میکائیل شاهد شدند و پدرم بمن فرمود آنرا ضبط بنمایم و زمان رحلت وصیت کنم که آنرا در قبرم گذارند که چون روز قیامت شود وزبانه آتش شعله کشد به پدرم دهم تا طلب کند آنچه را که خداوند متعال و عده داده است.

واما عبارت تبر المذاب در موضوع حلة بهشتی این است (ان النبي صنع افاطمة  
قمیصاً جدیداً لیلة عرسها و زفافها و كان لها قمیص مرقع و اذا بسائل على الباب يقول  
اطلب من بيت النبوة قمیصاً خلقا فارادت فاطمة ان تدفع اليه القمیص المرقع فتدبرت  
قوله تعالى (ان تناوا البر حتى تنفقوا مما تحبون) فدفعت له الجديد فلما قرب الزفاف  
نزل جبرئيل وقال النبي ان الله يقرؤك السلام وامرني ان اسلم على فاطمة وقد ارسل لها  
معی هدية من ثياب الجنة من السنديس الاخضر فلما بلغها السلام وبالبساها القمیص الذى جاء  
به لها رسول الله ﷺ بالعباء ولفها جبرئيل باجنبته لثلاياخذ نور القمیص بالبصر فلما  
جلست فاطمة بين النساء ومع كل واحدة شمعة رفع جبرئيل جناحه ورفع النبي عبايه وادا  
بالانوار قد طبقت المشرق وال المغرب فلما وقع النور على النساء الكافرات خرج الكفر  
من قلوبهن وانطهرن الشهادتين) واذ صفوری شافعی خبری باین مضمون منقول است .

تیساوی فاطمه زهراء (ع) با نیای عظام (ع)

واما تساوي آن مخدره باآدم ابوالبشر اگر آدم از خاک خلق گردید فاطمه زهراء  
طینت مرضیه و نطفه زکیه اش ازمیوه بهشتی بود و چه قدر فرق است بین کسیکه از خاک  
آفریده شودیا از نور پاک محمدی صلوات اللہ علیہ وآلہ وساتھی  
و اگر در قرآن خداوند متعال آدم را با صطفی یاد فرمود بقوله تعالیٰ ان الله  
اصطفی آدم و نوحًا الیه فاطمه زهراء از روز نخست با صفات وصفا بود بلکه صفوه آدم  
از آن منبع عصمت و طهارت با نجات عنایت شد و آیه (ان الله اصطفیك) راملاعکه ملاء  
اعلا در اوقات صلوت بروی عرضه داشته اند .  
و اگر حضرت آدم در بد خلقت بمفاد و علم آدم الاسماء کلها تعلم اسماء کردن  
د

فاطمه زهراء خود ام الاسماء بود و عالمه بحقائق اشیاء و مسميات ان من البدایه الی  
النهایه بوده .

و اگر حضرت آدم شرف ابوت بر فرزندان خود داشت فاطمه زهراء شرف  
امومت برائمه معصومین وذریة طیبه داردوهی ام الائمه الخیرية  
و اگر آدم بواسطه خوردن گندم از بهشت بیرون آمد فاطمه زهراء از ایثار  
قرصه نان تمام جنات نمانیه را متصرف گردید و سوره هل اتی درشأن ایشان نازل گردید  
و ۲۱ آدم علیه السلام پس ازا کمال خلقت و نفخه روح عطسه کردو تحمید نمود فاطمه  
زهراء پس از ولادت شهادتین گفت ویکان از فرزندان معصومین خود را نام برده  
یادفرمود

و اگر حضرت آدم بواسطه ترك اولی از مقام قرب مهجور واز بهشت عنبر سرشت  
دورشد و دویست سال گریست بالآخره از تمسمک و توسل باذیال شریفه ایشان دعاء او  
مستجاب و توبه او مقبول گردید

و اگر آدم یکصد یا دویست سال از دوری بهشت یا فراق حواه علاوه بر ترك  
اولی گریست جناب صدیقه طاهره نیز از خوف خدا و فراق سید انبیاء و مظلومی علی  
مرتضی و کمراهی امت چندان گریست که در شمار پیغمبران بزرگ از گریه گفند گان  
نامیده شدو حدیث المکاون خمسه معروف و مشهور است .

و اگر آدم علیه السلام از حضرت احادیث نمنای منزلت و مکانت اولیه میکرد و از  
پروردگار خود تمنای بهشت میمود ولی فاطمه زهراء پیوسته رضای خدای خود را  
میخواست ، عباده مکررون لا یسبقونه بالقول

### ا) اتساوی او با نوح (ع)

اگر نوح برای هلاکت قوم و خسaran عاقبت ایشان چندان گریست که ملقب  
بنوح شد فاطمه زهراء نیز از برای ضلالت و غوایت این امت چنان گریان بود که عالم  
امکان رایت الاحزان کرد .

اگر نوح پیغمبر شیخ الانبیاء نامیده شد از طول عمر دار آن احترامی فوق العاده یافت که در افواه والسنن مذکور است فاطمه زهراء در مدت قلیله که در دنیا زیست عند الله و عند رسول حرمتی بی پایان و فضیلتی بالمکافحة و عیان یافت که بر این پیغمبر سالخورده اولی العزم بر تری جست

اگر نوح علیه السلام کشته برای نجات خود و بارانش از غرق بساخت بالاخره کشته نجات دی از ولایت و دوستی فاطمه و پدر و شوهر و دو فرزندان فاطمه بود و حدیث مسما

واحدادیث توسل نوح مشهور است

اگر حضرت نوح علیه السلام دعایش مستجاب شد دعای حضرت فاطمه در دفعات عدیده قرین اجابت آمد.

و اگر حضرت نوح علیه السلام هلاکت قوم خود را خواست و همه را بطوفان بلا داد ولی فاطمه نفرین نکرد و صبر بر اذیت های این امت کرد.

و اگر نوح را فرزندی نا خلف و کافر بود ولی فرزندان فاطمه حسن و حسین دو گوشواره عرش خدا است.

### اما قساوی او با ابراہیم خلیل (ع)

اگر حضرت ابراہیم علیه السلام بشرف اصطفا از برای آل خود بکریمه ان الله اصطفا آدم و نوحآ وآل ابراہیم مشرف گردید خلاصه از آل ابراہیم فاطمه (ع) زهراء است و آیه ان الله اصطفاك گذشت.

و اگر در قرآن بر ابراہیم سلام کردند سلام بر آل یس کردند و یس حضرت رسول است و اقرب القریب فاطمه است.

و اگر حضرت ابراہیم را بمنطقه آتینا فی الدنیا حسنة یک حسنة دادند بفاطمه زهراء حسنات دادند و آیه و آتنا فی الدنیا حسنة و آیه و من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و آیه و من يقتزف حسنة در شأن فاطمه مؤل است.

ذا اگر ملوک روم از اسحق نبی از نسل ابراہیم بودند یازده نفر از ائمه معصومین

از ذریه فاطمه‌اند .

و اگر در حق حضرت ابراهیم فرمود ان طهرایتی للطائفین در حق فاطمه آیه

تطهیر نازل شد اما برید الله الایه

و اگر بر ابراهیم آتش نمود سرد وسلامت شد بر هجین فاطمه آتش جهنم با آنها

نزدیک نشود کرامه لها (ع)

و اگر حضرت ابراهیم فرزند خود را خواست ذبح کند وند آمد حضرت فاطمه

زهرا در زمان حمل و رضاع دو فرزندش از شهادت ایشان آگاه بود با اینکه قدرت بر رفع

آن داشت فدانمود .

و اگر حضرت ابراهیم را خداوند بشکر یاد فرمود فاطمه زهرا را بذکر یاد

فرمود الذين يذکرون الله قياما و قعودا .

و اگر بحضرت ابراهیم ارائه ملکوت سماوات گردید بکریمه کذلک نزی ابراهیم

ملکوت السماوات در خانه فاطمه (ع) فرجهای بود که تابع شاعر اعظم که از آن هر چیز بر ا

مشاهده می فرمود و بر هایری و مالا یری مطلع بود

و اگر حضرت ابراهیم از شام به که هجرت نمود فاطمه زهرا از هکه بمدینه

هجرت فرمود .

## ولما قساوى

آن سیده نسوان باموسی بن عمران طیلله اگر حضرت موسی معجزات زاهره داشت

آن مخدره کرامات باهره داشت که نبذه از آن بعد ازین ذکر خواهد شد .

اگر بر حضرت موسی من وسلوی نازل شد از دعای حضرت فاطمه مائده آسمانی

مکرر نازل شد .

اگر بر حضرت موسی در زمان مدبیدی توریه نازل شد بر حضرت فاطمه در زمان

اندک سه برابر قرآن مجید مصحف نازل کردید .

اگر حضرت موسی راعصا از بادام تلخ دادند بفاطمه زهرا شجره طوبی

مرحمة کردن.

اگر جناب موسی را بمنادی اخترتک در آزمان از همه مردان اختیار نمود  
جناب فاطمه را بمنادی از همه زنان او لین و آخرین برگزید.

اگر جناب موسی بکوه طور برای مناجات میرفت فاطمه در بیت وحی و نبوت  
در محراب عبادت چندان قیام بوظایف بندگی نمود که قدمهای مبارکش ورم کرد قامت  
و مجرابها حتی نورمت قدماها

اگر در طور سینا پس از تجلی حق نوری در جین موسی طیلله ساطع گردید فاطمه

زهرا در صبح و ظهر و عصر انواری خاصه بالوان مختلف هميشه درخشندگ بود:

اگر حضرت موسی در ایام حمل و پس از ولادت و ایام رضاع معجزات و خارق  
عادات ظاهر گردید همچنین از فاطمه زهرا چنانچه پارهای از آنها لجد این دیاید

اگر حضرت موسی عصا وید و یضا و آیات تسعه داشت فاطمه زهرا حضرت  
امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و نه نفر آیات تسعه الهیه از صلب مطهر فرزندش

جناب امام حسین طیلله داشت علاوه از شجرة بنوت محمدیه

اگر موسی در باراشکافت با اسم فاطمه و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و دو فرزندان  
فاتمه شکافته شد ولی حضرت موسی را کجا دو فرزندی همانند حسن و حسین و پدری  
چون رسول خدا و مادری چون خدیجه کبری میسر شد موسی را کجا در فردای قیامت  
امر شفاعت با وهمی شود مجبت آل موسی و هارون بر بنی اسرائیل فرض و واجب نشد ولی  
بمنطق قل لاست لكم عليه اجرأ الاله مودة في القربي مجبت لفاطمه بر امت مرحومه  
فرض شد برای آل موسی و هارون در مال بنی اسرائیل خمسی قرارداده نشد با خلاف  
ذریه فاطمه، حضرت موسی و سائر انبیاء الرسل مزموی حاجت همیشه بسوی این بزرگوار  
داشته اند و نجاه از همکار را از توسل بایشان میخواسته اند و اخبار التجاه حضرت موسی  
بدین خانواده بسیار است.

## واما قیاوی او باعیسی (ع)

اگر حضرت عیسی از نفتحه روح الامین خلق شد گذشت که فاطمه زهرا از نور

پروردگار و میوه بهشت خلق شد

واگر حضرت عیسی در رحم مادر و در کهواره تکلم کرد کذلک عصمت کبری  
فاطمه زهراء، (ع)

واگر عیسی را خداوند متعال در قرآن مبارک خواند فاطمه را در اسفار انجیل  
مبارکه اش نامید واورا مژده داد بکثرت نسل و ذریه اثر و اخبار فرمود از  
شهادت دوفرش او

واگر عیسی اخبار از اکل و ذخایر مردم میداد فاطمه از علم ماکان و مایکون  
اخبار هیفر مود

واگر عیسی مادرش مریم بر امهات انبیاء مزیت داشت و در شرافت و عظمت  
کسی با او هم ترازو نشد همچنین فاطمه زهراء که هیچیک از زنان عالم شرف و فضل و علو  
قدر و سمو مقام ام المؤمنین خدیجه کبری را ندارند مریم برای خدیجه کبری قابلگی  
کرد و همچنین برای فاطمه زهراء در ولادت حضرت حسین مخدوم از خدام اشرف است  
و خود عیسی در آخر الزمان اقتدا بفرزند برومندش حجۃ بن الحسن ظلله هینما یاد و در  
خدمت گذاری او فتخار نماید بالجمله مزایای دیگری هم هست که این بانوی ظمی  
بالانبیاء عظام دارد صاحب (خصایص فاطمیه) بعد از آنچه را که در تساوی آن مخدره  
سر وده بالانبیاء عظام خصیصه ای منعقد کرده در تساوی آن مخدره بارسو لخداوعلی مرتضی  
و دوفرنوش حسن و حسین وبعد خصیصه ای منعقد کرده است که آیا امام حسن و امام حسین  
افضل اند یا فاطمه ولی بنده عرض میکنم هارا واجب نمیکنند که تحقیق در این مطلب  
بنمائیم قدر مسلم همه یک نور واحد باشند در حدیث است اولنا محمد و آخرنا محمد  
کلنا محمد و بنیز فرمودند علم آخرهم من عند اولهم ولا یکون آخرهم اعلم من اولهم  
و متنقول از (عوالم العلوم) است که حضرت رسول فرمود خیر هذه الامة من بعدی  
علی این ابی طالب و فاطمه والحسن والحسین علیهم السلام من قال غیر هذا فعلیه لعنة  
الله بلی فاطمه زهراء سلام الله علیها ازین دائرة حقه و حلقة مفرغه خارج نیست و عبارت  
کشف الغمة که میگوید ولو لا ان فاطمه سرآ الهیا و معنی لاهو تیا لکان لها اسوة باائر

اولاد ها ولقاربوا منز لتها و لكن الله يصطفى من يشاء من عباده ) ينبع عن مقام كريم لا يصل اليه افهمانا ولا غرولان كل شجرة ومدرة يذكر منها يهافي وجه الارض نساطة و ايم الله انها الطاهرة المطهرة والصادقة وانها اجل من ان يحيط بها الا فکار و تصل اليها الانظار وقد ملئت من مفاخرها المشهورة صحائف الامكانية وزينت من مآثرها المشكورة اوراق كتب الايجاد من الكمالات النفسانية والملكات العقلانية وان فضائلها المرؤية يرويها كل كابر من كبار وفواضلها الرحمانية يهدىها الاول الى الاخر فلها العزة الاعلى عند اهل الاخرة والاولى وفي علم الله من شرف محلها وعلو قدرها قضي ما قضى وقدر ما قدر بحيث لن تطالها العقول والفنون لها كرام ليست لأحد من النساء وشرافت قدما كيتفتها قبل الفطرة فجاحت قصبات السبق واستولت على عرائس الفضل فاختارها الله تعالى من الانبياء والمرسلين وجعلها ولية الله وآية الله الكبرى على العالمين فعجز الخاتمون في كنه معرفتها والناس كلهم عن ادراك مقدارها مبعدون وانها نور على نور من ربها .

### تقدیم بتو لعذر آء پر ہو یم گبری (ع)

(یص) اگرچه تقدم و افضلیت فاطمه بر مریم چون سفیده صبح واضح در وشن است ولی حضرات اهل سنت چون همیشہ در مقابل حق کشی و مخالفت استوار هستید جهلا بایجا هلامیریم را بر فاطمه زهراء تفضیل میکنند مثل فخر رازی و زهی خشیری و بیضاوی و نیشا بوری در تفاسیر خود در ذیل آیه و اصطفاک علی نساء العالمین مناسب دیدم چند سطربکه دلالت بر رد قول آنها دارد بنگارم واذ باطن عصمت کبری مدد میطلبم فنقول :

الاول پدر مریم ، عمران است و پدر فاطمه ، محمد است و محمد افضل است

باتفاق ۲۰ مریم طی اصلاح کرد فاطمه از میوه بهشتی در صلب رسول خدا آمد ۳۳ در رحم مادرش مریم سخن گفت فاطمه در رحم مادرش حدیث میکفت ۴۴ مادر مریم نذر کرد خدیجه ایضا نذر کرد تفصیل آن در ترجمه خدیجه بیاید ۵ نذر مریم قبول شد كذلك نذر خدیجه کماست عرف ۶۶ مادر مریم حنہ زوجہ عمران است مادر فاطمه ام المؤمنین خدیجه کبری است و خدیجه افضل از مادر مریم است باتفاق ۷۷ مریم در بیت المقدس متولد شد و فاطمه در مکه و مکه افضل از بیت المقدس است ۸۸ مریم در خانه عمران متولد گردید فاطمه در خانه رسول خدا مهیط جبرئیل و محل نزول میکاپیل

۹۵ مریم هنگام ولادت فاطمه از خدیجه برای خدمت کذاری و قابلگی حاضر بود و مخدوم از خدام افضل است ۱۰۰ مریم عابده بود علی الحق و خادمه خانه خدا بود فاطمه زهراءم عابده بود و حق خدمت عبودیت رادر عبد خود کما ینبغی بجا آورد ۱۱۰ مادر مریم نذر کرد فرزند خود را هجر نماید خدیجه کبری هم نذر کرد چنانچه در ترجمه خدیجه روایت آن بیاید ۱۲۰ مریم را خداوند متعال طهارت داد فاطمه زهراء نیز طهارت و عصمت داد ۱۳۰ مریم را حضرت اقدس نبی از زنان کامله خواند ولی فاطمه افضل کاملها بود بقوله وَالْأَقْلَمُ أَفْضَلُهُنَّ افضلهن فاطمه ۱۴۰ مریم را مادرش نام گذارد ولی نام فاطمه از آسمان و هشتمن ازنام خداوند بود ۱۵۰ کفالات مریم در عهد ذکریا بود کفالات فاطمه بعهد رسول خدا بود ۱۶۰ مریم در محراب بیت المقدس منزل داشت فاطمه در حجره نبوت و همد رسالت و طهارت سکونت داشت ۱۷۰ خداوند متعال در حق مریم فرمود انبتها نباتاً حسناً و معنی نبات حسن را بعضی بکثرت نمـا تفسیر کردند برخلاف نمـای هوالید کـمـافی تفسیر النیشـا بوری : و قـبـلـ الـمـرـادـ نـمـاؤـ هـافـیـ الـطـاعـةـ وـ الـعـفـةـ وـ الـصـالـحـ وـ السـدـادـهـ وـ درـ حقـ فـاطـمـهـ زـهـرـاءـ مـذـكـورـ شـدـ کـهـ نـمـاءـ يـكـ رـوزـ اوـ بـقـدرـ يـكـ هـفـتـهـ بـودـ ۱۸۰ مرـیـمـ اـزـ بـهـشـتـ طـعـامـ بـرـایـ اوـ مـیـ آـمـدـ وـ درـ کـرـامـاتـ فـاطـمـهـ بـیـایـدـ کـهـ درـ دـفـعـاتـ عـدـیدـهـ بـرـایـ اوـ مـائـدـ بـهـشـتـیـ مـیـآـدـ ۱۹۰ مـلـائـکـهـ بـحـضـورـ مرـیـمـ شـفـاهـاـ سـخـنـ مـیـکـفـهـ اـنـدـ هـمـچـنـینـ مـلـائـکـهـ فـاطـمـهـ رـانـدـ اـمـیـکـرـدـنـ وـ مـیـکـفـهـ اـنـدـ یـاـفـاطـمـهـ انـ اللهـ اـصـطـفـاـکـ وـ طـهـرـاـکـ وـ اـصـطـفـاـکـ عـلـیـ نـسـاءـ الـعـالـمـینـ ۲۰۰ مرـیـمـ اـزـ هـیـانـهـ زـنـانـ بـتـولـ بـودـ فـکـذـلـکـ فـاطـمـةـ (عـ)ـ ۲۱۰ خـداـونـدـ سـبـحـانـ فـاطـمـهـ رـاـبـشـارـتـ دـادـ بـعـیـسـیـ وـ اـزوـیـ تـعـیـیرـ بـکـلمـةـ فـرـمـوـدـ خـداـونـدـ سـبـحـانـ فـاطـمـهـ رـاـبـشـارـتـ بـکـلمـاتـ حـقـ وـ حـقـایـقـ مـقـدـسـهـ مـعـصـومـینـ دـادـ ۲۲۰ مرـیـمـ اـزـ زـنـانـ دـیـکـرـ عمرـشـ کـمـترـ بـودـ وـ هـمـچـنـینـ فـاطـمـهـ زـهـرـاءـ ۲۳۰ مرـیـمـ اـزـ نـامـلـایـمـاتـ نـسـاءـ لـاتـمـاتـ وـ لـاغـیـاتـ صـبـرـ کـرـدـ حـضـرـتـ فـاطـمـهـ نـیـزـ بـرـ صـدـمـاتـ قـوـمـ رـجـالـاـ وـ نـسـاءـ صـبـرـ کـرـدـ ۲۴۰ مرـیـمـ مـعـصـومـهـ بـوـدـ فـاطـمـهـ زـهـرـاءـ هـمـ مـعـصـومـهـ بـوـدـ ۲۵۰ مرـیـمـ جـبـرـیـلـ رـاـبـحـاسـهـ بـصـرـ بـدـیدـ لـقـولـهـ تـعـالـیـ فـتـمـیـلـ لـهـاـبـشـارـأـ سـوـیـاـ فـاطـمـهـ جـبـرـیـلـ رـاـدـرـ زـیـرـ کـسـاـ اـذـنـ دـخـولـ دـادـ عـلـاوـهـ اـزـ دـفـعـاتـ دـیـکـرـ ۲۶۰ مرـیـمـ مـسـتـجـابـ الدـعـوـةـ بـوـدـ هـمـچـنـینـ فـاطـمـهـ زـهـرـاءـ ۲۷۰ مرـیـمـ درـ مـلـکـوتـ

اعلیٰ تجلیات نور نداشت بخلاف فاطمه زهرا،<sup>۲۸</sup> مریم هنگام ولادت نورش به شرق و مغرب تایید بخلاف فاطمه زهرا،<sup>۲۹</sup> مریم در محراب عبادتش روز سه مرتبه الوان نور از نور سفید وزرد و سرخ تابش نداشت بخلاف فاطمه زهرا،<sup>۳۰</sup> مریم شوهری چون علی مرتضی نداشت که فرمودند جهاد المرأة حسن التعليل و هریم از این فیض محروم بوده ۳۱ مریم فرزندانی چون حسن و حسین نداشت مریم یک عیسی آورد ولی فاطمه یازده عیسی آورد که آخرین آنها عیسی مریم با وقتدا خواهد کرد.<sup>۳۲</sup> مریم علم بما کان و ما یک‌کون نداشت بخلاف فاطمه (ع)<sup>۳۳</sup> مریم در بیماری فاطمه مأمور به پرستاری وی گردید (۳۴) مریم ذریه نداشت و ذریه فاطمه شرق و غرب عالم را فروگرفته و ذریه نبویه که او تاد ارضند از فاطمه زهرا شد.<sup>۳۵</sup> مریم را مصحفی نبود و نماند ولی فاطمه را مصحفی است معروف در اخبار.<sup>۳۶</sup> مریم را روایت در رجعت او نرسیده بخلاف فاطمه که از برای او رجعت است.<sup>۳۷</sup> مریم با هفتاد هزار ملک در فردای قیامت فاطمه را استقبال می‌کند و در زیر پرچم شفاعت آن‌خدره داخل‌اند.

## قیمتیل حضرت فاطمه زهرا در بهشت

### از نظر حضرت آدم و حوا

در بحار از جناب امام حسن عسکری عليه السلام از آباء کرامش روایت می‌کند از حضرت نبوی صلوات الله عليه و آله و سلم بن گونه (نما خلق الله آدم و حواه تبخرت في الجنة فقال آدم عليه السلام لحواه مالخلق الله خلقا احسن منا فلوجه، الله عزوجل الي جبريل ائتمي بعدتني التي في الجنة الفردوس الاعلى فلما دخلما الفردوس نظرا الي جارية على درنوک من درانیک الجنة على رائتها تاج من نور وفي اذنها قرطان من نور قد اشرقت الجنان من حسن وجهها فقال آدم حبيبي جبريل من هذه الجارية التي قد اشرقت الجنان من هذا التاج الذي على رائتها قال بعلها على بن ابي طالب قال فما القرطان اللذان في اذنها قال

ولد اها الحسن والحسين قال آدم حبیبی جبرئیل اخلاق و اقبالی قال هم موجودون فی غامض  
علم الله عز وجل قبل ان تخلق باربعه آلاف سنه این حدیث تمام شد و در بعضی عبارت تاج پدر  
بزرگوار او و قلاده گردن مبارکش شوهر عالی مقدار دوگوشواره در فرد احسن  
وحسین علیهم السلام).

(بعض) در کتاب نزهه المجالس و منتخب النفايس از شیخ عبدالرحمان صفوری  
شافعی نقل کند که روزی آدم علیه السلام به حوا و حواه بآدم نگریستند از نیکوئی جمال  
خوبی بشکفت آمدند کفته اند آیا خداوند سبحان از مخلوقی بهتر خلق کرده پس بجبرئی  
و حی رسید آدم و حوا را بیر بفردوس اعلی و دری از قصری بروی ایشان بگشا پس  
جبرئیل قصری بایشان عرضه داشت از یاقوت احمر که در آن تختی از طلا بود و قوائم آن  
از در سفید و بر آن چاریه ای نشته با نور و ضیاء و حسن و بهاء که شعاع جماش بر آن قصر  
تابنده بود بلکه فردوس را روش نموده بر سرش تاجی مرصع بجواه بود و مانتد آن  
جاریه آدم و حوا ندیده بودند پس آدم گفت این جاریه کیست گفت فاطمه زهرا دختر  
محمد بن عبد الله صلوات الله علیه و آله و سلم پر سید شوهر او کیست فرمود قصر دیگری از یاقوت بگشا چون  
کشود دید که در آن قبه ای از کافور و تختی از طلا بود و جوانی بر آن نشسته که روی نکویش  
بهتر از حسن یوسف مینمود گفت این است شوهر ارعای بنای طالب، آدم علیه السلام  
سؤال کرد آیا فرزندی دارد پس وحی شد از برای اوصری از مروارید بگذا که در آن  
قبه ای از برج و تختی از عنبر اشہب بود و بر آن صورت دوجوان یعنی حسن علیه السلام و  
حسین علیه السلام مشاهده کرد پس از عزم سابق که خود را خلقی بهتر میدانسته اند  
پشیمان شدند و اختلاف این دو خبر همان تعدد قصور و تمایل شریفه ایشان است پس از  
این خبر افضلیت فاطمه اطهر بر حواه و غیر حواه کالور علی شاهق الطور است احتیاج  
بمتابقه و تساوی ندارد.

آدم و حواه هم از وجود تو زادند      گر تو نبودی نبود آدم و حواه  
تا بقیامت فتد بدام طبیعت      هر که تمایی قدر تو کند انشاء  
حضرات اهل سنت غافل اند از اینکه علاوه بر احادیث و اخبار یکه بطریق

عموم در اصطفای خمسه طبیه روایت شده اختصاص فاطمه در اصطفاء از همه خلق فضلا از هریم از ظواهر اخبار و آثار معلوم و معین است خصوص حدیث معروف مقبول الطرفین از حضرت اقدس نبوی ﷺ : فاطمه بضعة منی . و نظائر آن چون فاطمه جزء اعظم در کن اقوم وجود نبوی است والبته جزء حکم کل دارد یعنی چنانکه وجود مسعود عقل کل اشرف است وجود فاطمه هم جزء اقرب والحق واشرف اوست بر ماسوای خود شرف دارد چه از جنس وغیر جنس یعنی افضلیت فاطمه زهرا سلام الله علیها نه همان بر زنان اولین و آخرین است بلکه بر مردانشان و بر کملین و مرسلین ایشان و بر ملائکه مقرین شرف و مزیت دارد .

(ولعمری هذا م والاسترة عليه (ونيشابوری) در (غرائب القرآن) اصطفارا بر سه نوع کرده است : اصطفاء از غیر جنس و اصطفاء از جنس و اصطفاء از جنس وغیر جنس اول مثل حضرت آدم که فرمود ان الله اصطفي آدم چونکه در حین خلقت او کسی نبود تا بر گزیده از او باشد دوم اصطفای از جنس هاند آیه یاموسی انی اصطفيتك على الناس یعنی ترا از جنس بشر بر گزیدم سوم اصطفای از جنس وغیر جنس مانند وجود حضرت رسول که از بشر وغیر بشر بر گزیده گردیده بمفاد (ولاكما خلقت الافالك وحدیث (آدم و من دونه تحت لوانی) . وصفة واصطفای فاطمه از این قسم سوم است البته

كيف لا وهي اكبر حجج الله على خلقه وهي الكتاب الذي كتبه بيده وهي الهيكل الذي بناه بحكمته وهي مجموعة صور العالمين وهي الصراط المستقيم الى كل خير والصراط الممدوود الى الجنة فهل يعرف او يوسف او يعلم او يفهم من هو شاعر جمال الكبرياء وشرف الارض والسماء جل مقامها وشرف منزلتها عن وصف الواففين ونعمت الناعتين وأن يقاس بها الحد من العالمين .

هل يكن في الوجود منها شيء  
قال ابوها و بعلها ولداتها

## اثر طبع المولی هیروزا محمد القمی

ای مهین بانوی بیت الحرم وغیب وشهود \* سر ناموس نبی و مدنیت خاتم  
 ای توانون همه کشور ملک وملکوت \* وی تو بانوی همه ملک عرب بـتا بعجم  
 پوست پوشان سر کوی تو شاهان وجود \* پادشاهان در غیر تو در صقع عدم  
 تو اگر سلسله جنبان نشدی هیچ نبود \* کی بهستی زعدم خانه کسی داشت قدم  
 ای تو آن گوهر یکتا که بزیبائی تو \* مادر دهر نیاورد و نیارد به شکم  
 دختر این گونه ز صلب از لیت نایاب \* نیست فرزند چنین دختر حق را بر حم  
 نه به پشت قدم این نقش و نه در بطن حدوث \* پس از این نقش مجرد فلقد جف قلم  
 زن نئی سر خداوندی و مر تو شه فیض \* پرده در روی تو زانروست که السرکتم  
 مطلع شمس جمال و افق ماه جلان \* مشرق سر وجود وفالک خلق شیم  
 چادر عصمت از بافتۀ نور خدا \* پشت در پشت همه مطلع الطاف و هم  
 پدران توهمند یکه سواران وجود \* مادران توهمند صاحب اعزاز و کرم  
 پسران تونیا کان همه کون و مکان \* ابن در ابن همه شمس ضحی بدر ظالم  
 شمس از پر تو توجلوه گر کون و مکان \* ماه از جلوه تو در سر چرخش پر چم  
 روحت از روح رسول و نتن از جوهر قدس \* در سرو پای تو پاتا سر احمد مدغم  
 ای زُ خلق شیمت خلق شیم هانده بجا \* مایه بردار زُ خلق شیمت خلق شیم  
 ای که خاک سر کوی تو مهین چشم هه فیض \* نیست در راه سخایت رهلا ولن و لم  
 پیش سر چشم هه انعام تو طوفان بحر است \* پیش یک قطره زاکرام توصد دریا کم  
 قطره ریزد ز ابر کرمت بر رضوان \* پیش یک قطره ز جود و کرمت عمان نم  
 ای که خاک قدمت آینه اسکندر \* وی ز خاک کرمت جام جهان بینی جم  
 خجل از سبجه و سجاده وزهدت یحی \* بنده قدس توعیسی و کنیت مریم  
 فخر جاروب کشی حرمت با حواه \* شرف بندگی خاک درت با آدم  
 همسرت حیدر از او فخر کنی بر حواه \* پدرت احمد از او فخر کنی بر عالم

بستر روى زمين کنکره عرش باسط \*\* خانه در خاک سرطارم قدوس حرم  
ای بخاک سر کوي توملك سجده کنان \* بي تعظيم درت پشت فلك گردد خم  
آفتاب از افق . صبح نگردد طالع \*\* ماه تاب تو زند گر بسر چرخ علم  
كلك گركلك عطارد بود و عقل دير \* نتوان چفحه‌اي از مدح ترا کرد رقم  
گريديري که بود خارج از اين نقطه خاک \* قلمي گر بود آن برتر از اين گونه قلم  
شمه فضل ترا ناطقه‌ام باشد لال \* نامه وصف ترا نقط مجده ابکم  
با تو تاعهد اطاعت نکند کن هر گز \* بنور شته ميشان الستش محکم

### (قليلی از معجزات و خوارق و ادات فاطمه زهراء (ع))

سینده نساء فاطمه زهراء سلام الله عليهما سر تاپا معجزه باهره است فقط در اين  
اوراق به پاره‌اي از آن اشاره می‌شود :

اول تکلم آن‌مخدده در رحم مادر که قصه او را در داستان ولادتش از اين  
پيش ياد کرد : -

(۱) نمای آن‌مخدده که برخلاف ترقی اطفال و سائر صبابای مردم بود قصه او  
ایضاً در ولادت گذشت .

(۲) شروق انوار فاطمه در خانه‌اي مکه هنگام تولد او کما عرفت سابقاً .

(۳) جلوات نور فاطمه زهراء در ملکوت اعلى که در لقب منصوريه گذشت .

(۴) تکلم آن‌مخدده هنگامیکه از مادر متولد شد و اقرار او بر سالت پدر  
بزرگوار ولایت شوهرش که در سابق گذشت .

(۵) پوشیدن آن‌مخدده حله بهشتی رادر شب زفاف که چشمها را خيره کردو  
جمعی ر اسلامان نمود گذشت قصه او .

(۶) خبر دادن آن‌مخدده امير المؤمنین را بمقاله آنمرد منافق و حکایت او  
درج هيزه آن‌مخدده گذشت .

(۷) تاییدن نور سفید در صبح و نور سرخ در ظهر و نور زرد در عصر از صورت  
فاتمه بخانه‌اي مدینه قصه او گذشت .

## (۹) داشتیان عروسی رفتن آنمشدروه

(یعنی) روایت است که روزی سیدانیاء در مسجد نشسته بودند که جماعتی از بزرگان و صنادید عرب و قریش خدمت آن بزرگوار شرفیاب شدند و عرض کردند که ای افتخار عرب مارا عروسی هست و دختر فلازرا به پسر فلان میدهیم و آنها از اشرافند و نسبت بشما دارند استدعا از خلق عظیم آن است که فاطمه علیها سلام را در این عروسی رخصت فرمائی که مجلس مارا مزین فرماید بقدوم خود حضرت رسول فرمودند از فاطمه ظاهره معلوم هینمایم اکر اراده کند خواهد آمد این بفرمود و تشریف بخانه برداشت و فرمودند ای فاطمه و ای نور دیده من اکابر عرب جمع شدند و عروسی دارند و بنزدهن آمدند که تو را بعروسي خود برند خواهی رفت یانه فاطمه زمانی سر در پیش افکند بعد از آن سر برآورد و عرض کرد ای پدر بزرگوار ایشان که مرا بعروسي خواسته اند مقصود آنها استهزا و سخریه است نسبت بمن زیرا که زنان قریش همه بالباسهای فاخر و جواهر زینت کرده اند و با کمال حشمت و تنعم نشسته اند و همرا لباسی غیر از چادری و کنه پیرهنه و موشهای که چند جای او را وصاله زده ام چیز دیگر نیست و با این جمل رفتن با اجایش شمات حاصلی ندارد چون رسول اکرم از فاطمه این کلمات شنید بسیار غمناک گردید در آنحال چبرمیل نازل شد و عرض کرد بار رسول الله حق تعالی سلامت می فرمود و می فرماید فاطمه را بالباسی که دارد بعروسي بفرست که مارا در این حکمتی است حضرت رسول پیغام حق تعالی بفاطمه رسانید پس آنمشدروه شکر حق تعالی را بجا آورد و عرض کرد صدقنا و آمنا هر چه امر و حکم الهی است عین لطف و مرحمت است پس حضرت صدیقه برخواست و با جامهای کنه خود بعروسي تشریف برد اما از جهت شمات زنان قریش دل تنک بود فرشتگان هفت آسمان و زمین سرنیاز بدرگاه بینیاز نهادند عرض کردند بارخدا یا این دختر بیغمبر آخر الزمان است که او را از جمله پیغمبران برگزیدی آیا او را دلشکسته هینمایی خطاب از جانب رب الارباب بجمیرمیل شد که دختر برگزیده مارا در یاب و آنچه باید

بجهت او مهیا کن پس امین وحی بتعجیل تمام بخت فردوس شفافت و بجهت اوجامهای بهشتی حاضر نمود و هنوز حضرت فاطمه هفت قدم از خانه بیرون ننهاده بود که صدهزار حوری ماه لقاگرد وی حاضر شدند و جبرئیل سرتاپای فاطمه طاهره را از سنده و استبرق بیاراست و حوریان هر ساعت خاک قدم فاطمه را بدیده میکشیدند چون فاطمه این لطف و حشمت حق تعالی را نسبت بخود ملاحظه کرد بسجده شکر رفته و حق تعالی چندان از نور لطف خود روشنایی و تجلی بفاطمه نشار کرد که شرح آن ممکن نیست پس فاطمه حمد و ثنای الهی میکرد و هیرفت تا آنکه بخانه عروس رسید زنان قریش با تظاهر مقدم شریف فاطمه (ع) بودند که ناگاه روشنایی و نوری مشاهده کردند چون برق که عالم از آن روشن شد مردم آن محله جمله <sup>۵</sup> متعجب شدند که این روشنایی چیست ناگاه آواز از حوریان برآمد که هر که شنیدی از خود بی خود شدی و همه زنان از حسن صورت فاطمه (ع) متحیر شدند و عروسرات نهاده کذا شته اند و باستقبال ایشان شفافته اند فاطمه را دیدند که صدهزار حوران بهشتی با اخر امان میآمدند و حوران عود و عنبر میسوخته اند و از بوی خوش ایشان جمله زنان مدهوش شدند همه بیکبار در قدم فاطمه افتادند و دست و پای اورا بوسیده و تعظیم هر چه تمام تراورا بخانه آوردند چون آن سیده زنان قرار گرفت حوریان گرد او صفزاده بروی هوای استادند بنحوی که پای هیچ کدام بر زمین نبود زنان عرب از مشاهده این امر و عطرهای بهشتی دم بد میآفتدند و سجده میکردند و عروس نیز از کرسی در افتاده بیهوش گردید و بعد از ساعتی در آن بیهوشی بمرد چون عروس را مرده یافتند همه فریاد او بیلا بر آوردند و بکریه وزاری نشسته اند و عروسی بعزم ابدل شد حضرت فاطمه (ع) از مشاهده آنحال بسیار دل تنک گردید در آنحال برخواست تجدید وضو نمود و در کعت نماز بجای آورد بعد از آن سر بسجده نهاد و عرض کرد ملکا پادشاهها بعزم و جلال بی زوال تو و بحرمت شرف طاعات بندگان خالص توبه بر کت محمد وعلی که بر گزیدگان در گاه تو اند که این عروس رازنده گردن هنوز حضرت فاطمه (ع) در مناجات بود که عروس عطسه زدواز جا به خواست و بدست و پای حضرت فاطمه (ع) افتاد و عرض کرد

السلام عليك بابت رسول الله توبه بحقيد و خدا ایرا که شما پرسش میکنید بر حق است و که اریکه راه بت پرسنی اگر فته اند بر باطنند گویند در آن روز هفتاد مرد از کسان عروس و غیر ایشان بشرف اسلام شرف شدند و این مطلب در تمام شهر منتشر گردید پس فاطمه زهرا مراجعت نمود بخانه و شرح آن واقعه را برای پدر جزر گوار خود بیان نمود رسول خدا صلوات اللہ علیہ و آله و سلم سجده شکر بجا آوردند سپس فرمودند ای نور دیده از آنچه گفته من هزاران بیشتر و بهتر از حق تعالی امیدوارم.

مؤلف گوید صاحب خصایص نقل نفرمودند که این تفصیل در کدام کتاب بوده حقیر این تفصیل را در کتاب (تحفة المجالس) سلطان محمد بن تاج الدین دیده ام و متفرادات آن کتاب بکلی از درجه اعتبار ساقط است و این کتاب در سنه ۱۷۴ در تبریز طبع شده است و معرکه قلندران و درویشا نرا گرم کرده است و حقیر در ایام طفو لیت پدرم این کتاب را برای من تهیه کرده بود و تمام آنرا مکرر میخواندم تا اینکه بیشتر مطالب آن را حفظ کرده بودم کیف کان این قصه رامیرزا محمد باقر جوهری در طوفان البکاء که معروف بکتاب جوهری است نظما و نشر آنرا نقل کرده و از نقل او چنان فهمیده میشود که این قضیه در مکه بوده والله العالم ولا يخفى که از برای این قضیه اصلی در کتب معتبره وجود دارد از آن جمله قطب راوی دی در کتاب (خرایج) میفرماید (ومن دلائل فاطمة (ع)) روی ان اليهود کان لهم عرس فجأة الى النبي ﷺ و فالوا ناحق الجوار فنسئلوك ان تبعث فاطمة (ع) بنتك الى دار ناحتي يزداد عرضتها سرورا والحواعليه فقال ﷺ انها زوجة ابي بن ابي طالب وهي بحکمه وستلوه ان يشفع الي على في ذلك وقد جمع اليهود الاطم والرم .

(يعنى من الرطب واليابس كنایة عن مال کثیر) من الحلى والحلل وظن اليهود ان فاطمة (ع) تدخل عليهن فى بذلتها وارادوا استهانتها بهافجاء جبرئيل بشاب من الجنۃ مع حلی و حل لم يرو مثلها فلبسها فاطمة (ع) فتجلت بهاو تعجب الناس من زينتها و الواوانها وطيبةها فلما دخلت فاطمة دار اليهود سجدت لها نسائهم يقبلن الأرض يدينون بها او اسلم بسبب مارا و اخلق کثير من اليهود انتهى )

وحاصل ترجمه این حديث اين است که راوندي مرسلا روایت میکند که از جمله براهين فاطمه زهراء (ع) آنکه جماعت يهود عروسي داشته اند از رسول خدا درخواست کردن که فاطمه را باور خصت بدهد تا در آن عروسي شرف حضور پيدا کند حضرت فرمود فاطمه شوهر دارد و اختيار فاطمه با اوست التماس کردن که شما بعلی بفرمائید تا اورا! اجازه بدهد وحضرات بهود چندان که در قوه آنها بود از لباسهای زرباف واطلس و ديبا وزينتهاي طلا برای خود مهبا کرده بودند و خويش را کاملا با آن زينتها هزين ساخته بودند و چنان گمان ميکردن که فاطمه با آن قادر و صله دار و لباس کهنه بر آنها وارد ميشود و او را مورد سخریه واستهزاء قرار ميدهند و شماتت و سرزنش هی نمایند در آن حال جبرئيل حاضر شد. بالنوع والوان لباسهای بهشتی وزينتهاي گوناگون که هیچ دیده آنرا ندیده بود اين وقت فاطمه خود را با آن زينتها هزين نمود و لباسهای بهشتی را در بر فرمود چون بزنان يهود وارد گردید ب اختيار بسجده افتادند و زمين ادب بوسپيدند و توجهها کردن و باين سبب جماعت بسياري ازيهود بشرف اسلام هشرف شدند اتهی « و در كتاب « لمعة البيضا » في شرح خطبة الزهراء » ص ۱۷ ، اين قضيه را باب عبارت نقل کرده ( و انها انت من جانب الله تعالى بواسطه جبرئيل عشرة انواع من من حلل الجنة و عشرة قطعة من حلبيها مع مسنن و تاج و خدمته في مجلس سرور استدعا ها عليه نساء المنافقين بقصد الاستهزاء والسيحريه فتغير الفرق الحاضرة و آمنوا من جهت هذه الكرامة ) از اين عبارت ظاهر است که جبرئيل برای فاطمه (ع) ده قسم لباس وده رنگ از جواهرات و تاج و تخت و خادمان متعدده از جانب خدا برای فاطمه (ع) آوردن و از عبارت قطب راوندي ظاهر است که اين قضيه در مدینه بوده است و الله العالم

## (۱۰) فزول هائده در قصه دينار

(يص) امير المؤمنين عليه السلام روزی بجزءه که آمد دید که فاطمه حسین را میخوابانید ايشان بخواب نميرفته اند از غایت گرسنگی فاطمه ظاهره عرض کردیا ابا الحسن بر وقدری طعام طلب کن که اين کودکان از گرسنگی بخواب نمیروند

امیر المؤمنین علیه السلام نزد عبدالرحمن بن عوف شد و ازوی دیناری قرض خواست عبدالرحمن بخانه رفت و کیسه زری بیرون آورد و عرض کرد این کیسه یکصد دینار است بگیر یاعلی و هر گز عوض آنرا مده حضرت فرمودند از تو قبول نکنم که از پیغمبر شنیده ام الی العلیا خیر من ید السفلی نماییک دینار بمن قرض بدے ولین حدیث را بشنو که رسول خدا فرمودند الصدقه عشرة والقرض ثمانية عشرة ضعفاً يعني صدقه رایک-ی ده عوض میدهند و قرض رایکی هیچجده عوض میدهند عبدالرحمن یک دینار بجناب امیر قرض داد آنحضرت چون روانه شد در راه مقداد بن الاسود را دید که بر کنار راه نشسته فرمود ایمداد در این وقت اینجا چرا نشسته عرض کرد از جهت ضروتی فرمود چیست آن ضرورت عرض کرد که چهار روز است که طعامی نیافته ام فرمود بگیر این دینار را تو ازما اولی تری که چهار روز است طعام نیافته ای و ماسه روز است مقداد گرفت دینار را و حضرت وقت نماز شام بود روانه مسجد شد به راهی پیغمبر فریضه را ادامود چون فارغ شد جناب رسول اکرم فرمود یاعلی امشب بخانه شما می‌آیم و مهمان شما خواهم بود جناب امیر عرض کرد حبا و کرامه و از پیش روانه شد وفاطمه زهراء را خبر کرد فوراً فاطمه زهراء به مصلی خود رفت و روی هبارک نهاد بروی خالک و بایزد پاک عرض کرد خداوندا بحق محمد و آل محمد که بر ما طعامی فرست هنوز فاطمه در سجده بود که بوی طعام بمشام وی رسید سر برداشت کاسه بزرگی دید پر از طعام که بوی آن خوشبوتر از مشک بود آنرا برداشته و در خدمت پدر بزرگوار خود نهاد حضرت فرمود انى لک هذا الطعام عرض کرد من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب پس حضرت امیر وفاطمه و حسنین از آن طعام تناول کردند ناگاه سائلی بردار آمد امیر المؤمنین خواست اورا از آن طعام بدهد حضرت رسول علیه السلام فرمودند یاعلی ایس ابليس است خبر شده که ما از طعام بهشت میخوریم آمده که باما مشارکت کند.

## (۱۱) طعام شدن من گوییزه در هیان دیک

(یص) در کتاب اربعین روایت شده که یک وقتی ازاواقات حسنین علیه السلام چیزی

نخوده بودند از گرسنگی ییتاب شده بودند از مادر مطالبه طعام  
مینمودند و در خانه فاطمه خورد نی یافت نمیشد آن مستوره هردم ایشان را به  
بهانه ای تسلی میداد تا بدیک که فاطمه طاهره دلگیر گردید بر ضعف حال ایشان  
اشک از دیده گان حق بینش جاری شد پس بر خواست بجهت مشغول ساختن ایشان  
مقداری سنک ریزه راجمع نمود و در دیک کرده وقدری آب در آن ریخت و سردیک را  
پوشانید و آتش در زیر دیک روشن نمود تا آن آب بجوش آمد و طفلان را فرمود ای  
جانان مادر و ای دوریحانه رسول اکرم اینک طعام بار کرده ام ساعتی صیر کنید تا پخته  
شود آنگاه میل نمائید ایشان هردم بیرون میرفته اند و بعد از ساعتی مراجعت میکردن  
ایمادر چنانچه پخته شده از برا ای مایاور آنم خدره میفرمود الحال بار کرده ام هنوز خام  
است ساعتی در نک نمائید تا پخته شود پس امام حسن برسر دیک رفته و سر پوش را از  
دیک برداشت عرض کرد ایمادر اگر پخته است اگر خام قدری از جهت مایاور تابخوریم  
حضرت فاطمه (ع) کاسه ای برداشته و فرمود عجب است اگر پخته باشد چون بر سر دیک  
آمد دید طعامی در کمال خوبی و خوشبوی در دیک است پس طعامرا از دیک بیرون  
آورده و پیش ایشان نهاد و ایشان بطعام خوردن مشغول شدند پس فاطمه بر خواست و  
وتجدید وضع نمود و دو رکعت نماز شکر بجای آورد بعداز آن هر وقت که کار سخت  
شده فاطمه طاهره از آن سنک ریزه مقداری جمع مینمود و در دیک ریخته بعد از ساعتی  
طعامی نیکو نمیشد آنرا بنزد طفلان مینهاد چون این خبر بسمع رسول اکرم رسید  
فرمود الحمد لله که در فاطمه هست آنچه در ذریه انبیاء بوده .

مؤلف گوید صاحب خصایص این خبر را از اربعین نقل کرده ولی معلوم نفرموده  
کدام اربعین چون که کتاب مسمی باربعین بسیار است شیخنا العلامه الخبر الشیخ آقابزرگ  
زیاده از صد و پنجاه اربعین در ذریعه نام برده و احتمال قوی نمیرود که از اربعین ابو صالح  
مؤذن باشد و او از علماء عامه است.

## (۱۲) فزول هافده ایضاً

(ن) - احمد بن محمدالثعالبی باسناد معتبر سند بجا برین عبد الله میرساند و کذا

نیشاپوری در تفسیر خود میگوید رسول خدا چند روز بیهیج طعامی دست نیافت شد  
جوع بر روی سخت افتاد و در منازل زوجات طاهرات چیزی نیافت لاجرم بسرای فاطمه  
آمد (فقال یابنیه هل عنده کشیتی آکله فانی جائع قال لوالله بایی انت وامی)  
چون رسول خدا این بشنید مراجعت کر ددر آتحال یکتن از همسایگان آنحضرت دو  
گرده نان و پاره از گوشت بنزداوه دیه فرستاد فاطمه آنجله را مأخذ داشت و در قدحی  
بگذاشت و زبر پوشی بر او افکند و قال لاذورن بهار رسول الله ﷺ علی نفسی و من عندي  
فرمود رسول خدا این را بر خود و بر هر کم در نزد من است مقدم میدارم یعنی بر شوهرم علی  
ودو فرزندم حسن و حسین باین که همگان گرسنه میباشند پس رسول خدا این را خبر فرستاد  
چون آنحضرت یامد فاطمه (ع) عرض کرد ( بایی انت وامی قد انانا الله بشیتی فخبا  
قال هلمی فاتته فکشـت عن الجفـنة فـذاـهـی مـملـوـة خـبـزـاً ولـحـمـا فـلـمـا نـظـرـتـاـهـیـ بهـتـفـعـرـتـ  
انـهـاـكـرـامـهـ مـنـالـلـهـ عـزـوـجـلـ فـحـمـدـتـالـلـهـ تـعـالـیـ وـصـلتـ فـقـالـ رـسـوـلـالـلـهـ مـنـاـيـنـ لـكـ هـذـاـيـاـبـنـیـةـ  
فـقـالـتـ هـوـمـنـعـنـدـالـلـهـ اـنـالـلـهـ يـرـزـقـ مـنـيـشـاءـ بـغـيرـ حـسـابـ فـحـمـدـالـلـهـ عـزـوـجـلـ وـقـالـ الـحـمـدـلـهـ  
الـذـىـ جـعـلـكـ شـبـيـهـ بـسـيـدـةـ نـسـاءـ الـعـالـمـيـنـ فـىـ بـنـىـ اـسـرـائـيلـ فـىـ وـقـتـهـمـ فـانـهاـ كـانـتـ اـدـارـ زـقـهاـ  
الـلـهـ تـعـالـیـ فـسـئـلـتـ عـنـهـ قـالـتـ هـوـمـنـعـنـدـالـلـهـ اـنـالـلـهـ يـرـزـقـ مـنـيـشـاءـ بـغـيرـ حـسـابـ اـنـ وـقـتـ رـسـوـلـ  
خـداـ ﷺ عـلـیـ رـاحـاضـرـ سـاخـتـ وـاـزـ آـنـ طـعـامـ بـخـورـدـ وـعـلـیـ وـفـاطـمـهـ وـحـسـنـ وـحـسـینـ وـ  
زـوـجـاتـ رـسـوـلـخـداـ ﷺ اـزـ آـنـ تـنـاوـلـ نـمـوـدـنـدـ وـهـنـوـزـمـبـلـغـیـ درـجـنـهـ بـجـایـ بـودـ فـاطـمـهـ(ع)  
برـهـمـسـایـگـانـ بـخـشـ کـرـ وـخـدـایـ آـنـ طـعـامـراـ بـرـفـاطـمـهـ بـرـکـتـ دـادـ .

## (۱۲) فزول لباس از آسمان

(یص) از شیخ هفید روایت شده است که حضرت ثامن الامم علیه السلام فرمود  
روزی حضرت امام حسن و امام حسین از کهنه کی لباس بمادر شکایت کردند و ایام عید  
نزدیک بود گفته اند ایمادر اطفال عرب با نوع ا Jacquemais فاخر هزین گشته اند و با آن مفاخرت  
مینمایند شما چرا از برای مالباس نوترتیب نمیدهی فاطمه طاهره از استماع این سخنان  
آب در دیدهای وی گردید و فرمود جانان من در اندیشه شما هستم و امید دارم که تا

هنگام عید خیاط قدرت جامه‌ای شما را دوخته و پرداخته بشما بر ساند آن دو بزرگوار  
هنتظر بودند تا آنکه شب عید شد باز همان کلامرا اعاده فرمودند ولباس نو را مطالعه  
فرمودند حضرت صدیقه طاهره ایشان را اسلی داده بگوشه آمداز روی خضوع و خشوع دست  
نیازرا بدرگاه قاضی الحاجات برداشت عرض کردای خدای مهر بان تو قادری دل فرزندان  
مرا خوش نمایی بجامه ایکه من باشان و عده کرده ام بامید فضل توهنوز سخنان فاطمه تمام  
نشده بود که شخصی در خانه را دق الباب نمود فاطمه عقب در آمد فرمود کیستی کوبنده در  
عرض کرد من خیاط جامه‌ای حسین را آورده ام فاطمه زهراء دیند شخصی بقچه‌ای در زیر بغل  
دارد و تسلیم با آن مخدره نمود چون آنرا گشود دید دو عمامه و دو دراعة و دوقبا و دو  
جفت موژه که در پشت آنها سرخی داشت صدیقه طاهره زبان بشکر و نمای حضرت رب العزة  
گشود آنگاه شاهزادگان را آن خلعتها مزین فرمود ایشان بغایت خوشوقت گردیدند  
وعرض کردن دایمادر هیچیک از کودکان عرب لباسی بدین لطافت ندیده آندونه پوشیده آند  
در آن اثنا رسول خدا وَالْأَنْبَيْتُ تشریف فرمای سرای فاطمه شد و حسین را در بر گرفت  
و می بوسید پس فرمود ای فاطمه این خیاط را شناختی عرض کرد بخوبی او کسیرا ندیدم  
حضرت فرمود آن خازن بهشت بود تا این قصه را بمن خبر نداد با سمان عروج نیمود

### (۱۳) علم فاطمه

علوم گذشته و آینده (و اخبار آن بعد از این باید)

### (۴) گردیدن آسیا بخودی خود

در خرایج از سلمان هر ویست میفرماید بودم و میدیدم که فاطمه نشسته است  
و آسیانی در پیش روی او است و بدان آرد میکند مقداری از جورا و حسین ظلیله بشدت  
میگرید و عمود آسیا خون آلد گشته گفتم ایدختر رسول خدا کفهای مبارکرا  
چندین رنجه مکن اینک کنیزک توفنه حاضر است طحن جورا با او گذار فقالت  
او صانی رسول الله آن یک ن الخدمه لهابی ماولی یوم فکان امس یوم خدمتها سلمان  
گفت من بنده آزاد شده شما هستم مرا با آرد کردن جو بگماریا با سکات حسین فرمود من  
باسکات حسین ارقم تو طحن جو میکنی لا جرم من مقداری جو آرد کردم و

طریق مسجد سپردم و بار سو لخدا نماز گذاشتم آنگاه صورت حال را بعلی طیلله رسانیدم آنحضرت بگریست و یرون شد و چون باز آمد خندان بود رسول‌خدای پرسش فرمود (قال : دخلت علی فاطمه و هی مستلقیه لفهاها والحسین نام غای صدرها و قدامها رحی تدورهن غیر ید فتبسم رسول الله علی‌الله‌اللهم وقال یاعلی امام علمت ان الله ملاکة سیاره فی الارض يخدمون محمدًا وآل محمد الى ان تقوم الساعة )

(۱۵) ایضاً در خرایج ازا بود زمر ویست هیفر مايدمرا در طلب علی فرستاد من بخانه آنحضرت در آمد و ندا دردادم هیچ کس پاسخ نگفت و در آنجا آسیائی دیدم که طحن میکرد و کسی در کنار آن نبود دیگر باره بانک زدم این وقت علی طیلله از خانه بیرون شد با هم دیگر بحضرت مصطفی آمدیم رسول‌خدا علی‌الله‌اللهم گوش فراداشت و علی چیزی کفت که من فهم توانستم کرد بعرض رسانیدم که یا رسول الله مرا شکفت همی آید از آسیائی که در خانه علی دور میزد و طحن میکرد و کس با او نبود قال : إن ابنتی فاطمة (ع) ملاه الله قلبها و جوار حها ایماناً و یقیناً و ان الله عالم ضعفها فاعانها علی دهرها و کفاهها اما علمت ان الله ملاکة موکلین لمعونة آل محمد .

## (۱۶) قابش نور از چادر فاطمه (ع)

و نیز در خرایج و مناقب مروی است که امیر المؤمنین طیلله از مرد یهودی مبلغی جو برق خواست یهودی عرض کردم راهینه‌ای بایداد آنحضرت ملاای از فاطمه که عبارت از نسبتی است که یک پارچه باشد که همان چادر می‌شود بهرهن گذاشت و جورا مأخذ داشت و از آن سوی یهودی چادر را بخانه برد و در بیتی جای داد نیمه شب زن یهودی از برای حاجتی بدان بیترفت و نوری ساطع دید که شعشهه آن نور چشم را خیره میکرد باز شناخت و شوهر را آگهی داد مرد یهودی بیامد و این بدید عشیرت خویش را دعوت کرد هشتاد تن یهود گرد آمدند چون بدان نور نظاره کردند و بدانستند از ملاکه حضرت فاطمه است هم‌گان اسلام آوردند و در بعضی روایات نام یهودی زید بود

## (۱۷) جنبیل ف گهواره

(نا) ازا ابو القاسم بستى در مناقب امير المؤمنين وابو صالح مؤذن در اردبعین از شعبی با سند خود از میمونه حدیث میکند و همچنین ابن فیاض در شرح اخبار؛ که بسیار وقت فاطمه بکاری مشغول بود مانند عبادت یا در آرامش فرزندانش تازگریستن بازایستند همچنان گاهواره کودکان بدست فرشتگان جنبش داشت.

نیز مرویست که رسول خدا سلمان را برای کاری بدرخانه فاطمه فرستاد چون بدرخانه رسید لختی برباب بیت بایستاد نظر کرد دید که فاطمه از درون خانه تلاوت قرآن مینماید و آسیاب در یرون حجره بخودی خود میگردد و هیچکس نزدیک آن نبود الی آخر روایت سابقه.

## (۱۸) بلندن شدن معنو نهایی مسجد

دیگر در بخار از سلمان مرویست که هنگامیکه علی را از برای بیعت بالبویکر بمسجدی برداشت فاطمه از قفای آنحضرت بیرون شد وزنان بنی هاشم در خدمت اوروان شدند چون بنزدیک قبر رسول خدای آمد (مقالات : خلواعن ابن عی فوالذی بعث محمد بالحق لان لم تخلواعنه لانشن شعری ولا ضعن قمیص ابی علی رأسی ولا صرخن الى الله تبارک و تعالی فما ناقة صالح باکرم علی الله منی ولا الفضیل باکرم علی الله من ولدی قال سلمان : فرایت والله اساس حیطان مسجد رسول الله تقلعت من اسفلها حتی لو اراد رجل ان ینهد من تھتم القده نفذ دنوت وقلت یاسیدتی و مولانی ان الله تبارک و تعالی بعث اباک رحمة فلا تکونی نقصة فرجعت الحیطان حتى سطعت الغبرة من اسفلها فدخلت في خبا شیمنا)

## (۱۹) فزول هاده

بروایت علی بن ابراهیم تا آنجا که میگوید امیر المؤمنین یا فاطمه هل عنده شیئی تغذیه قالت لا والذی اکرم ابی بالنبوة و اکرمك بالوصیة ما طعمنا مذیومین الا شیئی کنست او ترك على نفسی و على ابی هذین الحسن و الحسین فقال ﷺ یا فاطمه الا کنت اعلمینی فابغیکم شیئا قالت یا ابا الحسن اني لاستیجی من الہی ان کلک نفیسک على ما لا تقدر عليه ) پس روایت را میکشاند بقصه دینار و ایثار او بمثل آنچه کنشت بعد امیر المؤمنین ﷺ داخل مسجد شد و نماز مغرب را با رسول خدای بجا آورد و بعد از نماز مغرب رسول خدا برخواست و هنگام عبور در صفاوی بپایی مبارک غمزی کرد باعلی ﷺ آنحضرت نیز برخواست و روان شدرباب مسجد پیغمبر را دریافت و سلامداد و جواب شنید فقال رسول الله : یا بالحسن هل عنده شیئی تتعشاھ فنمیل معک ، امیر المؤمنین سر بزیر افکنند چیزی نفرمود اما رسول خدا آگاه بود که در خانه فاطمه از خوردنی چیزی یافت نشود و قصه دینار راجیر میل بررسول خدا خبر داده بود و فرمان کرده بود که امشب در خانه علی باید شام تناول نمائی چوز رسول خدا دید علی ﷺ چیزی نمی گوید فرمود یا علی مالک لا تقول لا فانصرف او تقول تعالی فامضی معک فقال حبا و کرامۃ یار رسول الله بفرماتید پس رسول خدا دست علی ﷺ را گرفت تا داخل خانه شدند فاطمه رادر مصلای خود دیدند چون از نماز فارغ شدقدهی را در غلیان دید و صدای رسول خدا رادر خانه بشنید لاجرم از مصلای خود بیرون دوید و رسول خدای را سلام داد و جواب شنید و رسول خدا دست مبارک برسر او مسح کرد و فرمود یابن ته کیف امیت رحمک الله عشینا غفرانه لک پس فاطمه برفت و آنقدح را یاوردو در پیش روی رسول خدا و علی مرتضی نهاد علی فرمود این طعامرا از کجا بدست کردی که ندیده ام هر گز مانند آن را و استشمام ننمود هر گز مثل بوی آنرا و نخوردم هر گز اطیب و نیکو تر از آن را این وقت رسول خدا بـالـشـفـقـهـ بدست مبارک رادر میان هر دو کتف علی گذاشت و اندک فشار داد (نم قال یا علی هذا بدل دینار کم من عند الله ان الله يرزق من يشاء .

## (۲۰) نزول هاؤده در قصه اهرابی و سوسمار

درعاشر بحار و مناقب و دیگر کتب سند با بن عباس هیرسانند که مردی اعرابی از جماعت بنی سلیم در بیابان سوسماری را صید کرده در آمستین خود او را حبس کرد و راه مدینه پیش گرفت چو داخل مسجد رسول خدا گردید در بر ابر آنحضرت نداد رداد یا محمد یا محمد و عادت رسول خدا این بود که هر گاه کسی او را ندامیکرد یا محمد همان را حضرت جواب میداد و همچنین هر گاه کسی او را یا الحمد و یا ابو القاسم ندامیکرد همان را حضرت در جواب عیفر مودوا کر کسی یا رسول الله ندا میکرد آنحضرت رنگ رخساره اش شکفته میشد و در جواب عیفر مودا کر کسی او را ندامیکرد یا محمد و عادت رسول خدا این بود که هر گاه کسی او را ندامیکرد یا محمد (فقال له : انت الساحر الکذاب الذى ماظلت الخضراء ولاقلت الغباء من ذى لھجة هو اکذب منك انت الذى تزعع ان لك في هذه الخضراء الها بعثك الى الاسود والبيض واللات والعزى ولو لاني اخاف ان قومي يسمونني العجول لضربيك بسيفي هذا ضربة اقتلک بها فاسود بك عند الاولين والآخرين) عمر بن الخطاب چون این جسارت را از اعرابی بدید از جای برخواست و گفت یا رسول الله رخصت فرمای تا او را بقتل رسانم فقال النبي ﷺ اجلس يا با بachsen فقد كاد الحليم ان ي تكون نبياً پس روی بالعربی نمود فرمود بالآخر بنی سلیم هکذا ت فعل العرب بتهجمون علينا فی مجال السنایا بجهوننا بالکلام الغلیظ یا بالعربی والذی بعثنی بالحق نبیاً إن اهل السماء السابعة یسموننی احمد الصادق یا بالعربی اسلم من النار یکون لک عالما و علیک ما علینا و تکون اخواننی (الاسلام) رسول خدا فرمود ای برادر بنو سلیم این است کار و کردار عرب از روی خشم و غصب میتازند در مجالس ما و بر پیشانی ما میگویند سخنان غلیظ و خشن ر! ای اعرابی سوگند بدان کس که مرد حق میتوث بنبوت نمود کسی که در دنیا زیان کار باشد در آخرت معذب بنار گردد و ای اعرابی سوگند بدان کس که مرد به یغمبری برگزید

ساکنان آسمان هفت مرا احمد صادق مینامندای اعرابی مسلم باش و سالم باش از آتش دوزخ  
تاباشد از برای تو چیزی که از برای هاست و باشد بر تو چیزی که بر هاست و برادرها باشی  
در اسلام این سخنان بر ارعابی گران آمد در غصب شد و قال واللات والعزی لا اؤمن  
بک یا محمد او یومن بک هذا الضب ثم رمي بالضب عن كمه فلما وقع الضب على  
الارض ولی هارباً فنداه النبی یا لیها الضب اقبل الى فاقبل الضب ينظر الى النبی قال فقال له  
النبی ایها الضب من انا فاداهو ينطق بلسان فصیح ذرب غير قطع فقال انت محمد بن  
عبدالله ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف فقال له النبی من تبعد فقال عبد الله عزوجل  
الذی فلق الحبة و بره النسمة واتخذ ابراهیم خلیلا و اصطفالك یا محمد حبیباً پس این  
اشعار بگفت:

فبورکت مهدیا و بورکت هادیا	الای رسول الله انك صادق
عبدنا کامل الشعیر الطواغیما	شرعت لنادین الحنیفة بعدهما
الی الجن والانس لبیک داعیا	فیأخیر مدعو ویاخیر مرسل
اتیناک نر جوان نبال المواریا	ونحن اناس من سلیم واننا
فااصبحت فیناصادق القول زاکیا	اتیت ببرهان من الله واضح
وبورکت مولود او بورکت مائیا	فبورکت فی الاحوال حیا و میتا

از پس این اشعار سوسماردم بر همیست اعرابی چون این بدید گفت واعجباه  
سوسماریرا که من در بیان صید کنم و در آستین خود جلی دهم نه او را فقاہت علم  
ونه حضاقت عقل بدین گونه با محمد سخن کند و نبوت او شهادت دهد من چه کس  
باشم که بعد از دیدن این گونه آیت گردن نتهم و شهادت ندهم یا رسول الله دست بهمن  
ده تاباتو بیعت کنم فانا اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداما عبده و رسوله چون  
اعربی مسلمانی گرفت رسول خدا بالصحابه فرمود اورا سوره چند از قرآن بیاموزید  
پس از آن فرمود يا اخ العرب از همال دنيا چه بهره داری عرض کرد سو گند بدان  
کس که ترا بر استي از در پیغمبری فرستاده است ما چهار هزار تن هر دانیم از قیلله بنی سلیم  
در میان ایشان فقیر تر از من کس نیست رسول خدا با اصحاب فرمود کیست که اعرابی را

برناقهه سوار کند و من ضامن که خداوند مت-الشتری از شتران بهشت اورا عطا فرماید سعد بن عباده بر جست و گفت پدر و مادرم فدای توبادر انقاوهای حمر است که هشت ماهه آبستن است آنرا بالعربی گذاشتمن رسول‌خدای فرمود یاسعد من اکنون وصف می‌کنم ناقه ایرا که خداوند متعال بعوض این ناقه بتوعطا خواهد فرمود همانا شتری است از زرسخ و گردن او از زبرجد سبز و کوهان او از کافور سفید و دقنه اواز درومهار آن از هزارید تر است و قبه‌ای بر پشت دارد از مروارید سفید که از درونش بیرون پدیدار است و آن شتر در بهشت طیران می‌کند آنگاه دیگر با ره رسول‌خدادا اصحابرا نگران شد و فرمود کیست که اعراب‌ای راجی دهد و من ضامن که خداوند اورا تاج تقی کرامت فرماید علی طبله فرمود فدک ابی وامی کدام است تاج تقی رسول‌خدادا وصف فرمود پس علی طبله عماهه برداشت از سرخود و بر سر اعرابی گذاشت دیگر با ره رسول‌خدادا فرمود کیست از شما که اعراب‌ای زاد دهد و من ضامن که خداوند در پاداشت اورا زاد تقی عطا کند سلمان برخواست و گفت پدر و مادر فدای توباد کدام است زاد تقی فرمود آنست که هنگام بیرون شدن از دنیا خداوند ترا تلقین می‌کند بشهادت لا اله الا الله و ان محمد رسول الله اگر این کلمات را گفتی ملاقات می‌کنی مرا و ملاقات می‌کنم من ترا و اگر نگفته ابدأ ملاقات نکنی مرا و دیدن نکنم من ترا سلمان برفت و نه بیت از بیوتات زوجات رسول‌خدادا طوف داد چیزی بدست او نیامد چون طریق مراجعت گرفت چشمش بر حجره فاطمه افتاد گفت اگر چیزی است در منزل فاطمه زهراه سلام الله علیها است پس نیامد دق الباب کرد فاطمه فرمود کیست کو بنده در سلمان عرض کرد اینک منم سلمان فارسی فرمود چه می‌خواهی سلمان قصه سوسمار و اعراب‌ای و طلب کردن رسول‌خدادا زاد را برای اعرابی شرح داد فاطمه فرمود سوگند بـدان کس که محمد را بحق فـرستاده سه روز است کـه طعامی بدست هایامده و حسن وحسین از شدت جوع مضطرب شده اند و باشکم گرسنه بخته‌اند هانند دوچوجه پر کنده ولکن رد نمی‌کنم خیر را خاصه و قنی که بر در سرای من فرود شده ای سلمان اینک این پیراهن هر ایه بر نزد شمعون بپودی و یک

صاع خرما و یک صاع جو گرفته بیاور سلمان آن درع را بگرفت بنزد شمعون آمد و مصورت حالرا تقریرداد شمعون آن درع را بگرفت و دردست بگر دانید واشک از دیدگانش فروربخت و گفت این است زهادت در دنیا و این است آنچه خبر دادهارا موسی بن عمران در تورته انا قول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و مسلمان ماتی گرفت و سلمان از صاعی از تمر و صاعی از جو بداد و سلمان آن هارا بنزد فاطمه آورد آنحضرت بدست خود طحن کرد و نان پخت و بدست سلمان داد سلمان عرض کرد باینت رسول الله از برای حسن و حسین گرده از این نان بردار فاطمه فرمود چیزی را که در راه خدا داده ام دیگر در آن نصرف نمیکنم لاجرم سلمان آن نان و تمر را بحضورت رسول آورد فرمود ای سلمان این نان و تمر را از کجا فراهم آوردی عرض کرد از خانه فاطمه چون رسول خدا عليه السلام سه رو میگذشت که دست بطعامی نبرده بود برخواست و بدرسرای فاطمه آمد دق الباب کرد چون بعدت بود هرگاه بیغمبر قرع باب بنماید بدون فاطمه کس فتح باب نفر ماید لاجرم فاطمه عجله کرد و در را گشود چشم بیغمبر بر فاطمه افتاد دید رنگ ارغوانی بدل بز غفارانی شده و شیدهای حق بینش بگویی فرورفته فرمود ای فاطمه این چه حالت است در تو مینگرم عرض کرد بایتابه سه روز است که مادرست بطعام نبرده ایم و حسن و حسین بعد از اخظراب از شدت جوع همانند جو جگان پر کنده گرسنه بخفته اند رسول خدا حسین را از خواب برانگیخت و یکی را بر ان راست و یکی را بر ان چپ نشانید و فاطمه را در پیش روی جای داد و دست در گردن او افکند این وقت علی عليه السلام در آمد و دست در گردن بیغمبر حمایل کرد پس رسول خدا بسوی آسمان نگران شد فقال يالله و سیدی و مولای هؤلاء اهل بيتي اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرها در اين وقت فاطمه بخلوتگاه خویش رفت و هردو پای مبارکرا بر صرف بداشت و دور گشت نماز بگذاشت پس دست بسوی آسمان بر افراشت و قالات الهی و سیدی هذا محمد بنیک و هذاء علی عليه السلام ابن عم بنیک و هذان الحسن والحسین سبطا بنیک الهی انزل علیهم امائد من السما کما انزلت علی بنی اسرائیل اکلوا منها و کفروا بهما اللهم انزله علينا فانتابها مؤمنون ابن عباس میگوید بخداقسم که هنوز سخن فاطمه تمام نشده بود که قدحی بزرگ از قلای او همی جوشید بوی آن قوی تر و

نیکوترا ازمشک ازفر بود فاطمه آن قدح را بر گرفت ویاورد درپیش روی رسول خدا بنهادچون امیر المؤمنین بدان نگریست فرمود ایفاطمه این مائده از کجاست و حمال آنکه درنژد هامعهود نبوده رسول خدا فرمود کل یا با الحسن ولا تسئل الحمد لله الذى لم یمتني حتى رزقنى ولد مثل هریم بنت عمران (کلمات دخول علیها ذکریا المحراب وجود عند هارزقا قال یامیرم انى لک هذا قالت هومن عندالله ان الله يرزق من یشاء بغیر حساب ) پس پیغمبر و علی وفاطمه و حسن و حسین از آن طعام تناول نمودند و رسول خدا پیرون آمد و اعرابیرا زادبداد و بر شتر بر نشاند و روان داشت چون اعرابی میان قبیله بنی سلیم آمد باعی صوت ندا درداد که قولوا الا الله الا الله محمد رسول الله زاده علیه السلام رجال قوم چون این بشنیدند باشم شیرهای کشیده بسوی اوخر کت کردند و گفته اند از دین پیرون شدی و دین محمد ساحر کذاب پزیرفتی گفت محمد نه ساحر است نه کذاب قال یامعاشر بنی یسلم ان الله محمد خیر الله و ان محمدًا خیر نبی اینته جائعاً فاطعمنی و عاریاً فکسانی و را جلا فحملنی آنگاه قصه ضب و سخن کردن اورا با پیغمبر بشرح کرد و آن اشعارها که سوسمار بعرض رسول خدا رسانیده بود بر آنجماعت قراءت کرد و گفت اسلموا تسلموا من النار در آنروز چهار هزار تن از مردم بنی سلیم مسلمانی گرفته اند و ایشان در پر امعون رسول خدا اصحاب رایات سیز اند )

فضل مجلسی میفرماید این حدیث رادر کتاب قدیم از مؤلفات علماء عامه دیدم و  
این حدیث بطريق ذکر از ابو بکر احمد بن علی الطرتیبی « با بن عباس سند میرساند  
مؤلف گوید بنده این روایت را در حیوة الحیوان در ترجمه ضب ایضا دیدم و صاحب  
او از مشاهیر عامه است

## آمدن مه‌عوریه پار طب بهشتی بزیارت فاطمه

علی بن طاوس در کتاب مهیج الدعوات باسانید معتبره از علمان فارسی

روایت میکند که بعد از رسول خدا از حزن و اندوه تناهه روز از خانه بیرون نشدم روز دهم برای زیارت مولایم امیر المؤمنین حرکت کردم چون چشم آن جناب بر من افتاد فرمود سلمان بر ماجفا کردی و بعد از رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَرَّكَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ترک هاگفتی سلمان عرض کرد یا امیر المؤمنین چگونه من ترک شمارا مینمایم ولی حزن مفارقت رسول خدا هرا خانه نشین کرد فرمودند اکنون برو بنزد فاطمه که ترا میطلبید و مشتاق دیدار تو است و تحفه بهشتی برای تو ذخیره کرده است سلمان عرض کرد یا امیر المؤمنین بعد از وفات پیغمبر از برای فاطمه زهراء تحفه بهشتی میآید فرمودند بلی دیروز از برای اورسیده است سلمان میگوید من هروله کنان خودرا بدرخانه فاطمه رسانیدم آنم خدیره چون هرا ملاقات کرد با چشم گریان فرمود اسلامان بعد از وفات پدرم بر من جفا کردی و ترک ما نمودی عرض کردم یاسیدتی پدر و مادرم فدای شما باد کثرت حزن و اندوه بر مفارقت رسول خدا هرا خانه نشین کرد فرمودند اکنون داخل خانه شو سلمان میگوید در آنوقت فاطمه باعیانی بود که اگر سر مبارکرا بان میپوشانید ساقهای مبارکش نمایان بود و اگر ساق را پوشانیدی سر من کشف شدی بالجمله معجر بر سر افکنند و جلوس فرمود (وقالت یاسلمان اجلس واعقل ما قول لکانی کنت جالسة بالامس فی هذا المجلس وباب الدار مغلق وانا اتفکر فی انقطاع الوحی عننا و انصراف الملائکة من منزلنا فإذا افتح الباب من غير ان يفتحه احد فدخل على ثلاث جوار لم ير الرؤون بحسنهن ولا كهیتهن ولا نضارة وجوههن ولا از کی من ریحانه فلما رأیتهن قمت اليهن فقلت بائی اتن من اهل مکة ام من اهل المدينة فقلن یابت محمد لسننا من اهل مکة ولا من اهل المدينة ولا من اهل الارض جميعاً غر انتاجوار من الحور العین من دار الاسلام ارسلنا رب العزة اليك يا بنت محمد انا اليك مشتاقات پس فاطمه فرمودهن از یکی از آنها که بنظرم اکبر سنا بود سئوال کردم نام توجیست گفت مقدوده گفتم از چه روترا مقدوده نام است گفت خداوند متعال هرا برای مقداد یون اسود کندي خلق فرموده بدیگری گفتم نام توجیست گفت زره گفتم تو در نظر من بسیار نیله‌ای از چه رواین نام داری گفت هرا برای ای ذ غفاری صاحب رسول خدا خلق

کرده اند از سومی سؤال کردم نام توجیhest فرمود مرا اسلامی گویند قلت ولی سمعت سلمی  
 قالت انالسلمان الفارسی مولی ایک رسول الله قال فاطمه ثم اخرجن لی رطب الازرق ابردن  
 الشاج و از کی ری جامن المسک الا زرف فقالت لی ياسلمان افطر علیه عشیتک فادا افطرت به فجتنی  
 بنواه قال سلمان فاختت الرطب فما مررت بجمع من اصحاب رسول الله ﷺ الاقلاوايا  
 سلمان امعک همسک فقلت نعم فلما کان وقت الا فطار افطرت علیه فلم اجد له عجماماً ولا نوی) روز  
 دیگر که شرفیاب خدمت فاطمه شدم عرض کردم یا بنت رسول الله برای این رطب هسته  
 نیافتم فرمودند چنین است ياسلمان رطب بهشی را هسته نباشد انما هو نخل غرسه الله  
 فی دار السلام بکلام علمنیه ابی محمد کمنت اقوله غدوة و عشیة سلمان عرض کرد  
 ای سیده من این کلماترا بشود بمن تعليم فرمائی ( فقالت ان سرک ان لايمسک اذی  
 الحمي ماعشت فی دارالدنيا فواظب علیه سلمان کوید پس آن حرزرا فاطمه زهراء  
 علیها سلام بمن تعليم فرمود وهی هذه بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله النور بسم الله  
 النور النور بسم الله نور علی نور بسم الله الذي هو مدبرا لامرور بسم الله الذي خلق  
 النور من النور الحمد لله الذي خلق النور من النور وانزل النور علی الطور في كتاب  
 مسطور في رق منشور بقدر مقدور على نبي محبور الحمد لله الذي هو بالعز عذکور  
 وبالفخر مشهور وعلى السراء والضراء مشکور وصلی الله علی سیدنا محمد وآلہ  
 الطاهرين سلمان میفرماید چون فاطمه این حرز مبارکرا باهن یاموخت هزار کس  
 افزون از مردم مکه و مدینه را یاموختم و آنها را از زحمت و تعب تب نجا دادم به  
 برکت این دعا

## (۷۷) فرود شدن جامه بدعا فاطمه (ع)

این روایت از شیخ مفید سبق ذکر یافت ولی آنچه در مجلسی از کتاب مرا اسیل  
 نقل کرده چون با آن روایت تفاوت دارد و احتمال تعدد قضیه میروزد فلذا از نقل آن  
 صرف نظر نکردم میفرماید که حسن و حسین را جامه کهنه و مندرس در بر بود  
 چون عید نزدیک شد بخدمت مادر آمدند که دیگر مردم از برای فرزندان خود جامهای

نیکودوخته اند آ یا ای مادر از برای هاجامه در خور عید خواهی دوخت فقالت یخاط لکما انشاء الله فرمود دوخته میشود انشاء الله چون عید بر سید جبرئیل دوپیراهن از حلل بهشت بنزد رسول خدا آورد آنحضرت فرمود ای برا درمن جبرئیل این چیست عرض کرد حسن عليه السلام وحسین عليه السلام از فاطمه عليهم السلام جامه عید می خواستند وا در پاسخ فرمود یخاط لکما انشاء الله خداوند نخواست آلاش کذب در سخنان فاطمه راه کند.

### (۲۲) نزول هاؤده در قصه قطیفه

در بحار از کتاب سعدالسعود سید بن طاوس مرقوم داشته که فرمودند من در تأثیف محمد بن العباس بن مروان که آیات مبارکه قرآن که در شان امیر المؤمنین عليه السلام وسایر اهل بیت نازل شده جمع کرده در آن تأثیف این حدیث رامسندا از ابو سعید خدری روایت میکنند میگوید ملک حبشه قطیفه عليه السلام یکه باطلاباقته بودند برای رسول خدا به دیده فرستادند قول رسول الله لاعظینهار جلا یحب الله رسوله ویحبه الله رسوله رسول خدا فرمود این قطیفه را بکسی بدhem که خدا رسول را دوستدار و خدا رسول او را دوستدار نداند اصحاب رسول خدا گردن کشیدند و نگران شدند که در خور این تشریف کدام کس خواهد بود این وقت رسول خدا فرمودند علی کجا است چون عمار را این بشنید شتاب زده بخدمت امیر المؤمنین عليه السلام آمد و اورا از قصه آگهی داده امیر المؤمنین بخدمت رسول خدا عليه السلام مشرف شد رسول خدا آن قطیفه را با امیر المؤمنین عطا فرمود (فخر جعلی الی السوق فقضها سلکا فقسمها بین المهاجرين و الانصار ثم رجع الی منزله و مامعه - ما منها دینار) قطیفه سه هزار دینار زرسرخ قیمت داشت آنحضرت تا گرفت بجانب بازار رفته و آنرا رشته نمود و بین فقرای هاجر و انصار قسمت نمود و بادست خالقی بجانب خانه رفت روز دیگر رسول خدا اورا دیدار کرد فرمود : يالبابالحسن اخذت امس ثلاثة آلاف مقال من ذهب فانا والمهاجر و الانصار تنتقدی عنديك غدا فقال علی : نعم يار رسول الله چون روز دیگر شد رسول خدا با جماعت هاجر و انصار آنک سرای

علی ظلّه نمودند و در بکوتفتند علی ظلّه بیرون شد و چهره مبارکش از خجالت دیگر گون شده بود که اکنون جواب رسول خدا راچه بگوییم که در خانه از قلیل و کثیر یافت نمیشود لاجرم رسول خدا وارد شد با جماعت مهاجر و انصار و مجلس کردند امیر المؤمنین ظلّه بنزد فاطمه زهرا آمدید طرفی از طعام مملو است که بوی مشک از آن هتساعد است علی ظلّه خواست آن را حمل کند چنان گران بود که بمساعدت فاطمه آن جفنه را بلند کردند در نزد رسول خدا بزمین نهادند رسول خدا چون نظرش بر آن طعام بیفتاد بنزد فاطمه آمد فرمود (ای بنتی ای لک هذا قالت يالبت هومن عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب فقال رسول الله البحمد لله الذي لم يخرجبني من الدنيا حتى ارأيتك في ابنتي هارأي زکر يافی مریم بنت عمران

## ٢٤ = فالله گردن فاطمه (ع)

و بیرون کردن دستها را از کفن که در محل خود باید

## ٢٥ = فازل شدن

### أنواع ميوهات بہشتی

«یص» میگوید از برای فاطمه زهراء موائد و فواكه بہشت در دنیا بسیار واقع شده نه یک مرتبه و ده مرتبه و اینقدر اخبار صحیحه در این باب بد فعات عدیده رسیده که ذکر همه آنها باعث طول سخن است چنانچه ابوموسی در کتاب فضایل البطل روایت کرده از آن جمله گوید جبرئیل دو عدد انار و دو عدد به و دو عدد سیب از بہشت هدیه بجهت اهل بیت ظلّه آورد اهل الیت از آن میخورند و عدو میکرد و تمام نمیگردد تا یعنی که فاطمه طاهره وفات یافت انار و به تغیر یافت و بعد مفقود شد و دو سیب باقی ماندند با آن دور بحانه رسول خدا فیمن زار الحسین ظلّه من مخلصی شیعتنا بالاسحار وجدریحها »

سید هاشم بحرانی در مدینه المراجز میفرماید ولست ادری واحد او اثنین وقد

وَقْعُ الْخِلَافِ فِي الرِّوَايَةِ) لَكِنْ مَا قَبْلَهُ أَيْضًا كَمَا يَقُولُ عَنْ حَدِيثِ دِيكَرِ أَنَّهُ هُدِيَ بِهِ مِنْ كِتَابِهِ فَأَنْزَلَ شَدَّ(كَانَ فِيهِ بَطِيخَانَ وَرَمَاتَانَ وَسَفَرَ جَلَتَانَ وَتَفَاحَتَانَ فَتَبَسَّمَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَكُمْ مِثْلَ خَيَارِ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَنْزَلُ إِلَيْكُمْ رَزْقَكُمْ مِنْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَكَانَ أَهْلُ الْبَيْتِ يَأْكُلُونَ مِنْهَا وَتَعُودُ حَتَّى قَبْضُ رَسُولِ اللَّهِ فَتَغِيرُ الْبَطِيخَ فَأَكَلُوهُ فِيمَا يَعْدُ وَلَمْ يَرِزُوا كَذَلِكَ إِلَيْهِ تَوْفِيقُ فَاطِمَةَ فَتَغِيرُ الرَّمَاتَانَ فَأَكَلُوهُ فِيمَا يَعْدُ وَلَمْ يَرِزُوا كَذَلِكَ إِلَيْهِ تَوْفِيقُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَتَغِيرُ السَّفَرَ جَلَّ فَأَكَلُوهُ فِيمَا يَعْدُ قَالَ الْحَسَنُ وَبَقِيَ التَّفَاحَتَانُ مَعِي وَمَعِي أَخِي فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ آخِرٍ عَهَدَ بِالْحَسَنِ وَجَدَتِ التَّفَاحَهُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَقَدْ تَغَيَّرَ فَأَكَلَتْهَا وَبَقِيَتِ التَّفَاحَةُ الْآخِرَةِ).

ابن محبیں روایت میکنند کہ من میشناختم ان سبب را کہ از جناب امام حسین است و من در لشگر عمر سعد بودم چون تشنجی بر آنجناب شدت نمود آن سبب را از آستین مبارک بیرون آورد و آنرا بونید و بر گردانید در آستین مبارک خود پس هنگامی که از اسب افتاد جستجو نمودم آن سبب رانی افتم این است که فرمودند ان الملا مکة تلتذ بر وا بحها عند قبره علیه السلام عند طلوع الفجر و عند قیام النهار و موائد نازل از بهشت بجهت انوار خمسه طبیبه بسیار است که فاطمه زهراء سلام الله علیها در آن سهیم و شریک بوده .

## ۲۶ = حدیث رطب

« یعنی روزی رسول خدا وارد شد بر فاطمه ظاهره و فرمود ای فاطمه پدر تو امروز مهمان تو است فاطمه عرض کرد ای پدر همانا حسین امروز از من غذا می خواسته اند چیزی که قوت آنها قرار بدهم نداشتم در آنحال رسول خدا سر بر جانب آسمان نمود قدری نگذشت که جبرئیل نازل شد و عرض کرد علی اعلی سلامت میرساند و مخصوص میفرماید شما را بدرود و اکرام و فرمان کرده است که بعلمی و فاطمه و حسین بفرمائی چه میومنی از میوه‌های بهشت میل دارند رسول اکرم پیغام جبرئیل را رسانید که خداوند متعال بر گرسنگی شما مطلع شد اکنون میفرماید چه میوه‌ای از بهشت میل

دارید هر قسم که مایل باشید برای شما نازل خواهد شد پس ایشان ساکت شدند و حیله  
لرب العزه چیزی نگفته‌نده پس حضرت حسین از جد بزرگوار و پدر عالی مقدار  
و برادر و فادر اجازه گرفت که معین کند، همه اختیار را بدهست حسین دادند عرض کرد  
یا جدا بجهت میل بفرمایید که مامیل رطب داریم رسول اکرم فرمود خداوند دانست  
غرض ترا پس فرمود ایفاطمه برخیز و داخل خانه شو و حاضر نما آنچه را که بجهت تو  
و ما فرستاده‌اند پس فاطمه داخل خانه شد دید طبقی از بلور و در آن رطب تازه است  
و بر روی آن دستمالی از سندس سبز پوشیده پس فرمود رسول اکرم بفاطمه در  
حالیکه برداشته بود مائده را ان الله برق من بنی شاء بغیر حساب

و گرفت ظرف رطب را و در پیش روی خود نهاد و فرمود بسم الله الرحمن الرحيم  
و یک دانه رطب برداشت و در دهان حسین ظلله نهاد و فرمود هنیئاً مریعاً لک  
یا حسین آنگاه دانه دیگر برداشت در دهان حسن نهاد و فرمود هنیئاً مریعاً لک یا حسن  
سپس دانه دیگر برداشت در دهان فاطمه نهاد و فرمود هنیئاً مریعاً لک یا فاطمه آنگاه  
دانه دیگر برداشت و گذارد در هان امیر المؤمنین ظلله و فرمود هنیئاً مریعاً لک یا علی  
و از جای برخواست و باز بزمین جلوس فرمود و هر رطب که امیر المؤمنین تناول  
می‌فرمود رسول خدا ةالله علیه السلام گفت هنیئاً مریعاً لک یا علی تاینکه از تناول رطب فارغ  
شدند و مائده با سمان بالارفت فاطمه (ع) عرض کردیا ابتداء امروز امر عجیبی از شما  
مشاهده کردم درخصوص این رطب و برخواستن شما واژ مکرر گفتن هنیئاً مریعاً لک  
یا علی رسول خدا ةالله علیه السلام فرمود چون رطب در دهان حسین گذاردم جبریل و میکائیل  
گفته‌نده هنیئاً مریعاً لک یا حسین من هم متابعت آنها نمودم چون رطب در دهان حسین  
نهادم باز جبریل و میکائیل گفته‌نده هنیئاً مریعاً لک یا حسن چون رطب در دهان تو نهادم  
حوریان بهشت گفته‌نده هنیئاً لک یا فاطمه من هم با آنها موافقت کردم چون رطب در  
دهان علی نهادم ندای حق تعالی راشنیدم که فرمود هنیئاً مریعاً لک یا علی از این جهت  
برای احترام ندای پروردگار از جای برخواستم و ایستادم چون رطب دوم و سوم را علی  
تناول کرد باز همان ندارا شنیدم که حق تعالی فرمود یا محمد اگر تاقیامت رطب در دهان

علمی بگذاری من میکویم آن کلامرا بدون انتقطاع

## (۲۷) احضار چهار نوع از طعام برای فاطمه (ع)

منقول از (صبحان الانوار) است که فاطمه هریضش شد رسولخدا ﷺ بعیادت او آمد و در نزد او بنشست و از حال او پرسش کرد (فقالت انی اشتی طعاماً طیافقام رسول الله ﷺ الی طاق فی الیت فجاء بطريق فیه زیب و کعک و اقط و قطف عنب فوضعه بین يدی فاطمه)

يعنى فاطمه عرض کرد طعامی نیکو هایلم رسولخدا بى توانی از جای برخواست و از طاقيکه درخانه بود طبقی فراگرفت و در پيش روی فاطمه بنها و آن طبق مملو از هویز و نان خشک و کشک و خوشه انگور بود سپس رسولخدا ﷺ دست بر طبق نهاد و خدا ایرا یاد کرد پس فرمود بخورید بنام خداوندمتعال این وقت رسولخدا وعلی هرتضی و حسن وحسین از آن تناول فرمودند

## (۲۸) تکلم ناقه با فاطمه (ع)

(یص) فاضل نسفی صاحب تفسیر که یکی از مشاهیر علماء عامه است مینویسد که ناقه غصبای رسولخدا ﷺ در وقت مردن با فاطمه تکلم کرد و عرض کرد ایدختر رسولخدا اینک بسوی پدر بزرگوارت رهسپار هستم اگر ترا بیگانی و حاجتی هست بفرما فاطمه از این سخن سخت بگریست و سر ناقه را در دامن نهاد تا اینکه ناقه جان بداد فاطمه عبائی با آن ناقه بیچید و فرمان کرد تا اورا دفن کردند پس از سه روز آن مکانرا شکافتند ابری از او ندیدند)

(نسفی). بعد از نقل این خبر گوید تکلم ناقه با فاطمه بعضی از کرامات فاطمه است برای اینکه آن ناقه تکلم نکرد مگر برای فاطمه و برای رسولخدا و آن ناقه با پیغمبر گفت یا رسول الله ﷺ صاحب من یک مرد یهودی بود مرا از خانه بصغررا میبرد و میچراید و علفهای صحراء را ندا میکردند که بنزد ماییا و از مانتناول نمایچه آنکه تو از رسولخدا ﷺ میباشی و چون شب میشد درند گان صحراء بعضی بعض

دیگر را سفارش میکردند که بنزدیک این ناقه نزولید که صاحب اورسوانخدا محمد  
والله یقین خواهد بود.

## (۲۹) حکایت طبق آثار

(یص) و (مجالس المتقین) شهید ثالث آخوند ملا محمد تقی قدس سره در مجلس سی و ششم هرسلا روایت کند که روزی امیر المؤمنین بر فاطمه زهراء وارد شد در حالتی که مزاج شریف آن بانوی عصمت از صحبت منحرف شده بود و در بسترا فقاده بود حضرت سر آن معصومه را بدامن گرفت و فرمود ای فاطمه بفرما که چه میل داری از من بطلب آن معدن حیا و غفت عرض کرد یابن عم من چیزی از شما نمیخواهم حضرت اصرار فرمود فاطمه عرض کرد یا بن عم پدرم بمن سفارش کرده که از شوهرت علی هر گز چیزی خواهش مکن مبادا ممکن او نباشد و خجالت بکشد آنجناب فرمود ای فاطمه بحق من آنچه میل داری بگو عرض کرد حال که مرافق دادی اگر برای من اکنون اناری بددست بیاید خوب است آنحضرت برخواست و برای طلب انار از سخانه بیرون آمد از اصحاب جویای انار شد عرض کردند فصل او کذشته مکر آنکه چند یوم قبل بجهت شمعون یهودی از طائف چند دانه آوردند آنجناب خود بدر خانه یهودی رفته دق الباب کردند شمعون بیرون آمد دید جناب امیر المؤمنین اسد اللہ الغالب میباشد عرض کرد یا علی چه باعث شد که بدینجا تشریف فرماده بید حضرت فرمود شنیده ام چندانه انار بجهت تو از طائف آورده اند آمده‌ام یک داشت خریداری بنمایم برای یماری که دارم عرض کرد یا علی چیزی از آنها باقی نمانده همه را فروختم آنجناب بعلم امامت میدانست که یکی باقی مانده از این جهت فرمودند برو و فحص بنما شاید یکی باقی باشد که تو مطلع نباشی عرض کرد از خانه خود مطلع هستم میدانم که نیست زوجه شمعون عقب در بود از حکایت مطلع شد گفت ای شمعون من یک دانه انار ذخیره نموده ام و درزیر برگها پنهان کرده ام که تو مطلع نیستی آنگاه انار را آورد و بددست آنحضرت داد آنجناب چهار درهم باوداد شمعون گفت قیمت او

نیم درهم است حضرت فرمود این زن بهجهت ذخیره این انار رانگاه داشته شاید نفعی درنظر داشته سه درهم و نیم زاید از آن او باشد سپس آنچنان روئانه بسوی خانه شد در انتای راه صدای ضعیفی و ناله غریبی بگوشش رسید باز ناله رفت تاوارد خرابه گردید دید شخصی نایینا و مريض سر به بستر خاک نهاده مینالد آن امام رحیم و رؤوف نشست و سراورا در کنار گرفت و با کمال هربانی فرمود ای مرد چه کسی واژ کدام قبیله‌ای و چند روز است بیماری عرض کرد ای جوان صالح من مردی از اهل مداین میباشم قروض بسیار پیدا کرد ناجار بکشتی نشستم و بجانب مدینه رسپار شدم با خود گفتمن بروم خدمت مولایم امیر المؤمنین شاید آنحضرت چاره کار من بنماید وفرض مراد ادا فرماید حضرت فرمود اکنون چه میل داری عرض کرد اگر یک دانه انار برای من پیدامیشد میل داشتم حضرت فرمود من یک دانه تعیه کردم برای بیمار عزیز خود ولی ترا محروم نمیکنم نصف آنرا بتوجهیدم پس انار را کم کم دردهان آن مريض ریخته تمام شد بیمار گفت اگر مرحمت بفرمائی و نصف دیگر را کرم بنمایی بسا باشد حال من خوب بشود آنحضرت خجالت کشید و بانفس خود خطاب کرد که یاعلی مريض در این خرابه غریب دین نواه منقطع از همه جا بر عایت اولی است شاید خداوند متعال برای فاطمه وسیله دیگری فراهم بنماید سپس آن نیم دیگر را با وداد تمام شد بادست خالی از خرابه بیرون آمد آهسته بسوی خانه روان شد وسر بجیب تفکر فرو برده تابدر خانه رسید حیا کرد وارد خانه بشود با خود گفت از شکاف درنگاه کنم بهینم فاطمه درخواب است یا بیدار چون نظر کرد دید فاطمه تکیه کرده است و طبقی از انار در پیش او است تناول مینماید آنحضرت بغايت مسرور شد سپس داخل خانه گردید چون ملاحظه فرمود دید آن طبق از انار این عالم نیست چون احوال فاطمه را پرسید عرض کرد یا بین عم چون تشریف بردى زمانی نگذشت که من عرق صحبت کردم ناگاه صدای دق الباب بگوشم رسید فرضه رفت شخصی را دید برد خانه طبقی انار بدست دارد و میگوید امیر المؤمنین این را برای فاطمه فرستاده است .

### (٣٠) فروبردن دهست خو درا دردیک

(درلمعة البيضا) شرح خطبه الزهراء «ع»

ص ١٨ تحت عنوان «الإشارة إلى بعض موجزاتها» قال وقد كانت تدخل يدهافي  
قدر الطعام حين الغليان وتقلبها كالمغفرة» يعني ببيان اتفاق ميافاد که دیک طعام  
هنگامی که میجوشید آن مخدره دست مبارکرا بجای کمچه در دیک میگرددانید که  
که از سرفتن ساکن شود.

### (٣٢) تکثیر طعام قلیل

ونیز در آن کتاب کوید (وَكانت تجعل رغيفين مع قطعة لحم في ظرف ظهر منها  
طعاماً معطرًا يشبع الخلق الكثير مع بقاءه على حاله) يعني آن خاتون دنیا وآخرت  
گاه میشد که دو گرده نازرا بایک پاره گوشت در میان ظرفی مینهاد در حال طعامی  
معطر و خوش بو پدیدار میشد که خلق بسیاری از آن تناول میگردند و باز بحال خود  
باقی بود واژ آن چیزی کم نمیشد.

### (٣٣) استئمام رائحة الجنة

وفيه قال كانت فاطمة انجب الورى من بين النساء ساطعه انها عطر الجنة ورائحتها  
من بين ثدييها و رسول الله كان يضع وجهه بين ثدييها كل يوم وليلة يشمها ويلتذعن  
استشمها ولذا كانت تسمى ريحانة نفس النبي ومهجتها وبمجتها وهي  
صدق قول الشاعر

صفاتك لا تحصى ونطقي عاجز \* ويصر الفاظي كما قال شاعر  
وان لباسخيط من نسج تسعة \* وعشرين حرفامن معاليك قاصر

**اُثر طبع آفاقفتح الله قدسي گه متخلص به فوق ادگر هاني اهست**

چه نورش در بسيط عرش از عرش برین آمد \* خدارا هر چه رحمت بود نازل بزمین آمد

ز رشْ رحمت رب المغارق تافت بر عالم ° چه زهر ارا ظهر از رحمة للعالمين آمد  
 بر شک آسمان طالع شد از روی زمین ماهی ° که از شرم رخش خورشید خاکستر نشین آمد  
 هویدا گشت بر چرخ نبوت کو کسی تابان ° که هر شمشتری چون زهره برماه جین آمد  
 زعرش کبیر یا بر فرش چون نورش هویدا شد ° ملایک در طوفان از یسار و از یمین آمد  
 چه از جان آنربن در صورت آمد شش این دختر ° هزاران آفرین بر نقش از جان آفرین آمد  
 ذنی هانند این هادر پسر ناور دیادختر ° در این ام العوالم تابنات آمد بنین آمد  
 جمالی در تجلی آمد از پیراهن امکان .. ° که صد خورشید و ماهش جلوه گراز آستین امد  
 صدفا بحر امکان پر ورید از لؤلؤ مکنون ° که تایک درج اورا درج در در نمین آمد  
 مکرام الکتاب است این بتول ازو حی سبحانی ° که نسلش محکمات آیان قرآن مین آمد  
 بتول آئینه شد آئینه اوصاف یزدانرا ° چنان آئینه را آئینه درعـالم چنین آمد  
 نجویند اهل یینش استعانت جز بنور او ° که در هر ورطه پوزش مستعوان و مستعین آمد  
 ملایک را از آن شد سبجه واجب بر گز آدم ° که این نور خدا را جلوه اند رمه و طین آمد  
 یقین بر حق ندارد هر که شک در حق او دارد ° بلی حق اليقین از دولت عین اليقین آمد  
 ولا یش آب حیوان است جاری در عروق دل ° حیوة جان انسانی از این ماه معین آمد  
 خدا بر حرمتش چون اسم اول خواند از خامس بشوق پایپوشی ز آسمان روح الاقین آمد  
 ز حسن طالعتش افتاد عکسی آفرینش را ° ز عکس روی او پیدا بهشت و حور عین آمد  
 نمود از سایه قدش تجلی نخلة طوبی ° بیانات لبس نهرين و شیران کین آمد  
 چنان از ما هر ویش روشن آمد ظلمت غبرا ° که گوئی بر زمین مهر از سپهر چاره مین آمد  
 کنیزش را نبلاشد اعتنا بر تخت بلقیسی .. ° غلامش راس لیمان بندۀ تاج و نگین آمد  
 بحق فرمود الحق قرة العینش رسول حق ° که حق بین نور او در چشم خیر المرسلین آمد  
 در اوصاف کمال او همین کافی است بر دانا ° که این دوشیزه را شوهر امیر المؤمنین آمد  
 فزاد از جان و دل چون دوست دارد آل احمد را بسمع جان اهل دل کلامش دل نشین آمد

### وَلَهُ أَيْضًا

منور خواست چون خلاق عالم چهر دنیارا ° نمود از مشرق ابداع تابان نور زهر ارا

چه از برج نبوت مشرق آمده چهارین کوکب \* زنور جلوه روشن کرد عقیقی را و دنیارا  
 در این مشکوٰة ناسوتی از این مصباح لاهوتی \* منور کرد یزدان روی ماه و چهر زیبارا  
 از این دختر که با دست خدا شد پایه اش محکم \* برآدم تا بید فخر و شرف باقی است حوارا  
 از آن رخوانده احمد نور چشم و چشم نورش \* که پیش از آفرینش نور بود آن چشم بینارا  
 در این ام الموالیم زاد ازوی علم هر عالم \* که مادر بود پیش از طفل عالم عقل دانارا  
 شد از بحر نبوت گوهری تابان که انوارش \* چراغ لیل در نه کشتی آمد هفت دریارا  
 هنوز این نقش کاف و نون بدی در علم حق مکنونه \* اگر بر دفتر امکان نمیزد مهر امض ارا  
 نقاب افکند بر چهرش فلک چون دید کاین کوکب برداز جلوه رونق آفتاب عالم آرارا  
 بجهرش پرده بست و عالم از چهرش منورشد \* بهر کس بنگر دسمیاست آن نادیده سیمارا  
 شهد و غیش از باکی زاو صاف نبی حاکی \* در این آینه خوش دیدی محمد روی زیبارا  
 سزاوار است گر مریم کنیز شرا کنیز آید \* و با بهر غلامش گر غلام آرد مسیحارا  
 زنورش تافت از خلقت حجب یک ذرہ بر موسی \* در آمد من صعق موسی چه مند کیا فت سینارا

### و له ایضا

تمادر دهر زاده فرزند و نزاد \* صد گونه پسر چوانیا زاد و نهاد  
 دختر که نبی شود نه برورد جهان \* چون برتر از انبیاء یک کی فاطمه زاد

\*\*\*

عالی صدف است و فاطمه گوهر او است \* گیتی عرض است و این گهر جو هر او است  
 در قدر و شرافتش همین بس که ز خلق \* احمد بدر است و مرتضی شوهر او است

\*\*\*

این نیره آن کوکب ظلمت سوز است \* کز پرتو او مهر جهان افروز است  
 خورشید منیر حشر چون ظلمت او است \* فرمود محمد که قیامت روز است

\*\*\*

هر عقل که از معرفتش آگاه است \* در هر دو جهانش بحقیقت راه است  
 این طرفه مقامرا بهر کس ندهند \* کاین قدر و شرف دلک فضل الله است  
 \*\*\*

ایزد چه سرشت طبیعت زهرا را \* پرورد صفات دره بیضارا  
 زان دره که داشت رنگ بیضا بجمال \* آورد بجلوه لولو حمراء را

### اثر طبع بعضی محیین

علت غائی این کون و مکان دانی که کیست  
 موجب ایجاد این خلق جهان دانی که کیست  
 جان پنهان شده در جسم جهان دانی کیست

نقطه دائره عز و شرف دانی کیست  
 فاطمه مظہر اجلال خدا جل جلال

فاطمه عصمت کل کنز خفی ازلی \* فاطمه عالمه بر هر چه خنی بود و جلی  
 فاطمه روح نبی همسر و هم تای ولی \* فاطمه عالیه ای گرن بدن زوج علی  
 فردوبی مثل بدارو همچه خدای متعال

کاف و نونرا توبدان از کرم فاطمه بود \* نون از حرف نخست از نعم فاطمه بود  
 کل آدم زتاب قدم فاطمه بود \* نفحه روح در آدم زدم فاطمه بود  
 ورنه آدم شدنش تابا بد بود محال

طاییر فکر که از منظر عنتا گزند \* بیکی پر زدن از گنبد خضراء گزند  
 در بکاخ شرف زهره زهراء گزند \* تیزوتک می شود او تا که زد ریا گزند  
 همچه پروانه ازاو پاک بسو زد پر و بال

خوب گشند پس از مرگ پر دل جویش \* که زدن دی ز جفا سیلی کین بر رویش  
 بشکستند چه از تخته در بله لویش \* شد سیه از الم سوط عدو بازویش  
 چون دهم شرح کدل خون بود و ناطقه لال

## (الختن طوسي گويي)

شاه مردان گرنبودي شوهر خير النساء \* درجهان مردي نبودي همسر خير النساء  
 كرده حوران جنان را از کرم پروردگار \* روز و شب از جان و دل فرمان بر خير النساء  
 هريم و حوا و هاجر ساره و هم آسيه \* خويشتن را هيشارد خادم خير النساء  
 دره البيضاء زهراء بود عندها بتول \* بهترین القاب ذات اطهر خير النساء  
 عاصيانزا از جهنم آورد بيشك برون \* روز محشر ريشهای چادر خير النساء  
 چونکه دنيا پيش جشم قدرو مقداری نداشت \* جامه پشميانه بود اندر بر خير النساء  
 همچه ماه نوضعيف وزار و لاغر گشته بود \* از وجود محنت و غم پيكر خير النساء

## (فاطمه وزهد و خشیت او از حق تعالی)

(ابو جعفر) قمی در کتاب (زهد النبي) و دیگران روایت کردند که چون این آیه شریفه (وان جهنم لموعدهم اجمعین لهاسبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقصوم نازل گردید بکی رسول الله بکاء عالیا و بکت اصحابه من بکاهه ولم یدروا مانزل به جبرئیل ولم یستطع احдан یکلمه و کان رسول الله اذارأی فاطمة فرح بها فانطلق سلمان الی باب بیت فاطمة لیخبرها عن القصة فوجد بین یدنیها شیراً و هی تملحنه و یقول وما عند الله خیر و ابقي و علیها شملة صوف قد خیطت فی اثني عشر مكان من السعف فاخبرها بخبر النبي و مانزل به جبرئیل فنهضت فاطمة والتقت بالشملة المـرقـه و قال ان نبات کسری و قیصر لفوالسندس والحریر وابنة محمد لها شملة صوف خیطت فی اثني عشر مكانا من السعف فدخلت فاطمة على رسول الله وسلمت عليه وقالت يا ابیه ان سلمان تعجب من ثوبی فوالذی بعثک بالحق مالی ولعلی من تخرّم سنتین الامسک کبیش نعلف علیها بالنهار بعیرنا و اذا كان اللیل افتر شناه وان مرفقتا لمن ادم حشو هالیف فقال النبي ياسلمان ان ابنتی لفی المخیل السوابق قالت فاطمة يا ابیت فدیتك ما الذی ابکاك فاخبرها بمانزل به جبرئیل فلما سمعت فاطمة بکت حتى سقطت على وجه الأرض و هی تقول

الويل ثم الويل لمن دخل النار فلما سمع سلمان بکی وقال یا لیتني کفت ک بشالاهی  
 فاکلوالحمدی و مزقا جلدی ولم اسمع بذکر النار فلما سمع ابوذر بکی وقال یا لیت  
 کانت امی عاقرا ولم تلدنی ذلم اسمع بذکر النار فلما سمع مقداد بکی وقال  
 یا لیتني کفت طائر افی القفار ولم یکن علی حساب ولا عقاب ولم اسمع بذکر النار فلما  
 سمع امیر المؤمنین علیه السلام بکی وقال یا لیت السبع مزفت لحمی ولیت امی لم تلدنی  
 ولم اسمع بذکر النار ثم وضع یده علی رأسه وجعل ییکی ویقول وابعد سفر او واتنه  
 زاده فی سفر القیامه یذهبون و فی النار یتخطفون و باکالیبها یتحلقون مرضی لا یعاده ریضهم  
 جرحی لا یداوی جریحهم و اسری لا یفک اسیرهم من النار یا کلون ومنها یشربون و یین  
 اطباقها یتقلبون و بعد لبس الکتان مقطعتات النار یلبسون و بعد معانقة الازواج  
 مع الشیاطین مقرنون .

حاصل ترجمة این حدیث شریف این است که چون آیه مذکوره نازل  
 گردید رسول خدا بصدای بلند سخت بگریست چندانکه صحابه از گریه رسول خدا  
 همه بگریستند و جهت این شدت کریه را نمیدانستند و از هیبت نبوت جرئت سؤال  
 هم نداشته‌ند بالاخره از سلمان فارسی درخواست کردند که او سؤال بنماید سلامان  
 چون هیدانست که رسول خدا هرگاه فاطمه را ملاقات بنماید خوشحال و مسروق میشود  
 فلذا بدر خانه فاطمه آمد که او را از قصه آگاه بنماید از شکاف درنگاه گردید مقداری  
 جو در نزد فاطمه است که آنرا آسیام بنماید و این آیه شریقه را قرائت مینماید) و ما  
 عند الله خير و ابقي) آنچه در نزد خداست بهتر و پاینده تراست سلمان بگدید فاطمه در آن حال  
 عبائی برخود پیچیده است که دوازده جای او را بالیف خرماء خیاطی کرداند سپس  
 سلمان فاطمه را از قصه آگاه گردانید آن مستوره کبری بمحض شنیدن از جابر  
 خواست و همان چادر نام برده را برسر کرد و از خانه بیرون آمد سلمان چون این  
 بدید سیلا ب اشک او جاری شد و با خود میگفت دختران پادشاه فارس و روم درمان  
 لباسهای محمل و ابریشم غوطه میخورند و جامهای زر تار در بر مینمانند و اینک دختر سید  
 پیغمبران چادری برسر کرده است که دوازده جای او را بالیف خرماء خیاطی کرده اند  
 فاطمه از گفتار سلمان مطلع گردید چون بنزد پدر بزرگوار خود رسید سلام کرده

جواب شنید عرض کردای پدر بزرگوار سلمان بچادر مرقعة من نظر میکند گریه میکند بحق آنخداییکه ترا برآستی بخلق میعوث گردانیده است که اکنون پنج سال است من در خانه علی زندگانی میکنم یک پوست گوشنده است که در روزها شتر آبکش خود را بروی آن پوست علف میدهیم و شبها آنرا فرش خود قرار میدهیم و بالشی از پوست درست کرده ام که آنرا از لیف خرمابجای پنه پر کرده اهرسول خدا متوجه سلمان شده فرمود ایسلمان همانا دانسته باشی که دختر من فاطمه در جمیعت و دسته سابقین است) یعنی السابقوں السابقوں او لئک المقربون فاطمه از مقربین است که سبقت در جمیع خیرات و فضائل تشریعی دارد و در همه آنها پیش قدم است اصلاح نظر بزخارف دنیا ندارد

بالجمله عرض کردای پدر بزرگوار جانم فدای توباد چه چیز شمارا بگریه در آورده است رسول خدا وَالْأَنْبِيَّةُ فاطمه را خبر داد با آنچه جبریل از جانب خداوند جلیل آورده است فاطمه بمختص شنیدن صیحه‌ئی بزدوبروی زمین افتاد و با آه و ناله میفرمود وای پس وای بر کسیکه داخل آتش بشود سلمان چون این آیه بگوش او رسید گریست و همی گفت ای کاش من گوشنده بودم که اهل من مرامیکشتند و گوشت هرامیخوردند و پوست هر اپاره میکردند و نام آتش نمیشنیدم چون ابورزاین آیه بشنید بنالید و بگریست و همی گفت ای کاش مادرمن عاقربود فمرانمی زایید و من نام آتش جهنم نمی شنیدم چون مقداد این آیه بشنید بگریست و بناله وع و بیل همی گفت ای کاش من هرغی دریابان بی آب و علفی بودم که بر من حسابی و عذابی نبود و نام جهنم نمی شنیدم چون امیر المؤمنین عَلِيٌّ این آیه بشنید بگریست و فرمود کاش مادرها را نزاییده بود ای کاش درندگان ییابان هر اپاره پاره میکردند و نام آتش نمی شنیدم سپس دست مبارک بر سر خود نهاد و سیلاط اشک از دید کان حق بینش بر خسار روشن تر از ماهش متراکم گردید و همی با ناله و آه میفرمود آه از این کمی زاد و طول مسافت آه از این سفر قیامت که باید آنرا طی کرد آه از کسانیکه در آتش جهنم وارد میشوند هر یعنی خواهند بود که کس آنها را عیادت و دیدن تماید نزم

دارانی هستند که کسی بجراحت آنها مرحم نخواهد گذاشت اسیرانی هستند که از قید اسیری رهایی نخواهند داشت اکل و شرب آنها زقوم و حمیم جهنم خواهد بود و میپوشانند بر آنها از پاره های آتش و پس از اینکه بازنان سیم تن هم سروهم بستر بودند در جهنم باشیاطین هم نشین خواهند بود)

و نیز در اخبار شفاعت یاید که روزی رسول خدا ﷺ بر فاطمه وارد شد دید گریان است رسول خدا سبب سؤال کرد عرض گردیدا ابته با خاطر آوردم روز قیامت را که مردم بر همه محشور میشوند از این جهت گریان شدم

و نیز بعد از این تحت عنوان اخبار رسول خدا ﷺ از مصائب فاطمه یاید که فاطمه در هجراب عبادت از خوف و خشیت الهی بندهای بدنش میلرزید اخ مؤلف که یدلا یخنی که فرق است بین خوف و خشیت در مجمع البحرين در لفت خشی از محقق طوسی نقل فرموده که معنی خوف آن متألم شدن نفس است بهجت انتظار او از عذایی که سبب آنرا ایجاد کرده است یعنی هر تکب معاصی شده است و تصریدر طاعت نموده است و این قسم از خوف برای اکثر از مردم حاصل میشود با تفاوت هر اتاب و شدت وضعف آن در مراتب ایمان مردمان

اما خشیت ان حالتی است که عارض میشود بر اولیاء خدا هنگامی که نفس ایشان متوجه بعظامت و جلالت و هیبت ذات احادیث میشود در آنوقت این حالت او را دست میدهد که مبادا حاجی بین همچوبیش پیدا بشود و این حالت حاصل نمیشود مگر از برای کسی که مطلع بر عظمت کبریائی بوده باشد ولذت قرب اچشیده باشد از این جهت خدای تعالی میفرماید انما یخشی اللہ من عباده العلماء پس خشیت خوف خاصی است که گاهی اطلاق خوف بر او میشود \*

پس باید دانست که خوف فاطمه زهراء و سائر ائمه هدی «ع» از این سخن است نه آنکه بواسطه این است که کوچکترین معصیتی از آنها سرزده باشد ترک اولی هم از آنها سرنمیزد

و نیز نهاده الاسلام کلینی در کافی سند بجا بر بن عبدالله انصاری میرساند که

فرمودرسو لخدا ﷺ آنک سرای فاطمه نمود من دره لازمت او بودم چون بدرخانه رسیدم آنحضرت درخانه را باز کرد و گفت السلام علیکم ، فاطمه جواب سلام بازداد رسول خدا فرمود اجازه میدهی داخل بشوم فاطمه عرض کرد داخل شوید که باشما است بر کت و رحمت حضرت فرمود با هر کس که به من است عرض کرد کیست با شما فرمود جابر عرض کرد جابر داخل نشود حضرت سبب سؤال نمود فاطمه گفت (۱) برای من سرپوشی که خود را بآن مستور دارم نیست حضرت فرمود زیادی ملحفة خود را بر سر خود به بند پس فاطمه چنان کرد و رسول خدا با جابر داخل شد (الخ) بالجمله خوف و خشیت و زهد ، آن مستوره کبری فاطمه زهرا از عنایین گذشته و آیه کالنور علی شاهن الطور است شمس تابان احتیاج بآن ندارد که با انگشت بسوی او اشاره بشود و حقیقت زهد و خشیت و عبادت ، در تزد فاطمه زهرا است (ع)

## ذکر چند آیه گه در شان فاطمه (ع) ها و لست

اول درسورة (والضحى) میفرماید «واسوف يعطيك ربك فترضي» در صافی و مجمع البیان و تقسیر نهادی ذکر کرده اند (۲) که رسول خدا بر فاطمه وارد شد دید آن خدره عبایی که از پشم شتر بود بر خود پیچیده و با دست مبارک دستیان میگرداند و با دست دیگر فرزنش را در آغوش کشیده شیر میدهد رسول خدا ﷺ آن منظره حزن آور را که بدید بگریست فرمود ای فاطمه تلخی زندگانی دنیا چند روزی بیش نیست بر آن صابر باش که حلاوت آخرت در پیش است خدای تعالی بر من نازل فرموده این آیه مبارکه را (واسوف يعطيك ربك فترضي)

وابن شهر آشوب در مناقب نیز این روایت رائق کرده و گفته که فاطمه فرمود الحمد لله على نعماته والشكرا على آلاهه بس آیه نازل گردید یعنی فردای قیامت چندان

(۱) ایس ملی قناع قال یا فاطمه خنی فضل ماحتفاتك و قنی بھاراسک فقلت.

(۲) دخل رسول الله على ناحيته وعليها اکساء من ثلة الابل وهي تعطن بیندها و ترضع ولدها فقدمت عینا رسول الله لما بصرها فقال با بتناه تجلی مرارة الدنيا بخلاف الآخرة فقد انزل الله على واسوف الآية فقالت يا رسول الله الحمد لله على نعماته والشكرا على آلاهه.

از امت تودر شفاعت فاطمه داخل بشوند که تو و فاطمه راضی و خوشنود بشوید .  
دوم درسورة الم سجدة در آیه ۱۶ ( تمجافی جنوہم عن المضاجع یدعون ربهم

خوفا و طمعا و مدارز قنایم ینتفعون

یعنی شبها هنگامیکه همه مردم درخواب خوشنود از بستر خواب پهلو چدانموده  
ویربا برای عبادت ایستند و پروردگارشان را بخوانند و نماز کنند از رزو ییم از عذاب  
آخرت و امید واری بشواب و تفضلات الهی در آن عالم واز آنچه هابانها داده ایم از مال و  
سایر نعمتها بدیگران بخشش بنمایند .

(یص) این آیه در شب زفاف فاطمه نازل گردید حضرت امیر میرهاید در شب  
زفاف زمانی نگذشت که فاطمه زهراء برخواست و چرا غرا خواهش کرد از شدت حیا  
وحجاب ، اسماء گفت چندان نور و ضیاء از جمال عدیم المثال آن دو بزرگوار تابنه و  
درخششده بود که خانه روشن و منور گردید حضرت امیر فرمود که در دفعه اولی چون  
بر رخساره زهراء نظر انداختم هیبتی در دل من قرار گرفت کانه رسول خدا را دیدم و آن  
مخدره در حسن صورت و استقامت قامت و راه رفتن و سخن گفتن اش به ناس به پدر  
بزرگوارش بود آنگاه اسماء گوید : حضرت امیر از فاطمه اذن خواسته تابجهت اداء  
شکر نعمت پروردگار بنماز و ذکر و دعا مشغول شود فاطمه زهراء اذن داد و خود نیز  
مشغول بنماز گردید واز برای احیاء آن شب آیه مذکوره نازل گردید .

سوم - درسورة (الرحمن) مرج البحرين یلتقیان ینهیما بر زخ لایغیان فبای آلا .

ربکماتکذبان یخرج هنهمـا اللؤلـ والمرجان )

بحرين فاطمه زهراه وعلی هر تضیی است فاطمه بحر نبوت وعلی بحر ولایت بر زخ  
رسول خدا است لؤلـ امام حسن است مرجان امام حسین است سلام الله علیہم .  
ومرج در لغت صحرای علف زار است و معنی ارسل نیز آمده است یعنی رها کرد  
دو دریارا و در تقاضی وجوهی با اختلاف در معنی دوریا بنظر رسیده است یکی آنکه  
مقصود از بحرین دریای شیرین وشور است که یک دیگر را ملاقات مینماید و مخلوط  
با هم نمیشوند (هذا عدب فرات وهذا ملح اجاج) واز غرائب تساوی سطحین دو دریا

است که باهم مماس است و باین وصف هیچیک بر دیگر غالباً نمیشود و مختلط نمیگردد و بعض دیگر گفته‌اند دریای فارس و روم است که خداوند متعال هردو را رها کرده است که به بحر محیط داخل میشوند و هریک در جنوب محیط خلیج هستند .  
یامزاد دونهر است که داخل دریای شور میشوند و فراسخی طی میگشند و طم آنها تغییر نمیگردند و بعضی کویند مراد دو دریای آسمان و زمین است که بر زمین این دو دریا ابر است که مانع از نزول دریای سماویه و صعود بحر ارضی است .  
و بعضی کویند مراد از بحرین دنیا و آخرت است و بر زمین قبر است .  
و بعضی گفته‌اند که مراد بحر خوف و رجا است .

و بعضی گفته‌اند « بین العبد والرب بحر ان عميقات احد هما بحر النجات وهو القرآن العظيم والثانى بحر الالاك وهو الدين من ركنا اليها هلك »  
مؤلف گوید : این تفاسیر باهم منافات ندارند و هریک از مصاديق بحر است چون اطلاق بحر بر شئی واسع و کثیر میشود چنانچه میگویند بحر العلوم بحر وجود « و انما سمی البحر بحر السعنة » علامه کراجکی در کنز الفوائد از جابر بن عبد الله الانصاری و از حضرت صادق حدیث کند که مراد از بحرین علی و فاطمه میباشد ولایغی علی علی فاطمه ولایغی فاطمه علی مراد از لؤلؤ و مرجان حسن و حسین میباشد .  
وضحاک از ابن عباس نقل نموده که مراد بینهما بر زمین رسول خدا وَالْأَقْرَبُ میباشد و آنحضرت در شب زفاف فاطمه فرمود مرحباً بیحرین یلتقیان .

( ومجلسی ) در بحار از ابیذر غفاری روایت کرده که مراد از بحرین و لؤلؤ و مرجان این چهار نفرند سپس فرمود کیست مثل این چهار نفر علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) دوست نمیدارد آنها را عکر مؤمن و دشمن نمیدارد آنها را عکر کافر پس بوده باشید مؤمنین بسبب هجابت باهل بیت (ع) و نبوده باشید کفار بسبب دشمنی و بعض اهمیت که هر که چنین باشد مصیر او آتش جهنم خواهد بود « و این قول ابوذر وسلمان و سعید بن جبیر و سفیان ثوری و جمعی از صحابه وتابعین است که گفته‌اند : ان البحرين علی و فاطمه بینهما بر زمین محمد بخرج منهما اللؤلؤ و المرجان الحسن

و الحسین ولاغر و ان يکونا بحرین لسعة فضلهم و نشر خيرهم افان البحر انما سمى  
بحراً لسعته

چهارم - سورة ابراهیم آیه ۲۹ (الْمَ تر کیف ضرب اللہ مثلاً کلمة طيبة کشجرة  
طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ويضرب اللہ الامثال  
للناس لعلهم يتذکرون)

وجوهی چند در معنی شجرة طيبة روایت کرده‌اند که یکی از زوجوه نخله است  
و دیگر درختی است در بهشت و یکی دیگر وجود مقدس نبوی است و اخبار معتبره از  
طريق شیعه وسنی در قول اخیر در کتب فرقیین بسیار است  
یکی روایت ابن عباس است که جبیر میل امین بحضور رسول عرض کرد «انت  
الشجرة وعلى غصنها وفاطمة ورقة والحسين والحسين نمارها» و مراد از کلمه طيبة  
کلمة توحید لا اله الا الله است یا ایمان یاهر کلامیکه خداوند سبحان بدان امر بطاعت  
فرموده و در حدیث «معانی الاخبار» فاطمة زهراء را بمشابه غصن فرموده وعلى رافع  
و حسین رانمار گفته و در کتاب «بصائر الدر جاب» در یک روایت دیگر در همین بصائر  
فرموده انا جزرهای اصلها وعلى زروها وفاطمه فرعها والائمه انصانها و شیعهم اور اقها  
یعنی رسول خدا فرمود من یخ این درخت باشم وعلى تنهاین درخت است وفاطمه  
فرع و لقاح او است و ائمه (ع) شاخهای او و شیعیان برک او میباشند و در صافی چند  
روایت نقل میفرماید ذر بعضی از آنها میفرماید شاخه آن درخت فاطمه است و میوه آن  
ائمه است و برک آن شیعیان ایشان است هرگاه فرزندی از شیعه متولد شود بر کی بر  
او اضافه شود و هرگاه شیعه‌ای بمیرد ازاوساقط شود

وصدوغ در اكمال میفرماید معنی تؤتی اکلها کل حین علم ائمه است که در هرسال  
مردمان از اطراف از دور و تزدیک از علوم آنها برخوردار میشوند

پنجم - قوله تعالى (هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا وَجَعَلَهُ نَسِيًّا وَصَهْرًا)  
که در تحت خطبه نکاح از عنوان تزویج سبق ذکر یافت شرح این آیه شریفه در

در تفسیر صافی در ذیل آیه مذکوره از مجمع البیان نقل میکند که ابن سینین کفته آیه شریفه نازل شده است در حق رسول خداوندی مرتضی که تزویج کرد فاطمه را بعلی بن ابی طالب عليه السلام و او پسرعم و شوهر دختر است و مراد از نسب شهرایشانند) ششم - آیه (الذین يذکرون الله قياماً و قعوداً و على جنوبهم و يتذکرون) در سوره آل عمران آیه ۱۷۸ و نیز در سوره نساء آیه ۴۰ قوله تعالی (فإذا قضيتم الصلوة فاذكروا الله قياماً و قعوداً وعلى جنوبهم) هردو آیه در شأن علی و فاطمه علیہما السلام است (یص)

هفتم - در سوره آل عمران آیه (۱۹۳) قوله تعالی (فاستجاب لهم ربهم إني لا أضيع عمل عامل منكم من ذكر اواتشی بعضكم من بعض)

در ذیل عنوان هجرت فاطمه از مکه بمدینه گذشت که آیه مذکوره درshan علی و فاطمه زهرا علیہما السلام است که در بعضی از منازل تابعیت هشغول عبادت بودند هشتم - (وَأَتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) ذی القربی فاطمه زهرا است که در قصه فدک بیاید نهم - سوره شوری آیه ۲۲ (قُلْ لَا إِسْلَامُ كُلُّهُ إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْمُحْبَّةِ وَمَنْ يَقْرَفْ حَسَنَةً نَزَدْلَهُ حَسَنَةً إِنَّ اللَّهَ يَغْفُرُ شَكُورَ)

در صافی عده روایاتی نقل میکند که مراد از محبت و مودت محبت علی عليه السلام و فاطمه (ع) و حسن عليه السلام و حسین عليه السلام است و مراد از حسنی ایضاً مودت آل پیغمبر است و در مجمع البیان از ابن عباس حدیث کند که چون این آیه شریفه نازل گردید از آنحضرت سؤال کردند که یار رسول الله این جماعت کیانند که خدای تعالی محبت آنها برها واجب گردانیده است فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) و نیز آنحضرت فرمود که خدای تعالی پیغمبرانرا از اشجار متعدده خلق فرمود و مرد باعلی از یک شجره آفریده من اصل آن شجره و علی فرع او است و فاطمه لفاح آن و حسن و حسین میوه آن و شیعیان ما برگهای او باشند پس هر کس بشاخه ای از آن درخت دست بزنده هر آینه از اهل نجات است و هر کس از اوبرکنار باشد هر آینه از اهل هلاکت و مأوى او جهنم است و اگر بنده ای از بندگان خدا بین رکن و مقام

هزار سال عبادت خدا بنماید پس هزار سال دیگر پس هزار سال دیگر تابدنش مثل پوست خشکیده بشود و هجابت آل پیغمبر نداشته باشد برو در آتش جهنم افتد .

**دهم درسورة بقره آیه ۲۶۳** ( مثل الذین ینتفقون اموالہم فی سیل اللہ کمثل حبة انبت سبع سنابل فی کل سنبلة مأة حبة و الہ يضاعف لمن یشاء ) مثل آنچنان کسانیکه اموال خودرا در راه خدا طلبالمرضات اللہ انفاق مینمایند مثل همان زارع را ماند که یك حبه گندم زیر خاک میکنند چون سبز میشود هفت خوشہ میدهد و هر خوشہ صددانه گندم در او هست که یك دانه هفت صددانه میشود واگر خدا مشیتیش قرار بگیرد زیادتر میکنند ( و مراد از حبة فاطمه زهراست و در تفسیر نهادندی گوید که بعضی از اهل سنت روایت کرده اند که امام حسن میل بطعم داشت و در خانه چیزی یافت نمیشد پیراهن فاطمه را بشش درهم بفرودخت سائلی سؤال کرد همه را با آن سائل بدادالخ این وقت این آیه بررسی خدا ذلل الشفاعة نازل گردید

یازدهم - (ذلک الدین القیم) در خاصیص گوید دین قیم حب فاطمه است و نظائر ان در قرآن بسیار است رجوع بتفاسیر لازم است مؤلف گوید البته تاحد فاطمه نباشد دین قیم نمیشود چنانچه در ذیل آیه ۹ جهت آن ییان شد که بدون ولای ایشان عمل تیجه ای ندارد .

**دوازدهم - درسورة واللیل آیه ۳** قوله تعالی (وما خلق الذکر والانثی ) در تفسیر صافی از مناقب ابن شهر آشوب نقل میکنند که امام باقر علیه السلام فرمود الذکر امیر المؤمنین و الانثی فاطمه (ع)

**سیزدهم - درسورة حشر آیه ۹** ( ویؤفرون علی انفسهم ولو کان بهم خاصصة و من بوق شح نسبه فاویلک هم المفلحون )

یعنی مقدم میدارند برادران دینی خود را بر نفشهای خود و انفاق میکنند طعام خودرا بر آنها ولو شدة حاجت بأن طعام داشته باشند و کسیکه نگه بدارد و حفظ کند بخل خودرا یعنی در مال خود بخل نکند ایشان رستگارانند .

صدق در امالي روایت کرده که مؤمنی بحضور پیغمبر آمد و اظهار گرسنگی کرد آنحضرت بخانه زنای خود فرستاد که اگر خوراکی دارند برای ان گرسنه بفرستند

همه جواب دادند که چیزی جز آب نداریم آنحضرت در میان اصحاب فرمود کیست که این گرسنه را سیر کند امیر المؤمنین عرض کرد که من اوراسیر کنم بعد رفت بخانه و بحضرت صدیقه فرموداید ختر رسول خدا عليه السلام چه درخانه از خود را کی داری عرض کرد بقدرشام امشب خود مان داریم ولی آن گرسنه را بر خود مقدم میداریم سپس امیر المؤمنین فرمود بجهه هارا خواب کن و چرا غرا خاموش بنما آن گرسنه را از غذای خود سیر کردند چون صبح امیر المؤمنین عليه السلام بنزد رسول خدا عليه السلام آمد آیه نازل گردید.

چهاردهم- سوره هل اتی علی الانسان حين من الدهر الآيات، اتفاقی اهل سنت و جماعت

است که این سوره درباره فاطمه و علی و حسن و حسین نازل گردیده و مادر اینجا فقط اکتفا بعبارت زهخشیری مینماییم در کشاف در تفسیر سوره هل اتی ص ۲۳۹ از ابن عباس روایت کرده که حضرت امام حسن و امام حسین مریض شدند رسول خدا با جماعتی بعیادت آمدند بعضی از آن جماعات گفتند یا علی اگر نذری برای شفای فرزندان خود بنمایی مناسب است آنحضرت با فاطمه زهراء و فضه خادمه نذر کردند که هر گاه آن دو بز کوار صحبت یافتدند سه روزه بکیرند چون شفا یافتند چیزی درخانه نبود امیر المؤمنین بنزد شمعون خیری یهودی آمد و سه صاع جو قرض گرفته فاطمه آنرا آرد کرده پنج قرصه آنرا طبع نموده وقت افطار مسکینی در، خانه سؤال نمود امیر المؤمنین نان خود را بسائل داد فاطمه زهراء و حسن و حسین و فضه خادمه با امیر المؤمنین اقتدا کردند و تماماً نان خود بسائل دادند و بآب افطار کردند شب دوم چون خواستند افطار بنمایند یتیمی درخانه آمد سؤال کرد هر پنج نفر نان خود بسائل دادند و بآب افطار کردند و واپس شب سوم هر پنج نفر نان خود با سیری دادند که آمد بدرخانه سؤال کرد و بآب افطار کردند چون صبح روز سوم شد امیر المؤمنین دست حسین را گرفت و بخدمت رسول خدا آمد و هر دو همانند جوجه مرغ بر خود میلزی بند رسول خدا از دیدار آنها سخت شکسته خاطر گردید بخانه فاطمه آمد دید آن مخدره در محراب عبادت شکم او به پشت خشکیده و دیدهای حق بینش بگویی فرو رفت در آنحال جبر میل نازل شد و

عرض کرد هنیأ لک پارسول الله خذنهذه السورة سپس سوره هل اتی را براو قرات کردمام  
شده ضمون عبارت زمخشری)

و شیخ طوسی در تبیان مفہوم اید عامه و خاصه روایت کرده اند که این آیات  
در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل گردید)

و کفى لهم شرفاً و فخر أَكَهْ تأييَّاتٍ يُتلى فِي الْمُحَارِبِينَ وَإِنْ قَصَدْتَ تفسير فرات  
بن ابراهیم باایاتی مفصلًا مذکور است و در صافی روایت میکند که جبریل در آنحال  
نازل گردید باطبقی از طلا که مرصن بدرویاقوت بود مملو از نرید بهشتی که بوی  
مشک و عنبر از او ساطع بود از آن تناول کردند تاسیرشدن و طبق باسمان بالارفت  
پانزدهم - در سوره بنی اسرائیل آیه ۳۰۴ قوله تعالی واما تعرض عنهم ابتغاء رحمة  
من ربک ترجوها فقل لهم قول ميسوراً

تحت عنوان تسبیح فاطمه زهرا ییاد که این آیه در شأن آنحضره نازل  
گردیده است

شانزدهم - درسورة يا ایها المزمل آیه ۹ قوله تعالی رب المشرق والمغارب لا اله  
الاه فاتخذه و کیلا الاية ابن شهر آشوب درمناقب روایت میکند که فاطمه تمای و کیل  
نمود هنگام جهاد و غزوات این آیت همبار که نازل گردید و در صافی تفسیر دیگری  
روایت مینماید والله اعلم

هددهم - سورة احزاب آیه ۵۷ ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة  
واعد لهم عذابا مهينا بدرستیکه آنچنان کسانیکه اذیت کردند خدا و رسول اورا هر  
آینه خدای تعالی آنها را لعنت میکند در دنیا و آخرت و مهیا کرده است برای آنها  
عذاب خوار کنندگان در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که آیدر حق کسانی نازل شده  
است که غصب حق امیر المؤمنین و اخذ حق فاطمه نمودند و اورا اذیت رسانیدند و  
حال آنکه رسول خدا فرمود کسیکه فاطمه را اذیت کنند در حیوة من مثل این است  
که اورا بعد از وفات من اذیت کرده باشد و آنکس که اورا بعد ازوفات من اذیت  
کرده باشد مثل این است که در حیوة من اورا اذیت کرده باشد و آنکس که اورا

اذیت کند هر اذیت کرده است و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است  
و آنکس که خدارا اذیت کند پس بر اوست لعنت خدای تعالیٰ .

هیجدهم - در سوره الفرقان آیه ۷۴ قوله تعالیٰ والذین يقولون ربنا هب لنا من ازواجا نا و ذریاتنا فرة اعین واجعلنا للمتقین اماما

یعنی آنچنان کسانی که میگفتند پروردگارا به بخش از برای ما از زنانمان فرزندانی که موفق بطاعت و عبادت توباشند و بوده باشند صاحب فضائل که از دیدن آنها چشم پدر و مادر روشن بشود و از وجود آنها خوشحال و مسرور بشوند

در صافی از مناقب ابن شهر آشوب از سعید بن جبیر حدیث کند که میگفت والله این آیه مخصوص امیر المؤمنین است که غالبا در دعای خود میگفت ربنا هب لنامن از واجنا یعنی فاطمه و ذریتنا الحسن والحسین

و در تفسیر قمی است از امام صادق علیه السلام که فرمود از واجنا خدیجه کبری است و ذریاتنا فاطمه است و فرة اعین الحسن والحسین واجعلنا للمتقین اماماً علی بن ابی طالب والائمه (ع)

نوزدهم - (فتلقی آدم من ربہ کلمات فتاب علیہ انه هو ان التواب الرحيم) سوره بقره آیه ۳۵ تفصیل آن تحت عنوان توسل انبیاء بخمسة طیبه گذشت

بیستم - سوره دوم آیه ۳ و یومندی یفرج المؤمنون بنصر الله ینصر من شاه و هو العزیز الرحیم (یص) ای بنصر فاطمه تفصیل آن در باب شفاعة باید

بیست و یکم - سوره المدثر آیه ۷۳ و انها لاحدى الكبر (یص) هی ولایه فاطمه و در تفسیر نهاؤندی یکی از حجج بزرگ بر قدرت خداد است

بیست و دوم - سوره الدخان آیه ۲ قوله تعالیٰ انا انزلناه فی لیله مبارکه انا کنا منذرین )

در صافی از حضرت موسی بن جعفر روایت میکند که مردی نصرانی از آنحضرت از باطن این آیه سؤال کرد حضرت فرمود اما حم فمحمد علیه السلام و آن در کتاب هود پیغمبر است که خدا بر او نازل کرد و او منقوص الْحُرُوف است و اما الْكَتَابُ الْمَبِينُ پس او

امیر المؤمنین است و اما اللیلہ پس آن فاطمہ زهرا است الخ  
لیلة القدر در تفسیر فرات بن ابراهیم «والقدر اللہ واللیلہ فاطمہ فمن عرف فاطمۃ  
حق معرفتها فقد ادرك لیلة القدر .

بیست و سوم - (انا نزلنا ها فی لیلة القدر لیلة القدر خیر من الـ شہر ) (یص) هی فاطمۃ «ع»  
بیست و چهارم - (انا عطینا کوثر) هو الخیر الکثیر المفترط تفسیر بعلم و عمل و نبوت  
و کتاب و بشر فدارین و بذریة طبیة شده است (یص) هی فاطمۃ الزهراء (ع) چون مشرکین آن  
حضرت را تعییر کردند که تو ابرئ و اولادی نداری این سوره نازل گردید که فاطمہ را بوداد به  
بیست و پنجم - سوره الاحقاف آیه ۲۴ قوله تعالی ووصینا الانسان بوالدیه احسانا  
حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله تلاشون شهرآ

در کافی از امام صادق حدیث کند که چون فاطمہ بر حضرت حسین حامله کردید  
جبرئیل بر حضرت رسول ﷺ نازل گردید و خبر داد که فاطمہ پسری ازا و متولد می  
شود که امت تو اورا هی کشند بعد از تو چون بفاطمہ خبر رسید با کراحت حمل حسین  
رابسر برد و با کراحت حسین ازا و متولد گردیده و در دنیا دیده نشده که زنی پسر بزاید  
وازاو کراحت داشته باشد و کراحت فاطمہ از این بود که او را می کشند .

و در روایت دیگر جبرئیل نازل شد و پیغمبر را خبر داد که امامان از نسل حسین  
است رسول خدا راضی شد و فاطمہ را بشارت داد او هم راضی گردید .

بیست و ششم - در سوره آل عمران آیه ۵۴ قوله تعالی (فَقُلْ تَعَالَى نَدْعُ أَبْنَاءَ نَا و  
أَبْنَائِكُمْ وَنِسَائِنَا وَنِسَائِكُمْ ) مراد به نسائنا فاطمہ است باتفاق فرقین .

بیست و هفتم - در سوره فاطر (و مِنْهُمْ سَابِقُ الْخَيْرَاتِ قَبْلَ هُوَ الْأَمَامُ ) و فی تفسیر  
الصافی فی ذیل هذه الایه عن الصادق علیه السلام علی فاطمۃ لعظامها علی الله حرم الله ذریتها علی النار  
یعنی فمِنْهُمْ ظالم لنفسه من ولد فاطمہ

سابق در خیرات تفسیر باهام شده است و مِنْهُمْ مقتضی تفسیر شده است بکسیکه  
معرفت بامام دارد فمِنْهُمْ ظالم لنفسه تفسیر شده است بکسیکه معرفت کامل بامام ندارد  
و در خانه خود نشسته دعوت به باطل نمیکند .

بیست و هشتم - سوره احزاب آیه ۳۳ قوله تعالی (انما برید اللہ لینه عزکم الرجس اهل البیت و بیطہر کم تطهیرا) یعنی این است و جزا این نیست که خدای تعالی اراده قطعیه نموده که منزه و بالا کر داند شمارا از جمیع قبایح و ذنوب ای اهل بیت پیغمبر ﷺ بالا کر دانیدنی).

### ( حصمت فاطمه زهراء (ع) )

باید دانست که از این آیه شریفه کالنور علی شاهق الطور است و اعظم اهل سنت باشیعه در این معنی متفق اند و سخن علی بن برهان الدین الحلبی در بازار حقائق اصلاحیت ندارد که در جلد ۳ (انسان العيون ص ۴ از طبع مصر گفته از جمله اهلیت زنهای او هستند و ایشان معصومات نبودند یا تفاوت امت فکذلک بقیه اهل بیت او و این کلام مردود است بوجوهی

اول تصریح اعلام سنیه باینکه آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده از آن جمله احمد بن حنبل در مسند خود بدده سند آنرا روایت کرده از ابو سلمه و عطا بن ابی ریاح و شداد بن عبدالله و ابن حوشب و سهل و ام سلمة نقل کرده است که روزی رسول خدا در خانه ام سلمه بودند و حضرت فاطمه حریره ای از برای آنحضرت آورد و آنحضرت در صفة ای نشسته بود که خوابگاه او بود و عبا خیری در زیر خود گسترد و رسول خدا فرمود ای فاطمه شوهر و پسرهای خود را بطلب پس علی و حسن و حسین آمدند و بشستند و بحریره خوردن مشغول شدند در آنوقت حق تعالی این آیه را نازل فرمود در آنوقت رسول خدا عرض کرد پرورد کارا اینها اهل بیت هستند و اهل بیت من سزاوارتر بخلافت هیباشند.

و در روایت عطا چنین نقل کرده است که بعد از نزول آیه رسول خدا عبارابر سر ایشان انداخت و دست خود را از عبا بیرون آورد و بجانب آسمان بلند نمود و عرض کرد اللهم هولا، اهل بیتی فاذھب عنہم الرجس و طهرہم تطهیرا ام سلمه عرض کرد (رسول اللہ من از اهل بیت تو نیستم فرمود ای ام سلمه عاقبت تو ختم بخیر است)

این حلبی بی سواد جهلا یا تجاهلا با این احادیث معتبره نفی عصمت از بانوی عفت  
مینماید چه کندبی نواهمن دارد چون میداند اگر قبول عصمت بانوی عظمی بنماید  
دیگر کارابوبکر و عمر قابل اصلاح نباشد و جنایات آنها موجب خلود در جهنم خواهد  
بود والبته انکار بر هان حلبی مشت به نیشتر کوفن و آب در غربال بیختن است برای  
آنکه اعلام دیگر سنیه نیز این روایت را نقل کرده اند ( بخاری ) در صحیح خود  
بچند سند و روایت ( مسلم ) در صحیح خود بچند سند و روایت و ( نعلبی ) بهشت سند  
و روایت ( اخطب خوارزمی ) موفق بن احمد به پنج روایت در کتاب مناقب خود  
( ابراهیم ) بن محمد حموی از ایام الحمراء نقل کرده است که من در مدت نه ماه در مدینه  
بودم که همه روزه رسول خدا بر در خانه فاطمه می آمد و می فرمود الصلوٰة انما یرید الله  
لیذهب عنکم الرجس اهل البيت ویطهر کم تطهیراً و حمیدی در جمیع یعنی صحیحین . و  
ترمذی در صحیح خود ونسائی در صحیح خود وابی داود سجستانی در صحیح خود و  
صاحب جامع الاصول وصاحب مشکوٰة وعلی متقی در کنز العمال وجلال الدین سیوطی  
وخازن بغدادی ونسفی ویضاوی و محمد بن جریر طبری تماما در تفاسیر خود در سوره  
احزاب در ذیل آیه مذکوره تصریح دارند که آیه در شأن فاطمه وعلی و حسن و حسین  
است سیوطی در در المنشور در تفسیر سوره احزاب ص ۹۸ اخبار بسیار از ابن مردویه  
وابن جریر وابن منذر وحاکم نیشابوری ویهقی وابن ابی حاتم وطبرانی وابن ابی شیبه  
نقل کرده است که آیه در شأن علی وفاطمه وحسن وحسین للهم است واز ام سلمه  
روایت کرده که من کسارا بلند کردم که با آنها داخل شوم رسول خدا عبارا از دست من  
کشید من گفتم یا رسول الله آیا من از اهله بیت تو نیستم فرمود نه ولی تو بطریق حق و  
صوابی دور تبه فرمود انکه علی خیر .

وابن صباح مالکی در فصول المهمة می گوید که روایت شده است که رسول خدا  
تاشش ماه بدر خانه فاطمه می آمد وابن آیه را تلاوت مینمود  
وابن حجر هیشمنی مکی با آن کمال تعصب گفته که این آیه را اکثر مفسران می  
گویند در شأن علی وفاطمه وحسن وحسین نازل شده است باعتبار اینکه ضمیر عنکم

ضمیر جمع مذکور است پس بحمدالله بلا کلمه چون آفتاب نیم روز ثابت شد که آین آیه شریفه درشان این حضرات است و بی اطلاعی و تعصب صاحب انسان العيون معلوم گردید.

دوم آنکه دلالت آیه بر عصمت ایشان روشن تراز آفتاب است چون کلمه اینها با تفاق اهل عربیت برای حصر است و مراد باراده اراده تکلیفی نخواهد بود که عبارت از امر بظهارت از ذنوب وار جاس باشد چه آنکه در آین معنی همه امت شریک اند و مامؤر باین طهارت هستند که عبارت از تحصیل طهارت ظاهریه و کف نفس از مطلق ذنوب باشد اگر این باشد البته حصر در این صورت لغوی معنی خواهد بود و این معنی اختصاص بمؤمنین امت ندارد بلکه همه مکلفین از مؤمنین و کفار و مشرکین و فساق و منافقین شریک در این مطلب خواهند بود و جمیع مکلفین مأمور و مورد این خطاب خواهند بود البته.

سوم آنکه ظاهر آیه در مقام مدح و منقبت این جماعت مخاطبین است و این معنی مشترک مناسب با مدرج نخواهد بود قطعاً.

چهارم آنکه در اکثر روایات چنین است که رسول خدا او لاستدعانه موذار حق تعالی طهارت اهل بیت خود را و بعد از آن آیه نازل گردید و اگر مقصود امر بهمین معنی مشترک بین جمیع خلق باشد منافی با تعظیم و شرافت پیغمبر خواهد بود.

پنجم آنکه در این روایات مذکور است استدعای ام سالمه و مضائقه رسول خدا وَالْمُؤْمِنِينَ پس اگر مراد معنی مشترک بین جمیع امت باشد استدعای ام سالمه و مضائقه نمودن حضرت رسول اصلو جهی ندارد.

پس از واضح شدن آنکه اراده در آیه معنی اراده تکلیفیه نخواهد بود با این قرائی مذکوره قطعیه پس لابد است که مراد با اراده تکوینیه باشد بمعنی آنکه ارادیکه بعد از افعال حاصل شود و علت باشد از برای مراد که تخلف علت از معلول نشود لقوله تعالی اذا اراد اللہ شيئاً يقول له كن فيكون .

و معنی آیه چنین میشود که حق تعالی اراده قطعیه نموده که منزه و بالک گرداند . شمارا از جمیع قبایح و ذنوب ای اهل بیت پیغمبر بالک گردانیدنی که باین اراده

حاصل شود مراد او که طهارت شما اهل بیت باشد و این است معنی عصمت که از مواهب الیه است بسوی اهل بیت رسول خدا وَالْمُطَّهِّرِ.

ششم آنکه این آیه نص در عصمت امیر المؤمنین و فاطمه رحیم و حسین علیهم السلام است چه آنکه ظاهر خطاب بلفظ جمع مذکور است عنکم ویظهر کم و این عموم دارد و مورد نزول و شأن نزول قدر متيقن است و اگر احتمال تخصيص در عا م برود چنانچه قاعده است در علومات بر فرض وجود مخصوصی اين احتمال بسوی مورد نزول آیه غلط و غير موجه است مثلاً اگر بگوئيم اكرم العلماء بالنسبة بسوی از عدول علماء نص است و بسوی غير عدول ظاهر و اگر احتمال تخصيص برده شود بسوی قدر متيقين اين احتمال معقول نخواهد بود مضافاً براينکه ابن ابي العجید تصریح کرده که آیه نص است در عصمت علی ابن ابي طالب پس فاطمه معصومه است لعدم القول بالفصل.

و نیز ابن ابي العجید گفته ادله بصراحت تمام دلالت میکند بر عصمت علی بن ابی طالب و این امری است مخصوص این امام و باقی خلافاراً در او حقی وحظی نیست واما قول بعض ابناء سنت بدخول زنان رسول خدا وَالْمُطَّهِّرِ در آیه مردود است بوجوهی او لا اطلاق اهامیت بر زنان مجاز است و این اطلاق از باب مسامحه است و برخلاف وضع اصل لغت است و نانيا جلال الدين سیوطی در در المنشور در سوره احزاب ۱۹۹ از زید بن ارقم روایت کرده که اهل بیت رسول کسانی باشند که صدقه بر آنها حرام است و آنفاً از سیوطی نقل شده که آیه مختص علی و فاطمه و حسن و حسین است (ونالثا) از مسلمات بین عامه است که سؤال کردند از حضرت رسول وَالْمُطَّهِّرِ که عترت و اهل بیت تو چه کسانی هستند فرمود علی و فاطمه فحسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین واحداً بعد واحد و قول رسول خدا این تاریک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی شاهد دیگری باشد الخ (ورابعاً) ظهور کنایان کبیره از بعض ازواج نبی وَالْمُطَّهِّرِ (وخامساً) تصریح صاحب انسان العیون بعدم عصمت زوجات کما عرفت فی صدر العنوان (وسادساً) ضمیر عنکم و تظہر کم که جمع مذکور است ابن حجر هیشمی تصریح

کرده که مراد علی وفاطمه و حسن وحسین علیهم السلام میباشند الحمد لله علی وضوح  
الحجۃ والبرهان.

بیست و نهم سوره ط آیه ۱۱۴ قوله تعالی ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی  
ولم نجد له عزما در کافی از امام صادق علیه السلام حدیث کنبد ولقد عهدنا الی آدم من قبل  
كلمات فی محمد وعلی وفاطمه والحسن والحسین والاممہ من ذریتهم فنسی  
سپس فرمود بخدا قسم بریغمعبیر وَاللَّهُ أَعْلَمَ آیه چنین نازل گردید  
سی ام - سوره الطور آیه ۲۱ قوله تعالی والذین آمنوا ذاتبعمهم ذریتهم بایمان  
الحقنابهم ذریتهم وما التناہم من عملهم من شیء  
یعنی کسانیکه ایمان آوردند ومتابعت کردند بانها فرزندان ایشان درایمان ما  
آنها را بهدرانشان ملحق مینماییم وازبهزه عمل آنها چیزی ناقص نمیکنیم زفی (یص)  
(الذریة) فاطمه زهرا است و فرزندان او از ائمه علیهم السلام  
سی ویکم - سوره آل عمران آیه ۳۷ و اذ قال اللہ الملائکة یامریم ان اللہ اصطفاک و  
طهرک واصطفاک علی نساء العالمین یامریم اقتتی لربک واسجدی و الرکعی مع الراکمین  
در صافی از علل الشرایع از امام صادق علیه السلام روایت میکند که فاطمه محدثه نامیده  
شد برای اینکه ملائکه همچنانکه مریم را ندامیکردنند همین قسم فاطمه را ندا  
میکردنند میکنند میکنند میکنند میکنند میکنند میکنند میکنند میکنند میکنند  
العالمین الایه

یعنی همچنانکه خداوند متعال مریم را بر گزید باعیازات و تشریفات خاصه  
و باکیزه کرد اور از نجاست کفر و کثافت اخلاق زشت وآلود کی عادت زنان و افضلیت  
داد بر تمام زنان عالم فاطمه زهرا نیز بر گزید و افضلیت داد بر تمام زنان اولین و آخرین  
ای کوهر یکدانه بریز ازخم لاھوت ۰ ۰ در صاغر بلور صفا سوده یا قوت  
مرغ ملکوتی است زجاجی که دهدقوت ۰ ۰ قوت جبروتی است که در خطه ناسوت  
صدیقه کبری صدف یا زده لؤلؤ  
مشکوٰه چراغ ازلی محبیط تنزیل ۰ ۰ خواتنه توراه سراینده انجلیل

داننده اسرار قدم بی دم جبریل ♡ فیاض بری از علل و رسته زتعلیل  
مولود نبوت که بظفی شده تکمیل  
تولید ولایت که بسفلی زده پهلو

آن سیه حوراء سبب اصل اقامت ♡ اصلی که بیالید بدون خل امامت  
نخلی که هر تو لید قدش زاده قیامت ♡ گنجینه عرفان گهر بحر کرامت  
در باغ نبی طوبی افراشته قامت  
درساحت بستان ولی سر ولب جو

مر آت خدا عالمه نکته توحید ♡ کش خیمه عصمت زده بر عرصه تجرید  
آن جلوه که بالذات بر ون است ز تجدید ♡ مولود محمد که بدان نادره ناجد  
ذات احدی گردید ید این سه موالید ♡ زین چهار زن حامله وین هفت تن شو  
سی و سوم - سورة الحجر آیه ۴۲ ( و تزعنما في صدرهم من غل اخوانعلی سر  
متقابلین ) یعنی خارج نمودیم ما چیزیرا که درسینه آنها بود از عداوت و کینه در حالی که  
برادر همدیگر بر سریرهای بهشتی مقابل هم دیگر جلوس دارند

در عوالم روایت مینماید که آیه شریفه در حق فاطمه و امام حسن و امام حسین  
علیهم السلام است ) بالجمله این ۳۳ آیه منتخب از آیات کثیره که در شأن فاطمه زهراء سلام  
الله علیها یا بالانفراد یا بالاشتراع با پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدار دو فرزندانش بلکه  
در بعضی از آیات با شیعیان آن مخدره نازل : هاول بایشان است خواستیم از طریق اختصار  
بیکسو نشویم والا آیات مأوله در حق ایشان مجلداتیرا در خوراست چون مسلم است  
که مبنای اسلام و مدرک ایمان کلام الله مجید و قرآن شریف است و این فرمان آسمانی  
ورقم سبحانی بیانی است هشید و اساسی است همد و بهمه هراتب حبل الله الممدود  
بوده وهست و در کافه عوالم غیب و شهود حجه قاطعه و رحمت واسعه پروردگار است  
وازاین کلمات خلاق زمین و آسمان بالخصوص بندگان خود راز های پنهان و سخنهاي  
آشکار رایيان فرموده و خواسته که علوم اولین و آخرین را بدين سخنان بلاغت نشان  
بدیشان بفهماند و باین الفاظ و عبارات هوجزه طریق تکالیف و احکام بندگانرا آسان

نماید پس هاراهدایت دلالت فرمود بخانواده‌ییکه این کتاب هیارک و کلام کریم بسر ایشان نازل شده وحقایق آیات شریفه برای خانواده مکشوف ومحقق گردیده تا از فرمایشات ایشان ظواهر قرآنرا بخوانیم وبواطنش رابدانیم وآن خانه بیتبوت است و مختلف الملاعکه است که بمدلول آیه کریمه‌یی بیوت اذن الله انترفع ویدکرفیها اسمه از هرخانه وبقیه رفیعه که واقع در عالم امکانیه است اعلی وارفع است واهالی آن خانه ارکان عالم امکان وسبب کلی وعملت غائی در ایجاد کلیه بنی نوع انسان میباشد و لهم کرام القرآن و میحسنه وخاصته و خلاصته از این خاندان محترم که زبدۀ نیکان وقدوه پاکانند وعلمشان راسخ بحقایق قرآنیه است صدق عصمت یازده نورپاک گوهر بی همتای فاطمه زهرا است که در اوصاف کمالیه یکتا و مظہر صفات الوهیت و مصدر آیات ربوبیت است زهرا که گذشتۀ از اصالت وعصمت خود خطوط دوائر امکانیه ازاعیان ثابتۀ هنتمی وهنتمی بان اعلی حضرت آیة الله العظمی میگردد که ذات اقدسش متین است واز اصالت ذاتیه وشرف اصلیه اش فروعی عدیده پدیدار گشته واز آن فروع وآن اصل ارکان این دین مشید و مسدده گردید وآن نور پیوسته با حقیقت نبوت متحدد ومتصل وباطن ولایت مرتب ودرجیع مراحل ومنازل همراه واز علوم الدنیه آگاه بود وبرصدق این دعوی ییگانه وآشنا اتفاق واجماع دارند یعنی صحیفه حقیقت عصمت کبری ثلث اتم وجزاً اقوم مصحف شریف وکتاب مفیض است واز روایت نزل القرآن اثلانا ثلث فيما این معنا مستفاد است ومجایرت بین این انوار طبیه نیست و همچنین میفرماید نحن القصص والا حکام ومسلم است که بسیاری از قرآن احکام و وقصص است پس البته عرفان فاطمه زهرا سلام الله علیها از مکملات ومتهمات اقرار بنیوت سید المرسلین است کما اینکه اقرار بولایت شوهرش هم چنین است یعنی اقرار به بنوت اقرار بخلافت بلافضل امیر المؤمنین نتیجه ونمی‌ندارد واتصال ومعیت علی باقر آن ومعیت قرآن باعلی در نزد خصم ایضا از روایات معتبر است خلاصه کلام همچنانکه خانه کعبه را چهارد کن میباشد معانی واسرار وبطون ورموز وحقایق ورقایق وحقایق قرآنرا نیز بر چهار رکن مبتنی بدان وآن حضرت رسالت وشاه ولایت

و بانوی عصمت و یازده فرزند آن خدره سراپرده غفت اینان ارکان اربعه قرآنند پس  
هر کس بخواهد از طریق ولایت عصمت کبری و توسل به دایات و دلالات فاطمه زهرا  
خود را بکعبه مراد که حقیقت ایمان است برساند میتواند کما اینکه اگر عبادت جن  
وانس بنماید بی ولای فاطمه البته سیر در وادی بر هوت و سلوک طریق هاویه نموداست  
زیرا که حقیقت جنت و نار مخلوق از اطاعت و معصیت و حب و غض فاطمه است بلکه  
غالب معانی قرآن چون نیک بنگری اوصاف فاطمه است چون آن مستوره کبری در  
درجه عبادت و بندگی و کمال اعلی درجه را دارا بوده و هر صفت از صفات ممدوحه که  
در قرآن برای هریک از بندگان نیکان و خاصان مذکور و بجهت هریک از آنها و رسول  
منظور است آن مخدره عین الکمال و مجموعه الصفات بی مثال است پس ثلث قرآن  
یا بیشتر مدح و تایی فاطمه است

در اینجا مناسب دیدم چند بیتی از قصیده لامیه میرزا محمد صادق طبرستانی متخلص  
به غافل بنویسم و یازده بیت این قصیده تجت عنوان کنیه ام الكتاب از این  
پیش یاد کردیم

نتیجه ایکه هر ازین قضیه منظور است \*\* رواست اینکه موضوع بی برد مجمل  
همی بباید واژ نور دیده احمد \*\* خدایرا نظر آری بدیدگان عقول  
مگر بنور سپهر رسالت اختر باز \*\* که بود زهره زهرا چه خور بچرخ رسول  
حجاب بی نظری از نظرسر افکن دور \*\* کز آفتاب فروزان کند نجوم افول  
عصائر \*\* اگر عفواو بگیرد دست \*\* بقید عصیان باشند تا ابد مغلول  
وسیله ایکه بحسب است ذیل چادر او است \*\* زرشته اش شود حاصل نهایت مأمول  
قیام او بقیامت قیامت دیگر است \*\* که نیست کس رای ادن او خروج و دخول  
تبارک الله ای فرجسته مولودی \*\* که هست گوهر پاکت به نه صد مجمل  
بمرسلین اگر از حق وسیله شد ارسال \*\* درود حق بتو اندر صحیفه شد هرسول  
نبی ندا نمت اما برتبه همچه نبی \*\* ذوات اشیاه بر طاعت بود مجیبول  
اگر مشیمه عصمت . . . . . خلافت از پس احمد بدی ترا هوکول

از آن بصورت انسیه حق ترا پرورد \* که شبهه کس نکند مر ترا بجای رسول  
 اگر مقام رسالت جواز داشت نساه \* ترا بحکم وجوب از خدا شدی مبذول  
 هر آنچه از حق برانیبا بود شامل \* بدان عطیه وجود تو نیز شد مشمول  
 به باکدامنیت خواست حق که بستاید \* لذاست آیه تظیر یافت شأن نزول  
 بدست بوسی تو آسمان شده دستاس \* که تا بخدمت تو خویش را کند مشغول  
 زدور باش عفاف تو چشم دشمن کور \* که برجناب تودر احتجاج بود فضول  
 تراسزد که کنی حکم بر زمین و زمان \* چه جای آنکه برعی داوری بنزد جهول  
 همین بستت ذبی اعتباری دنیا \* که حق حق نشود ثابت از گواه .عدول  
 به کاست قدر توازن که خواست هنکوبت \* زکر دگار بکردار خود شد او مخدول  
 اگر نبود قضا بر رضای تو مأمور \* قدر بحکم توازن کار کردیش معزول  
 غرض مداعیح تودر خور دهن نبود \* فضولیست شود وصف فاضل از مفضول  
 به کیحل مدحت تودیده عروس سخن \* زکلک غافل آگاه دل شده به حصول

## چهار نام فاطمه در قرآن فیضت

از عنوان سابق معلوم شد که آیات بسیاری مأول بفاظه زهـ را است وعـ دم  
 تصریح باسم هبّارک ایشان در قرآن مانند خفاء معنا است در لفظ و سر مکنون  
 در کلام ملفوظ واختفاء، اسم اعظم در اسماء الحسنی و شبـ قدر در تمام شبهـها و صلوـة و سطـی  
 درین صـلـوات و سـاعـة مـسـتـجـابـة در مـیـان ساعـات و اوـلـیـاء کـاملـیـن در خـلـق و اـعـمال مـقـبـولـه  
 در طـاعـات و آـنـ حـقـیـقـتـ عـصـمـت فـاطـمـه مـظـهـر اـسـمـ ستـارـ است در اسماء و عـقـلـ هـمـ حـاـکـمـ  
 است بر اـسـتـحـسـان تـسـتـرـ نـامـ زـنـانـ وـاسـمـ اـیـشـانـ مثلـ حـسـنـ تـسـتـرـ هـمـیـ خـودـ وـ اـضـاحـ است  
 آـنـچـهـ تـعـلـقـ بـزـنـ دـارـدـ اـسـتـارـ وـاخـتفـاءـ آـنـ مـمـدـوحـ استـ اـینـ استـ کـهـ خـودـ آـنـ خـدـرـهـ  
 فـرمـودـ بـهـترـینـ زـنـانـ آـنـ زـنـیـ استـ کـهـمـیـچـ مرـدـیـ اـورـانـهـ بـینـدـ وـ اوـهـیـچـ مرـدـیرـاـ نـهـبـینـدـ وـ  
 اـینـ بـیـانـ حـکـمـ جـامـعـیـ استـ اـزـ بـرـایـ تـمـامـ زـنـانـ عـالـمـ آـنـچـهـ هـمـهـ بـایـنـ حـکـمـ عـمـلـ مـیـنـمـوـدـندـ  
 رـسـتـکـارـیـ وـسـعـادـتـرـاـ درـمـیـافـتـهـ اـنـدـ اـینـ جـمـلهـ بـنـاـ بـمـذاـقـ کـسانـیـ باـشـدـ کـهـ مـعـتـقـدـنـدـ بـعـدـ

تحریف قرآن و اما کسانی که میگویند قرآن تحریف شده است معتقدند که اسمائیلی  
از اصحاب و ائمۀ مبارک امیر المؤمنین و فاطمه زهراء علیهم السلام در قرآن مکرر بوده  
است و آنرا زید بن ثابت که به حکم عثمان قرآن را جمع کرد این اسماء را ساقط نمود  
و دلیل آنها یک دسته اخباری است که در اول تفسیر صافی مذکور است که ذکر آن  
مناسب این مقام نیست

## اثر طبع اخترو طوسی

الای فاطمه ای نام توحیل مشکلها ♦ رخت چون نقطه توحید و هر تمر کردها  
توئی آن گوهر بکداه کاندر قلزم وحدت ♦ که باید زان صدف آید بر ون شیرین شما تلهای  
زشقت کر پدر بوسید دستت را ♦ توئی دست خدا آسان زدست توست مشکلها  
زبانم سوره توحید بسته و رنه میگفتم ۲۰ توئی دخت خدا ای حکمران حق و باطلها

## تجلیلات باری تعالیٰ نسبت بفاطمه زهراء (ع)

از مطالب گذشته و آینده چون آنفاب نیم روز واضح در وشن است که خداوند  
متعال هیچ نبی مرسلیرا و مملک مقریبرا سوای خاتم انبیاء و علی مرتضی بمثل فاطمه  
زهراء سلام الله علیها تجلیل نمود از جلوه دادن نور اور ادراctions ملکوت اعلیٰ گاهی در قندیل  
در ساق عرش گاهی در سیب بهشتی گاهی در بهشت بهیثت دختری برای آدم ابوالبشر و  
حوا مادر آدمیان و امر کردن رسول خدا را تا چهل روز بروزه و اعتزال از خدیجه  
برای انعقاد نطفة او و آوردن طعام بهشتی در شب چهلم و فرستادن سیدات بهشت را  
برای قابل‌گی خدیجه هنگام ولادت فاطمه.

و دیگر تسلیت و تعزیت باری تعالیٰ از فاطمه هنگام رحلت مادرش خدیجه  
کبری چنانچه قطب راوندی در خرایج از امام صادق ؓ حثلا حدیث میکند قال ان خدیجه لاما

توفیت جعلت فاطمه تلوز برسوی الله فتقول این امی یا ابته چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه از رسول خدا بهانه مادر میگرفت عرض میکرد ای پدر مادر من در کجاست و رسوان خدا جوابی باو نمیفرمود فاطمه دنباله سخن خودرا ادامه میداد و همی سراغ هادر میگرفت که در آنحال جبر میل نازل شد عرض کرد یا رسول الله حقت سلام میرساند و میفرماید که سلام هارا بفاطمه برسان و باو بفرما که هادر تودرخانه ای است از یاقوت احمر بین آسیه و مریم بنت عمران فاطمه عرض کرد «ان الله هو السلام و منه السلام والیه يعود السلام» مؤلف گوید: این میرساند که اصل خمیرهایه فاطمه از علم و ادب و کمال سرشتمشده است ۰

و دیگر داستان تزویج فاطمه در ملکوت اعلی و عقد او در بیت المعمور و تقدرات خاصة حضرت حق از فاطمه و فرستادن هدیه در صبح زفاف که تفصیل آن سبق ذکر یافت ۰

و دیگر موائد گوناگون آسمانی کرده بعد اولی ومرة بعد اخری و فرستادن لباس برای فرزندان آن مستوره کبری ۰

و دیگر معرف قراردادن اورا در حدیث کساه که جبر میل عرض میکند چه کسانند در زیر کساه خدای تعالی میفرماید فاطمه و شوهر دو فرزندان فاطمه ولا بد للمعرف ان یکون مساویاً و اجلی و این تجلیلی است فوق همه تجلیلات و شرفی است فوق همه شرفها ۰

و دیگر آنکه در ملکوت اعلی حضرت حق جل وعلی فخریه نمود بعبادت فاطمه و بملائکه فرمود نظر کنید بسیه کنیز امن که چگونه با حضور قلب بعبادت من اقبال کرده است الخ ۰

و دیگر تجلیلات باری تعالی از فاطمه در فردای قیامت در مسئله شفاعت کما سیأتی تفصیلها ۰

و دیگر مقرون کردن رضای خود را برضای فاطمه و سخط و غضب خود را بسخط و غضب فاطمه ۰

و دیگر فرستادن ملائکه را برای خدمت گذاری او و کذلک هر یم کپری را و دیگر آنکه قبولی جمیع اعمال و عبادات منوط به محبت فاطمه و ولای شوهر و ذریه طبیین او است و اخبار دراین باب متفق علیهین الفرقین است .

و دیگر آنکه رحم اورا وعاء خلافت قرار داده و خلافت کلیه خود را منحصر ساخته به بطن فاطمه و این معنی از وضاحت است که تامیل استعداد و قابلیت فیض کلی راند اشته باشد متعلق فیض واقع نشود و همچنین اگر هیچی مهانل و معادل آن بود در تمام زنان عالم هر آینه منحصر باین یک هورد نمیشد معلوم است اگر پدر بزرگوارش و شوهر عالیمقدارش مهانل دارد در اوصیاء آن مخدده هم مثل دارد در قابلیت این فوز عظیم این است که آیه شریفه حملة امه کرها و وضعته کرها مأول در حق آن مخدده است و ام در آیه فاطمه زهراست چنانچه در تفسیر آیه ۲۵ یاد کردیم و علاوه بر آنچه ذکر شد این قولویه در کامل الزيارة بسند خود از امام صادق حدیث کنند که جبرئیل بررسو لخدا نازل گردید عرض کرد یا محمد خدایت سلام میرساند و ترا بشارت میدهد بمولویکه از فاطمه متولد میشود و امت تو بعد از رحلت تو اورا شهید بنمایند رسولخدا فرمودیا اخا جبرئیل برپروردگار من سلام باد هرا بچنین مولودی حاجت نباشد که امت من اورا بقتل برسانند جبرئیل با آسمان عروج نموده مراجعت کرد عرض کرد یارسول الله خدایت سلام میرساند و میفرماید من امامت و خلافت و وصایت را در ذریه او قرار میدهم رسولخدا فرمود راضی شدم سپس بفاطمه پیغام فرستاد که خدای تعالی بشارت میدهد ترا بمولویکه امت من اورا بقتل میرسانند بعد از من - فاطمه عرض کرد مر را بچنین مولودی حاجت نباشد رسولخدا پیغام فرستاد که امامت و خلافت را خدای تعالی در ذریه او قرار میدهد فاطمه گفت راضی شدم این است تأویل آیه شریفه در سوره احتفاف حملته امه کرها الخ .

## عناد فحیری و توهیب هجیب

با این حالت بعضی از بی خردان اهل سنت و جماعت عایشہ را بر فاطمه مقدم میدارند  
با اینکه از رسول خدا ﷺ روایت شده الحصیر فی ناحیة الیت خیر من امرأة لم تلد  
پاره حصیری در گوش خانه بهتر است از زنیکه بچه نمی آورد قطع نظر از همه جرائم  
عایشہ و حضرات اهل سنت غافل از این باشند که تقدیم مفضول بر فاضل ظلم بر فاضل است  
فوالذی سمل السمااء وابناء الماء لقصدب الله الخذلان علی عامۃ العمیاء حيث یقد مون  
غريق المعاصی علی من خلق الله الارضین والسماؤات والشمس والقمر والافلاک لاجنهم  
وچقدر دلیل از عقل و نقل حاصل است بر اینکه اصل ایمان بعد از توحید اقرار بولایت  
ایشان است و بدون این افراد عملش هباء منتشر است

ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که جبرئیل بر حضرت  
رسول نازل گردید و عرض کرد خداوند سلامت می رساند و میر ماید که هن آسمانهای  
هفت گانه و آنچه در آنها است و زمینهای هفت گانه و آنچه در آنها است خلق نکردم  
که اشرف باشد از رکن و مقام ابرهیم ﷺ واگر بنده ای انجانه ماز بخواند از آن روزیکه  
آسمانها و زمینهای خلق کردم تا اقراض عالم و اقرار بولایت علی نداشته باشد اورا  
سرنگون در جهنم اندازم

و در حدیث دیگر است که خدا بر رسول اکرم وحی نمود که یا محمد اگر بنده ای  
مرا عبادت کند تا از هم به پاشد و ما نند مشک پوسیده شود از عبادت و منکر اهل بیت  
باشد اورا در بهشت جای ندهم

و در حدیث دیگر از علی بن الحسین از آباء گرام خود از رسول خدا ﷺ که  
فرمود بحق آن خداوندیکه جان محمد درید قدرت او است که اگر بنده ای در روز قیامت  
با عمل هفتاد پیغمبر بباید خدا ازا و قبول نکند تا ولایت من و اهل بیت مرا  
نداشته باشد

و در حدیث دیگر ابو حمزة نمایل گوید علی بن الحسین عليه السلام از ما سؤال کرد که کدام بقیه از جاهای زمین بهتر است عرض کردیم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میداند فرمود که بهترین بقیه ای زمین بین رکن و مقام است و اگر کسی مقدار آنچه نوح عليه السلام عمر کرده است در آن موضع عبادت کند و صائم النهار و قائم اللیل باشد و بدون ولایت ها ملاقات نماید خدار آن عبادت هیچ نفع ندهد بالجمله اخبار در این باب بسیار است و نقل آنها مارا از مقصود بازمیدارد.

## اثر طبع هیرزا یعقوبی هدرس اصفهانی

مقربان خدایند فارق از هرشین \* همه زخوی حسن جسته ره بکوی حسین  
 امیر بدر و مدیر احد دلیر حنین \* حقوق دائم ایشان بگردن دین دین  
 زبدگی علی گشته خواجه کونین \* که در دو کون علی خواجه است و خواجه علی  
 سپرده خط غلامی بحضورتی که خدا \* طفیل او است که ایجاد کرده هر دو سرا  
 بتول عذر آء ام الائمه النقیاء \* که گرچه بآشوب عصمتش بروی سما  
 دعای خیل رسن تنگرد ره بالا  
 پناه امته بنت نبی و زوج ولی

چه کلک قدرت نام وجود کرد رقم \* نوشت فاطمه آنگاه خشک گشت قلم  
 نه فاطمه که پدید آور نده عالم \* نه فاطمه که هویدا کننده آدم  
 حدوث ذات و رانبکری قرین قدم  
 اگر زجاده انصاف پا برون نهای

جلال فاطمه بنگر خدا نمائی بین \* زی خودی بخود آ حشمت خدائی بین  
 خصال حیدری و فر مصطفائی بین \* شکوه احمدی و کبر کبریائی بین  
 کراحتی و دوین از حقش جدائی بین  
 از آنکه هست دوینی ذشیوه حولی

خدا زعین عنایت در او معاینه بود \* زبیر جلوه یزدان جمال و آینه بود  
مرا عقیده تناصح اگر هر آینه بود \* نخواندمش کسی الا خدا زیمثی  
هم او بآینه نور آمده هفاد صریح \* هم او بوادی طور آمده خطاب فضیح  
چه اوست موج شامشوم و صبح صبیح \* چه بود پا عثسنی بران کلام فضیح

که داد دختر بوبکر را با ترجیح

لئن جلی افر الصدق منه لاب لی

زمی تو مظہر خالق ستوده خلاق \* چه نور یزدان بنهان و فاش در آفاق  
یگانه جفت علی وزعلو زخوبان طاق \* برتبه بیشتر از انبیاء علی الاطلاق

شود ز امر تو سوم در هزار جان ترباق

کند ز مهر تو حنظل بکام دل عسلی

صیفیه تو که حسن القضا است چون مصحف \* ازا و است بر مصحف آسمان علو شرف  
چه بر لآلی ایجاد درج تو است صدف \* وجود را نبود از تو مابه اشرف

ز حکم محکم تو مرذہب شود چه خزف

ز امر نافذ تو مشتری کند ز حلی

خطاب حضرت حق سوی تو بود ز کتاب \* ز کینه زاده خطاب کرد نقض کتاب  
نه بیم دوزخ و برداي حشر و هول حساب \* نه بیاد کونز و امید خلد و شوق ثواب

زنورمه چه برد صرفه اقتساب کلاب

ز بوي گل چه برد بهره خصلت جعلی

ز تازیانه بیداد خست بازویت \* ز سیلی ستم آزر فشاند بر رویت  
شکست ازلگدد ر شکافت پهلویت \* ز آتش در و اجماع خلق در کویت

طناب جور و بمسجد کشیدن شویت

شکست قائمه دین قادر ازلی

به بردن فدک وقتی محسن مظلوم \* ز تعن عایشه و ظلم آن گروه ظلوم

زهتک حرمت بیت رسول و دارالعلوم \*\* فتد رعشه بعرش یگانه قیوم  
 گرفت مهر امامت گستاخ نجوم  
 چه کرد غصب خلافت عمر ز بو الحیلی

پس از توریخت فلک زهر کین بکام حسن \*\* ز جمده سوده الماس شد بجام حسن  
 سکوفه نوبت هاتم فلک بنام حسن \*\* بدست قائمه کفر شد بنام حسن  
 ز بهر عایشه بردند احترام حسن  
 شدند قوم پی منع دفن او جدلی (الخ)

### تجلیلات رسول‌الله و علی هر قضی از فاطمه زهرا

این عنوان از مطالب گذشته و آینده اظهر من الشمس وابن ومن الامس هیباشد  
 تجلیل دو قسم است تجلیل قولی و فعلی قولی مثل این‌که با تفاق فریقین کما سمعت  
 رسول‌الله ﷺ می‌فرمود فاطمه پاره تن من است فاطمه روح من و مهجه قلب من نور  
 چشم من اذیت او اذیت من غضب او غضب من سرور او سرور من است و امثال ذلك  
 و تجلیل فعلی مثل این‌که رسول‌الله هر گاه بدرخانه می‌آمد از فاطمه اجازه دخول  
 می‌گرفت و هر گاه فاطمه براو وارد می‌شد به تمام قامت از پیش پای فاطمه بلندمی‌شد و اورا  
 بهلوی خود مینشانید و دست فاطمه می‌پرسید

شیخ طوسی در امالی سند بعایشه میرساند که گفت من ندیدم احدیرا که سخن  
 گفتن و حدیث کردن او بر رسول‌الله از شبهه از فاطمه باشد هر گاه بر رسول‌الله داخل  
 می‌شد اورا ترحیب می‌گفت و دستهای اورامی بوسیده در جای خود اورا می‌نشانید  
 و بعد ازین بیاید که هر سفری که میرفت آخر منزلش خانه فاطمه و هر گاه  
 مراجعت می‌کرد اول منزلش خانه فاطمه بود

وصدق در علل الشرایع سند بجا بر بن عبدالله میرساند می‌گوید مردمی خدمت  
 رسول‌الله اعرض کرد شما فاطمه را می‌خوانی و بر خود می‌چسبانی و بسیار اورا می‌بوسی  
 و با هیچ‌ک از دختران خود این رافت و شفقت را بکار نمی‌بندی فقال ان جریل اتفاقی

بتفاهمه تا اينکه هيرمايد من استشمام بوی بهشت از فاطمه مينمایم  
 و نيز در علل الشرائع سند با بُنْ عَائِشَةَ همین اعتراض را كرد و همین جواب را  
 شنيد چنانچه در انقاد نظره فاطمه از اين پيش ياد كرد (يم) و هرگاه رسول خدا ﷺ  
 فاطمه را ميديد خوشحال ميشد و اظها رهسرت مينمود و در تفسير علی بن ابراهيم از  
 امام صادق حديث کند که فرمود رسول خدا ﷺ فاطمه را فراوان ميسيد اين  
 كردار بر عايشه ناگوار ميافتاد رسول خدا فرمودند اى عايشه در شب معراج داخل  
 بهشت شدم جبرئيل هرا بنزد درخت طوبی برد و از ميوه آن بن ذادمن تناول كرد  
 چون بزمين آمد منطقه فاطمه منعقد گردید و من هرگز فاطمه را نبوسيدم مگر  
 آنكه بوی درخت طوبی از او استشمام مينمایم و در بعض روایت است هرگاه مشتاق  
 بهشت ميشوم فاطمه را ميبوسم

(و) از كتاب قاضي ابو محمد كرخي بسند خود از حضرت صادق ؑ روایت کند که چون اين آيه شريفيه نازل گردید (لاتجعلوا دعاء الرسول كدعاء بعضكم بعضاً) فاطمه زهراء فرمود من خوف كرد که رسول خدا را بعد از اين يا ابا بخوانم چون معني آيه اين است هيرمايد که رسول خدا راهمانند خود بشمار نگيريد و بنام ياد مكنييد يعني مگويند يا محمد بلکه بگويند يارسول الله فاطمه فرمود از آن پس منهم مثل سائرین يارسول الله ميگفتم چون دو هرتبه چين كرد رسول خدا را كراحتي عارض كشت و فرمود فاطمه جان اين آيه برای تعليم مردم عرب است که اهل جفا و غلطات هی باشند و از برای تو و نسل تو نازل نشد است تو از مني و من از تو هستم (فانت قولی یا به فانها احی للقلب و ارضی للرب) توبگو یا به قلب من با آن زندگه تر ميشود و خدا را خوشنود تر ميسازد

(ن) نقل از كتاب روضه و كتاب فضائل که رسول خدا بخانه علی آمد و نگريست که آنحضرت باتفاق فاطمه بدست آس طحن جاورس مينمانيد فرمود کدام يك از زحمت طحن مانده شد ايد علی ؑ عرض کرد که فاطمه يارسول الله فقل لها قومی يا يابنیه پس فاطمه برخواست و رسول خدا بجای او نشست و بطن جاورس پرداخت

(ر) یک روز ام این با چشم اش که بار بخدمت رسول مختار آمد عرض کرد فاطمه را بشوهر دادی و او را شاری که شریف عروسان است نفرمودی رسول خدا فرمود ای ام این این چه سخن است که میگوئی مگر نمیدانی که خدای عزوجل هنگامیکه فاطمه را برای علی تزویج کرد فرمان کرد اشجار بهشت را که فرو ریزند از حلی و حلل ویا قوتها و درها و زمردها و استبرقها فاخذوا امنها مالا یاعمه الا الله

### (فاطمه و عبادت)

(نا) از امام حسن مجتبی روایت میکنند که آنحضرت فرمود در دنیا عبد تراز مادرم فاطمه زهراء ندیدم چندان در محراب عبادت قیام مینمود که قدمهای مبارکش ورم کرد (۱)

و در علل الشرایع بسند خود از امام حسن علیه السلام روایت میکنند که مادرم در شب جمعه نگران شدم که همی بین رکوع و سجود شبرا بصبح رسانید و همی در حق مؤمنین دعا میفرمود و نام بسیاری از مؤمنین و مؤمناترا ذکر میکرد و اکثار در دعا مینمود من گفتم ایما در چرا برای خود دعا نمی نمایی همچنانکه برای غیر دعا میکنی فرمود ای فرزند اول همسایگان مقدمند

و نیز موسی بن جعفر از پدران خود حدیث کند که فاطمه گاهیکه زن و مرد مسلمانانرا دعایمیکرد بخویشن نمیپرداخت گفته اند ایدخترس رسول خدا شما مردم را بدعا بیاد همیر مائید و خویشن را فراموش مینمایید فرمود اول بایستی نگران همسایه و بعد نگران خویش باید شد

**باید دانست که حقیقت عبادت اطاعت خدای تعالی است و قیام با متنال**

«۱» قامت فی معراها حتی تور مت قدمها و فی علل الشرایع بسندہ من العحن علیہ السلام قال رایت امی فاطمه قامت فی معراها لیلة جمعتها لم تزل راكمة ساجده حتی اتضحت صعود الصعب و وسعتها تدعو للمؤمنین والمؤمنات و تسمیهم وتکثر الداعیم ولا تندعو لنفسها بشئو فقلت لها يا اماما لم لاتدعین لنفسك کماتهعن لغيرك فقلت يا بنی الجارتم الدار

او امر واجتناب از نواهي اوانکس که چنین کند او عابد است و چون متعلقات اوامر صادره از خدای تعالی مختلف است انواع اواليه عبادت بحسب آن ايضا مختلف ميگردد از آنجمله نماز روزه حج صدقه وغير ذلك وعصمت کبری فاطمه زهراء دوره زندگانی او را که نظر بنمائی بغير عبادت هیچ نخواهي دید که همان اداره کردن خانه و سر پرستی فرزندان خود بزرگتر عبادتی است که رسول خدا فرمود جماد المراة حسن التبعی با آن زندگانی اقتصادي

در خبر مشهور است که رسول خدا روزی برای نماز حاضر مسجد شدو منتظر بالال بود که بیاید و اذان بگوید بالال دیر کرد چون حاضر شد حضرت سبب دیر کردن او را پرسید عرض کرد بخدمت فاطمه شناختم دیدم دستاس میگند و فرزندش حسن در نزد او گریه میگند گفتم ای سیده من کدام یک رامی خواهی برای شما آسیاب بگردانم یا حسن را از گریه خواوش نمایم فرمود من بهتر میتوانم فرزند مر اساکت کنم تو دستاس بنما من مشغول گردانیدن آسیا بودم از این جهت دیر آمد رسول خدا فرمود بر او ترحم کردى خدای متعال بر تو ترحم بنماید

با اين زحمات خانه از جاروب گردن و آسیا گردن و ننان بختن و آب کشیدن و حضانت و سر پرسى چهار فرزند گردن و پشم ريشتن و ادعیها و نمازها و تعقیبهای آن مخدره در کتب مسطور است و آئه تجافی جنوبهم عن المضاجع و آئه الذین يذکرون الله قياما و قوeda در عبادت فاطمه نازل شده است که به پاره از آنها در محل خود با آن اشاره شده هي نفس العباده سلام الله عليها

### (فاطمه و جز الله العطا)

در تحت اين عنوان چه میتوانم بنویسم کسيکه هميشه خود را گرسنه نگاه ميداشت و ننان خود بفقير و مسکين و اسير ميداد و پيراهن تن خود را بسائل بخشيد و ماليه خود را همراه اوقف کرد ديگر چه میتوان كفت وجه میتوان نوشت

عمادالدین طبری در کتاب بشارۃ المصلحتی بسند هعتبر از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کند که رسول‌خدا نماز عصر را باما بجا آورد و بعد از فراغ از نماز بر جهت قبله قرار گرفت و صحابه پروانه وار اطراف آن مشعل هدایت را گرفته بودند که در این حال پیرمردی از عرب که از شدت فقر وفاقه از منز خود بسختی طی منازل کرده بود تا خود را بمدینه رسانیده بود با جاههای کهنه و هندرس چون بخدمت رسول‌خدا رسید نکران او شدند دیدند که از شدت پیری و کبر سن وضع و ناتوانی و گرسنگی خود را نمیتواند نکاه دارد رسول‌خدا از حال او پرسش کرد عرض کردیار رسول‌الله<sup>م</sup> پیرمرد پریشان حالی هستم گرسنه مر اطعم ده یرهن هستم هر ابه پوشان فقیر و بیچاره هستم گرهی از کارمن بکشا حضرت فرمود من فعلاً چیزی در دست ندارم که چاره کار توبکند ولی دلالت کننده بر خیر همانند فاعل خیر است برو بمنزل کسی که خدا و رسول اورا دوست میدارد و او خدا و رسول را دوست میدارد سپس باللرا فرمان داد تا ان شیخ را برای فاطمه دلالت کرد چون بباب سرای رسید باعی صوت نداد ر داد که (السلام عليکم يا اهل بیت النبؤة و مختلف الملائکة و مهبط جبرئیل الروح الامین بالتنزیل من رب العالمین) فاطمه در پاسخ فرمودند و علیک السلام فمن انت یاهذا چه کسی باشی عرض کرد مردی از عرب بخدمت پدرت سید بشر آمد و از گرسنگی و برهنگی و بیچاره گی خود شکایت کرد مرا بدین حضرت دلالت فرموده اکنون بر من رحم کن خدایت رحمت کناد این وقت علی هرتضی و فاطمه زهراء و حسن و حسین سه روز بود که طعامی بدهست نیاورده بودند و رسول‌خدا آگهی داشت از حال ایشان بالجمله فاطمه را چون چیزی بدهست نبود پوست گوسفندیرا که دباغت کرده بود و حسن و حسین بر او میخفته اند بر گرفت و از این را داد و فرمود امید است که خدا برای توفرجی کرامت فرماید فعلاً غیر این پوست چیزی در دست ندارم اعرابی گفت اید ختر محمد من از گرسنگی شکایت بحضرت تو آوردم پوست گوسفند را چه کنم و چگونه نیران جوع را با و فرونشانم فاطمه چون این سخن بشنید مرسله‌ای در گردن داشت که دختر حمزه بین عبداللطیب بسوی او هدیه

کرده بود اورا از گردن باز کرد و با عرابی داد و فرمود آنرا بفروش امید است که خدای متعال بهتر از آنرا بتو عنایت فرماید اعرابی آن گردن پنبد گرفت و بمسجد آمد رسول خدا را در میان اصحاب نشسته دید عرض کرد یار رسول الله فاطمه این قلاده را بمن احسان فرموده و بمن گفت انرا بفروشم امید که همرا بآن فرجی حاصل شود پیغمبر بگریست و فرمود چگونه خدای برای توفیر حاصل نکند و حال آنکه دختر محمد سيدة زنان اولین و آخرین این گردن بندرا بتو داده است عمار یاسر برخواست عرض کرد یار رسول الله اجازه میدهدی که من این یار سله را خریدار باشم حضرت فرمود هر کس خریدار این یار سله باشد خدای تعالی اورا عذاب ننماید سپس عمار با اعرابی گفت این یار سله را بچند میفروشی عرض کرد بسیر شدن از نان و گوشت و یک بر دیمانی خود را بآن به پوشم و یک دینار که خرجی راه خود بنمایم عمار گفت من ترا دویست درهم هجریه و بیست دینار زر سرخ میدهم و به بردى ترا می پوشانم و پشت خویش ترا باهل خود میرسانم و از نان گندم و گوشت ترا سیر میکنم اعرابی گفت چه بسیار است سخاوت تو و عمار را از غنایم خیر که رسول خدا باو بهره داده بود هنوز چیزی بجای داشت اعرابی را بخانه برد و به رچه فرموده بود و فا کرد اعرابی دیگر بناره بحضرت رسول آمد فقال له رسول الله اشبعت واكتسيت اي اعرابي سير شدي و پوشیده کشته عرض کرد بلی یار رسول الله غنی هم شدم فرمود اکون فاطمه را بدعای خیر جزابده که با تو چنین کرد اعرابی سر بجانب آسمان کرده عرض کرد ای خدایی که جزتر ا العبادت نمیکنیم و تو پروردگاری باشی قدیم که حدوث در تو راه ندارد و رازق مادر هر جهت میباشی بفاطمه عنایت بفرما چیزی را که هیچ چشمی آنرا ندیده باشد و هیچ گوشی آنرا نشینیده باشد رسول خدا گفت آمین سپس فرمود خدای تعالی بفاطمه عطا کرده است در دنیا آنچه در را که اعرابی گفت اینک من پدر فاطمه و در عالم همانند من نباشد و علی شوهر فاطمه است و اگر علی نبود برای فاطمه کفوی وجود نداشته و ندارد و حسن و حسین دو سید اسباط و دو سید جوانان بهشت هستند سپس فرمود میخواهید اضافه کنم برای شما از شئونات خاصه دخترم فاطمه زهرا عرض کردند بلی یار رسول

الله فرمود حبیب جبرئیل مرا خبر داده است که چون فاطمه را در قبر گذارند دو همک ازاو سؤال بنمایند که پروردگار تو کیست کوید اللہ ربی ازاوبه پرسند نبی تو کیست بکوید پدر بزرگوارم گویند ولی تو کیست کوید این مرد که بر کنار قبر من ایستاده است یعنی علی بن طالب علیہ السلام بازرسول خدا فرمود میخواهید و دوست دارید زاید بر این شمارا از فضل فاطمه آگهی دهم عرض کردند بلی یار رسول الله آنحضرت فرمود همانا خدای متعال هوکل کرده است جماعتی از ملاک که را بر فاطمه که او را از امام و ورآ ویمین و شمال او را حفظ مینمایند و با او هستند در حال حیوة تا اورا هر کفر ارسد و بر او پدر و شوهر و دو فرزند او صلوات بسیار بفرستند

بالجمله عمار یاسران عقدرا که اعرابی خریده بود با مشک خوشبو گردانید در بر دیمانی محفوف باشت و اورا غلامی بود سهم نام که از فیض خیر خریده بود اور اطلیید و گردن بندرا باو سپرد و گفت این جمله را بر سوی خدا تسلیم کن و تراهم بد و بخشیدم سهم بنزد فاطمه آمد عقدرا تسلیم کرد فاطمه عقدرا بگرفت و سهم را آزاد کرد سهم بخندید فاطمه سبب خنده را پرسید عرض کرد یابنت رسول الله بر کت این گردن بند مرا بخنده آورد که گرسنه ایرا سیر کرد بر هنها ایرا پوشانید فقیر بر اغنى کرد پیاده ای را سوار نمود بنده ایرا آزاد کرد عاقبت هم بصاحب خود بر گشت

## (اثر طبع جوهري)

زوجة حيدر على عالي اعلا	دخت پیغمبر خدیو کشور اولاد
مام شیر و شبر انسیه حوراء	میوه قلب نبی بتول مطهر
حاصلش او بدرود به نشائه فردا	هر که بدل کشت بذر مهر تو امروز
روز جزا سرشکسه گردد رسوا	هر که ندارد درون زمهر هزین
ذره نه بتوان بوصف مهر توانا	فکرت دانا کجارت سدید بحمد یحتم

جاریه کاخ تو بمریم کبری	نیست عجب گر بحشر فخر نماید
خدامه اوت آسیه است و مریم و حوا	از شرف و شأن و شوکت تو همین بس
حق تو مغضوب کشت و چشم تو حمرا	قدر توجه هول بود و قبر تو مخفی
همه بط جبریل سوخت عابد عزا	امت بی شرم خانه ات زده آتش
شد متزلزل بچرخ حضرت عیسی	در چه به پهلوت کافر و ننی زد
ضلع تو از بافقند بشکند آن با	شل شود آن دست کوبزد بتوصیلی
غلله برخواست زاهل عالم بالا	کشت چه آن طفل بی گناه تو ساقط
محسن تنها بنزد خالق یکتا	روز قیامت بس است بهر شفاعت
وای بما شیعیان و خاک بدینیا	فاطمه در هیجده بشست ز جان دست

### (خیبر پرده و گوشواره)

صدقوق در امامی و سائر علماء شیعه و سنی روایت کرده اند که رسول خدا ﷺ  
هر گاه از سفری مراجعت میکرد اول بخانه فاطمه وارد میشد دریکی از اسفار چون  
رسول خدا از مدینه بیرون شد چنان اتفاق شد که فاطمه از برای خود دو دست بر نجن از  
عاج و دو گوشواره و مرسله ای از بھر خود بساخت و پرده ای از پیش باب بیاویخت چون  
رسول خدا از سفر مراجعت فرمود بعادت همیشه بخانه فاطمه وارد شد و اصحاب آن حضرت  
از بیرون سرای ایستاده و ندانستند در نک آنحضرت در آنس رای بدر از میکشد  
تا متفرق شوند و اگر نه بمانند در این اندیشه بودند که پیغمبر بیرون شد و آثار  
کراحتی در جیین مبارک داشت و طریق مسجد پیموده بر هنبر صعود کرد اما فاطمه تفسی  
فرمود که این اشیاء پسند خاطر آن حضرت نیفتاد در زمان قلاده از گردن گشود و گوشواره  
از گوش و دست بر نجن از دست بیرون کرد و پرده را از باب بر گرفت همکارا بنزد  
حضرت رسول فرستاده فرمود بخدمت رسول خدا عرض کن که دختر تو سلام میرساند  
و میگوید این حمله را در راه خدا بذل فرما چون فرستاده فاطمه بر سید (قال رسول  
الله فعلت فداها ابوها) تاسه مرتبه فرمود پدرش بقبانش آن توریکه من میخواستم

عمل کرد دنیارا بامحمد و آل محمد چه کار اگر دنیادر نزد خدا بقدر بال پشنهقدري ميداشت شربتي آب از آنرا كافري نميا شاميده سپس از جاي برخواست و بمنزل فاطمه تشريف برد

«نا» از صحيفه حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که حضرت علی بن الحسین علیه السلام ميفرمود هرا اسماء بنت عمیس حديث کرد که روزی رسولخدا علیه السلام بر فاطمه وارد شد و من در نزد فاطمه بودم واو قالاده ای از طلا در گردن داشت که امير المؤمنین آنرا برای او خریده بود از غنیمتی که بدست آنحضرت آمده بود رسولخدا چون نظرش بر آن قالاده افتاد فرمود اید ختر جان من مغور نکند ترا حرفهای مردم تو دختر محمد باشی و بر تو لماس جباره بوده باشد فاطمه چون این بشنید گردن بند را باز کرد و آنرا بفروخت و بنده ای بخرید و آنرا در راه خدا آزاد کرد رسول خدا از آن هسرور گردید

واحد حنبل در مسنند بر روایت ثوبان آزاد کرده رسولخدا چنین حديث کند که رسولخدا در سفرهای خود آخر منزلش خانه فاطمه بود و چون مراجعت میکرد اول منزلش خانه فاطمه بود نوبتی از سفر مراجعت کرد پرده ای در باب خانه فاطمه بدید و دو بازو بندنقره به بازوی حسن و حسین بدید لاجرم رسولخدا باز گشت فاطمه چون این بدید پرده را باز کرد و بازو بنده ها را کشود در میان پرده نهاد و بدست حسین داد که این جمله را بخدمت جد خود بريد الخ

## فاطمه و علم

(نا) از کتاب عيون المعجزات حديث کند که عمار یاسر سلمانرا گفت ترا از حديثی عجیب خبر دهم سلمان گفت بگو تاچه داری عمار گفت من حاضر حضرت امير المؤمنین علیه السلام بودم که بر فاطمه وارد گردید چون فاطمه را نظر بر علی افتاد ندا کرد اعلی بیان زد یک من تا حدیث کنم ترا بعلم ما کان و مایکون و بمالم یکن الی یوم القيمة حين تقوم الساعة و در ناسخ چنین روایت کرده که فاطمه سلام الله علیها عرض کرد یا علی

ییاتا ترا خبر دهم بدانچه ازبدو آفرینش بود و بداچه میباشد و بچیزیکه نبوده است تاگاهیکه روز قیامت آشکار شود چون علی این کلمات از فاطمه بشنید بهقراواپس شدن گرفت و آهنگ خدمت رسولخدا نمود من نیز در ملازمت اوروان شدم تا بر رسولخدای درآمد رسولخدا فرمود بن نزدیک شویا ابا الحسن آنحضرت چون در خدمت حضرت رسول قرار گرفت آنحضرت فرمود یا ابا الحسن تو مرد حديثه میکنی یامن ترا حدیث کنم حضرت امیر عرض کرد یار رسول الله حدیث از شما شنیدن احلى و احسن است پیغمبر ﷺ فرمود گویا مینگرم که بر دخترم فاطمه وارد شدی و او چنین وچنان بتو گفت حضرت امیر عرض کرد یار رسول الله نور فاطمه از نور ماست پیغمبر فرمود مگر نمیدانی که نور فاطمه از نور ماست این وقت علی سر بسجده شکرنهاد عمار گفت سپس علی بسوی خانه مراجعت کرد و من بالو بودم تابرفاطمه درآمد آن‌مخدره عرض کردی اعلی بند پدرم رفتی و آنچه من با تو گفتم با پدرم حکایت کردی حضرت فرمود بلی یابنت رسول الله فاطمه عرض کرد بدان یا بالاحسن که خدای تعالی خلق کرد نور مرا و آن نور تسبیح خدای تعالی میکرد سپس آن نور را در درختی از درختهای بهشت قرار داد که تابش آن نور بهشت را روشن گردانید تاگاهیکه در شب معراج پدرم در بهشت آمد بحکم وحی والهام نمر آن شجر را مأخذ داشت و در دهان بگذاشت و در اطراف زبان بگردانید و خدای آنرا در صلب پدرم بودیعت نهاد آنگاه این ودیعت را در رحم مادرم خدیجه بنت خوبیلد نقل و تحويل داد اینک منم آن نور و دانایم بر ماکان و مایکون و مالم یکن همان ای ابوالحسن مؤمن نظاره میکند بنور خدای تعالی .

## (خبر مصحف فاطمه (ع))

در کتاب بصائر الدرجات سند بامام صادق میرساند حمام بن عثمان گوید شنیدم از امام صادق ظیله که فرمودند زنادقه در سال یکصد ویست و هشت هجری ظهور میکنند (و ذلك لاني نظرت في مصحف فاطمه) چون این مطلب را در مصحف

فاطمه دیده ام راوی عرض کرد که مصحف فاطمه کدام است حضرت فرمود خدای تبارک و تعالی چون پیغمبر خودرا بجوار خود طلبید چندان حزن و اندوه بر فاطمه استیلایافت که جز خدا کس نداند خدای متعال ملکیرا فرستاد که از برای فاطمه حدیث کند واورا تسلی دهد فاطمه این داستانرا بعرض امیر المؤمنین علیه السلام رسانید حضرت فرمود این مرتبه که صوت او را استماع کردی هرا خبر ده چون فاطمه علی را آگاه کرد حضرت آنچه آن ملک خبر میداد مینوشت و مصحف فاطمه عبارت از همین است و در او از مسائل حلال و حرام چیزی نیست آنچه در اوهست اخبار از حوادث آینده است.

و نیز در کتاب مذکور است که جماعتی از حضرت صادق سؤال کردند از معنی جفر که آن چه چیز است حضرت فرمود پوست گاوی است مملو از علم عرض کردند جامعه کدام است فرمود آن صحیفه‌ئی است که طول آن هفتاد ذرع است و عرض آن باندازه پوست شتر دو کوهان است و آنچیزی را که هر دم محتاج میشوند بدان در آن صحیفه نگاشته است و هیچ حکمی و حدیثی نیست الا آنکه در آن صحیفه ثبت است حتی دیه خراشیدن چیزی. راوی عرض کرد این است صحیفه فاطمه. آنحضرت زمانی دراز ساکت نشست سپس فرمود: شما بحث از چیزی که بکار شما نمی‌آید مینمایید فاطمه بعد از رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگانی کرد و از فراق پدرساخت اندوهناک بود و حزن شدید اورا عارض شد خداوند متعال جبریل را فرستاد تا اورا دلداری بدهد و تسلی خاطر شریفش بنماید و از مقام پدرش اورا آگاه کند و خبر بدهد اورا از حوادث آینده و از زندگانی ذریه او و علی آن مطالب را در صفحاتی ضبط نمی‌نمود و این است مصحف فاطمه.

(مؤلف گوید) مصحف فاطمه از مفاخر اهل بیت عصمت میباشد که اورا در ردیف جامعه میشمردند نقه الاسلام کلینی در کافی بسنده خود از امام صادق روایت میکند که آنحضرت فرمود (علم ناغابر و مزبور و نکت فی القلوب و ترقی الاسماع و عند نا  
الجفر الاحمر و الجفر الایض و عند نا الجامعه و عند نا مصحف فاطمه)

چون از شرح این کلمات از آنحضرت پرسش کردند فرمود علوم مابحادث آینده مثل علم ما است بحادث گذشته یعنی همچنانکه حوادث گذشته برما معلوم است كذلك حوادث آینده و هرگاه بخواهیم چیزی را بدایم که علم او از ما پوشیده است خداوند متعال ملکی را مولک کرده است که آن مطلب را بر لوح دل ما نقش مینماید و بگوش های میخواند و در نزد ما سبیل است بنام جفر احمر که در آن سلاح رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسالم و مواریث انبیاء هیباید و سبیل دیگر است بنام جفر ایض که در آن سبیل تورته موسی و انجیل عیسی و زبور دارد و صحف ابراهیم و قرآن محمد و سائر کتب سماویه درآواست و جامعه کتابی است که آنچه را که مردم بآن محتاج اند از احکام دراو نسبت است حتی دیه خراش و نصف خراش و در نزد هاست مصحف فاطمه که اسماء ملوك و حوادث آینده در او شرح داده شده است . و این روایت را ( محمد خواندن شاه شافعی ) در کتاب ( روضة الصفا ) در ترجمۀ امام صادق عليه السلام نقل کرده است از اینجا باید دانست که فاطمه زهراء سلام الله عليها گنجینه علوم اولین و آخرین است و خطب و کلمات او که بعد ازین بیاید شاهد صدق مدعی است کیف لاوهی الكلمة العليا والوحدانية الكبرى و حجاب الله الاعظم الاعلى و شرف الارض والسماء سلام الله عليها .

## اثر طبع غافل

از شعرای قرن رابع عشر است نامش میرزا محمد صادق مدعو باقاخان طبرستانی الاصل و طهرانی المولد والمسکن المتخلص بغافل سالهادر طهران مشغول به تجارت بود تادرسنۀ ۱۳۱۰ در سن شصت سالگی هشرف بهمکه معظمه کردید و از آنجا به نجف اشرف هشترفت و در آن آستانه ملک پاسبان رحل اقامت افکند و اشعار آبدار در مدائح اهل بیت اطهار سروده پس از آن آنرا جمع آوری کرده بنام ( مدائح المعصومین ) در بمبئی بطبع رسانیده حقیر چند قصیده از او که راجع بصدیقه ظاهره ( ع ) بود از آن انتخاب کردم و در هر کجا بمناسبت قدری از آنرا ذکر میکنیم .

زهرا که بود زهره گردون رسالت  
در عالم کثیر نهان گردانست ظهوری  
چون طاق دوابرو که بیک قائم جفت است  
مقصود بزوجیت هر فرد از آن بود  
پیرایه هستی است وجودش بد عالم  
با حمل و قارش نکند کوه تحمل  
نفسی است وجودش که در آینه تصویر  
گرفت غافل بر دیوار نویسنده  
ورع صفت او سنجی باعفه هر یم  
چرخ از بی بو سیدن دستش بصدامید  
کردست علی عقدہ ایجاد کشود است  
در حشر اگر روی عمل زشت و سیاه است  
از بسکه بر او حسن شفاعت بود افزون  
ای کونزوتسنیم لب ای خلدروان بخش  
نور ای مظهر انوار ولایت  
انعام تباری است که سر بر سپهر است  
در رذات تو از بسکه حیا هست مهیا  
باری اگر از مدح تو غافل شده غافل

نو با وہ احمد شرف عترت وهم آل  
متاز نمیگشت زاقران وزاممال  
او جفت علی آمده بصورت احوال  
کو جفت علی گشت ز خلاق متعال  
المرئه للمرء علی القول من الامال  
آری شتر خسته نیارد کشد انتقال  
از شرم نیامد نظر خلق به تمثال  
از روی حیا پشت کنند مهر ب دیوال  
در کفة قسطاس چو خوار بمثقال  
شد همیت دست اس لب آورد به تمثال  
بر عقدہ دل او بعلی آمده حلال  
بر طلعت عفو شگنه ماست خط و خال  
بر حسن بدل گردد قبح همه اعمال  
کوثر زنم چشمہ نوشین تو سیال  
مهری، ولی مطلع تو مشرق اجلال  
چون خان نعم حمل شود بر سر حمال  
شرم آیدم از گفتگن او صاف شوم لال  
بر عفو، گنه نیست سزاوار تو اهمال

### قیلیابی از هنر ادب فاطمه (ع) از گنیب اهل سنت

و آن از حوصله حساب بیرون است ولی مشت نمونه خروار است و این اخبار  
حجه قاطعه است بر اهل سنت سیما کسانی که نعوذ بالله عایشه را بر فاطمه مقدم می  
دارند و شعور خود را نثار قدم مشایخ ثلاثة و عایشه نموده اند.  
و در خلال اخبار اهل سنت پاره ای از اخبار کتب شیعه بجهت تکمیل مقام ذکر

خواهد شد :

اول صفة فاطمه حاکم نیشاپوری در مستدرک ازانس بن ملک حدیث کند که گفت از مادرم سؤال کردم از صفة فاطمه گفت (۱) فاطمه ماه شب چهارده و اگر نه خودشیدی است که از ابر بیرون آمده شیبه ترین مردم بر سوی خدا بود . در جلد ۲ اعیان الشیعه (۲) از عطاء بن ابی ریاح حدیث کند که فاطمه دختر بیغمبر هنگامیکه آرد خمیر می کرد گیسوان میارکش بطرف ظرف خمیر زده میشد (۳)

در کشف الغمة حدیث کند که واعظی در منبر از فضائل و مزايا و شوونات خاصة فاطمه راییان مینکرد در خلال تکلم حال طربی اورا دستداد در آنحال این دو بیت را انشا کرد .

خجلا من نور بهجتها \* تواری الشمس بالشقق  
وحیاه من شما ئلها \* يغطى الفتن بالورق  
جمع کثیری از مستمعین از شنیدن این دو بیت لباس خود را بر تن بدربندند و از شنیدن اوصاف فاطمه صدای را بگیریه بلند کردن )

وابن عبدالبرد استیعاب بسندهای متعددی از عایشه نقل میکند که گفت من ندیدم احدیرا که شیبه تر باشد بر سول خدا از فاطمه و در بعض آن روایت است که عایشه گفت من ندیدم احدیرا که از فاطمه اشبه حدیثاً أو كلاماً برسول الله بوده باشد و در بعض روایات بلفظ سُمْتَا وهدياً ولالا مذكور است .

ونیز عایشه گوید هر گاه فاطمه وارد میشد رسواخدا تمام قامت از پیش پای او بلند میشد و او را ترحیب میکفت و دستهای فاطمه را می بوسید و اورا در پیش خود جای میداد .

صاحب مستدرک بخاری بعد از نقل این حدیث گوید این حدیث صحیح است

- (۱) فقالت كاتها ۱ فـ لـ لـ الـ بـ الدـ اوـ الشـيـسـ كـ فـ رـتـ غـيـاماـ اوـ خـرـجـتـ منـ السـحـابـ وـ كـانتـ  
بيضاء بـضـأـءـ اـشـبـهـ اـنـاسـ بـرسـولـ اللهـ (صـ) شـبـهـ (۲) صـ ۴۶۲
- (۳) تعـجـنـ وـانـ قـبـيـتهاـ تـضـرـبـ إـلـىـ الـجـفـةـ (ـوـالـقـصـبةـ الـخـصـلـةـ الـمـتـوـبـةـ مـنـ الشـمـرـ)

بشرط شیخین و آنرا نقل نکردند یعنی بخاری و مسلم شرائطی که برای نقل حدیث در اول کتاب خود ملتزم شدند آن شرائط در این احادیث هست مع ذلك نقل نکردند .

و در يك عده روایاتی است که (قبلت فاطمه تمشی ما تخطی مشیتها مشیة رسول الله) و در بعض روایات ماتخرم مشیتها مشیة رسول الله یعنی راه رفتن او همانند راه رفتن رسول‌اللخدا بود ولکن ارباب تحقیق و عرفان میگویند یعنی کردار و گفتار و رفتار او همانند رسول‌اللخدا بود چنانچه در افواه والسنّه معروف است که میگویند فلاذی مشی او مثل فلاذی است یعنی درمعاشرت و معاملات و اخلاق مثل فلاذی است: هدر راه رفتن و قدم بر داشتن و این دوقول هانعه الجمیع نیست هردو باشد هم راه رفتن فاطمه و هم سیره و اخلاق او .

### (۷) (صدق لہجه فاطمه)

ابن عبدالبر در استیعاب سند بعایشه هیرساند که گفت من ندیدم احديرا که راست گوثر از فاطمه بوده باشد مکر فرزندان او .

اقول هر گاه باعترافات روایت اهل سنت فاطمه اصدق لہجه از همه مردم است شیخین چرا شهادت اورا رد کردن تا آنکه از دنیا رفت و بر شیخین غصبناک بود .

### (۸) (احادیث حسنه حماشرت فاطمه ع)

در تفسیر عیاشی از امام باقر حدیث کند که فرمود فاطمه درخانه امیر المؤمنین علیه السلام چهار خدمت را بر ذمت نهاده بودیکی تمشیت خانه دوم خمیر کردن آرد سوم پختن نان و وظیع چهارم جاروب کردن خانه و علی ضمانت کارهای بیرون خانه را نموده بود از نقل و تحویل حطب و آوردن طعام يك روز امیر المؤمنین بر فاطمه وارد شد فرمود از خورش و خوردنی چهداری عرض کرد قسم بدانکس که حق ترا بزرگ داشته سه روز است در تزد ما چیزی بددست نشود فرمود چرا مرا آگهی ندادی عرض کرد رسول‌اللخدا

فرمان کرده است که من از شما چیزی طلب ننمایم فرمود این در وقتی است که پسرعم تواز برای شما چیزی بیاورد و اگر نه چگونه سؤال نفرهای این بگفت واخانه بیرون شد و از مردی دیناری بوا مگرفت در عرض راه مقدار ایده کرد فرمود چه چیز ترا در این ساعت هوای گرم از خانه بیرون فرستاده مقداد عرض کرد گرسنگی یا المیر المؤمنین به حق آن کسی که منزلت ترا عظیم قرارداده چون طاقتمن تاق گردید از خانه بیرون شدم حضرت فرمود حال منم مثل حال تو است و اکنون من دیناری بقرض گرفته ام و ترا برخود مقدم میدارم و دینار را تسلیم مقداد نمود و راه سرای پیش گرفت چون بخانه وارد شد نظر کرد دید رسول لخدا نشسته و فاطمه بنماز ایستاده و چیزی سرپوشیده حاضر است چون فاطمه از نماز فارغ گردید زبر پوش بر گرفت قدحی مملوا از تان و گوشت آش کار گشت علی <sup>طبله</sup> چون این بدید فرمود ای فاطمه از کجا این طعام را بدست کرد از تزد پرورد گار خود که روزی بی حساب میدهد بهر کس که میخواهد رسول لخدا فرمودندیا ابالحسن آیاترا حدیث نکنم بمثل همین قضیه عرض کرد بفرمائید یار رسول الله فرمود مثل دخترم زهراء مثل هریم بنت عمران است که هر گاه ذکر یابرا و وارد میشد طعامی در نزد او میدید میپرسید این طعام از کجا است مریم میگفت از نزد پرورد گار عالمیان است که بند گان را بغير حساب روزی میدهد هر گاه بخواهد (۱)

اقول از سیاق حدیث پر ظاهر است که این واقعه دینار غیر از واقعه مذکوره

در معجزات فاطمه (ع) است

در قرب الاسناد سندها مصادق میساند که آنحضرت فرمود علی و فاطمه بخدمت رسول لخدا آمدند و در خواست کردند که خدمت خانه یعنی ایشان تقسیم بنماید رسول لخدا

(۱) نیشا بوری در تفسیر خود گفته روی عن النبی انه جاءعی ذمن قحط فاھدت الی فاطمه رغیفین و قطمة لحم قاللت فاطمه آتره بها فرجعت اليها فکشفت عن الطبق فاذا هو ملو خبزا و لحمة فهمت فعلمت انها نزلت من عنده الله فقال النبی انا لك هذا فقالت هومن هنداش ان الله يرزق من بشاء بغير حساب فقال الحمد لله الذي جعلك شيئاً مريماً سيدة نساء بنى اسرائيل ثم جمع رسول الله على بن ابي طالب والحسن والحسين وسائر اهل بيته حتى شبعوا و بقي الطعام كيما كان فاوست فاطمه على جيرانها )

فرمود آنچه خدمت داخل خانه است بفاطمه تعلق دارد و آنچه بیرون خانه است بعلی تعلق داشته باشد فاطمه میفرماید چندان فرح و سرور مراعتن گردید که جز خدای کس نداند که رسولخدا مرآ مأمور باعوری فرمود که دیگر احتیاج بخردج از خانه و تصادم با رجال نیست چه آنکه زنانرا تحمل شغل مردان نباشد (کنایت از اینکه خانه داری و سرپرستی اطفال و حضانت ایشان در خانه وظیفه زنان است.

این حقیر وظیفه زنانرا در کتاب (کشف الغور) نظاماً و نشرا مفصلان شرح داده ام و آنرا طبع و منتشر کرده ام بالجمله حسن معاشرت فاطمه و حسن تبعل او آفریده ای بر او پیشی نکرفته و نخواهد گرفت در لقب راضیه و مرضیه بعضی بیانات راجع باشی قسمت سبق ذکر یافت و همچنین در ذیل کینه ام الهنا.

و نیز صدوق در علل الشرایع سند با امیر المؤمنین میرساند که آنحضرت بمردی از قبیله بنی سعد فرمود آیامن ترا حدیث نکنم از فاطمه هنگامیکه در خانه من بودو محیوب ترین مردم بود در نزد رسولخدا مع ذلك چندان آب کشیدی که اثر بند مشک درسینه او نمایان بود و چندان آسیا گردانیدی که دستهای مبارک او آبله کردی و از جاروب کردن خانه و آتش افروختن زیر دیک گرد آلد ولباس او متغیر شدی و سختی و مشقت بر او مستولی شدی اورا گفتم ای فاطمه اگر بخدمت پدرت رسولخدا ذالله داشت میرفی و خادمه ای از او درخواست مینمودی باشد که ترا مساعدت بنماید فاطمه رفت بخدمت رسولخدا چون بعضی اعراب در نزد آنحضرت بودند سخن نکرد مراجعت نمود رسولخدا ذالله دانست فاطمه برای حاجتی بخدمت او آمد و بی نیل مرام مراجعت نموده روز دیگر صبح بخانه موارد شد در حالیکه من و فاطمه در زیر لحاف بودیم رسولخدا تاسه هرتبه گفت السلام علیکم ومن در مرتبه سوم گفتم و علیک السلام یا رسول الله و قانون آنحضرت این بود هر کاه بخانه فاطمه میآمد تاسه هرتبه سلام میکرد اگر حواب نمیشنید مراجعت میکردد فلذا جواب گفتم و عرض کردم بفرماید آنحضرت آمد و در بالای سرها نشست فرمود ای فاطمه دیر و ز آمدی بند من بگو حاجت توجه بوده فاطمه از حیا سخن نکرد امیر المؤمنین میفرماید ترسیدم من اگر جواب اورا ندهم

آنحضرت برخیزد برود فلذا سراز زیر لحاف بیرون کردم عرض کردم یار رسول الله من شما را خبر دهم فاطمه چندان آب کشیده که اثربند مشک درسینه او نمایان است و چندان آسیا کردن اینده است که دستهای او آبله کرده است و چندان زحمات خانه از جازوب کردن و افروختن آتش و دیگر کارها اورا پژمرده نموده من اورا گفت م اگر بخدمت رسول خدا بر روی باشد از برای شما خادمه بفرستد که شمارا مساعدت بنماید رسول خدا فرمود آیامن تعلیم نکنم شمارا بچیزی که بهتر باشد از برای شما از خادمه و آن این است که چون بجامه خواب داخل میشوید سی و چهار مرتبه سبحان الله بگوئید و سی و سه مرتبه الحمد لله بگوئید و سی و سه مرتبه الله اکبر این وقت فاطمه سراز لحاف بیرون کرد عرض کرد رضیت عن الله رسوله تاسه مرتبه گفت از خدا و رسول راضی شدم

#### (ع) احادیث تسبیح فاطمه (ع) و ثواب آن

یکی روایت عمل الشرایع بود که آنفا گذشت و دیگر در نیل اخیر جزء چهارم صحیح بخاری و نیز ابوبکر شیرازی که از اعلام سنیه هستند سند، بابی لیلی میرسانند که علی شکایت کرد که حمل مشک آب بدن هرا بیاورد و پوست آنرا برداشت فاطمه نیز شکایت کرد که دستهای من از گردانیدن آسیا ازال کار شده است چون در این وقت نزد حضرت رسول ﷺ گر و هی از اسیران حاضر بودند امیر المؤمنین فاطمه را فرمود بنزد دیگ پدر شو و خدمت کاری طلب کن لاجرم فاطمه بحضرت رسول آمد و سلام داد و جواب شنید.

وبروایت بخاری رسول خدا را ندید عایشه در آنجا بود مطلب را بعاشه فرمود چون پیغمبر وارد شد عایشه رسول خدا را از قصه آگاه کرده رسول خدا بخدمت فاطمه شتافت فاطمه میفرماید مادر خوابگاه خود خواهید بودیم من خواستم از جای خود برخیزم رسول خدا فرمود بجای باش سپس بین من و علی نشست حتی وجدت برقدنه هی علی صدری سپس تسبیح را تعلیم آنهانمود و بروایت ابوبکر شیرازی و حاکم در المستدرک و عسقلانی در اصابه فاطمه بحضرت رسول آمدوبی آنکه اظهار حاجت کند مراجعت

فرمود امیر المؤمنین فرمود بگوی تاچه جواب آردی عرض کرد بخداقسم از هیبت رسول خدا مرانیروی سخن گفتن نماند

وبرایت دیگر گفت چند نفر از جوانان بزد آنحضرت بودند من حیاکردم سخن بگویم این وقت علی فاطمه را برداشت وبحضرت رسول آمد وسلامداد جواب شنید پیغمبر فرمود همانا حاجتی شمارا باینجانب جنبش داده امیر المؤمنین صورت حالرا بشرح کرد

وبرایت دیگر فاطمه شرح حال خویش نمود رسول خدا فرمود بخداقسم اینک در مسجد چهارصد تن حاضر است وایشانرا نه طعامی است مهنا ونه جامعه ایست مهبا اگر بینناک نبودم که از توفیقی فوت شود ترا جاریه ای عطا میکردم همان اینفاطمه نمیخواهم اجریکه خاص تواست بر جاریه فرود آید ویم دارم که فردای قیامت در حضرت خداوند علی با تو از درمختصات بیرون شود وحق خود را از تو طلب کند آنگاه تسیح فاطمه را بجای کنیز بایشان تعلیم نمود چون فاطمه مراجعت نمود حضرت علی <sup>علیه السلام</sup> فرمود رفتی خدمت رسول خدا برای طلب دنیا خدای متعال نواب آخر ترا بماء عطا فرمود این وقت این آیه شریفه نازل گردید (واما تعرض عنهم ابتغاء رحمة من ربک ترجوها فقل لهم قول امیسورا) چون رسول خدا اجر جميل ونواب جزيل رادر فروختن جاریه واتفاق باصحاب صفة میدانست لهذا اعراض فرمود از قضاء حاجت دخترش فاطمه ورضای خدارا در آن ارجح میدانست بس خداوند متعال فرمود این اعراض تو از قربت قریبیه وفاطمه مرضیه بجهت طلب نواب ورحمت ورضای ما است که بدان امیدواری لیکن بقول حسن بافاطمه سخن بگوی که در آن هم رضای ما است وطلب نواب ورحمت است از این جهت آن پیغمبر رحمت در این آیه از قول میسوردانست از پروردگار متعال اجازه تیست در استرضای خاطر فاطمه بلکه ابتغاء برضوان الله و رجاء بر رحمة الله در حقیقت بر آوردن حاجت فاطمه است پس جاریه ای برای آن مخدره فرستاد و آنرا فضه نام نهاد که ترجمة حال او در محل خود مفصلابیاید

واما نواب این تسیح کلینی در کافی باسناد معتبرة از محمد بن مسلم ثقی از

امام باقر روایت میکند که آنحضرت به محمد بن مسلم فرمودند بعد از نماز و ریضه فاضل تر از تسبیح فاطمه چیزی نمیدانم که بعد از هر نماز مقرر و معمول دارند و ده مرتبه این تهلیل را بعد از نماز صبح بسکونیت لا اله الا الله وحده لاشریک له الامالک و له الحمد بمحبی و بیعت و هو حی لایموت یده الخیر و هو علی کل شئی قدیر

و حضرت باقر فرمودند اگر چیزی فاضل تر از تسبیح فاطمه بود رسول خدا ازوی درین نیفرمود واورا تعلیم مینمود و آن سی و سه مرتبه سبحان الله وسی و سه مرتبه الحمد لله وسی و چهار مرتبة الله اکبر این جمله یکصد بشمار میرود

و برایتی باین ترتیب عامه قرائت مینمایند حضرت باقر میفرماید اوی و اشهر آنست که ۳۴ کرت الله اکبر و ۳۳ کرت الحمد لله و ۳۳ کرت سبحان الله بگوید

و دراعیان الشیعه در ترجمة حضرت زهرا سلام الله علیها الاصابة ابن حجر نقل میفرماید که علی بن ابی طالب ؓ میفرمود از آنروز یکده من این تسبیح را تعلیم گرفتم آنرا ترک نکرد مابن الکوا گفت ولو در شب صفین حضرت فرمود قاتلکم الله ولو در شب صفین .

و محدث قمی در کتاب باقیات الصالحات که در حاشیه مفاتیح الجنان مکرر در مکرر طبع شده میفرماید احادیث در فضیلت این تسبیح زیاده از حدود احصا است از حضرت صادق ؓ منقول است که فرمود ما امر میکنیم کوکان خود را به تسبیح فاطمه (ع) چنان که امر میکنیم ایشان را بنماز پس آنرا ترک مکن که هر که مداومت نماید بران شقی و بد بخت نشود .

و در روایت معتبر وارد شده است که ذکر کمی که خدا در قرآن مجید بآن امر فرموده تسبیح حضرت فاطمه است و هر که بعد از هر نماز مداومت نماید خدا را بسیار یاد کرده است و بآیه کریمة و اذکر والله ذکر اکمیرا عمل نموده

و بسنده معترض از امام باقر ؓ مروی است که هر که تسبیح فاطمه را بگوید و بعد از آن استغفار کند خدا اورا بیامرزد و آن بر زبان صد هست و در میزان عمل هزار و شیطان را دور میکند و خدا را خشنود میکردارد .

و بسندهای صحیحه از حضرت صادق ؑ هرویست که هر که تسبیح فاطمه را بعد از نماز بگوید پیش از آنکه پاها را از هیئت نماز بگرداند آهربازیه شود و بهشت اورا واجب گردد

و در حدیث معتبر بگویی که تسبیح فاطمه را بعد از نماز خواندن بهتر است نزد من از آنکه هزار کعبت نماز بگذارد در هر روزی نشده است بچیزی از تسبیح و تمجید که بهتر از تسبیح فاطمه باشد و اگرچی از آن بهتر میبود حضرت رسول آنرا بفاطمه عطا مینمود

و از حضرت صادق ؑ هرویست که بعد از نماز فریضه تسبیح فاطمه را بگوید و در عقب اویک مرتبه لا اله الا الله بگوید خداوند متعال اورا بیامر زد

## ثواب تسبیح قربت

و بهتر این است که تسبیح فاطمه زهراء را با تسبیح تربت حضرت سید الشهداء را بنماید و همچنین سائر اذکارا و پیوسته تسبیح تربت حضرت را با خود داشتن مستحب و حرزاً بلاه است و موجب ثواب بی انتها است

و منقول است که در ابتدا حضرت فاطمه ریشه‌ای از پشم تاییده بودند و بر آن گره‌ها زده بودند و حساب تسبیح را بآن گره‌ها نگاه میداشتند تا آنکه حضرت حمزه در احمد شهید شد این وقت آن خدره از تربت قبر حمزه تسبیحی بساخت و بآن تسبیح میکرد مردم نیز چنان کردند تا اینکه حضرت سید الشهداء شهید شد سنت شد که از تربت آن امام مظلوم تسبیح بسازند و بآن ذکر گویند

و از حضرت صاحب الامر هرویست که هر که تسبیح امام حسین ؑ در دست داشته باشد و ذکر رافراموش کند ثواب ذکر برای او نوشته میشود

و از حضرت صادق منقول است که تسبیح ذکر میکند بی آنکه آدمی ذکر بگوید و فرمود که یک ذکر یا یک استغفار که با آن گفته میشود برابر است با هفتاد ذکر که با

چیز دیگر گفته میشود و اگر بی ذکر بگرداند بهر دانه هفت تسبیح برای او نوشته میشود و نیز مردیست که حوریان بهشت چون ملکیرامی یستند که بزمین میآید باو

التماس میکنند که از تسبیح تربت حضرت حسین برای مایاورد

و در حدیث صحیح از حضرت امام موسي علیه السلام منقول است که مؤمن می باید خالی نباشد از پنج چیز مساوا ک و شانه و سجاده و تسبیحی که در آن سی وجہار دانه باشد و عقیق و ظاهر این است که خام و پخته هردو خوب است و خام بهتر است ( باقیات الصالحات )

۵ دیلمی که از مشاهیر سنیه است در کتاب ( فردوس ) بسند خود از ابن عباس حدیث کند که رسول خدا با امیر المؤمنین فرمود یاعلی خدای متعال فاطمه را بتو تزویج کرد و مهر او را زمین قرار داد و آنکه با تنو دشمن باشد راه رفتن او بر روی زمین حرام است

اقول در عنوان تزویج فاطمه سبق ذکر یافت که تنها زمین مهر فاطمه نبوده است نهایت حضرات اهل سنت همین مقدار را هم که معترض باشند برای ما کافی است و اگر نه فضائل فاطمه را چگونه توان احصی کرد و غیر متناهی را چگونه توان متناهی کرد دریا را چگونه توان کیل کرد آفتاب را چگونه توان پیمود فضیلت آن مخدره را در طی سخن فرو گرفتن بدان ماند که عنکبوت همی خواهد خورشید و ماهر ا در کار گاه خویش در افکند و فرو بند کسی که شعاعی از اشعه انوار الوهیت است معرفت بکنه او در عقده محال است برای غیر معصوم .

## (۶) احادیث خیر نساء العالمین و نظائر آن

یک دسته روایات که مجمع علیه بین شیعه و سنی است این حدیث که رسول خدای فرمود (۱) خیر نساء العالمین اربع هریم بنت عمران و آسیه بنت مزارح و خدیجه بنت

(۱) بخاری در صحیح خود احمد بنبل در مسند خود طبرانی در معجم خود وسلامی در تاریخ خراسان و نعلی در تفسیر ش و ترمذی در صحیح خود و کذا مسلم وابوداد ونسائی در صحاح خود وحاکم نیشا بوی

خوبیلد وفاطمه بنت محمد یعنی بهترین زنان عالمیان ابن چهار زنند و نیز فرمود افضل  
 نساء اهل الجنة یعنی فاضل ترین زنان اهل بهشت این چهار زنند  
 و نیز رسول خدا فرمود سیدات اهل الجنة اربعة همین چهار نفر را نام میرد  
 و نیز فرموده حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران و آسیه بنت مزارح و  
 خدیجه بنت خوبیلد وفاطمه بنت محمد وبروایت ابو صالح مؤذن در اربعین که گفته  
 مقائل وضحاک وعکرمه از ابن عباس حدیث کردند افضلهن فاطمه  
 و نیز آنحضرت ﷺ فرموده لقد کمل من الرجال کثیر و ما کمل من النساء  
 احداً اربعة (المذکوره) ودر روایت دیکر ما کمل من النساء الاربعه (المذکوره)  
 و نیز فرموده بنابر واتیکه (دریں نقل کرده از طریق اهل سنت الجنة اشناقت  
 الى اربعة من النساء مریم بنت عمران و آسیه بنت مزارح زوجة فرعون و هي زوجة  
 النبي في الجنة و خدیجه بنت خوبیلد وهي زوجة النبي في الدنيا والآخرة و فاطمه  
 بنت محمد

و نیز برایت ابو نعیم در حلیة الاولیاء که از عمران بن حصین و جابر بن سمره  
 نقل میکنند که رسول خدا ﷺ بر دخترش فاطمه وارد شد واژ او احوال پرسی نمود  
 آن مخدره از تنگی طعام و نقاہت شکایت داشت (۱) آنحضرت فرمود آیاراضی نیستی  
 بدرستیکه تو سیده زنان اولین و آخرین هستی فاطمه عرض کرد یا بتاه پس چگونه مریم  
 سیده النساء میباشد حضرت فرمود مریم سیده زنان عالم خود میباشد و تو سیده زنان اولین و  
 آخرین میباشی آسیه و مریم و خدیجه بر حست روایت دیکر كالججاب لها یعنی پیش خدمت  
 و نیز شیخ هفید در خصال سند با امیر المؤمنین میرساند که آنحضرت فرمود

در مستدرک خود وابو صالح مؤذن در اربعین خود وسبط ابن جوزی در تذکره خود وابن طلحه در  
 مطالب السؤال وابو نعیم در حلیه وعلی متنی در کنز العمال وسماعی در فضائل و بشراوى در اصحاب و  
 ابوالسعادات در فضائل الشرة وابن مغازلی در مناقب خود وابن حجر در صواعق شبنجی در نورالا  
 بصار و عقلانی در اصحابه وابن اثیر در اسد الفتاوا وابن عبدالبر در استیعان وجماعت بسیار بدیگر  
 (۱) قالت انى لوجه ولو انه لبزیدني انه مالی طاماً كله قال يابنها اما ترضين انك سيدة نساء  
 العالمین الخ

که رسول‌خدا مرآ بدمین کونه وصیت نمود فرمود یا علی خدای متعال  
 بر دنیا هشرف شد مرآ بر گزید از میان مردان دنیا سپس ترا بر گزید از میان  
 مردان دنیا بعد از من و تو امامان از فرزندان ترا بر گزید بر مردان دنیا و در مرتبه  
 چهارم دختر هن فاطمه را اختیار کرد و بر گزید او را بزرگان اولین و آخرين  
 و بیز در معانی الاخبار سند باهم صادق عليه السلام میرساند که فرمود در جواب  
 مفضل بن عمر و هنگامی که از آنحضرت سؤال کرد هرآ خبرده از قول رسول‌خدا بِالْحَقَّ  
 که در حق فاطمه فرمود انها سيدة نساء العالمین آیا او سيدة زنان عالم خود می‌باشد  
 آنحضرت فرمود این از برای مریم بنت عمران است اما فاطمه سيدة نساء العالمین من  
 الاولین والآخرين

از این جمله روایات چون آفتاب نیم روز روشن شد که فاطمه زهراسیادت  
 بر تمام زنان دنیا و تمام زنان بهشت دارد چون این احادیث همه مطلق است و در  
 صورتی که آن مخدره بالاستقلال بزرگی و سیادت بر تمام زنان دنیا و اهل بهشت دارد  
 باید زنی بصلاح و تقوی و تقرب او نباشد و اگر نه ترجیح هرجوح بر راجح خواهد  
 بود و این قبیح است زیرا که اگر زنی باشد که دارای مرتبه او باشد بزرگی آن  
 مخدره بر آن زن صورت نه بند و بواسطه اینکه نزد خدا تمامی احساب و انساب  
 باطاعت و ملازمت تقوی است و در صورتی که مناط مسئله تقرب و تقوی بوده باشد و او  
 بصریح احادیث مذکوره که قلیلی از آنها را در قلم آوردیم سیده زنان بهشت باشد  
 پس لازم است که زنی در نزد خدا عزیز تر و بزرگتر از فاطمه نباشد حتی مریم که از  
 زنان بر گزیده در قرآن است و حتی مادر مکرمه اش خدیجه کبری مصافا براینکه  
 مذکور شد این سه زن یعنی آسیه و مریم و خدیجه روز قیامت پیش پیش زهرا مثل  
 در بان و حاجب راه می‌روند تا اینکه با این شأن و منزلت داخل بهشت شوند و فضیلت  
 این سه زن بر کافه عالمیان ثابت است (۱)

۱ در لغة البيضا في شرح خطبة الزهراء كوبید وبالجملة فمن تتبع الاخبار وجاس خلال تلك الديار علم ان سيدتنا الزهراء قد حازت من الکمالات النفسانية والفضائل العقلانية مالها بعزمها احدمن نوع النسوة من الاولين والآخرين وانها ولية الله تعالى في المساوات والارضين و

با این حالت بعضی ازی خردان اهل سنت هرگاه بخواهند مدح فاطمه بگویند حرف آنها اینست فاطمه تبدل عایشه و بعض دیگر معادله زبانم بسوذ میگویند عایشه افضل از فاطمه است تبأسه افهامهم.

## اثر طبع غافل

قصیده غرائی در مولود یه صديقه کبری سروده مطلع اوين است.

(شباز هنگام چون بگذشت شد هرغ سحر گویا) تاينکه گويد

خور از جياب افق گردید طالع آنچنان گوئي تجلی گرد از برج رسالت زهره زهرا چهزهر انکه در هم مکن بود چون نقل اندر سر چه زهرا انکه در اشیا بود چون روح در اعضا نخستین حرف ديوان رسالت فاطمه آنکه موشح گشت بر فرمان هستي از خط طغرا بکثرب سير وحدت در هيلالي بشر آمد گشاد اندر گسوت زهرا بصورت ظاهر و پيدا نبوت را به سر کبريا مستوره عصمت گوايت را بصدق مدعما صديقه کبرا زمين نطع نوال او زبان باز جلال او فلك صف النعال او ملك را ملکتش دارا فلك را يك جهان اميدوار نخله آدم چهارزا يك فلك خورشيد و نور دиде حوا

انها اشرف من جميع الانبياء والمرسلين عدا ايمها خاتم النبيين ولم يبق لاحده شبها في شرف معلها وعلور بتها وسموها تها ونبتها وفضلها وما اعد الله لهم الزية التي ليست لاحده قبلها ولابعدها وان الشرف قد اكتنفهم جميع اقطارها وان العجد قد اوصلها الى غاية بعيده المجاوزون عن خوض فخارها ومهم ما ذكره ذاكر فهو في الحقيقة دون مقدارها وان شئت فاظظر الى نفسها الكريمة واطرافها وجوابها حتى تجدها قد استولت على موجبات الفضل والشرف كلها وان لها فضائل اصلية ذاتية من جهة نفسها وفضائل خارجية من جهة امها وابيها وزوجها وبينها فلها اذا نور على نور من ربها وزاد على طيب فرعها طيب اصلها وهي غصن الشجرة الطيبة التي ثابت اصلها وفي السماء فرعاها توتي اكلها كل حين باذن ربها بل هي تلك الشجرة بنفسها رسول الله اصلها وامير المؤمنين ساقتها والامة المعصومون اغصانها والشيعه اورا قه او علوم الامة ائمه او اهلي اصل ماهية الشجرة وهويتها

اژ صدف زری گزین گر عاقلی  
کر چه جمله زنده اند از بهران  
چشم بکشا و دل هر یک نکر  
زانکه کم یابست این در نین

صورتش دیدی ذمعنی غافلی  
این صدقهای قول بدرجهان  
لیک اندر هر صدف بود گهر  
کان چه دار و این چه دارد و گزین

نبی راهست دخت اما چه دختری اخت با وحدت <sup>نیاز</sup>علی راهست جفت اما چه جفتی جفت بی همتا  
پدر را گر بصورت دختر است اما که در معنی <sup>نیز</sup>نبی راهست مادر آن خجسته دره بیضا  
نه باور گر ترا کو پس چرا ام ایمایش <sup>ب</sup>بکنیت خواندان کو هست حقرا مظہر اسماء  
پیغمبر حاش لله کو گزاف اندر سخن آرد <sup>ب</sup>سخن را باش از دانش معنی عارف و دانا  
قوم الاولیا میخوانیش اما نمیدانی <sup>ب</sup>نبوت با ولایت توأم است و همسر و همتا  
وجودان در مراتب چون پزیر اکشت بر صورت <sup>ب</sup>به بطن قابلیت منعقد شد نطفه اشیا  
مقام قابلیت رتبه زهر است در هستی <sup>ب</sup>که نفس قابلیت راست تأثیث نسب اولی  
پیغمبر هم زام قابلیت زاده شد ورنی <sup>ب</sup>رسالت را به باید حق بیوجہی کند اعطای  
در دریای عصمت انکه مهر و مهشب و روزش <sup>ب</sup>نه بالا دیدن سیما  
حیا در همکتب شائش بود طفل دبستانی <sup>ب</sup>که از پیر کمالش گشت بر درس ادب دانا  
نقاب شرم بر عارض اگر از آفتاب آرد <sup>ب</sup>همه چشم فلک باشد بر او چون دیده عمیا  
وقارش فی المثل گر کوه خانم کوه قافش دان <sup>ب</sup>که اندروی عفاف اوچه اندر آشیان عنقا  
نسیم کلشن فیضش بمیرم گردیدی دم <sup>ب</sup>قدح نوشید از کونه نمر بر چیداز طوبی  
برفت اذچجر ماش هاجر بیز کان خاک مشک آکین <sup>ب</sup>بسودازی او ساره بیک سو عنبر سارا  
حرمت خاک راهش راملک بر دیده کحل افسان <sup>ب</sup>بر فوت استانش را فلک از بوسه سر در با  
شجاعت نی بر او شیان که گویم هست مرجبکش <sup>ب</sup>و ایکن دست حق را بوده اندر آستینش جا  
نه بی مهرش بود مسلم اگر طاعت کند سلمان <sup>ب</sup>نه باعفو ش بود مجرم اگر عصیان کند ترسا  
بهشت از قهر او گردد بسان حفره دوزخ <sup>ب</sup>سقر از لطف او گردد مثال جنة المأوى  
فلک را دسته دستاس او گردست رس بودی <sup>ب</sup>زان جنم دانه کردی آرد برش در همه شبها  
تئور از آفتاب افروختی تا قرص مه بندد <sup>ب</sup>درینغا سوخت نانشرا جهان از آتش اعدا  
غرض چون جشن میلاد است وقت تهنیت غافل <sup>ب</sup>نه جای تعزیت بر گو حدیث از صاغر صحبا

## ٧- حدیث ان فاطمه (ع) لسان المیزان

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمة از محمد بن الحنفیه رض حديث مبکند که فرمود از پدرم امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود روزی بر رسول خدا ﷺ نشسته و حسین در وارد شدم : دیدم فرزندم حسن در طرف راست رسول خدا ﷺ نشسته و حسین در جانب یسار او نشسته و فاطمه در پیش روی او جلوس فرموده این وقت رسول خدا فرمود ای حسن و ای حسین شما دو کفه میز ایند و فاطمه شاهین آن ترازو باشد ترازو درست نشود همگر با شاهین و شاهین ترازو نشود همگر با کفتین شما دوامید و از برای مادر شما است شفاعت امیر المؤمنین فرمود سپس رسول خدا متوجه من گردید و فرمود یا ابا الحسن تو عطا کننده اجرهای مؤمنین و تقسیم کننده بهشت درمیان آنها می باشی ) و حضرات اهل سنت نیز این روایت را نقل کرده اند (۱) و این حدیث صریح است که امر شفاعت در عهده ظاهره مطهره فاطمه زهره است و خداوند متعال این نور مقدس را سبب وصول رحمت خود قرار داده کما اینکه پدر بزرگوارش را رحمت واسعه خود قرار داده و این روایت بالخصوص خبر از مقام کریمی میدهد که امامین همامین الحسن والحسین که دارای مقام ولایت کلیه میباشند تمامیت آن مقام انانه بوجود آن مخدده دارد ابویعلى صاحب تفسیر کمیر وسفیان نوری آیه مرج البحرين یعنیانرا درج خمسه طیبه تفسیر کرده اند چنانچه در ذیل تفسیر آیه سوم سبق ذکر یافت

(۱) الشیخ عبدالله بن محمد التبراؤی القاهري الشافعی المتوفی ٢١٢٢ فی کتاب (الاتحاف)  
بعب الاشراف بساناد عن محمد بن الحنفیه وضی الله عنه قال سمعت امیر المؤمنین ع يقول دخلت يوما منزلی فإذا رسول الله جالس والحسن من يمينه والحسین من يساره وفاطمه بين يديه وهو يقول يا حسن يا حسین اتما كفتا اليزان وفاطمه لسانه ولا يعدل اليزان الا باللسان ولا يقام اللسان الا بالكفتين اتنا الامامان ولامكم انشفاعة نعم التفت الى وقال يا ابا الحسن انت تؤتى المؤمنین اجرورهم وتقسم بينهم الجنة)

## (۸) بودن فاطمه (ع) لقاح شجره طيءه

در انساب سمعانی و مستدرک حاکم و فردوس دیلمی و دیگران از ابن عباس روایت کنند که فرمود ازرسول خداشندم که این کلام بگفت انا الشجرة و فاطمة حملها وعلى لفاحتها والحسن والحسين ثمرها والمحبون لأهل البيت ورقهامن الجنة حقا وتفصیل این مقام در ذیل آیه چهارم سبق ذکر یافت

## (۹) احادیث من آذافاطمه و نظائر آن

یک دسته روایات راجع باین قسمت در کتب فریقین از حد تواتر گذشته و این روایات اصل و فرع مذهب اهل سنت را برهم بسته بدارالموار میفرستد و اندوختهای آنها که در سالهای دراز برهم باقیه و در السنن عوام انداخته بدرک اسفل هیرساند چه آنکه هر گاه اذیت فاطمه اذیت رسول خدا باشد و غصب او باشد اما کفر اذیت گذشته و غصب آورنده بلا کلفه ثابت و محقق است که تفصیل آن در قصه حرق باب بعد از این بیاید  
انشاء الله

شیخ شبلنجی در نور الابصار (۱) قال اخرج الطبرانی و رجاله ثقات انه صلی الله

(۱) طبع مصرص ۱۴ ابن حجر مکنی در صواعق المحرقة در مقصود ثالث از آیه ۱ در فضائل اهل بیت و عقلانی در اصحاب در ترجمة فاطمه و کذا ابن ابی در اسد الماء و ابن عبد البر در استیباب و بخاری در باب خمس و علی متنی در کنز العمال در فصل ثانی اذباب خامس از فضائل اهل بیت از حرف الفلاح ص ۲۱۸ طبع حیدر آباد و بدشانی در مفتح النجاة و حاکم نیشابوری در مستدرک و ابن مغازلی در کتاب مناقب و شیخ عبد الحق دھلوی در مدارج النبوة و عقلانی در فتح الباری در باب نکاح و همانی در مودة القربی و بشراوى در کتاب اتعاف و بخاری در باب فضائل الصحابة و در باب ذب الرجل عن ابنته اذباب نکاح وابی داود سجستانی در صحیح خود ص ۲۰۲ از کتاب نکاح باب ما یکرہ ان یجمع بینهن من النساء طبع هند و در جزا ثانی از کتاب مصایب السنة بفوی ص ۲۰۵ طبع مصر و طبرانی در مجمع کبیر و احمد بن حنبل در مسند خود باسانید کثیره و در تلخیص مسند تأییف ذهی و ابراهیم بن محمد حموی در فراتر الدسطین و موفق بن احمد خوارزمی در جزء اول مقتول الحسین ص ۳۵ و در کتاب فضائل و قسللانی در موهاب لدینه در مقصود ۴ و در خصائص حضرت فاطمه و

علیه وسلم خرج و هو اخذ یید فاطمه فقال من عرف هذه فقد عرفها ومن لم یعرفها فهى  
فاطمه بنت محمد وهى بضعة منی و هی قلبی وهی روحی التي بین جنبي من آذاه فقد  
آذانی ومن آذانی فقد آذالله

ودر بعضی از روایات من اغضب فاطمه فقد اغضبني ومن اغضبني فقد اغضب الله  
ودر بعضی دیگر قال رسول الله ﷺ یریمنی مالارابا و در بعضی دیگر یسونی مایسو نیها  
و در بعض دیگر یولمنی هایولنها و یسرنی مایسرها و در بعض دیگر یرضی الله لرضها  
و یغضب لغضبها و در صحیح مسلم و حلیة الاولیاء صورت خبر این است انما فاطمه انبی  
و هی شجنة منی یریمنی مالارابا و یؤذنی ما آذها)

فاطمه پاره از گوشت من است مکروه می آید مرا چیزی که بروی مکروه  
آید و آزده میسازد مرا چیزی که اورا بیزارد

وعبارت دیگر حلیه و مستدرک حاکم این است که پیغمبر فرمود فاطمه شجنة  
منی یق卜نی مایق卜نها و یبسطنی مایبسطنها

و در خبر است که سهل بن عبدالله بنزد عمر بن عبدالعزیز آمد و گفت بنی امية  
میگویند تو فرزندان فاطمه را از ایشان فاضل تر دانی و بر ایشان تفضیل میگذاری  
عمر بن عبدالعزیز در جواب گفت من از اشخاص عدول نقا استماع کردم که از اصحاب  
روایت کردند که ایشان از رسول خدا شنیدند که فرمود فاطمه پاره تن من است خوشنود  
میکند مرا چیزی که فاطمه را خوشنود میکند و خشمناک میکند مرا چیزی که فاطمه  
را خشمناک مینماید و بخدا قسم سزاوار است از برای من که طلب کنم رضای رسول خدارا  
را و رضای فاطمه را بخوشنود کردن فرزندان ایشان و همانا بنی امية دانسته اند که

وقندوزی درینایع المودة و سبط ابن جوزی در تذكرة ابن قیمیه در الامامة والسياسة و ابن ابی  
الحدید در شرح نهج البلاغه و محب الدین طبری در ذخایر العقیب و ریاض النصره) و شاه ولی الله در  
اذاله الغنا و ملك الملک در فضائل السادات و ابو نعیم در حلیة الاولیاء و منتبة المطهرين و ابو صالح  
مؤذن در اربیین و خرگوشی در شرف النبوة و سیوطی در جمع البوامع و دیگر کتب خود و عمر  
رضا کماله در اعلام النساء در ترجمة فاطمه و دیگر از اعلام سنیه من لاتحصی کثرتهم باسانید متعدده  
روایات مذکوره در متن راذ کر کرده اند) منه

پیغمبر شاد میشود از شادی فاطمه و دشمن میدارد غمناکی اورا  
وحاصل مجموع این روایات چندچیز را میرساند یکی افضلیت فاطمه را چون  
جزاً پیغمبر است و جزاً حکم کل دارد بعضه و شجنة بمعنى قطعه از چیزی است بعلاوه  
که رسول خدا از او بهجه قلب و فلدۀ کبد و قرة العین و روحی التی بین جنبی فرموده  
پس ایداه و ایلام فاطمه عین ایداه و ایلام رسول خداست و اذیت کننده رسول خدا  
کافر است با جماعت مسلمین عبدالعزیز دهلوی در کتاب تحفه خود تصریح دارد که  
اغصاب بنی کفر است

و نیز از این روایت عصمت فاطمه ثابت و محقق است چه آنکه اگر معصومه نباشد  
تواند شد که خطای کند و آلوده گناهی کردد و در این وقت باندازه گناه واجب  
میشود بر پیغمبر که حد برآند و در اجرای حد خوشدل گردد که خدایرا اطاعت کرده  
باشد و در حق چنین کس چگونه پیغمبر میفرماید هر که فاطمه را یازارد مرآ آزرد است  
و هر که مرآ یازارد خدارا آزرد است در همه حال تواند شد که از برای صدور خطای  
یا گناهی فاطمه را بیازارد در این وقت خدای رسول را آزرد است لاجرم ثابت میشود  
که فاطمه معصومه است و بحکم عصمت در عقدة محال است که ابدال ابدین ازوی  
خطای و ترک اولانی صادر گردد در این صورت آزردن فاطمه آزردن خدا و رسول  
است چون ایلام کل صدق میکند حقیقت بایلام بعض و ایلام بعض بر ایلام کل لامحاله مضائق ابر  
اینکه از برای روح ترکیبی نیست و کل جزاء اجزاء بدن است و واسطه در ایلام روح  
است و فاطمه چون از جنس طینت نبی است و از آن اصل و از آن نور است (فیکون ایداهها  
ایداه رسول الله و ایلامها ایلامه لما پنهما من الاتحاد المشار اليه بلغظ البضم والشجنة)

مؤمنان محدود لیک ایمان یکی جسمشان محدود لکن جان یکی

غیر آن فهمی که در کاو و خراست آدمیرا عقل و جان دیگر است

جان شیران و سکان از هم جدا است متعدد جانهای شیران خدا است

واما بودن ایداه رسول خدا ایداه حضرت پروردگار از این راه است که قلب

رسول خدا آن کعبه و بیت حقیقی از برای خدا است چنانچه متقول است هاوسعنی ارضی

ولا سمائي ولكن وسعني قلب عبدي المؤمن پس بسبب اذیت رسوله خدا عرش الله مضطرب  
میشود و هموم و غموم در او متراکم میگردد مجتشم یسیار خوب گفته است  
هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال او درد است و هیچ دلی نیست: بی ملال (۱)  
دهم - در لمعة البيضاء برواية حذيفة يمانی از رسول خدا حدیث کنید که رسول  
خدا فرمود چون روز قیامت شود سواره فقط چهار نفرند من وعلى و دخترم فاطمه  
وصالح النبی وبروایت ابن عباس فرمود من بر بران سوار میشوم و على بر دلدل و دخترم  
فاطمه بر ناقه غضباً وصالح بر ناقه خود

## (۱۱) شدة حب النبي لفاطمة (ع)

در کتاب مذکور وغیر آن از حذیفه منقول است که رسول خدا مکرر میفرمود فداها  
ابوها و آنحضرت بجامعة خواب نمیرفت تاینکه فاطمه را دیدار کند و صورت خود را  
میان دوستان او بگذارد و صورت اورا به بوسد و ابو السعادات در فضائل الصحابة و  
دیگر آن بروایت شریک واعمش و کینر النوى وابن الحجام جمیعاً سنده بجمعیع بن  
عمیر میرسانند او از عایشه واسمه روایت میکنند که این دونفر گفتند ما کان احد من  
الرجال احب الى النبي ﷺ من علی بن ابی طالب ولامن النساء احب اليه من فاطمه  
و نیز عبدالله بن عطا از عبد الله بن بریده خبر میدهد که پدرش از رسول خدا  
خبر میدهد میگوید من از آنحضرت سؤال کردم که محبوب ترین زنان در نزد تو کیست  
فرمود فاطمه زهراء گفتم از مردان فرمود علی بن ابی طالب شوهر او و مثل همین زاده  
جامع تر مذی و مستدرک حاکم واستیعاب ابن عبد البر و سائرین نقل کرده اند

(۱) قال ابن طلحة الشافعي في مطالب السؤال إن فاطمة قد خصت بفضل سجايا منصوص عليها  
بأنفادها وفضلت بخصائص مزايا صرح اللقى النبوى بايرادها ومبينت قرة عين الرسول بصفات  
شرف يتناسب الانس النبىء فى آحادها وقال فى كشف الفضة ولقد أشرق عوالم الغيب والشهود  
باشراق انوارها وشاء للامها بتشخيص ضيائها واعتلى نورها على كل موجود بعلومنا رها متعالية  
من اعين النظار الكريمة الکریمة الانساب الشریفة الشریفة الاحساب السيدة الجليلة باجماع اهل  
السداد الخيرة من اهل الخير والرشاد ثلاثة الشمس والقرن بنت خير البشر ام الائمة الفرد المعرفة  
على رغم من جحدوا كفرالبغ

و نیز در کتاب قوّة القلوب از ابو طالب مکی و ابو صالح مؤذن در اربعین و کتاب فضائل الصحابة سند بعایشه میرسانند که گفت علی وفاطمه در کنار رسول خدا بودند علی گفت یار رسول اینا احب الیک انا او فاطمه ( من در نزد شما محبوب تریم یا فاطمه رسول خدا فرمود فاطمه محبوب تراست و تو عزیز تری در نزد من و بر روایت جابر بن عبد الله حضرت فرمود لک حلاوة الولد و له ثمر الرجال وهو احباب الی منك یعنی تو شیرینی فرزندی داری از برای من و علی از برای خود من سود و نمر مردان دارد لاجرم او محبوب تراست در نزد من فاطمه عرض کرد قسم باان کسی که ترا برگزید و خلعت نبوت بر تو پوشانید و امتر را بتو هدایت کرد تاز نده هستم اعتراف دارم بمنزلت علی طلاق پوشیده نماند که امثال اینکونه سؤال وجواب از برای است در راک آیند گان است که منزلت و مکانت ایشان را بشناسند و اگر نه هر یک عالم بما کان و ما یکون بودند حاجت بسؤال وجواب نداشته اند .

## (۱۲) طیب را فتحها

ابو محمد جعفر بن أحمد بن علی القمي در کتاب جامع الاحاديث که در سنه ۱۳۶۹ هجری در تهران بطبع رسیده از رسول خدا چنین روایت میکند قال رسول الله رائحة الانبياء رائحة السفر جل و رائحة الحور العين رائحة الاس و رائحة الملائكة رائحة الورد و رائحة ابنتي فاطمة الزهراء عليه السلام رائحة السفر جل و الاس و الورد ولا بعث الله نبيا ولا صيا الا وجد منه رائحة السفر جل فكلوا ها و اطعموا حبالا کم يحسن اولادكم .

رسول خدا فرمود بوی انبياء بوی به هست و بوی حوران جنت بوی کل یاس است و بوی ملائکه بوی کل سرخ است و بوی دختر فاطمه بوی به و گل یاس و گل سرخ هر سه را در دخداي متعان هیچ رسولی نفرستاد منکر آنکه رائحة سفر جل در او بود شما زنان حامله خود را به بخورانید تا فرزندان شما نیکو صورت از مادر متولد شوند .

## (۱۳) افه حوراء انسیه

خرگوشی در کتاب شرف النبوا و ابو صالح مؤذن در اربعین و ابوالسعادات در فضائل وابو بکر محمد بن عبد الله شافعی و دیگران از علماء عامه روایتی را که تحت انعقاد نطفه فاطمه از کتب خاصه نقل کردیم این اعلام سنیه هم نقل کرده اند نهایت اسم عایشه را با آن تصریح نکردهند مبادا از مقام او چیزی کاسته شود و صورت خبر این است .

کان رسول الله یکثر بقیل فاطمه فانکرت عليه بعض نسائه فقال نَّاهِيَةً لِّقُنْتِنَةٍ انه لما عرج بي السماء اخذ يیدي جبرئيل فادخلني الجنة فناولني من رطبهها فاکلته .  
وفى رواية فناولنى منها تفاحة فاكتبتها فتحول ذلك نطفة فى صلبى فلما هبطت الى الارض واقت خديجة فحملت بفاطمه هنی فهى حوراء انسية لانسية محضة فكلاما اشقت الى رائحة الجنة شمعت رائحة ابنتى .

رسولخدا چون بسیار فاطمه را می بوسید عایشه بر او انکار کرد که زن شوهر داره اسرز او ار نیست او را این همه بوسیدن رسولخدا فرمود شبیکه مرا با اسمانها بالابر دند جبرئيل دست مرا کرفت و داخل بهشت گردانید واز رطب بهشتی واگر نه سیب بهشتی بمن عطا کرد من آنرا تناول کردم نطفه فاطمه از آن میوه بهشتی است هر گاه مشتاق بهشت میشوم بوی آنرا از فاطمه استشمام میکنم فاطمه حوراء انسية است نه اینکه انسية محضة بوده باشد .

تفصیل این عنوان تحت عنوان شفاعت بیاید

## (۱۴) گرامتها علی الله

ابو صالح مؤذن در کتاب اربعین از ابو حامد اسفراینی که او سند با ابو هریره می رساند که گفت شنیدم از رسولخدا گه فرمود اول کسیکه داخل بهشت شود فاطمه خواهد بود .

وعلی متنی حنفی در کنز الامال در جزا سادس ص ۱۸ طبع حیدر آباد هند بسندهای بسیار از رسول خدا حدیث کند که چون روز قیامت شود منادی از بطان عرش نداکند که چشمهاخود به پوشید و سرهای خود فرو آرید که اینک فاطمه دختر محمد میخواهد از صراط عبور کند با هفتاد هزار حور العین همانند برق جهنمه.

### (۱۵) ناهمه برات آزادی

(نا) از کتاب ابو بکر حافظ بن مردویه المتوفی سنه ۳۵۲ه که از مشاهیر اهل سنت است سند بسان بن اوی میرساند که گفت رسول خدا فرمود خدای تعالی چون فاطمه را باعلی تزویج کرد فرمان داد برضوان خازن بهشت که شجره طوبی راحمل رقاع از برای محبین آل محمد بنماید سپس همانند باران آن نامهای برات بیزاری از آتش جنم ازاو فرو ریخت ملا که آن رقاع را ضبط کردند چون روز قیامت شود آن ملا که هر یک از محبین آل محمد را یک نامه برای آزادی از آتش جنم باو داده خواهد شد.

### (۱۶) قایش نور از نای فاطمه

ابوالسعادات در کتاب فضائل و ثعلبی در تفسیر خود بنابر نقل صاحب ناسخ در تفسیر قوله تعالی (لایرون فیها شمسا ولا زهریرا) از ابن عباس حدیث کشند که چون اهل بهشت ساکن شوند تابش نوریرا بنگرند عرض کنند پروردگارا در کتاب خود خبردادی که در بهشت آفتاب و ماه نیست پس این روشنایی چیت این وقت منادی ندا کند این نور شمس و قمر نیست فاطمه از چیزی تعجب نمود خدید این نور از نای ای اوست که بهشت را روشن کرده است.

### (۱۷) حرفه قصر فاطمه

(نا) ابو صالح مؤذن در اربعین خود سند با بن مسعود میرساند که گفت از رسول خدا شنیدم که می فرمود کاهیکه خداوند فرمان داد که فاطمه را با علی کاین بندم پس

از امثال فرمان جبرمیل هرا آگهی داد که خداوند بهشتی از مر واشد بینان کرده که بین جرز هر دیوار را از مر واشد و طلا و یاقوت بهم پیوسته و یاقوت سرخ مرصع فرموده و با زبر جد سبز سقف آنرا بنادر کرده و باقطعت مر واشد مرصع یاقوت سرخ آنرا مزین نموده و غرفه ای بینان نهاده که از آستانه تا آستانه خشته ای زرسخ و خشته از مر واشد سفید و خشته از یاقوت رهانی و خشته از زبر جد سبز است و چشمها سارهار و آنرا غرفه ای آن غرفه ای بآن هار جاریه محفوف فرموده و بر لب آن هار قبها پدیدار است که بسته داشته و آن غرفه ای طلا و پوشیده هیشود بگون شجر و بر هر شاخ شجر قبه ایست میشود بزنجیر های طلا و پوشیده هیشود بگون شجر و بر هر شاخ شجر قبه ایست و در هر قبه تختی است از مر واشد سفید و شاذروان آن از سنده داست بر قوه ای است و آن قبه را آنرا بزغفران و مشک و عنبر فرش کسترده اند و در هر قبه حوریه ای است و آن قبه را صدباب است و در هر بابی دو جاریه جای دارد و دوشجر افزار اخته بر پاست و مفرشی و کتابی نگاشته حاضر است و گردان گرد قلب نوشته است .

با آیه الکرسی گفتم ای جبرمیل خداوند این بنارا از برای که نهاده و این بهشت از برای کدام کس آفریده گفت از برای علی بن ایطالب و دختر تو فاطمه زهرا بیرون یک بهشت دبگر که خداوند تحفه فرموده برای علی و فاطمه تا چشم تو بدان روشن گردد .

اقول آنچه ذکر شد از وصف این قصر منیف هر اینه برای تقریب اذهان است والوصف آن دار کما هو حقه در عقدة محال است و حقیقت آن هارا بهشت آفرین میداند .

## (۱۸) تفسیر حی علی خیر العمل

ابن شهر آشوب در مناقب از امام صادق علیه السلام حدیث کند که چون از آن حضرت سوال کردند از معنی حی علی خیر العمل فرمودند بر فاطمه و نیکوئی بفرزندان او و برداشتنی خیر العمل ولایت اهل بیت است و منافات ندارد و خیر العمل جزا اذان بود و عمر اورا اسقاط کرد و بجای او الصلوة خیر من النوم قرار داد و این یکی از مطاعن او است .

۱۹ - در صحیح ترمذی است که رسول‌خدا فرمود من احب هذین یعنی الحسن والحسین طفیل واباهما وامهمما کان معی فی الجنة آنکس که این چهار نفر دوست‌بدارد در بهشت با من خواهد بود).

۲۰ - در تفسیر نعلی از ابن عمر حدیث کند که او می‌گفت علی‌را سه خصلت است که اگر یکی از آنها نصیب من می‌شد دوستر داشتم از اینکه هرا شتران سرخ موبوده باشد و آن تزویج فاطمه است و اعطاء رایت یوم خیر و آیه النجوى

۲۱ - نسفی که از معروفین سنیة است در تفسیر خود نقل می‌کند که فاطمه در خواست کرد که صداق او شفاعت امت بوده باشد و این در خواست قبول گردید که در باب شفاعت بیاید

۲۲ - در نزهه المجالس از رسول‌خدا حدیث کند که فرمود شمس من هستم و قمر علی است وزهرة دخترم فاطمه و فرقدان حسن و حسین می‌باشد اقول از این قسم کنایات در قرآن بسیار است بعض از آن سبق ذکر یافت

## دو از ده زن را خدای تعالی در قرآن بگنایت فام برو ده

یکی حواء یا آدم اسکن انت و زوجك الجنة  
دوم و سوم زوجة نوح ولوط چنانچه میفرماید (ضرب الله مثلا للذين كفروا  
امراة نوح و امراة لوط الاية  
۴ - آسیه زوجة فرعون (وضرب الله مثلا للذين آمنوا امرأة فرعون اد  
قالت . الايه

۵ - سارة زوجة ابراهیم خلیل چنانچه میفرماید (و امرأته قائمة فضحت  
فبشرناها ) باسحق

۶ - زوجة حضرت ذکریا است (و وهبنا له يحيى و اصلحنا له زوجه الخ)  
۷ - زلیخا زوجة عزیز مصر (قالت امرأة العزیز الآن حصحص الحق انا  
را و دته

- ۸ - زوجه ایوب فاستجبنا له و کشفنا مابه من ضر و آیتنه اهله
- ۹ - بلقیس است انى وجدت امرأة تملکهم
- ۱۰ - عایشه و حفظه است و اذا سرا البنى الى بعض ازواجه حدیثا فلما نبأت الاية
- ۱۱ - خدیجه کبری ( و وجدك عائلا فاغنی ) ای بمال خدیجه
- ۱۲ - فاطمه زهراء طبله ( مرج البحرين یلتقطیان ) و از این پیش ذکر شد که آن مخدره در آیات بسیار بگنایات نام همارکش ذکر شده است و بخاصه اول را ستوده .

### دھ ڦن ڙناڻر ا بعظامی دھ چھیز ٻر گزید

حوا را بقول تو به ساره را بكمال حسن و جمال رحمه زوجه ایوب را بحفظ  
فطري و حجاب جبلي آسيه را بحشمتو و حرمت زليخا را بحكمت و عنایت بلقیس را  
باصابت راي مادر هوسی رابشكبياني و صبر مریم را بزلال صفوتو ام المئونين خدیجه  
را بمقام رضا فاطمه زهراء را بعلم ماکان و مايسکون  
هرچه خوبان همه دارند تو تنها داري

### (۲۷) پارهی از همیره و اخلاق فاطمه (ع)

هضافا بر آن چه سبق ذکر یافت علامه مجلسی در عاشر بحار سند بايي سعید  
خدری هيرساند که ميگفت فاطمه اعز ناس بود در نزد رسولخدا اتفاقا روزی رسول  
خدا بر فاطمه وارد شد واو در هجراب عبادت مشغول بنماز بود چون صدائی پدرشنييد  
باستقبال پدر دويد وسلام داد رسولخدا دست هر حرمت بر سر فاطمه ميگشيد و هـی  
فرمود چگونه شام کردي ای نور دیده من خدای ترا رحمت کنم اگر شاهی داری برای  
من بیاور .

(قا) از کتاب اخبار فاطمه ابوالصوفی از عبد الله بن الحسینی حدیث کند که رسول  
خدا بر فاطمه وارد گردید آن مخدره پاره نان جوین خشکيده خدمت رسولخدا  
آورد آن حضرت بآن نان جو افطار کرد و فرمود ايدختر جان من اين اول نانی است

که بعد از سه روز بدست من آمده فاطمه زاد بکریست و رسولخدا با دست مبارک صورت او را مسح نمود و اشک او را پاک نمود

### حدیث ای شی خیر للنساء

منقول از کتاب مولد فاطمه تالیف این بابویه از امیر المؤمنین روایت میکند که مادر خدمت رسولخدا نشسته بودیم آنحضرت فرمود مر اخبر دهید که چه چیز برای زنها بهترین چیز هاست ماه مکان خاموش بودیم و جوابی نداشتیم چون مجلس پراکنده شد و من بخانه مراجعت کردم و فاطمه را از مقاله رسولخدا خبر دادم آن خدره فرمود چرا نگفتی بهترین چیزها از برای زنان این است که مردی اورا نه بیند و او مردیرا نه بیند امیر المؤمنین میفرماید من مراجعت بمسجد کردم و رسولخدا را آگهی دادم از مقاله فاطمه حضرت فرمود یا علی تو که در نزد ما بودی و سخن نکردنی امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله از فاطمه چنین شنیدم رسولخدا فرمود فاطمه بضعة معنی .

### حدیث گربه النخل

ثقة الاسلام محمد بن يعقوب كليني در کافی سند باسم صادق(ع) ميرساند که آن حضرت فرمود روزی فاطمه بخدمت رسولخدا هشرف شد و شکایت از بعضی امور نمود رسولخدا بین خوش شاخه نخل خرما های را گرفت که آنرا کرب میگویند و بفاطمه مرحمت نمود و در او کلماتی مسطور بود فرمود ای فاطمه برو و در او نظر کن و هر چه در او هست یا موز چون فاطمه در او نظر کرد دید نوشته است من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلایه ذی جاره ومن کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیکرم ضیفه ومن کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیقل خیرا اویسکت .

و در کتاب دلائل شیخ جلیل ابو جعفر طبری سند بابن مسعود میرساند که مردی بنزد فاطمه آمد عرض کرد ایدختر رسولخدا آیا پیغمبر اکرم برای شما چیزی باقی گذارد که مرا بدان و سمعت بخشی فاطمه جاریه خود را فرمود که آن جریده را

که بتودام بیاور کنیزک بسیار گشت و او را نیافت فاطمه فرمود ای وای آن را جستجو کن که بیابی چه آنکه اون جریده در نزد من معادل دو فرزندم حسن و حسین است کنیزک پس از تفحص بسیار اون جریده رادر میان خاکر و بها پیدا کرد که در موقع جاروب کردن هفقود شده بود چون اون جریده را نظر کردند در آن نوشته بود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ النَّبِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَيْسَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ جَارِهِ بِأَقْرَبِهِ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْمِنُ ذِي جَارِهِ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَيَقْرَئَ خَيْرًا وَلَيَسْكُتَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ الْخَيْرَ الْجَلِيلَ الْمُتَعَفِّفُ وَلَيَغْضِبَ الْفَاحِشُ الْبَذَاءُ السَّئَالُ الْمَلْجَفُ إِنَّ الْحَيَاءَ مِنَ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانُ فِي الْجُنَاحِ وَإِنَّ الْفَحْشَ مِنَ الْبَذَاءِ وَالْبَذَاءُ فِي النَّارِ.

يعنى محمد رسول‌الله ﷺ فرمود از مؤمنین نیست کسیکه همسایه اش از اذیت او در امان نباشد و هر که ایمان بخدا و روز جزا داشته باشد پس همسایه خود را اذیت نکند و هر که ایمان بخدا و روز و اپسین دارد پس کلام خوب بگوید و اگر نه ساکت باشد همانا که خداوند دوست دارد هر کسی را که خیرخواه مردم و بردار و پارسا باشد و دشمن میدارد هر که را که فحاش و بد زبانی و بی شرم و بسیار سؤال کنند و هصر در سؤال باشد زیرا که حیا از ایمان است و ایمان در بهشت خواهد بود و بد زبانی از بی شرمی است و بی شرمی در آتش است ؟

## سیاهت دعا

محدث قمی در بیت الاحزان از صدقوق روایت میکند که فاطمه زهراء سلام‌الله‌علیها که انمخرده فرمود شنیدم از پدر بزرگوارم که فرمود در روز جمعه ساعتی است که هر که در آن ساعت از مسلمانان دعا کند و از خدا حاجت خود را درامر خیر بخواهد حاجت او بر اورده است هن عرض کردم ان ساعت کدام است ای پدر بزرگوار فرمود انگاه که نصف خورشید در افق پنهان شود در موقع غروب پس بعد از آن فاطمه غلام خود را امر فرمود که بر بالای بام براید و چون موقع غروب آفتاب شود و نصف خورشید در مغرب فرو رود مرآ آگهی ده که دعا کنم

## احتیاجات فاطمه (ع) از اعیان

منقول از نوادرر او ندی که بسنده معتبر حدیث کند که مردی نایینا بر امیر المؤمنین وارد شد و فاطمه و رسول‌لخدا در آن مجلس بودند فاطمه برخواست و عقب پرده رفت رسول‌لخدا فرمودند این مرد ناییناست فاطمه عرض کرد اگر او مرانه بیند من اورامی بینم و از قوئه سامعه اش باکی ندارد استشمام رانجه مینماید رسول‌لخدا فرمود اشهدا نک بضعة منی و بهمین سند منقول از امیر المؤمنین است که مینفر ماید که رسول‌لخدا از اصحاب خود پرسش کرد که جنس زن چیست عرض کردند انما هی عوره فرمودند چه وقت بخدای خود نزدیک میشود صحابه جوابی توانسته‌اند بگویند چون این مطلب بگوش فاطمه رسید فرمودند هنگامیکه در قر خانه خود بنشینند رسول‌لخدا فرمودند ان فاطمه بضعة منی

و تبسم فاطمه هنگام ساختن اسماء برای او عماریرا که حجم بدن میت را  
می پوشاند بعد ازین پیاپید (۱)

(۲۴) علیہ نور و جه فاطمہ بر هلال

(ف) از صدوق نقل کرده که ایشان بسنند خود از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که هر گاه هلال طالع میگردید در شهر رمضان نور فاطمه غلبه پیدا میکرد بر نور هلال و چون آن مخدره غائب میشد نور هلال ظاهر میگردید و تاییدن نور از نتایای فاطمه ازاں پیش گذشت

## (۲۵) الْوَانُ اَنْوَارًا زَصُورَتْ فَاطِمَةَ (ع)

صدق در علل الشرایع باسناد خود از ابان ابن تغلب از امام صادق علیه السلام حدیث میکند که تفصیل آن در وجه تسمیه فاطمه(ع) بزهرا سبق ذکر یافت که در آخر حدیث حضرت میفرماید :

وهو ينقلب في وجوهنا الى يوم القيمة في الانتماء من اهل البيت امام بعد امام

## (۲۶) بِسْمِ جَدِّهِ اَفْتَادَنْ مَلائِكَةَ اَزْ نُورَ فَاطِمَةَ

و نیز در علل الشرایع سنده بجا بر بن عبدالله میرساند او از رسولخدا حدیث کند که فرمودند خدای متعال نور فاطمه را از نور عظمت خود خلق کرد چون آن نور با آسمانها و زمینها تابش کرد چشم‌های ملائکه از آن نور خیره گردید یکباره بمسجده افتادند عرض کردند پروردگارا این چه نوری است که دیدهای مارا خیره کرده خطاب از مصدر جلال بر سرده که این نور از نور عظمت من میباشد که او را در آسمان ساکن گردانیده امها و را از صلب بهترین انبیای خود بیرون میآورم و ازان امامان و خلفای خود را که با مرمن قیام مینمایند بوجود میاورم که در روی زمین بعد از اقضاه وحی مردم را بسوی من دلالت کنند و طریق را بآنها بیاموزند.

## (۲۷) حَدِيثُ اَنَّ اللَّهَ

بغض لغبک ویرضی لرضاک امام صادق هنگامیکه این حدیث را از رسولخدا روایت کرد این حدیث بگوش ابن جریح رسید حاضر حضرت گردید عرض کرد یا بالاعبد الله حدیثی عجیب شنیدم حضرت فرمود آن کدام است گفت حدیثی که از رسولخدا نقل کردید حضرت فرمود شما روایت میکنید که خداوند برای بندۀ مؤمن غضب میکند و بر ضای او راضی میشود پس چه جای تعجب است که فاطمه مؤمنه را خدا برای او غصب کند و بر ضای او راضی شود این جریح گفت راست فرمودی الله اعلم حیث بجعل رسالته

## (۲۸) پرمش فاطمه (ع) از مکان ملاقات

صدق در امامی سند خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت میکند که فاطمه زهراء از رسول‌الله رش نمود که یا ابته فردای قیامت من شما را کجا زیارت خواهیم کرد حضرت فرمود من بر در بهشت بالواه حمد شفاعت امت میکنم و اگر نه بر کنار حوض امت خود را از آب کوثر سیراب مینمایم عرض کرد اگر آنجا بخدمت شما زرس فرمود دربای میزان که من در آنجا میگویم خدایا امت هر از آتش جهنم بسلامت بدار و اگر نه در شفیر جهنم که شراره آتش را از امت خود دور میکنم فاطمه مستبشر و فرخناک گردید از این اخبار.

## (۲۹) نام فاطمه (ع) در انجیل

صدق در امامی سند بعد الله بن سلیمان میرساند میگوید در صفت پیغمبر قرائت انجیل مینمودم در نکاح نساه دیدم نوشته است که آنحضرت قلیل النسل است و نسل او از مبارکه است یعنی فاطمه واژ برای او خانه‌ای است در بهشت که در آنخانه رنجی و سختی و غمی والمی نیست و پیغمبر کفیل اوست چنانچه کفیل شد ذکریا مادر ترا یعنی مریم مادر عیسی را و این مبارکه را دو فرزند خواهد بود و هر دو تن شهید خواهند شد

## (۳۰) میغارهات رسول‌الله در حق فاطمه (ع)

صدق در امامی سند بابن عباس میرساند که گفت روزی رسول‌الله نشسته بود و علی و فاطمه و حسن و حسین در نزد او نشسته بودند این وقت رسول‌الله سر بجانب آسمان کرد عرض کرد پروردگارا توهمدانی که این جماعت اهل بیت منند و گرامی ترین خلق اند در نزد من پروردگارا دوست بدار کسی که اینها را دوست دارد و غصب کن بر کسی که برایها غصب میکند و دوستی کن با کسی که با اینها دوستی مینماید و دشمنی بنما با کسی که با اینها دشمنی بنماید و اعانت کن کسی را که با اینها اعانت کند و قرار بده

آنارا پاکیزه و مطهر از هر رجس و گناهی و از جانب خود ایشانرا بروح القدس مؤید  
بنها سپس روی باعلی آورد و فرمود یا علی تو امام این امتی و خلیفه بر آنها هستن بعد از  
من و کشاننده مؤمنین باشی بسوی بهشت و گویا مینکرم که دخترم فاطمه می‌آید در  
روز قیامت بر ناقه‌ای از نور و از طرف راست او هفتاد هزار ملک و از طرف یسار او هفتاد  
هزار ملک و از پیش روی او وعقب سر کذلک می‌کشاند زنان امت هر ابسوی بهشت پس  
هر زنی که بنج وقت نماز خود بجا آورد و روزه ماه رمضان را بگیرد و در حال استطاعت  
حج خود را بحال آورد و زکوه مال خود را بددهد و شوهر خود را اطاعت بنماید و علی و  
اولاد او را دوست داشته باشد داخل بهشت می‌شود بشفاعت دخترم فاطمه(ع) و انها  
لسمیده نساء العالمین قفیل یا رسول الله أهی سیده نساء عالمها فقال بِالْأَنْتَ خَيْرُ ذَلِكَ لِمَرِيمَ ذلك لمریم  
بنت عمران فاما ابنتی فاطمه فهی سیدة نساء العالمین من الاولین و الاخیرین

و هر گاه در مجراب عبادت بایستد هفتاد هزار ملک از ملائیکه مقریین بر اسلام  
بنمایند و اورا ندا کنند بهمان ندائیکه با هرین بنت عمران مینمودند می‌کویند یا فاطمه  
ان الله اصطفیک و ظهرک و اصطفیک علی نساء العالمین

سپس فرمود یا علی بدانکه فاطمه پاره تن من است و نور چشم من و میوه قلب  
من است یسوئی هسانها و یسرنی ما سرها و او اول کسی است که از اهل بیت من بمن  
ملحق می‌شود

پس با او نیکوئی کن بعد ازم-ن « ان فاطمه شجنة منی یسخط-نی ما اسخطها  
و یرضینی ما ارضها» فاطمه رک و ریشه من است بغضب می آورد هر چیزی-که او را  
بغضب می‌آورد.

### (۳۱) حدیث من هرف فاطمه(ع)

شیمه و سنی متفق اند که رسول خدای یرون آمد و دست فاطمه را در دست  
داشت و فرمود: (من عرف هذه فقد عرفها ومن لم یعرفها فهی فاطمه بنت محمد و هی  
بعضه منی و هی قلبی و روحی التي بین جنبي فمن آذاها فقد آذاني ومن آذاني فقد  
آذى الله) بیان شد که نظائر آن از کتب اهل سنت از حد تواتر گذشته.

## (۳۷) قبسم فاطمه «ع» از هر ک خود

رسول‌خدا در هر ض موت خود فاطمه بروی در آمد آنحضرت بافاطمه آغاز سخن کرد و بالاوسرا رای می‌گفت فاطمه سخت بکریست رسول‌خدا کلمه‌ای دیگر بگفت فاطمه بخندید عایشه می‌گوید با خود گشتم این زن را بر سایر زنان فضیلت باشداین خنده میان گریه یعنی چه چون از فاطمه پرسش کردم سبب آنرا در جواب فرمود من آنکس نیستم که افسای سر بنمایم تا گاهی که رسول‌خدا از جهان برفت فرمود پدرم چون خبر مرک خود را بمن کفت گریستم بعد فرمود تواول کس باشی که بمن ملحق شوی از اهل‌بیت من پس بخندیدم:

در لمعة البيضا ص ۱۲ بعد از نقل این روایت از بخاری و ترمذی می‌گوید: ان هضمون هذا الخبر يدل على كونها اشرف من الانبياء والصديقين والشهداء والصالحين ماخلا خاتم النبيين وزوجها امير المؤمنين و اولاده المعصومين وذلك لأنها قد ضجكت بوعده لقاء ربها و تبشرت بقرب زمان موتها ولم يظهر هذا الشأن من احد من الانبياء العظام سپس شروع می‌کند به ذکر کراحت هر یک ازانبیاء را از موت (۱)

### شیعی

چون عرش معلکرد سرتاسر دنیا را	نور احدی ظاهر از جانب بطحاء شد
در عالم ناسوتی لاهوت هویدا را	در کشور امکانی واجب به تجلی بین

(۱) نا اینکه میر ماید: بالعمله لا توجد نفس من النبوس الانسانية الا وهي كارهة للموت لامحاله او هادم اللذات ومفرق الجماعات وموتهم البنين والبنات مع استثناء الا روح الى الابدان المنصرية ومبطل الطبع البشري الى العيادة الدينية ولو مع صفة النبوة والرسالة كطبع الانبياء وابلائه الكرام عليهم السلام حيث انهم على شرف مقاديرهم وعظم اخطارهم ومكانتهم من الله ومتازلهم من محال قدسه وعلمهم بما يقول اليه احوالهم وتنتهي اليه امورهم احبوا العيادة ومالوا اليها وكرهو الموت ونفر وامنه لها اشتئانه من الاستثناء اذاقطع الانس خطب جهنم وغتاب الماء بل جميع الالام الدنيوية والاغروریه راجعة الى اقطاع الانس اليه وناظمة كانت فتاة في عنوان الشباب والفتوه ولها زوج کریم و اولاد صغار اطیاف ومح تلاق قلبها بهم فی النایه و میلها اليهم فی النایه و من ذلك كله فإذا بشرت بسرعته للحقائق الى دار القرار تبشرت ومن غایة السرور وضجكت فهم في ای واد وهی فی ای واد وان هذا والله امر عظیم الح.

تابان در خشان دید تاز هرۀ زهرا را  
یا کوکبۀ حشمت صدیقۀ کبری را  
دارد زپن خدمت صد مریم و حوارا  
زان گونه هربی بین اینگونه هر بارا  
از نور تجلی داد نه گنبد مینا را  
مر آت خدا گفتم آن مظهر یکتارا  
بر بام فلک بنهاد ازعز و شرف پارا  
قر آن به تنا خوانی مرضیه و عذرارا  
نامز بچین رفت انسنه حورا را  
باکوش دات بشنو وصف در بیضارا  
نور رخ اور وشن سازد صف عقبارا  
شاید که بالاطافش خرسند کند مارا

خورشید جهان آراد پرده خجلت شد  
در دائرة خلقت امری علنی بینم  
شمس فلک عفت نور قمر عصمت  
دختنی مرسل جفت علی والا  
ار مقدم میمونش عالم چه گلستان شد  
بر در گه او در بان جبر میل امین دیدم  
در عترت بالا و چون هشت و چهار آمد  
از جود وجود او اسلام مؤید شد  
او کامله مطلق حق باوی وي باحق  
فرمود رسول الله الفاطمه بضعة  
باطلعت مسعودش عالم چه هنور کرد  
ماچشم باو داریم در عرصه رستاخیز

## اُثر طبع هو لانا حجه الاسلام شیخ محمد عسین

### میر وف به گهیانی

از نمکین کلام خود حق نمک ادا کند  
کام زمانه را بر از شکر جان فزا کند  
گلشن دهر را پراز زمزمه و نوا کند  
صفحه روز گار را مملکت ختا کند  
دائره وجود را جنت دلگشا کند  
شاهد معنی من ارجلوه داربا کند  
خاصه دمی که از مسیحها نفسی تنا کند  
فهم که نعمت بانوی خلوت کبریا کند

دختر فکر بکر من غنچه اب چه واکند  
مطوطی طبع شوخ من چون که شکر شکن شود  
بلبل نطق من زیک نفمه عاشقانه  
خامه مشک سابی من گربنگار داین رقم  
مطرب اگر بدین نمط ساز طرب کند کهی  
شمس فلک بسوزد از آتش غیرت حسد  
نظم بر دب دین نسق ازدم عیسوی سب  
وهم باوج قدس ناموس الله کی رسد

ناطقهٔ مرا مگر روح قیس کند مدد  
 فیض نخست و خاتمهٔ نور جمال فاطمه  
 صورت شاهد ازل معنی حسن ام بزل  
 مطلع نور ایزدی مبداء فیض سرمهدي  
 بسملهٔ صحیفهٔ فضل و کمال و معرفت  
 دایرهٔ شهود را نقطهٔ ملتی بود  
 حامل سرمهستم حافظ غیب هستم  
 عین معارف و حکم بحر مکارم کرم  
 لیلهٔ قدر اولیا نور نهار اصفیا  
 بعضهٔ سید بشر ام ائمهٔ غرر  
 وحی نبوتش نسب جود و فتوش حسب  
 دامن کبریایی ادست رس خیال نی  
 لوح قدر بدست او کلک قضی بشست او  
 در جبروت حکمران در ملکوت قهرمان  
 عصمت او حجاب او عفت او نقاب او  
 نعمه قدس بوی او جذبهٔ انس خوی او  
 قبلهٔ خلق روی او کعبه عشق کوی او  
 بهر کنیزیش بود زهره کمینه مشتری  
 مفترها متاب رواز در او بهیج سو

تاکهٔ ثنای حضرت سیدهٔ نسا کند  
 چشم دل از نظاره در مبدأ و منتهی کند  
 وهم چکونه وصف آینه حق نمایند  
 جلوهٔ او حکایت از خاتم انبیا کند  
 بلکهٔ گهی تجلی از نقطهٔ تحت باکند  
 بلکهٔ س؛ دکه دعویٰ لو کشف الغطا کند  
 داشش او احاطه بر دانش هاسوی کند  
 کان سخای وی محیط را قدرهٔ بی به آکند  
 صبح جمال او طلوع از افق علا کند  
 کیست جزا و که همسری باشد لاقتی کند  
 قصهٔ از مر و نش سورهٔ هل اتی کند  
 پایهٔ قدر او بسی پایهٔ بزر پا کند  
 تاکهٔ مشبت الله او چه اقتضا کند  
 در نشأت کن فکن حکم بماتشا کند  
 سر قدم حدیث از او سر وا زانه حیا کند  
 منطق او خبر زلای نطق عن هوی کند  
 چشم امید سوی او تابکهٔ اعتنا کند  
 چشم خور شودا گر چشم سوی سهای کند  
 زانکهٔ مس وجود را فضهٔ او طلا کند

### ( ۳۴ ) نام فاطمه «ع» بر سر ادق هرش

ابوی سکر شیرازی که از معتبرین عامه است در تفسیر خود گفته که: مراد از اهل ذکر محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام میباشند این جماعت اهل علم و فضل و بیان هستند و بخدا قسم مؤمن نامیده نشد مؤمن مگر برای کرامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب.

(یص) عن ۴۴ از حافظ ابو بکر شیرازی حدیث کند که او سند بابن عباس می رساند میگوید پیغمبر فرمود در شب معراج این کلام‌تر ابرسرادق عرش پدیدم (لَا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ عَلَى جَنْبِ الْجَنَّةِ وَالْحَسَنِ وَالْحَسِينِ صَفَوَةُ اللَّهِ فَاطِمَةُ أُمَّةِ اللَّهِ عَلَى مِنْصِبِهِمْ لعنة الله .

(ابن حجر هیتمی) در صواعق از رسول‌خدا حدیث کند که آن حضرت فرمود بعلی بن ابی طالب یا علی: ان اول هنین دخول الجنة یا علی انا وانت وفاطمه والحسن والحسین فی مکان واحد

علی طلب عرض کرد یار رسول الله دوستان مادر کجا باشند رسول‌خدا فرمود در پشت سرما بما ملحق می‌شوند

## ((۷۴)) وصیت پیغمبر فاطمه را با تیان چهار عمل هنگام خواب

منقول از خلاصة الاذکار مرحوم ملا محسن فیض است که می‌فرماید از حضرت زهراء صلوات الله علیها روایت است که فرمود پدرم رسول‌خدا لَا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ عَلَى جَنْبِ الْجَنَّةِ وَالْحَسَنِ وَالْحَسِينِ صَفَوَةُ اللَّهِ فَاطِمَةُ أُمَّةِ اللَّهِ عَلَى مِنْصِبِهِمْ برمن وارد گردید در واقعیت‌که رختخواب خود را پهن کرده بود و می‌خواستم بخوابم فرمود ایفاطمه قبل از اینکه بخواب روی چهار عمل بجا بیاور یک ختم قرآن بنماد پیغمبر ازرا شفیع خود گردان و مؤمنین را از خود خوشنود بنماد حج و عمره بجا بیاور این را فرمود و داخل نماز شد من صبر کردم تا از نماز فارغ گردید گفتم یا ابا امر فرمودی بچهار چیز که من قدرت ندارم که در این وقت آنها را بجایاورم آنحضرت تبسیم کرد فرمود ایفاطمه هر گاه بخوابی قل هو الله احد راسه مرتبه قرائت کنی پس گویا ختم قرآن کرده‌ای و هر گاه صلوات بفرستی برمن و بر پیغمبران قبل از من ما شفیعان تو خواهیم بود در روز قیامت و هر گاه استغفار کنی از برای مؤمنین پس تمامی ایشان از تو خوشنود شوند و هر گاه بکوئی سبحان الله والحمد لله ولا الله الا الله والله اکبر همانند این است که حج و عمره کرده باشی .

(۳۵)- دارقطنی که از مشاهیر اهل سنت است در صحیح خود روایت کرده که رسول‌خدا دست دزدی را فرمان داد قطع بنمایند دزد فریاد برد که دیروز این دست را بشرف بیعت اسلام می‌شناسنند و محترم میداشته ام روز بقطع او فرمان میدهی رسول خدا فرمود اگر هم فاطمه دختر من باشد چون هر تکب چنین امری گردد حکم خدا را معطل نمی‌کند از دارم وحد بر روی جاری مینمایم چون فاطمه این سخن بشنید مجاز نن کشت تاچرا نام او بر زبان پیغمبر بادزدی توامان رفته در آن حال جبریل نازل گردید و این آیه بیاورد (ان اشرکت لیه بطن عملک) یعنی اگر شرک بیاوری عمل توپایع و و باطل خواهد شد رسول‌خدا نیز از این کلمه مجاز نکشت جبریل بیامد و این آیه آورد (لو کان فیهمَا آلَهُ الْأَالَّهُ لِفَسْدِنَا) رسول‌خدا ﷺ تعجب کرد جبریل نازل شد عرض کرد یار سو الله چون فاطمه مجاز نکرد از قول شما این آیات بجهت دلخوشی و رضایت اونا نازل گردید بجهت موافقت فاطمه.

(۳۶)- در ناسخ گوید مردی گفت بر فاطمه زهراء وارد شدم ایشان بر من ابتداء اسلام نمودند بعد فرمود چه چیز ترا باینجا کشانید آن مرد گفت طلب خیر و بر کت فاطمه فرمود خبر داد مرا پدرم و اینک حاضر است که هر کس سه روز بر پدر من در آید یا بر من وارد گردد و سلام کند خداوند متعال واجب می‌کند از برای او بهشت را عرض کردم در حیوة شما فرمود بله و همچنین بعد ازوفاهه همین نوابرا دارد.

## (۷۷) اخبار شفاقت و قظایم فاطمه زهراء (ع) در قیامت

اخبار بسیار در این باب وارد شده است و در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود ابن شهر آشوب در هناقب از کتاب القوامیه سمعانی و کتاب فضائل الصحابة زعفرانی و از کتاب ابانه عکبری و از کتاب فضائل احمد بن حنبل و از کتاب اربعین ابن المؤذن که همه از اکابر مشاهیر اهل سنت از باسانید خود از رسول‌خدا حدیث کنند که در روز قیامت گاهی که خلائق در پیشگاه هوقف ایستاده می‌شوند ازورای حجاب منادی نداشند ایها النام، چشمها فرو خابانید و سرها بزیر افکنید زیرا که فاطمه دختر محمد عبور میدهد

بر صراط و برداشت ابی ایوب چون برق لامع میگذرد و هفتاد جاریه از حورالین در ملازمت آن حضرت میگذرند.

## روایت فرات بن ابراهیم در شفاعة

سندباین عباس میرساند که گفت امیر المؤمنین علیه السلام برای من حدیث کرد که روزی رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر دخترش فاطمه وارد شدید سیلاج اشک از دیدهای حقینش جاری است فرمود ای فاطمه چه میشود ترا و این گریه از برای چیست عرض کرد یا البته بیاد روز قیامت افتادم و برهنگی اهل محشر را متذکر شدم رسول خدا فرمود همان روز قیامت بسیار عظیم است ولی جبرئیل هر اخبار داده است که اول کس که زمین را بشکافد من باشم پس ازمن ابراهیم خلیل و بعد ازاو شوهر تو علی ابی طالب علیه السلام سپس جبرئیل بفرمان خدا بر سر قبر تو بیاید با هفتاد هزار فرشته و هفت قبه از نور بر سر قبر تو بزند و اسرافیل باسه حله از نور بر فراز سر تو بایستد و ترازدا کند که ای دختر محمد قومی الی هیشرک پس تو با قلب آرمیده و مستوره از قبر پیرون میآمی و آن حلها در بر مینمایی آن وقت زوقائیل در میسد و شتری از نور حاضر حاضر میگند که مهار آن از مر و ازید ترباشد و هود جی بر پشت او از طلای احمر باشد پس بر آن شتر سوار شوی و زوقائیل زمام آنرا میگشد و هفتاد هزار فرشته که همه آیشان را بسیح بدست دارند

والاظهار حدیت این است (قال ابن عباس قال لی امیر المؤمنین دخل رسول الله صلی الله علیه و آله علی فاطمه فرآتیکی فقال لها ما حزنک یا نیة قال یا به ذکرت المحتشو و قوف الناس عراة يوم القيمة قال یا بنية انه ليوم عظيم ولكن قد اخبرنى جبرئیل من الله اهه قال اول من منشق الارض عنه يوم القيمة انا نم ابی ابراهیم نم بملک على بن ابی طالب نم بیعت الله اليك جبرئیل فی سبعين ألف ملک فيغرب على قبرك سبع قباب من نور ثم یأتیك اسرافیل بثلاث حمل من نور فيتفق عند رأسك فینادیك یا فاطمه بنت محمد قومی الی محشرك فتفومن ۴۰ منة روعته مستوره عورتك فینادیك اسرافیل و معه ثلاث حل قلبینها و یأتیك ذوقائیل بنجیبة من نور زمامها من لؤلؤ رطب علیها محففة من ذهب فترکینها ويقود ذوقائیل بزماتها و بین يديك سبعون ألف ملک بایدیهم الوية التسبیح فاذاجد بك السیر است بلتك سبعين ألف حودیه یستبشرون بالنظر اليك بیدکل واحدة منهن مجرمة من نور يسماع منهار بعض المود من غير نار و عليهن اکاليل الجوهر مرصع بالزبر جدا اخسر فيسرن عن بنینک یعنی

از پیش روی تو روان میشوند واستقبال میکند ترا هفتادهزار حوریه و چون ترا ملاقات  
کنند شادی بنمایند و بر تو سلام کنند و در دست هر یک مجرمه‌ئی است از نور که بدون  
آتش بويی عود از آن بالا میگیرد هر یک از آن حوران تاجی بجواهر مرصع بر سردادد  
واز جانب راست توروان گردند و نیز مریم بنت عمران با هفتاد هزار حوریه ترا استقبال  
بنمایند و از جانب یسار توروان گردند و همچنان مادر تو خدیجه کبری با هفتاد هزار  
فرشته ترا استقبال بنمایند.

و در دست هر یک رابی از تکمیر باشد و چون بنزدیک موقف بر سری حوا مادر  
آدمیان و آسیه بنت فراحم با هفتاد هزار حوریه با استقبال تو بشتابند و جمیعاً در خدمت  
تو روان گردند چون بصرای محشر وارد شوی آنجاییکه خلق اوین و آخرین  
مجتمع اند و بر سرپای ایستاده اند این وقت منبادی ندا کنداز زیر عرش پرورد گاردنحوی  
که همه خلاائق بشنوند ای مردم چشمهاي خود را به پوشید اینک فاطمه صدیقه دختر  
پیغمبر میخواهد عبور بنماید و در آن روز کسی راقدرت نباشد که بسوی تو نظر اندازد  
مکرجد تو ابراهیم خلیل و شوهر تو علی بن ایطالب این وقت آدم ابوالبشر حوا را طلب  
کند هی بینند که او با مادر تو خدیجه کبری است که به مراد تو میروند این وقت منبری  
از پیور نصب مینمایند که هفت پله داشته باشد بین هر پله صفاتی ملامکه بایستند و در  
دست آنها علمهای از نور بوده باشد و صفاتی حور العین از یمین و یسار منبر را فروگیرند  
و تو بر عرش آن منبر برای واقرب زنان بت حوا و آسیه است این وقت جبرئیل بنزد  
تو بیاید و بگوید ای فاطمه حاجت خود را بگو تودر جواب بگوئی حسن و حسین مرا  
بمن نشان بدھید جبرئیل گوید نگاه کن تا چه بینی ای فاطمه نظر مینمایی حسین خود را  
باسر بریده هی بینی که خون از رکهای گردن او میریزد و میگوئی پرورد گارا امروز

﴿وَإِذَا سُرَتْ مُثْلُ الَّذِي سُرَتْ مِنْ قَبْرِكَ اسْتَقْبَلَكَ مَرِيمَ بَنْتَ هُمَرَانَ فِي مُثْلِ مِنْ الْعُورَةِ فَتَسْلِمُ عَلَيْكَ فَقِيرَهِي وَمَنْ مُهَا عَنْ يَسَارِكَ ثُمَّ تَسْقِبَكَ إِمْكَ خَدِيَّهِ بَنْتَ خَوْبَلَدَ اولَ الْمُؤْمَنَاتِ باشَ وَرْسَوَهُ وَ  
مَنْهَا سَبْعُونَ الْفَ مَلَكَ بَأْيَدِيهِمُ الْوَلِيَّةُ التَّكَبِّرَ فَإِذَا قَرَبَتْ مِنَ الْجَمْعِ اسْتَقْبَلَكَ حَوَافِي سَبِيلِنَ الْفَ حُورَوَهَ  
وَمَنْهَا آسِيَهِ بَنْتَ مَزَاحِمَ فَتَسِيرَهِي وَمَنْ مُهَا مَلَكَ فَإِذَا تَوَسَّطَتِ الْجَمْعَ وَذَلِكَ اَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ الْخَلَاقَ  
فِي صَبَيدَ وَاحِدَ قَسْتَوَى بِهِمُ الْاَقْدَامَ ثُمَّ بَنَادِي مَنَادِي مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ يَسِعُ الْعَالَمَقَنَ غَضْبُوا اَبْصَارَكَمَ  
حَتَّى تَبُوَزَ فَاطِمَهُ الصَّدِيقَهُ بَنْتَ مُحَمَّدَ وَمَنْ مُهَا فَلَانِيَنْتَرَالِيَكَ يَوْمَنَدَالاَبْرَاهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمَنِ وَعَلَى هَيَّهَ

حق مرد از کسانی که بمن ظلم کردند بگیر اینوقت غضب خداوند جلیل شدید می‌شود و جهنم شعله می‌کشد و غصب می‌کند و زفیری ازاو ظاهر می‌شود و شعله‌هایی ازاو بیرون می‌آید و قتلله حسین ترا بر می‌چیند با فرزندان آنها و فرزند فرزدان آنها آنان می‌کویند پروردگارا ما که حاضر در کشتن حسین نبودیم خدای تعالی زبانیه جهنم را خطاب کند که بگیر آنکس که کبود چشم و سیاه چهره است نواسی آنها را بگیر و در درک اسفل جهنم بینداز برای اینکه ایشان عداوت بادوستان حسین بیشتر داشتند از پدرانشان که با حسین همار به می‌کردند و او را شهید کردند سپس جبرئیل بکوید ایفاطمه دیگر حاجت توجیست عرض کنی پروردگارا شیعیان من خطاب رسد ایفاطمه همه آنها را آمر زیدم سپس عرض کنی شیعه فرزندانم خطاب رسد آنها را هم آمر زیدم با ذعر عرض کنی شیعه شیعیان فرزندانم خطاب رسد ایفاطمه برو بسوی بهشت هر کس که بتلو بناهنه شد او را با خود به بهشت ببردرا آنوقت اهل محشر آرزو کنند و می‌کویند ایکاش ماهم فاطمی بودیم پس ایفاطمه بسوی بهشت روانه گردی و با تو است شیعیان تو و شیعه فرزندان تو و شیعه امیر المؤمنین در حالی که در مهد امان و امان بوده باشی بدون خوف و یم از شدائد و رزقیات مردم درشدت خوف و ترس گرفتار باشند و آنان خوفی ندارند آنها بر هنر باشند و آنان پوشیده در کمال سهولت با تو سیر نمایند آنها تشنن باشند و اینان سیراب چون بدرا بهشت بر سری دوازده هزار حوریه ترا استقبال بنمایند که احديرا قبل از تو استقبال نکردن و بعد از توهم نکنند بر ناقهای از نور سوار باشند که رحل آنها از طلای زرد و یاقوت سرخ بوده باشد مهار آنها از مر و ارید ترباشد بر هر ناقه بساطی از سنده که مرصع ومنضود بجواهر آبدار بوده باشد و چون داخل بهشت شوی از قدوم تو اهل آن

\* بن ابی طالب و یطلب آدم موافر امام امک خدیجه امامک ثم ینصب لک منبر من التور فیه سبع مراقيبین المرقة الى المرقة صفواف الملائكة بایدیم الولیة التور و یصطف العورالین عن یین المنبر و من یسارة واقرب النساء معک حوا و آسیه و اذاصرت فی اعلى المنبراتک جبرئیل فیقول لک یاغاطه سلی حاجتك تقولین بارب ارنی الحسن والحسین فیتیانک واولاد الحسين تشجب دما و ھوبقول بارب خذلی اليوم بحقی من ظللمی فیغضب عند ذلك الجليل و یغضب لغفیه جهنم والملائكة اجمعون فتفر جهنم هند ذلك ذرفة ثم یخرج فوق من النار و یلتقط قتلة الحسين و ابناء ایتمهم و ابناء ایتمهم و یقولون بارب انالم نضر قتل الحسين فیقول الله اول بناية جهنم خذلهم یسمیهم بزرقة الاعنین و سواد الوجه خذلی بنواصیم فالقولهم فی الدرک الاسفل من النار فانهم كانوا اشد على اولیاء الحسين من آباءهم الذين بذل

خوشحالی بنمایند و از برای شیعیان توانگون حاضر بنمایند و از آنها تناول بنمایند و مردم هنوز دردار و گیرحساب باشند و از برای شیعیان تو آنچه را که میل داشته باشند حاضر و مهیا است چون اولیاء خدادار بهشت ساکن گردند آدم ابوالبشر و پیغمبر ایکه بعد ازاو بودند همه بزیارت تو بیایند و در بطنان فردوس دو دانه مر وارید است که ریشه آنها یکی است و یکی از آن دو مر وارید سفید است و آن دیگر زرد است و در این دو دانه مر وارید قصرهای است که در هر قصری هفتاد هزار خانه میباشد و خانهای ایکه در مر وارید سفید است منازل هاو شیعیان مال است و خانهای ایکه در مر وارید زرد است منازل ابراهیم و آل ابراهیم میباشد.

## روایت جابر در شفاعت فاطمه<sup>ؑ</sup>

شیخ صدق در امالی سنده بجا بر بن عبد الله انصاری میرساند که گفت من از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود رسول خدا بیان نمود که در روز قیامت دختر من فاطمه برشتری از شترهای بهشت سوار شود که دو پله لوی آن ناقه هزین بدیماج و مهارش از مر وارید تر وقوائمش از زمرد سبز است و دم او از مشک از فرو چشم‌های او از یاقوت احمر و هودجی از نور برپشت دارد که اندرون او از بیرون پیداست و بیرون آن از اندرون هویداست باطن او عفو خداوند غفار است و ظاهرش محفوف بر حمت پروردگار است و بر فراز

حضرت جبار بن الحسین فقلوه ثم يقول جبار بیل یا فاطمه سلی حاجتک فتفو لین بارب شیعی فیقول اللہ قد غفرت لهم و قولین یارب شیعه ولدی فیقول اللہ قد غفرت لهم فتفو لین یارب شیعه شیعی فیقول اللہ انطق ذم من اعتصم بالک فهومک فی الجنة فعند ذلك یود الغلاقن ائمہ كانوا فاطمیین فتیرین و معک شیعینک و شیعیه امیر المؤمنین آمنة روعاتهم مستورة عوراتهم قد ذم عنهم الشادد و سهلت لهم الموارد يغافل الناس وهم لا يغافلون ويظمه الناس وهم لا يظمهون فإذا بلغت باب الجنة ثلثت انتاعشر الاف حوراء لم يتلقين احد قبلك ولا يتلقين احداً بعدك بایدیهم حراب من نور على نجائب من نور رحالتها من الذهب الا صفر والياقوت ازتمتها من لؤلؤ رطب على كل نجيب نرقه من سندس منضود فإذا دخلت الجنة تباشر ياك اهلها و اوضاع الشیعیت موائد من جوهر على اعيده من نور فیا كلون منها والناس في العساب وهو في ما اشتهرت انسهم خالدون وإذا استقر اولیاء الله في الجنة زارك آدم ومن دو به من النبیین وان في بطنان الفردوس لؤلؤتان من عرق واحد لؤلؤة يضاء و لؤلؤة صفراء فيهما قصور و دور في كل واحدة سبعون الف دار غالباً يضاء منازلها و منازل شیعیتنا والسفراء منازل ابراهیم و آلا ابراهیم صلوات الله عليهما اجمعین)

آن تاجی است از نور و آن تاجر را هفادر کن است و هر رکنی مرصع بمروارید غلطان و یاقوت درخشان که همانند ستاره در آسمان نور افسانی کند هفتاد هزار فرشته در ملازمت او از طرف یمین او است و هفتاد هزار دریسار او و جبرئیل امین زمام او بست بگیرد و نداکند با علا صوت که ای اهل محشر چشمها ی خود را فرو خابانید تا فاطمه دختر محمد عبور دهد لاجرم باقی نمی ماند هیچ پیغمبر مرسلی و نبی و صدیقی و شهیدی جز اینکه چشم فرو بند تا گاهی که فاطمه در گذرد

بس سیر میدهد تا پای عرش پرور گارد آنجاخودرا از شتر بزیر میافکند و عرض میکند ای خدای من ای مولای من حکم کن میان من و کسانیکه باهن ظلم کردند ای برو دگار من حکم کن میان من و میان کسانیکه فرزندان هر اکشته اند این هنگام از سترات جلال خطاب در میسد که ای جیمه من و ای دختر حبیب من سوال کن از من بدانچه میخواهی که حاجت تو بر آورده است و تقدیم شفاعت میکن که شفاعت توقیل است بعزم و جلال خودم قسم است که از هیچ ظلم ظالمی در نمی گذرم و از هرستمی باز پرسی میکنم فاطمه عرض میکند ای مولای من ای سیدمن اندوه من همه برای فرزندان و شیعیان من است و دوستان من و دوستان فرزندان من عی باشد در آنوقت ندارسد کجا یند فرزندان فاطمه و شیعیان او و شیعه فرزندان او در زمـان همگان حاضر میشوند فرشتگان رحمت اطراف ایشان را فرو میگیرند و فاطمه زهر را سلام الله علیها تمام آنها را با خود بهشت میبرد.

## وفیز در چیون

از رسول‌الخدا حدیث کند که رسول‌الخدا فرمود محشور میشود دختر من فاطمه در روز قیامت در حالیکه جامه‌ای اورنگین ازخون است دست در قائم‌های ازوای عرش می‌زند و عرض میکند ایحاکم عادل حکم کن در میان من و قاتل فرزندان من حضرت امیر المؤمنین میفرهاید رسول‌الخدا فرمود سوکن‌بخدای کعبه که حکم میکند از برای دختر من

ونیز این روایت بسند دیگر از حضرت رضا علیه السلام منقول است و در آخر آن رسول خدا می‌فرماید ان الله يغضب لغب فاطمه ويرضي لرضها  
ونیز در عيون اخبار الرضا علیه السلام روایت کندقال اذا كان يوم القيمة قيل يا اهل الجمع  
غضوا ابصاركم لتتمر فاطمه بنت رسول الله فتمر وعليها ريطنان حمر او ان  
ونیز در عيون عده روایتی متقارب المضمون نقل کرده غير آنچه را که در اینجا  
بدان اشاره شد.

## (روایات ثواب الاعمال در شفاهت)

از امام صادق علیه السلام از بدران خود از رسول خدا علیه السلام حدیث کند که چون روز قیامت شود قبه‌ای برای فاطمه نصب مینمایند در آنوقت حضرت حسین علیه السلام باطن بی سر نمودار می‌شود که فاطمه از دیدن او چنان صیحه بزنند که زماند در صحرای محشر ملک مقری و نه نبی مرسلی و نه بندۀ مؤمنی مگر آنکه با فاطمه هم نالله می‌شود در آنوقت خدارند متعال خلقی در نهایت خوش صورتی خلق می‌فرماید که قتله و شرکه کشند گان حسین را بقتل میرساند خداوند متعال دوباره آنها را زنده می‌کند تا علیم المؤمنین آنها را بکشدو همچنین امام حسن و امام حسین و سائر ائمه آنها را بقتل میرسانند بعد از زنده شدن در آنوقت دلها شفاداده می‌شود و غمها وحزنها بر طرف می‌شود پس از آن امام صادق علیه السلام فرمودند رحم الله شیعتنا بخدای قسم مؤمنون شیعیان ما می‌باشند که در طول مصیبت وحزن واندوه وحسنات با مادر کت دارند و نیز در ثواب الاعمال بسند(۱) های معتبر از رسول خدا حدیث کند که چون

(۱) روی الصدوق بسانیده المتقدمة في ثواب الاعمال عن النبي (ص) قال اذا كان يوم القيمة جاءت فاطمة في لة من ساعتها فيقال لها ادخلى الجنة فتقول لا ادخل حتى اعلم ما صنعت بولدي من بعدي فيقال لها انظر في قلب القيمة فتنظر الى الحسين ماما و ليس عليه رأس فتصرخ صرخة و اصرخ لصراخها و تصرخ الملائكة لصراخنا فيقفب الله عزوجل لنا عند ذلك فيأمرنا ناراً فيقال لها اذهب هب قد اعد لك فيها لف عام حتى اسودت لا يدخلها روح ابدا ولا يخرج منها غم ابدا فيقال لها التقطي قتلة الصبين وحملة القرآن الذين بندوا اعصابها وراء ظهرهم تلتقط لهم فإذا صاروا قوي حوصلتها صحت وصلوا بها و شفقت وشفقا بها وزفت وزفرو بها فينطلقون بالستة ذلة طلاقة ربانيا او جبت لتنا النار قبل مدة الاوتنان فيانهم الجواب عن الله عزوجل ان من علم ليس كمن لا يعلم).

روز قیامت شود فاطمه میآید و جماعتی از زنان به مرأه او میباشد خطاب بر سد ایفاطمه داخل بهشت شو فاطمه عرض کند هن داخل بهشت نمیشوم تا بدانم و افزند من حسین چه کردند بعد از آن خطاب میشود ایفاطمه بقلب محشر نظر افکن چون نظر کند می بینند حسین علیه السلام که بیسر بر پا ایستاده در این وقت فاطمه فریادی چنان از دل پر درد در آورد که من نیز از فریاد او صیحه میزنم و فرشتگان از صیحه و ناله ماصیحه بزنند در این وقت خشم خداوند قهار شدید میشود پس فرمان میدهد آتشی را که هب هب نام دارد و هزار سال اعداد یافته تانیر و گرفته و هر گز بارفق آشنا نگشته و هر گز غم ازوی بیرون نرفته اورا فرمان بر سد که بگیرد قاتلان حسین را و آنان که تلاوت قرآن کردنده و احکام آنرا پس پشت اندخته اند و بکلی آنرا ضایع گذاشته اند پس بر میچیند ایشان را و در چینه دان خود میافکند و باشک بر ایشان میزند و ایشان فریاد براو میزند آن آتش بر ایشان نعره و زفیر میکشد و ایشان از شدت عذاب میناند و داد میزند و باطلاقت زبان آغاز سخن کنند و عرض کنند ای پروردگار ما از چه جهت مارا قبل از بت پرستان بآتش انداختی منادی در جواب ایشان ندا کند که کیفر عالمان که میدانستند و بعلم خود عمل نکردند شدید تر است از جاهلان که چنین علم نداشتند.

## و فیز در فوایب الاعمال اعیت

که سند بامر المؤمنین میرساند که آنحضرت از رسول خدا حدیث کند که فرمود در روز قیامت ممثل میشود از برای فاطمه سر حسین در حالیکه آغشته بخون باشد فاطمه چون این به بیند صیحه میزند بو اولاده و ائمه فؤاده و از صیحه او فرشتگان مدحش میشوند و اهل قیامت ندا کنند ایفاطمه خدابکشد کشنده فرزندتراند در آنوقت خدای تعالی بفرماید هرانکس که این ظلم بر حسین و فرزندان او کرده است اورا عذابی بنمایم که احديرا چنین عذاب نکرده باشم و در آنوقت فاطمه بر شتری سوار بشود که از ناقهای بهشت بوده باشد و صفت او این است (مدبجه الجنین واضحة الخدین شهلاه العینین رأسه امن الذهب المصفى و عنقها من المسك الا زفر والعنبر خطامها

من الزبر جد الاخضر رحالها در منضود منضد بالجوهر على الناقة هودج غشائها من نور الله وحشوه امن رحمة الله خطوطها فرسخ من فراسخ الدنيا يحف بهود جهابدهون الف ملك بالتسبيح والتحميد والتهليل والتکبیر)

يعنى آن ناقه هزین است بدیاچ دو بهلوی او و نوراني است دو گونه او و شهلا است دو دیده او سرا او از طلای احمر و گردن او از مشک از فرمهار او از زبر جد اخضر و رحل او از مردازیدتر مرصع بجواهر وهووجی بر فراز آن ناقه است که پوشش او از نور خداوند است و درونش مملواز رحمت باري تعالى است و گامش فرسخی از فراسخ دنيا است هفتاد هزار فرشته آن هودجرا فرو گرفته باشند و به تسبیح و تهلیل و تکبیر و تنا وستایش پرورد گار هشغول باشند پس منادی ندا مینماید که اى اهل قیامت دیدها فروخوابانید که فاطمه دختر محمد از صراط عبور میدهد در آنجال فاطمه و شیعیان او مانند برق جهنه از صراط عبور بنمایند و دشمنان اورا و دشمنان ذریة اورا بدو زخم افکنند.

ودر مجالس شیخ مفید روایتی باین مضمون از امام صادق علیه السلام حدیث کند و در آن روایت اضافه کرده است که فاطمه از شتر فرود آید و با او پیاهن خون آسود حسین بوده باشد و عرض کند پرورد گارا هر آینه میدانی با فرزد من چه کردند الله آنچه در سابق گذشت.

## (روایت جابر از امام باقر (ع) در شفاعت فاطمه (ع))

فرات بن ابراهیم بسنده خود از امام صادق علیه السلام روایت کند که آنحضرت فرمود جابر بن عبد الله الانصاری خدمت امام باقر علیه السلام عرض کرد باین رسول الله مرا درفضلت جدهأت فاطمه حدیثی بیاموز که هر گاه در مجلس شیعیان روایت کنم قرین فرح و سروزوند امام باقر فرمودند حدیث کرد مرا پدرم از جدم از رسول خدا علیه السلام که فرمود در روز قیامت منیر هائی از نور برای انبیا و رسول نصب مینمایند و منیر من از همه بلند تر میباشد آنگاه خداوند عزوجل میفرماید ای محمد خطبه قرات کن و من خطبه

انشا میکنم که هیچیک از آنیاء و رسول نشینیده باشند از آن پس از برای او صیاه منابر نور نصب بنمایند و منبر وصی هن علی بن ابی طالب در وسط آن منابر از همه بلندتر است آنگاه حضرت حق فرمان میدهد که علی خطبه بخواند لاجرم خطبه قرائتمی فرماید که هر گز او صیاه نشینیده باشند از پس آن از برای اولاد آنیاء هنابری نصب کنند از نور واژ برای دو فرزند هن حسن و حسین که دوریحانه من در ایام حیوة من میباشند منبری نصب کنند از نور و خدای تعالی فرمان دهد که هر یک از دو سبط من قرائت خطبه بنمایند پس حسن و حسین هر یک خطبه بخوانند که هیچ وقت اولاد آنیاء و هرسلين نشینیده باشند مثل آنرا این هنگام جبرئیل نداد ر میدهد که فاطمه ذختر محمد در کجا است و خدیجه دختر خویلد و آسیه بنت مزارح و مریم بنت عمران و مادری بحی در کجا است ایشان بر پای میشووند این وقت خداوند میفرماید امروز بزرگواری برای کیست محمد وعلی وحسن وحسین عرض میکنند اللہ الواحد القهار یعنی خاص خداوند قاهر غالب است پس خدا می فرماید من امروز محمد وعلی وحسن وحسین وفاطمه را بزرگواری دادم هان ای اهل جمع سرها بگریبان در کشید و دیدهای خود به پوشید همانا فاطمه بجانب جنت عبور میدهد در این وقت جبرئیل شتری از ناقهای بهشت که جلال از دیباچ وپلان از مرجان ومهار از رشته مر وایدرخشنده داشته باشد در پیش روی فاطمه هنخواهاند آنحضرت بر او سوار میشود و صدهزار فرشته از جانب راست و صدهزار از طرف چپ در ملازمت خدمتش روان میشووند و صدهزار فرشته بر بالهای خش حضرتش را حمل میدهند و برذر بهشت فرود میآورند پس فاطمه توقف کند و داخل بهشت نشود والتفات او بجانب صحرای مجشر است خطاب رسد اید ختر حبیب من چیست این البفات تو وحال آنکه ترا فرمان بهشت دادم عرض میکند ای پروردگار من دوست دارم که امروز قدر هن معروف و منزلت من معلوم کردد خطاب رسد ای فاطمه نظاره میکن در قلب هر کس چیزی از حب خود و ذرت خود دیدار کرده دست اورا فراگیر و در بهشت اورا جای ده این وقت امام باقر علیه السلام فرمود بخدا قسم ای جابر دز آن روز فاطمه شیعیان و دوستان خود را از میان مردم چنان بر می چیند که هر غ

دانهای خوب را از میان دانهای بدبرمی چیند آنکه فاطمه باشیعیان خود برباب بهشت حاضر می شوند خداوندد قلب ایشان می افکند تا تجدید نظر میکنند و بسوی محشر التفات هینما بیند خطاب رسد چیست این التفات شما همانا فاطمه دختر حیب من تقديم شفاعت شما فرمود عرض میکنند ای پروردگار مادوست میداریم که قدر ما در مثل امروز شناخته شود خداوند میرماید ای دوستان من نگران شوید درمیان جماعت کیست دوستار شما درمحبت فاطمه کیست که اطعام کردشمارا درمحبت فاطمه کیست که جامه داد شما را درمحبت فاطمه کیست که شما را برای محبت بفاطمه بشرطی آب سقایت کرد کیست که منع کرد غیبی را ازشمارده محبت فاطمه بگیریدست او را و داخل کنید دربهشت قال ابو جعفر عليه السلام والله لاييفي في الناس الا شاك او كافر او منافق فادا صاروا بين الطبقات نادوا كما قال الله تعالى فاما من شافعين ولا صديق ولا حميم فيقولون فلوان لنا كرة فنكرون من المؤمنين قال ابو جعفر (ع) هيئات هيئات منعوا ما طلبوا ولوردو العادوا لما نهوا عنه وانهم لکاذبون ) بالجمله اخبار باب شفاعت بسیار است بهمین مقدار در اینجا قناعت شد طلباً للاختصار .

## اثر طبع آخر طوسي

سعی کن ایدل که تا بر روی خود باب سؤال باز ننمایی که رد گردي زباب ذوالجلال بر رخت از فقر بگشاید خدا هفتاد باب گرتوبگشای بروی خویش یکباب سؤال نیستی زاهل قناعت بلکه هستی زاهل حرص گر ذخیره داری اندرخانه بیش از قوت سال باوجود آن که بهر راحت جان بدن روزوشب هستی حریص آنقدر بر تحصیل مال جز نکهبانی ودفع دزد و زحمت حاصلی نیست در تحصیل مال این ترا بس گوشمال مال را تشییه کردند بر هارت که هست از درون پر زهر قاتل وزبرون خوش خط و خال میکنند طغیان غنی چون دید انسان خویش را آری این گفتار حق باشد بترك م\_الداد گفت پیغمبر برای صالح مال است خوب کش قریر آنرا کند حاضر سرخان نوال نه غمین از رفقتش باشد نه شاد از بودنش چون غنا و فقر یکسانش بود پیش خیال

از برای شاهدی بد کار در غنج و دلال  
 گوش کن تا بشمرم بهر توائی صاحب کمال  
 تالب گورت که باشد خانه و حشت عیال  
 زانکه انسان رامطیع حق کند مال حلال  
 در نتای ذات پاک احمد مختار و آل  
 کزیان مسح او باشد زبان خلق لال  
 کوبدی خیر النساء و شوهرش خیر الرجال  
 با خم گیسوی و مزگان گردش از کردن عال  
 از برای مساوای حق بود امری مجال  
 زانکه می بوسید دستش را بهنگام مجال  
 زانکه در معنی بباب خویش بودش اتصال  
 خلق حیدر را نمیکرد از خدای ییتمال  
 چون بمهراب عبادت جایی میکردي جمال  
 پوست تختی ويکي دستاس ويک جام سفال  
 اكل و شرب او بجز نان جو و آب زلال  
 چون زدنياسوی عقیبی کوفت کوس ارتحال  
 زندگی دردار فانی باد و صد رنج و ملال  
 پیکرش رنجور شد از ظلم آن قوم ضلال  
 بشنوم بانک اذانی از بلال بی همال  
 لب کشود اول بذکر نام حی ذوالجلال  
 نعره ای از دل بر اورد شدش آشقته حال  
 کو برو نرفت از جهان گفتند بس کن یا بلال  
 کی بلال آخر چرا بستی فرول ب از مقال  
 آیدت در گوش از این عالم کنی شدر حال  
 نه برای طالحی کورا نماید صرف و خرج  
 همه فرزند آدم تاسه جا آمد سه چیز  
 مال تا وقت ممات اعمال تایوم النشور  
 در کفت مال حرام اراده فتد بگذر ازاو  
 روز شب چون اختر طوسی دمی خامش مباش  
 خاصه خاتون قیامت دختر پاک رسول  
 مام شبیر شیر زهرای اطمیر فاطمه  
 آنکه میرو بند حوران از بی کجهل بصر  
 نی بکنه دات پاکش بردن آن گونه کدهست  
 نزد پیغمبر نبد محبوب ترا زوی کسی  
 جز بصورت با پدر فرقی نبودش در میان  
 بی مثل از زهد و تعوی بود و همتائی نداشت  
 صبح ایض ظهر اصفر شام احمر میشدش  
 بدأساس المیت آن مظلومه از مال جهان  
 جامهای کهنه اورا در بدن بودش چه بود  
 دید جور بیحد از اشرار بعد باب خویش  
 کرد آن صدیقه از بعد پدر هفتاد پنج  
 اندر آن مدت کسی خنده ندید اورا بلب  
 گفت روزی میل آن دارم که از بعد پدر  
 چون بلال اذن گفتن از آن صدیقه یافت  
 چون بلب نام محمد کرد جاری آن جناب  
 رفت از هوش آنچنان که مردمان را شد گمان  
 چون بپوش آمد باواز ضعیفی باز گفت  
 گفت ترسیدم که گر بار دیگر آواز من

یکنفس راحت ندید از جور چرخ بد فعل  
بدر رویش در هزار و لاغری همچون هلال  
آتش غم از درون سینه میزد اشتعال  
لشکر اندوه افغان ازیمین و از شمال  
ناله میکردن از بیداد خصم بد سکال  
بس کشید افغان زدل شبهای بکنج اعتزال  
چون ز آثار وفات اور اپریشان گشت حال  
مرغ روحش چون بسوی باغ رضوان پر و بال  
ریخت بر دامن زجزع دیده مرجان و لعال  
تادر این دارفناهی روز و شب چون نی بنا

الفرض تازنده بود اند رجهان آن ناتوان  
از فراق آفتاب روی بباب نام دار  
اشتغالی چون تبودش جز فغان پیوسته اش  
هر دهش میشد هجوم آور بسوی ملک دل  
با حسین و با حسن در گوشۀ بیت الحزن  
رفته رفته گشت بیمار و به بستر او فتداد  
کرد با جبل المتن دین و صیت آنچه داشت  
گشت بی سامان علی بن ابی طالب گشود  
ازغم آن گوهر درج نبوت شیر حق  
اخترا در مانم آن اخترا برج حیا

## واردات احوال فاطمه (ع) در زمان رسول خدا

### ثا هنگام رحلت پیغمبر (ص)

چون فاطمه زهراء سلام الله علیها پنج سال بعد از بعثت متولد گردید پنج سال  
با مادر مکرمه اش خدیجه کبری (ع) بود چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه بنت اسد  
و ام ایمن بسر پرستی فاطمه همساعی جمیله بتقدیم رسانیدند تا هشت سال در مکهٔ معظمه  
حال بدین منوال بود پس از آن فاطمه زهراء بمدینه هجرت نمود بتفصیلیکه سبق  
ذکر یافت و در آنوقت هشت سال از سن مبارکش گذشته بود چون نه سال گذشت  
در سنّه دوم هجرت بخاوه شوهر و نه سال در خانهٔ أمير المؤمنین بود و چهار فرزند آورد  
اول حسن (ع) دوم حسین (ع) سوم زینب چهارم ام كلثوم و محسن السقط تا آنکه در  
سوم جمادی الثاني سنّه یازده هجرت از دارفناهی بدار باقی رحلت فرمود چون در غزوه  
احد رسول خدا اصلی الله علیه و آلهٔ رحمت فراوان دید و زخم‌های گران یافت خبر شهادت  
آنحضرت در مدینه منتشر گردید فاطمه زهراء با جماعتی از زنان ناله کنان بجانب احمد

رهسپار شدند فاطمه چون رسول خدا را با آنهمه جراحت بدید آن تن مبارک را در بر کشید و بهایهای بگریست آب چشم پیغمبر بر گونه مبارک بدودید این هنگام علی عليه السلام با سیر خویش آب همی کشید و فاطمه سرور روی پیغمبر را از خون همی بشست و چون خون از غلیان نمی نشست پاره حصیری بدست کرده بسوخت و جراحترا با خاکهای آن به بست و از آن پس رسول خدای عليه السلام آن زخمها را با استخوان پوشیده دود همی خورانید تا نشان آن جراحات بجای نمایند چون از این کاره بابه پرداختند علی عليه السلام شمشیر خود را بفاطمه داد و این اشعار قرائت کرد.

فلست بر عدید <sup>۱</sup> و لا بلعیم	أفاطم هاك السيف غير ذميم
وطاعه رب بالعياد عليم	لعمري لقد اعذرت <sup>۲</sup> في نصر احمد
و رضوانه في جنة و نعيم	اريـد ثواب الله لاشيء غيره
و قامت على ساق بغیر ملیم <sup>۳</sup>	و كنـت أمره يسمـو أذالـحـربـشـمرـت <sup>۴</sup>
بـذـى رـونـقـيـفرـيـالـعـظـامـصـمـيمـ <sup>۵</sup>	امـتـابـنـعـبدـالـدارـحتـىـجـرـحـتهـ
عبـادـيـدـيـمـماـقـانتـ <sup>۶</sup> وـكـلـيمـ <sup>۷</sup>	فـغـادـرـتـهـبـالـقـاعـفـارـفـضـجـمـعـهـ
احـزـبـهـمـنـعـانـقـ وـصـمـيمـ	وـسـيـنـيـبـكـفـيـكـالـشـهـابـاهـزـهـ
وـاشـفـيـتـفـنـهـمـصـدـرـكـلـحـلـيمـ	فـماـزـلـتـحـتـىـفـضـرـبـيـجـمـوعـهـ
سـقـىـآـلـعـبـدـالـدارـكـأسـحـمـيمـ	اميـطـدـعـاءـالـقـومـعـنـهـفـانـهـ

چون امیر المؤمنین این اشعار قرائت کرد رسول خدا عليه السلام فرمود ای فاطمه بگیر شمشیر علی را که آنچه بر ذمه او بود کاملاً اور ادافر مود خداوند متعال ابطال قریش را بdest او پایمال آجال نمود سپس فاطمه شمشیر علی را بگرفت و از آلایش خون پالک و پاکیزه نمود

**و دیگر شیخ مفید در ارشاد روایت میکند که چون پیغمبر عليه السلام امیر المؤمنین**

- 
- (۱) رد عدید جبان و ترسنده را گویند (۲) (اعذر) ای ابداعندا و اعذر صارذا عذر (۳) یسو ای یعلو
  - (۴) (شر) فی الامر ای خف (۵) (قام علی ساق ای قام علی شده) (۶) (امت) ای قصدت (۷) (دونق) ای سیف
  - (۸) ای ماده و حسته (۹) (غادرته) ای تر کنه (۱۰) (صمیم) المظم القوی

را بفروءه ذات الرمل که اورا غزوءه ذات السلاسل کويند خواست بفرستد امير المؤمنین را عصابه‌اي بود که اوراهیچ برسنمي بست همگر و قتيکه رسول‌خدا اورا بجای دشواری بفرستند چون خواست بفروءه ذات السلاسل برود بهنzel آمد و از فاطمه آن عصابه‌را طلبید فاطمه عرض کرد يابن عم بکجا اراده داري و پدرم ترا بکجا روانه فرموده آنحضرت فرمود بدرت هرا بفروءه ذات السلاسل يعني بوادي رمل فرمان داده است بروم آنمخدره از کثیر شفقت و مهر باني يابن عم خود اورا ملال گرفت و آثار حزن و اندوه در او نمودار گردید در خلال اين احوال رسول خدا عليه السلام وارد گردید چون فاطمها بدان حال مشاهده نمود فرمود اين فاطمه خوف آن داري که شورت کشته شود ييم مکن بخدا اقسم تا خدا نخواهد کشته نشود امير المؤمنين عليه السلام عرض کرد يارسول الله آيا راضي نيسني که شهادت يابم و دريغ ميداري که من به بهشت بروم حضرت فرمود ياعلى از بر اي تو موعدي است که از آن تجاوز نخواهي کرد.

و دیگر در غزوءه خندق بعد از قتل عمر و بن عبدود امير المؤمنين عليه السلام ذو القفار را بامام حسن عليه السلام داد و فرمان کرد که اين شمشير را بفاطمه باید داد تاز آلائش خون پاك بشويده حسن عليه السلام آن تيع را بنزد فاطمه آورد و آنحضرت پاك بشسته وباز داد لکن نقطه از خون در روی ذو القفار بجای هـاند چون بنزد على عليه السلام باز آورد فرمود اگر فاطمه ذو القفار را بشسته است اين نقطه خون چيست (قال النبي ياعلى سل ذو القفار يخبرك فهزه وقال اليه قد عسلتك الطاهره من دم الرجس النجس فانطق الله السيف فقال بلى ولكنك ما قلت بي ابغض الى الملائكه من عمر و بن عبدود فامرني ربی فشربت هذه النقطه من دمه وهو حظي منه ولا تنتصري يوما الا ورأيت الملائكه صلت عليك) در اين جمله مير مايد رسول‌خدا ياعلى اذ ذو القفار به پرس تاترا آگهی دهد على عليه السلام ذو القفار اجنبش داد و فرمود آيا فاطمه ترا از پليديها پاك نشست اين نقطه خونين چيست اين وقت خداوند ذو القفار را گويا ساخت عرض کرد هر گز هبغوض ترا از عمر و بن عبدود را در نزد فرشتگان باهن نگشته باشي

پس خداوند فرمن کرد مرا تا اندازه این نقطعه از خون او بخورم و این بهره و نصیب من  
افتاد و هیچگاه مرا بر روی دشمن کشیده نداشتی جز اینکه فرشتگان بر تو درود  
(فرستادند)

بالجمله فاطمه در سفر حججه الوداع بار سو اخدا وَالْمُلْكَيْتَ بود چون از سفر مراجعت  
فرمود رسول خدا بدرخانه فاطمه آمد و سوره اذاجه را قرائت نمود ناله زهرا بنندش  
زوجات رسول خدا سبب سؤال کردند فرمود رسول خدا خبر مرگ خود را بنم داد تا  
اینکه شی فاطمه زهراء در عالم رفیا دید قرآنی در دست دارد و انرا قرائت میکند  
بناگاه قرآن از دست او بیفتاد و مفقود گردید فاطمه وحشت زده از خواب پیدار شده بنزد  
رسول خدا آمد چون خواب خود را بعرض رسانید رسول خدا فرمود ای نور دیده من  
همانا آن قرآن من باشم که عن قریب از نظر تو مفقود شوم )

و شیخ طوسی در امامی بسند خود از ابن عباس روایت میکند که رسول خدا  
هنگام ارتحال سخت بگریست چندانکه سیلان اشک از محاسن مبارکش در گذشت  
عرض کردند یا رسول الله این گریه چیست (فقال ابکی لذریتی و ما تصنع بهم شرار  
امتی دن بعدی کانی بفاطمه بنتی وقد ظلمت بعدی و هی تنادي یا ابتهه فلا یعنیها احمد من  
امتی ) چون فاطمه اصحاب این کلمات بنمود آغاز گریستن نمود فقال لها رسول الله  
لاتبکین یا بنبیة فقالت لست ابکی لما یصنع بی من بعدک ولکنی ابکی لفراقک یا رسول  
الله فقال لها البشری یا بنت محمد بسرعته اللاحاق بی فانک اول من یلحقنى من اهل بیتی )  
و نیز خزارزا زی در کفاية النصوص بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت  
میکند که چون رسول خدا وَالْمُلْكَيْتَ هریض شد بهمان مرضیکه رحلت فرمود فاطمه  
زهراء علیها السلام بالای سر او نشسته اشک می بارید و صدا را بناله بلند کرد که  
رسول خدا دیده ای حق بین بطرف او باز کرده فرمودای حبیه من چرا ناله مینمایی و  
اشک هیریزی عرض کرد یا ابتهه از فراق تو میکریم که بعد از توجگونه بر من میگذرد  
رسول خدا فرمود ای فاطمه گریه مکن که خداوند متعال هفت خصلت بمداده است که  
باحدی قبل از مانداده و بعد از ماهم باحدی نخواهد داد از ماست خاتم النبیین و محبوب

ترین بندگان در نزد رب العالمين واو پدر تو است و از هاست بهترین اوصیاه واحب عباد در نزد حضرت حق تعالیٰ واو شوهر تواست ( وشهید ناخیر الشهداء واحبهم الى الله وهو عمك حمزة ومنا من له جناحان يطير بهما مامع الملائكة في الجنة وهو عمك جعفر ومن انبساط هذه الامة وهما ابا ناك الحسن والحسين وتسعة من ولد الحسين ائمه معصومون منهم مهدي هذه الامة الخ )

در بحار وغير آن مردیست که چون هنگام رحلت رسولخدا رسید عزرا ایل بصورت اعرابی بر در خانه حضرت رسول ﷺ آمد و با استاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرساله و مختلف الملائکه رحمت خدای بر شما باد رخمت دهید تا در آیه فاطمه بر بالین رسولخدا جای داشت چون این شنید جواب داد که پیغمبر را نیروی ملاقات نیست دیگر باره نداد ردادو اجازت خواست و همان پاسخ شنید در کرت سوم بانگی هولناک در انداخت و اذن دخول خواست از بانک او مردم خانه را لرزه در انداام افتاد رسولخدا بهوش آمد و چشم بگشود و گفت چه پیش آمد شمارا صورت حال را بعرض رسانیدند فرمود ای فاطمه دانستی با که سخن میکنی عرض کرد الله و رسوله اعلم فرمود این ملك الموت است این کاسر اللذات و قاطع الشهوات است زنانرا بیوه کند و کودکانرا بذلت یتیمی افکنند مفرق جماعت و ویران گفته بیوقات فاطمه چون این کلمات بشنید فریاد بر داشت ( وقالت واکر باه لکر باک يا ابته و امدينته خربت المدینه ) رسولخدا دست فاطمه را فرا گرفت و برسینه مبارک چسبانید و زمانی چنان بی هوش بود که گوئی روح از بدن شریف ش مفارقت کرده فاطمه سر پیش داشت و گفت يا ابته جواب نشنید عرض کرد جان من فدای تو باد با من نگران شو و سخنی بگوی رسول خدا چشم بگشود و فرمود اید ختر من آغاز گریستن مکن که فرشتگان آسمانها از گریستن تو گریان میگردند و رسولخدا اشک از چشمهاي فاطمه پاک می نمود و اورا بشارت میداد و بدرگاه باري تعالي عرض میکرد بارالها فاطمه را در حرمان من صبر عنایت فرمای او را گفت چون من از دنیا بروم بگو انا لله و انا اليه راجعون همانا هر کس را در هر مصیبتي عوضی است فاطمه

عرض کرد یار رسول اللہ ابا تاہجہ کس وچه چیز عوض تو تو اند بود رسول خدا همچنان چشم فرو خوا بابنید فاطمه کفت واکرب ابا رسول خدا وَاللَّهُ أَعْلَمُ فرمود بعد از امر و زهیج کرب بر پدر تو در نیاید یعنی در آن سرای هیچ اندو بچای نمانده انگاه فاطمه را فرمان کرد که حسن وحسین را حاضر کن ایشان در آمدند وسلام دادند و در پیش روی پیغمبر زانو زند و چون در پیغمبر نگریسته اند صدا بناله بلند کردن و چنان نالیدند که هردم در پیرون حجره بودند از گریه ایشان بهای های آغاز گریستن نمودند این وقت رسول خدا ایشانرا بسینه چسبانید امام حسن صورت بصورت رسول خدا و امام حسین سر را روی سینه آنحضرت نهادند رسول خدا ایشانرا به بوسید و همی بوئید و در حرمت و محبت بایشان وصیتها فرمود تاواعظ جهان گفت چون از کار کفن و دفن آنحضرت فارغ شدند از کنار قبر بخانه فاطمه آمدند و آئین تعزیت و تسلیت پیای بر دند فاطمه فرمود رسول را پیخاک سپردید عرض کردند جز این نگردیم فرمود چگونه شمارا دلداد که آن جسد پاک را بزیر خاک بنمایید و حال آنکه او نبی الرحمة و مصداق لولاك لما خلقت الافالاک بود گفتند ای دختر رسول خدا مانیز عزا دار و غمزد گانیم لکن از فرمان خدای بدر نتوان رفت این وقت فاطمه سخت بگریست و بزیارت قبر بدر بشتاфт و مشتی خاک برد اشت از آن هر قدر مطهر و بر دیدگان گذاشت و فراوان بگریست و بنالید و این شعر را قرائت کرد.

ان لا يشم مدى الزمان غواليا	ماذا علىي من شم تربته أح마다
صبت على الايام صرن لياليا	صبت على مصائب لوانها
لم اخشى من ضيم و كان جماليا	قد كنت ذات حمي بظل محمد
ضيمى و ادفع ظالمى برد ايا	اليوم اخشى للذليل واتقى

## گیفیمیت دفن (رسمو لخدا) (حسن)

محمد قمی در بیت الاحزان از کتاب استیعاب نقل کرده که همان روز که رسول خدا وَاللَّهُ أَعْلَمُ از دنیا رفت از مردم بیعت گرفته اند برخلافت ای بکر در سقیفه بنی

ساعده و اما بیعت عمومی با ابو بکر در فردای آرزو زبود و سعد بن عباده و طائفه‌ای از خزرج و گروهی از قریش با ابو بکر بیعت نکردند.

و شیخ مفید قدس سره در ارشاد میرهاید بسیاری از مهاجر و انصار در دفن رسول‌اللهم حضور نداشته اند برای اینکه رفته بودند در سقیفه بنی ساعده و مشغول تشاخر و تنازع در امر خلافت بودند فلذا بسیاری از مردم بررسو لخدا نماز نخواندند و نماز آنها فوت شد و در همان روز فاطمه آواز برداشت و اسوه صباحاه یعنی چه عجب روز بدی است امروز برای من که پدرم رسول‌اللهم از دنیا رفته ابو بکر این کلام را از فاطمه شنید کفت (ان صباحك لصبح سوه) آری همانا کدر فرز تو بسیار بدروزی است.

و سید اجل علی بن طاووس در کشف المهجة بفرزند خود خطاب کند و هیفرهای مابد و از چیزهای بسیار عجیب که در کتب مخالفین دیده‌ام این است که (طبری) آنرا ذکر کرده در تاریخ خود که رسول‌اللهم روز دوشنبه وفات کرد اماده‌من نشدم‌گر روز چهار شنبه (یعنی سه روز جنازه رسول‌اللهم بر زمین بود).

وابرا هیم تلقی در جزء چهارم از کتاب معرفت ذکر کرده که تحقیقاً جنازه پیغمبر سه روز در زمین باقی بود که دفن نکردند او را از جهت اشتغال آنها بولایت ابو بکر و منازعات در امر خلافت و سید بن طاووس بفرزندش می‌کوید ای فرزند جد تو علی بن ابی طالب ؓ نمیتوانست از جنازه رسول‌اللهم افارقت کند و جدا شود و نمیتوانست که آنحضرت را دفن کند پیش از نماز خواندن قوم بر او اگر علی ؓ جنازه را پیش از نماز خواندن آنها دفن می‌کرد بسا بود که علی را می‌کشته‌اند یا قبر پیغمبر را بنش می‌کرند و او را از قبر بیرون می‌آورند و می‌گفته‌اند که علی پیش از وقت پیغمبر دا دفن کرده یاد را نباشد دفن شود بلکه در غیر این موضع باید دفن بشود.

خدای جل جلاله از رحمت خود دور کند جماعتی را که جنازه پیغمبر را در بستر مرک و اگذاشته‌اند و مشغول شدند بتعیین کردن والی که خود رسول‌الله اصل وریشه این ولایت بود بسبب نبوت و رسالت و این تعیین ولایت قوم برای این بود که این امر را از خانواده عترت آنحضرت بیرون بخدا قسم ای فرزند من نمیدانم که چگونه

عقول و نفوس و مردانگی و صحبت آنها با رسول‌الخدا روا داشت که چنین جسارت و توهین بر سوی خدا بنمایند **بأنه** مه شفقت و هر بانی که رسول‌الله ﷺ با آنها داشت و آنمه نیکی که با آنها نمود.

وچه نیکو گفته است زید بن علی بن الحسین **طیبه** که بخدا قسم اگر قوم می‌توانسته‌اند که بغیر اسم نبوت و تعلق بدان بملک و سلطنت میرسیدند هر آینه از پیغمبری آنحضرت نیز عدول می‌کردند **و بالله المستعان**)

## شدة بکار فاطمه (ع) و مصادب او بعد از رسالت خدا (ص)

(نا) در کتاب خصال سند بامام صادن **طیبه** میرساند که فرمود **البكاؤن خمسة آدم و يعقوب و يوسف و فاطمة بنت محمد و علي بن الحسين طیبه آدم ابو البشر چندان گریست از فراق بهشت که دو جوی آب از اشک چشمش روان گردید و حضرت یعقوب چندان در حرمان یوسف گریست که دید کان همار کش سفید شد و دیگر یوسف چندان گریست بر یعقوب که اهل زندان را کار سخت افتاد عرض کردند اگر در شب می‌گریبی روز ساکت باش و اگر در روز خواهی گریست شب خاموش باش تا مابتوا نیم لختی پیاسود و بدین گونه تقریر یافت و دیگر فاطمه **طیبه** چندان بر سوی خدا بگریست که کار بر مردم مدینه صعب افتاد بعرض رسانیدند که هارا بکشت گریستن بزمتی بزرگ در افکندی چون شکوای ایشان گوشزد آنحضرت شد روز ها از مدینه پرون میرفت و در مقابر شهداء احديا بقمع چندان که می‌خواست می‌گریست آنگاه هر اجتمع می‌فرمود و دیگر علی بن الحسین **طیبه** که بعد از وقعة کربلا تازنده بود از گریه آرام نگرفت غلام او عرض کرد جان من فدای تو باد یابن رسول‌الله بر تو می‌ترسم که هلاک شوی قال انما شکو بئی و حزنی الى الله واعلم من الله ملا تعلمون اني مااذ کر مصرع بنی فاطمة الاختنستي لذلك عبرة ) و صدق در امالی همین حدیث را بهمین طریق ذکر کرده**

## اثر طبع حضرت حججه الاسلام الشیخ

### محمد حسین اصفهانی ره

میرسد بسکه بگوش دل من نالهزار  
کز دل مادر گئی به برد صبر قرار  
میچکد خون دل از دیده و منقاره زار  
که نه ثابت بفلک ما؛ نه دیگر سیار  
نه مساعد زمهاجر نه معین از انصار  
آتشی زد که بر افراد خته تار و زشمار  
نور حق کرده تجلی مکراز شعله نار  
چون بدان سینه ییکینه فروشدم سمار  
شده از سیل سیه روی جهان تیرو تار  
من نه گویم چه شداینک در آنیک دیوار  
گوهري از صدف بحر نبوت بکنار  
بازوی کفر قوی پهلوی دین گشت نزار  
گرشنیدی که نبودش بسر روی خمار  
چون کند جلوه در او خیره بماند ابصار  
بت پرستی که همی داشت بگردن زنار  
آنکه زاول بخدانندی او کرد اقرار  
نه که حرفش شرفی داشت؛ نه قدرش مقدار  
یا چه آهي که براید ز درون بیمار ...  
لاهه سان داغ چه ز کس همه شب را ییدار  
که پس از مرگ وی آیند بگردش اغیار

دل افسردهام از زندگی آمد بیزار  
ناله و ابنا میرسد از سوت خهای  
صدچه قمری کند از ناله او نوحه گری  
شر ری زهره زهرا زده بر خرم ماه  
جورها دید پس از دور بدر در دوران  
بت پرستی بدر کعبه مقصود و امید  
شر را تش اُن صورت هجوش عجب است  
طور سینای تجلی متزلزل گردید  
نه سیلی شده نیلی رخ صدیقه و بس  
 بشنو از بازو پهلوچه کشید اُن بانو  
دل سنک آب شداز صدمه پهلو کفتاد  
بسکه خستند و شکستند ز ناموس الله  
محتجب شد بحجاب ازلی وقت هجوم  
قره باصره شمن حقیقت آری  
بندر گردن مرد افکن عالم افکند  
منکر حق شد بیعت ز حقیقت طلیلید  
رفت از کف فدک و ناله بانو بفلک  
نیز برج حیا شد چه هلالی ز-زال  
روز اوجون شب دیجور و تن اور نجور  
غیرش بسکه جفادید ز امت؛ کهذاشت

## پیهو شش شدن فاطمه از اذان بالال و دیدن پیراهن پدر (ص)

صدق در کتاب من لا يحضره الفقيه روایت میکند که بالال بعد از رسول‌خدا ترک اذان نمود روزی فاطمه زهراء السلام الله علیها فرمود دوست دارم صدای اذان بالال را بشنوم این خبر را به بالال گفتند فرمود من بعد از رسول‌خدا برای احدی اذان نخواهم گفت ولی چون فاطمه زهراء فرمان کرده است البتہ بسمع جان اصغا مینمایم بالال بر بلندی برآمد و گفت الله اکبر مردم مدینه بهای های بگریستند فاطمه خوبیشتن داری توانست سیلاج اشک او متراکم گردیدوناله و عویل او بالا گرفت چون بالال گفت اشهد ان محمدآ رسول الله فاطمه صیحه‌ای بزد و برودر افتاد و مدهوش گردید جماعتی بسوی بالال شتاب گرفتند که ای بالال خاموش باش که اینک فاطمه جان بحق تسليم کرد لاجرم بالال خاموش شد چون فاطمه بهیش آمد فرمود چرا بالال اذان خویش را به پایان نمی برد بالال عرض کرد ای سیده من من بر تو میترسم بیم دارم که چون بنک مرآ بشنوی بجهان دیگر تحویل نمایی مرا از این خدمت معفودار فاطمه دست از او باز داشت و دیگر در بعضی کتب هناقب مذکور است که مسندا از امیر المؤمنین علیه السلام روایت میکند (قال غسلت النبي صلوات الله علیه و آله و سلم فی قمیصه فکانت فاطمة تقول ارنی القمیص فاذشمته غشی علیها فلاما رایت ذلك غیبته)

میفرماید من رسول‌خدا صلوات الله علیه و آله و سلم را در پیراهن او غسل دادم فاطمه گفت آن پیراهن را میخواهم دیده باشم چون پیراهن را بگرفت و به بوسید صیحه‌ای زدوبی هوش بروی زمین افتاد لاجرم آن پیراهن را مخفی داشتم .

و دیگر ابن عباس گوید که فاطمه زهراء بعد از رسول‌خدا عصابة مصیبت بر سربسته بود ( هازالت بعد وفات ایها معصبة الرأس ناحلة الجسم منهدة الر کن باکیة العین مجترقة القلب یغشی علیها ساعه بعد ساعه و تقول لولدیها این جد کما الذي کان یکرمه کما این جد کما الذي کان اشفق الناس علیکما این جد کما الذي کان لم یدع ان تمشیا علی الارض و یحمل کما علی عاتقه فو الله لا ارى ان یفتح هذا الباب ابداً نـم )

اشات تقول

ان حزنی عليك حزن جديد  
کل يوم يزيد فيه شجونی  
جل خطبی و بیان عنی عزائی  
ان قلباً عليك يألف صبراً  
و فؤادی و الله صب عتید  
د اکتابی عليك ليس يبید  
فبكائی فی کل وقت جدید  
او عزاء فانه لجلید

## خبر فضه خاوه در مشدت بگاه فاطمه (ع)

علامه مجلسی در عاشر بحار این خبر ورقه بن عبدالله از دیرا نقل کرده و صدر روایت در ترجمه فضه باید تا آنجا که گوید فضه‌ای ورقه بن عبدالله حزن و اندوهی که در قلب من ساکن بود به هجان آوردی اکنون گوش دار تا از برای توبه کویم مصاب فاطمه زهر ارا همان‌گامیکه رسول خدا عزیز و مقتدر رحلت فرموده بیرون و زن آغاز جزع و ناله و سوگواری نمودند احباب و اصحاب را صبر اندک کشت و مصیبت بزرگ شد هیچ زن و مرد دیده نمی‌شد مگر اینکه گریان و نالان بودند از همه افزون تر و شدیدتر ناله و بیقراری سیده من فاطمه بود ساعت بر ناله و بی قراری او افزوده می‌گردید هفت روز با این و حنین بسر برد روز هشتم شکمیانی از وی برفت و تو انانی بسار بربست از امیر المؤمنین اجازت گرفت که بر سر قبر رسول خدا برود چون اجازت یافت شب از خانه بیرون شتافت از ناله وزجه فاطمه زن و مرد کوچک و بزرگ از خانها بیرون شدند مدینه یک پارچه زجه و ناله شد هر دمان از هر جانب فراز آمدند انجمن شدند و چراغها را خاموش کردند ناچهره زنان دیدار نشود این کار را امام حسن علیه السلام با مر امیر المؤمنین نمود جماعتی از زنان و مردان چنان گمان کردند که رسول خدا عزیز و مقتدر از قبر بیرون

- ۱ - صب بعضی مشتاق و صبا به سوزش دلست
- ۲ - هنید ساضر و مهبا
- ۳ - شجن بعضی حزن و اندوه
- ۴ - اکتاب بعضی حزن و اندوه
- ۵ - چلد بعضی سختی و تو انانی

شده مردم را دهشتی بزرگ و حیرتی عظیم فروگرفت فاطمه این وقت بناله و ندبه ندا  
در داد.

( والبته واصفیاه و احمداء و البا القاسماء واریبع الازاهل و التیامی من للقبة  
و المصلی ومن لابنک الوالله الشکلی )

آنگاه روان شد و با مبارکش در دامن می پیچید و لغزش می کرد و چشمهاي  
مبارکش از کثرت و تواتر اشگ نیروی دیدن نداشت هر چند که بهم بر نزدیک  
میشد قدمها را کوتاهتر بر میداشت و بانک هجیب و گریه شدت می کرد چون بزدیک قبر  
رسید صیحه از دل بر کشید غش کرد و روی زمین افتاد زنان بروی جمع شدند و آب بر  
چهره و سر و سینه مبارکش افسانه دند تا بهوش آمداین وقت باناله جانسوز و آه آتش  
افروز این اشعار بگفت .

و ذکر ابی مذمات والله ازيد	اذا مات يوم ميت قل ذكره
اعاش رسول الله ام ضمه القبر	تأمل اذا الاحزان فيك تکارت
انوح واشکولا راه مجاوبي	اذاشتيد شوقى زرت قبرك باكيا
و ذكر انساني جميع المصائب	فياساكن الصحراء عهلتنى المبكاه
فما كفت عن قلب الحزين بعائب	فان كنت عنى في التراب مغيما
يا ابته رفعت قوتی وخاننی جلدی و شمت بی عدوی والکمد قاتلی یا ابته	
بقيت واله فريده حيراته و حيدة فقد انخدم صوتی و انقطع ظهري و تنفس عيشی و	
تکدردهری فما اجدیا اتباه بعدک انيسالوحشتي ولا رادالله معنی ولا معينا لضعفی فقد فنی	
بعدک محکم التنزیل و مهبط جبرئیل و محل میکائیل انقلبت بعدک يا ابته الاسباب و	
اغلقت دونی الا بواب فانا للدنيا بعدک قالية و عليك ما ترددت انفاسی باکیة لاينفذ شوقی	
اليك ولاحزنني عليك) .	

میفرماید نیروی من مرتفع شد و جلد من سستی پذیرفت و دشمن بر من شاد شد  
و آغاز شماتت کرد و در دل من کشنه من گشت ای بدر بجای مانده ام وحید و فرید  
و حیران و سرگشته صوت من فرونشست و پشت من درهم شکست و عیش من تیره

شد و روزگار من تاریک گردید یا ابته بعد از تو اینسی نیافتم که وحشت دلمرا  
بنشاند و سرشک دیده امر بر ماند بعد از تو محکم تنزیل نابود گشت و مهیط جبرئیل  
ومحل میکائیل ناپدید گشت کارها دیگر کون افتاد و درهای گشاده بسته آمد اکنون  
دین را دشمن میدارم و همواره بر تو میگریم شوق من بسوی تو نفاذ نمیگیرد و حزن  
من بر تو کاستی نمیبینیرد آنگاه ندا درداد یا ابته

(قد انقطع بک الدینیا با نوارها و زوت زهرتها و کانت بیهجه تک زاهره فقد اسود  
نهارها فضار يحکی خنادس هار طبها و یا بسها یا ابته لازلت آسفته عليك الى التلاق يا  
ابته زال غمضی من ذبح الفراق من للارامل و المساکین ومن للامة الى يوم الدين يا  
ابته امسينا بعدك من المستضعفین يا ابته اصيحت الناس عنا معرضین و لقد کنابك معظمهين  
في الناس غير مستضعفین فای دمعة لفراقك لاشهمل واى حزن بعدك عليك لا يتصل واى  
جهن بعدك بالنوم يکتجل و انت ربیع الدين و نور النبیین فكيف للعجب لاتمور للبحار  
بعدك لانفول والارض کيف لم تتنزل لرمیت يا ابته بالخطب الجلیل ولم تكن الرزیة  
بالقلیل و طرقیت يا ابته بالمحاصب العظیم وبالقادح المھول بکنک يا ابته الاملاک و وقفت  
الافالک فمنبرک بعدك مستوحش و محرابک خال من مناجاتک و قبرک فرح بموراتک و  
والجنة مشتاقه اليك والی دعائک و صلوانک)

هیفرماید ای پدر دنیا بیدیدار تو بارونق و بها بود و امروز درسو گواری تو انوار  
او بریده و گلهای او پژمرده است و رطب و یاس آن حکایت از شبان تاریک میکندای  
پدر همواره بر تو افسوس و درین میخورم تاهنگام ملاقات یا ابته دور شد خواب از  
چشم من در حالیکه دور میخواهد فراق ای پدر کیست ازین بس که بیو گان و مسکینانرا  
رعایت نماید و امت را تا قیامت هدایت فرماید ای پدر ما در حضرت تو عظیم و عزیز  
بودیم و بعداز تو ذلیل و زبون آمدیم کدام سرشک است که در فراق تو روان نمیشود  
و کدام حزن و اندوه است که بعد از تو متواتر نمیگردد کدام چشم است که پس از  
تو با سرمه خواب مکتجل تو اند شد تو بودی بهار دین یزدان و نور پیغمبر ان چه افتاد  
کوهسارها که فرو نمیریزد و چه پیش آمد در یاهارا که فرو نمیرود چگونه است که

زلزال زمین را فرو نمیگیرد یا ابتهاد درافتادم در بلیتی بزرگ ورزیتی عظیم و مصیبتی  
بی اندازه و بماندم درزیر بار سنگین و هولتانک با ابتهاد فرشتگان بر تو بگریستند و  
افلاک در ایستادند و منبر تو بعد از توحشت انگیز و مهم کشت و محراب تو بی  
هناجات تو معطل ماند و قبر تو به پوشیده داشتن تو قرین فرحت کشت و جنت بلقای  
تو و دعای تو مشتاق آمد و بعد از این سخنان نیز فاطمه میفرماید.

يا ابتهاد ها العظام ظلمة مجالسك فوا اسفاه عليك الى ان اقدم عاجلا عليك و اتكل  
ابوالحسن المؤمن ابو ولدك الحسن و الحسين و اخوك ووليك و حبيبك و من ربته  
صغرها و آخيته كييرا و اجل احبابك و اصحابك اليك من كان منهم سايقا و مهاجر او  
ناصر او الثكل شاملنا و البكاء قاتلنا والاسى لا زمان زفت زفرا و انت انه كادت روحها  
ان تخرج ثم قالـت .

<p>بعد فقدی لختام الانیاء ویک لاتبخلی بفیض الدماء و کهف الایتم و الضعفاء المشعر یاسیدی مع البطحاء والطیروالارض بعد بکی السماء فی الصبح معلیا و المساء الناس غریبا من سائر الغرباء علاه الظلام بعد الضیاء ولقد نقص(۱)الحیوة یاهؤلاء</p>	<p>قل صیری و بان عنی عزانی عین یاعین اسکبی الدمع سحا یا رسول الله یا خیرة الله و بکاك الحججون والرکن و قدبکتک الجبال و الوحش جمماً وبکاك المحراب والدرس المقر آن و بکاك الاسلام اذ صارفی لوتری المنبر الذي کنت تعلو یا الی ی عجل . وفاتی سریعا (۱) میفرماید ای پدر چه بسیار بزرگ شدتاریکی و ظلمت در مجالس تو بعداز وفات تو و من دور از تودریغ هیخورم تاهر چه زودتر بنزد تو آیم و در مصیبت تو نشسته است ابوالحسن مؤمن پدر فرزندان تو و حسن حسین او است برادر تو و ولی تو و حیب تو و اوست که تریت کردی اورا هنگامیکه صغير بود واورا برادر خودخواندی</p>
--	---

گاهیکه کبیر شد و اوست بهترین احباب و اصحاب تو و اوست که پیشی گرفت در مسابقت و مهاجرت از همگان و نصرت کرد ترا ای پدر هصیبت تو ما را فرو گرفته و بکاه کشنه من گشته و بد روزگاری ملازمت ما جسته این بگفت و نفسی سرد از دل پر درد بر آورد و ناله بلند از جگر کشید چنانکه گفتی روح مبارکش از قفس تن پرواز خواهد کرد سپس بسوی خانه مراجعت نمود و روز و شب رهنيه رنج و تعب بود تا زاین دار فانی بروضه رضوان رحلت فرمود

### خبر هشتم و بن لبید در بگاه فاطمه

خراز رازی باسناد خود در کتاب کفاية الانر خویش از همیود بن لبید روایت کند که چون رسول خدا رحلت نمود فاطمه علیها السلام میآمد بر سر قبر حمزه گریه میکرد در بعضی از روزها عبورم بر شدها احمد افتاد دیدم فاطمه بر سر قبر حمزه بشدت گریه میکند صیر کردم تا از گریه آرام کرفت پیش رفتم و سلام کردم و عرضه داشتم یاسیدتی از این ناله جان سوز شمارک دل من پاره گردید فرمود هر اینه سزاوار است برای من ناله و گریه که چنین پدر مهربان و بهترین پیغمبران از دست من رفت و اشوقاه الی رسول الله سپس این اشعار بگفت

اذمات یوم هیت قل ذکره      و ذکر ابی مذمات والله اکثر

سپس عرضه داشتم که ای سیده من دوست دارم مستله ای از شما پرسش کنم که در ذهن من خلجان دارد فرمود سوال کن عرض کردم بفرمائید آیا رسول خدا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بر علی این ابی طالب نص امامت نمود در حال حیوه خود آن مخدره فرمود واعجباه آیا شما قصه غدیر را فراموش کردید که رسول خدا نص صریح بر امامت علی فرمود محمود بن لبید میگوید من عرض کردم چنین است که میفرمائید ولی میخواهم بدانم که رسول خدا بشما چه فرموده آن مخدره فرمود خدارا شاهد و گواه میگیرم و قسم یاد میکنم که بمن فرمود علی بهترین کسیست که اورا خلیفه بعد از خود قرار میدهم و او امام و خلیفه بعد از من است در عین شما و دو فرزند من و نفر از صلب

حسین ائمه ابرار میبلند که اگر متابعت کنید آنها خواهید یافت هدایت کنندگان و اگر مخالفت کنید آنها اختلاف تادامنه قیامت در میان شما خواهد بود محمود بن لبید میگوید من عرض کردم یاسیدتی پس چرا در خانه نشست و مطالبه حق خود ننمود فاطمه فرمود پدرم رسول خدا ارشاد نمود که مثل امام مثل کعبه است که مردم باید دورا و طواف دهند نه آنکه کعبه دور آنها طواف بنماید پس فرمود بخدا قسم اگر حق را با هلش واگذار کرده بودند و متابعت عترت پیغمبر خود را میکردند و نفر باهم اختلاف نمیکردواین میراث امامت پسران از پدران میبرند تا یانکه قائم مازفر زندان حسین که امام نهی از فرزندان او است ولکن این امت مقدم انداخته اند کسیرا که خدای تعالی او را مأخر کرده بود و مأخر کردن کسیرا که خدای تعالی اورا مقدم نموده بود و عمل بہوا و شهوات خود کردن و بآراء فاسدۀ خود به نصب خلیفه پرداختند تبأّهم آیا نشینیدند کلام خدا را که میفرماید ( وربک يخلقن مايشاء ويختار ما كان لهم الخيره ) یعنی پروردگار تو خلق میکنند آنچه را که میخواهد و اختیار نصب امامت بدست اوست و نمیباشد اذ برای غیر باری تعالی اختیاری بلکه شنیدند ولکن چنانچه خدای تعالی میفرماید ( فانه لاعتمى الا بصارولك نعمى القلوب التي فى الصدور ) یعنی دیده بصیرت آنها کور و چشم دل آنها بی نور است هیهات بسطو فی الدنیا آمالمهم و نسوا آجالهم فتبأّهم و اضل اعمالهم اعوذ بک یارب من الحور بعدالکور ( الحور النقصان ) ( والکور الزيادة )

## اخبار حق تعالی از ظلمیکه بر فاطمه(ع) وارد هیشود

محدث قمی قدس سره در بیت الاحزان روایت میکند که در شب معراج خدای تعالی پیغمبر شرا خبرداد و فرمود واما ابنتك فظلم و تحرم و تؤخذ حقه اغصبا الذي يجعله له اضرب وهی حامل ويدخلون على حريمها و متزلها بغير اذن ثم يمسها هوان و ذلنم لاتجده معينا و تطرح مافي بطنه من اثر الضرب و تموت من ذلك الضرب الخ الحديث . یعنی دختر توفاطمه را بر اظلم بنمایند و او را از حق خود محروم گردانند و

ارت اورا غصب کنند و اورا بزنند چندانکه طفیلیکه در رحم دارد سقط بشود و بدون ادن هجوم بخانه او بیاورند سپس فاطمه راخواری و ذلت فروگیرد و معین و ناصری نداشته باشد و عاقبت از شدت الم ضربتیکه بر او وارد آورند جان بحق تسلیم کنند.

## ذیان حال

جهان شد هر مرجع جهال بی تو	پدر شد دین حق پامال بی تو
بنمیر هسنند بونکر افکند	ء، ر بعد از تو طرح فتنه افکند
فراغت سوخت هغز استخوانم	ز هجرات فتاد آتش بجانم
به پیش چشم امتحان خوار گشتم	پدر بعداز تو باغم یار گشتم
همه از خانه ما پا کشیدند	خلایق سرسراز از ما رهیدند
نیپرسد کسی از حال زارم	ز هجرت روز شب من اشگبارم
شماتها ز مرد وزن شنیدم	در این مدت چه میختها کشیدم
وصیتها که با اصحاب کردی	سفارشها که با انصار کردی
که بازویم شکست از تازیانه	ندانم آگهی ای باب ویانه
علی رادست و گردن بسته بزند	پس آنکه در به پهلویم فشردند
که پرخون شد و چشم اشگبارم	عدو زد سیلی کین بر عذر ارم
به بازویم چنان زد تازیانه	ز بعد سیلی آن نتگ زمانه
نه هوش ازسر که روح از بیکرم رفت	که ازتاب والمهوش از سر مرفت
که روز روشنم شد شام تاریک	خدایامرک زهرا کن تو نزدیک

## اخبار رسول‌اللّٰه (ص) از ظلمیکه بعد از

## او بر فاطمه (ع) هیشود

صدق در امامی روایت مفصلی از ابن عباس نقل میکند تاینکه میگوید قال قال رسول الله ﷺ واما ابنتی فاطمة فانها سيدة نساء العالمين من الاولين والآخرين و هي

بعضه هنی و هی نور عینی و هی نمرة فژادی و هی روحی التي بین جنبي و هی الحوراء الانسية متى قامت في محرابها بین يدی ربها جل جلاله زهر نور هالملائكة السماء كما يز هنور الكواكب لاهل الارض ويقول الله عزوجل لملائكته ياملائكتي انظردوا الى امتي فاطمة سيدة امائي قائمه بین يدی تر تعد فرائصها من خيفتي وقد اقبلت بقلبه على عبادتي اشهدكم اني قد امنت شيعتها من النار واني لمارأيتها ذكرت ما يصنع بها بعدني كانی بها قد دخل الذل بيته وانتهکت حرمتها وغضبت حقها ومنع ارثها و كسر جنبها واستقطت جنبتها وهي تنادي وامحمداء فلا تهاب و تستغيث فلا تزال بعدی مجزونة مکروبة باکیة تتذکر انقطاع الوحی عن بيتها مجزونة وتتذکر فراقی اخري و تستوحش اذا جنها اللیل لفقد صوتی الذي كانت تستمع اليه اذا تمجدت بالقرآن ثم ترى نفسها ذليلة بعدان كانت في ایام ایتها عزيزة فند ذلك يوسم الله تعالى ذكره بالملائكة فنادتها بما نادت به مریم بنت عمران فتقول يا فاطمة ان الله اصطفاك و ظهرك و اصطفاك على نساء العالمين يا فاطمة اقتی لربك و اسجدی و اركعی مع الراكعن ثم يبتدأها الوجع فتمرض فيبعث الله عزوجل اليها مریم بنت عمران تمرضها و تؤنسها في علنها فتقول عند ذلك يارب اني قد سمت الحياة و تبرعت باهل الدنيا فالحقني بابی فیلحقهم الله عزوجل بی فشكون اول من يتحققی من اهل بیتی فتقدم على مجزونة مکروبة مغمومة مغصوبة مقتولة.

(ن) رسول‌آخدا فرمود فاطمه دختر من سیده زنان عالمیان است از مبتدا تا انتهای آفرینش و فاطمه پاره‌ای از گوشتش من و نور چشم من و میوه دلم من و جاز من در تن من است و فاطمه حوراء انسیه است گاهی‌که در هجراب خویش در حضرت خداوند می‌ایستد نور جمال او فرشتگانرا فرمی‌گیرد بدان سان که نور ستار گان آسمان هراهـل زمین را خداوند جل جلاله فرماید هر فرشتگانرا که‌ای ملائکة من نظر کنید بسوی کنیـز من فاطمه که سیده کنیزان من است اینک در حضرت من ایستاده واخوف و خشیت من دعده‌تی در فرائص او فتاده و در این عبادت قربت من می‌جوید به حضرت من هم اکنون شما را گواه می‌گیرم کـه من شیعیان او را از آتش دوزخ این ساختم رسول‌خدای می‌فرمایـد هر گاه کـه فاطمه را مینـگـرم بیـاد میـآـید سـتمـی و ظـلمـی کـه بعد

از من باو روا خواهند داشت گویا بـا فاطمه حاضر و مینـگرم که ظلم و ذلت داخل  
بـسرای اوـمی شود و هـنـکـ حـرـمـتـ اوـمـیـ گـرـدـ وـ حـقـ اوـرـاـ غـصـبـ مـيـنـمـايـنـدـ وـ اـورـاـ اـزـارـشـ  
هـنـعـ مـیـ كـنـدـ وـ بـهـلـوـیـ اوـرـاـ مـيـشـكـنـدـ وـ جـنـينـ اوـرـاـ سـقـطـ مـيـكـنـدـ وـ اوـفـرـيـادـ مـيـكـنـدـ کـهـ يـاـ  
هـجـمـدـاهـ وـ اـسـتـغـانـهـ مـيـكـنـدـ وـ کـسـ بـفـرـيـادـ اوـ نـيـرـسـدـ هـمـوـارـهـ بـعـدـ اـزـمـنـ مـحـزـونـ وـ مـغـمـومـ  
وـ گـرـيـانـ خـواـهـدـ زـيـستـ اـزـ جـانـيـ اـزـ اـنـقطعـ وـ حـيـ اـزـخـانـهـ اوـرـ مـلـالـ استـ وـ اـزـطـرـفـيـ درـ  
هـصـيـبـتـ هـنـ درـسـوـزـ وـ گـداـزـ استـ بـرـوـیـ وـ حـشـتـ وـ دـهـشـتـ فـرـوـهـمـیـ آـيـدـ گـاهـیـ کـهـ تـازـیـکـیـ  
شـبـ اوـرـاـ فـرـاـ مـيـكـيـرـدـ وـ صـوـتـ قـرـآنـ وـ تـهـجـدـ هـرـاـ اـسـتـمـاعـ نـيـكـنـدـ لـاجـرـمـ خـودـ رـاـ ذـلـيلـ  
هـیـ بـيـنـدـ اـزـ پـسـ آـنـکـهـ درـيـامـ زـنـدـگـانـیـ پـدرـعـزـيزـ بـودـهـ اـيـنـوقـتـ خـداـونـدـ اـنـیـسـ فـاطـمـهـ مـیـ  
فـرـمـاـيدـ فـرـشـتـگـانـ رـاتـاـوـرـانـدـاـ درـمـيـدـهـنـدـ چـنـانـکـهـ مـرـیـمـ بـنـتـعـمـرـاـنـزـاـ وـ مـيـكـوـيـنـدـاـیـ فـاطـمـهـ  
هـمـاـنـاـ خـداـونـدـ بـرـ گـزـيـدـ تـراـ وـ بـاـكـيـزـهـ سـاخـتـ وـ اـتـمـامـتـ زـنـانـ عـالـمـيـانـ گـزـيـدـهـ تـرـ دـاشـتـ  
هـانـ اـیـ فـاطـمـهـ خـدـاـيـرـاـ عـبـادـتـ کـنـ وـ تـقـدـيمـ رـكـوعـ وـ سـجـودـ فـرـمـاـ بـارـاـکـعـيـنـ سـپـسـ فـاطـمـهـ درـ  
بـسـتـرـ بـيـمـاريـ هـيـافـتـدـ أـنـ وـقـتـ خـداـونـدـ مـرـیـمـ دـخـترـ عـمـرـاـنـزـاـ اـزـ بـرـايـ پـرـسـتـارـيـ اوـ مـعـوـثـ  
هـيـنـمـاـيـدـ وـ دـرـمـرـضـ آـنـحـضـرـتـ اـنـیـسـ اوـمـیـ شـوـدـ اـیـنـ وـقـتـ فـاطـمـهـ عـلـیـهـاـ السـلـامـ عـرـضـ مـیـ  
کـنـدـ اـیـ پـرـ وـرـدـ گـارـمـنـ مـرـاـ اـزـینـ زـنـدـگـانـیـ باـهـلـ دـنـیـاـ سـآـمـتـیـ بـزـرـگـ وـ ضـبـرـتـیـ عـظـیـمـ فـرـوـ  
گـرـفـتـهـ هـمـیـ خـواـهـ بـاـپـدـرـ خـوـیـشـ پـیـوـسـتـهـشـوـمـ پـسـ خـداـونـدـمـسـئـاتـ اوـرـاـ بـاـجـانـبـ مـقـرـونـ  
فـرـمـاـيدـ وـ اوـاـسـتـ اـوـلـ کـسـیـ اـزـاهـلـیـیـتـ منـ کـهـبـاـ منـ مـلـحقـ مـیـ شـوـدـ پـسـ مـیـ آـيـدـ بـنـزـدـمـنـ  
درـحـالـیـ کـهـ مـحـزـونـ استـ وـمـکـرـوبـ استـ وـمـغـضـوبـ استـ وـمـقـتـولـ (ـفـاقـولـ)  
عـنـدـ ذـلـكـ اللـهـمـ العـنـ مـنـ ظـلـمـهـاـ وـ عـاقـبـ مـنـ اـغـضـبـهـاـ وـذـلـلـ مـنـ اـدـلـهـاـ وـخـلـدـفـیـ النـارـمـنـ ضـربـ  
جـنـبـهاـ حتـیـ الـقـتـ وـلـدـهـاـ فـتـقـولـ الـمـلـائـکـةـ آـمـیـنـ عـنـذـلـكـ).

---

ائز طبع شیخ علی شوشتاری

## واردات احوال فاطمه زهراء (ع) هنگام آمدن

### غمز بیر در خانه

یعنی تن رسول چه در خاک شد دفین	کنیز علوم و علمت ایجاد ماء و طین
مه در سحاب گوشاه عزلت شده مکین	خورشید آسمان رسالت غروب کرد
جمعی که خاکشان بجهالت شده عجین	آنکه بباب علم نمودند از حمام
از در رسید صدمه به پهلوی حور عین	آتش زندند دوز خیان بر در بهشت
شد زهره منکس کسف بکلاف ماه شدقربن	اژضرب تازیانه و از سیلی عدو
ام الائمه راچه زدر سقط شد جنین	از امهات اربعه برخواست دود آه
آن سر که بود لایق او افسر و نگین	بر دندبی عمامه بمسجد کشاکشان
هارون نشسته کردن کج زیر تیغ کین	گوساله ای بنابر در رقص سامری
افکنده رخنه جمع شیاطین بملک دین	اهریمنی بتخت ولیمان بزیر تخت
اف بر چنین جماعت و بر بیعتی چنین	اجماع برخلاف شدی بیعتی بزور
چون رسول خدا <small>صلوات الله علیه و آله و سلم</small> دنیارا وداع گفت ریاست طلبان دویدند در سقیفه بنی ساعده و برای غصب خلافت و نصب ای بکر کمر هیچ حکم بسته اند که تفصیل آنرا از عامه در جلد اول الكلمة التامة کاملًا شرح داده ام چون از کار خلافت و بیعت اجلال عرب با ابو بکر فراغت جسته اند در طلب متخلوفین از بیعت با ابو بکر بر آمدند و تمام مقصد ومرام آنها امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> بود چون جماعت قریش که هنوز خلیقت جاهلیت در طیعت ایشان بود و احقاد بدريه و خبیریه و حینینه درسینه آنها چون دیگ حدادان در جوش و خروش بود و همگان بحسب امیر مؤمنان بدر کشته و پسر کشته و عمال کشته بودند در طلب نار وقت را انتظار می بردند فلذا قرصت را غنیمت شمرده بدر خانه آن حضرت شناقه اند و از طرفی نیز آتش حسد در کانون سینه آنها زبانه زدن داشت که	

علی واجد جمیع مقامات سیادت و علم و شرافت و قرابت با حضرت ختمی مرتبت داشت و آنها صفر بودند و همچنان امیر المؤمنین واجب بود که مقام و منزلت خود را بردمان مکشوف سازد تا تمام خود را بشناسند و بولایت او ایمان آورند لاجرم کاهی بكلماتی که مشعر بر علوم مقامات اوست سخن‌هی کرد چنان‌که می‌فرمود نحن صنایع رینا والناس بعد صنایعنا یعنی مردم بطیفیل وجود مداخلق شدند و این کلمات بر حقد و حسد اجالف عرب می‌افزود سیما مردم قریش از این روی هم دست وهم داشتند و با ابوبکر بیعت کردند و حق علی را بزیر پای نهادند چون آنحضرت را ناصر و معین نبود دل بر صبر نهاد و هجزون و مظلوم بنشست يك روز چنان افتاد که فاطمه زهراء تقادع امیر المؤمنین در طلب حق خویش اظهار ضجرتی می‌فرمودند ناگاه باتک اذان بالا کرفت و مؤذن کفت (اشهد ان محمددا رسول الله فقال لها ايسرك زوال هذا النداء من الارض قال لاقال فانه ماقول لك) یعنی اگر من دست بشمشیر کنم یکباره مردم از دین بدر روند و بعالی جاهلیت عود نمایند بالجمله بر وايت سلمان فارسی رضی الله عنہ چون امیر المؤمنین عليه السلام

(نا) به تجهیز رسول خدا پرداخت ابوبکر بر اریکه خلافت جای کرد و مردم با او بیعت کردند سلمان بن زدیک علی آمد امیر المؤمنین فرمود اول کس که بود که با ابوبکر دست بیعت داد سلمان جماعتی از زعمای قوم را بشمار گرفت مانند عمر بن الخطاب و مغيرة بن شعبة و بشیر بن سعد و معاذ ابن جبل و سالم مولی حذیفة و ابو عبیدة امیر المؤمنین فرمود اینهارا نمی‌گوییم اول کسی را که در فراز منبر با او بیعت کرد کدام کس بود کفت ندانم ولکن (رأیت شیخا کمیرا یتو کاً علی عصاه بین عینیه سجاده شدیده التشمیر اول من صعد و خرو ه و یکی و يقول الحمد لله الذي لم یمتنی حتى رأیتك في هذا المكان ابسط يدك فبسط يده فباعبه ثم قال يوم کیوم آدم (سلمان) ص کرد پیر فرتوت را نگران شدم که بر عصای خویش متکی بود و در میان پیشانی او سجاده نگریستم اول کس بود که بر جست و بر فراز منبر شد و بر او در افتاد و سخت بگریست و گفت سپاس خدای را که مرا زنده گذاشت

تاترا در جای پیغمبر بدیدم کنون دست بن ده تاباتو بیعت بن همایم ابوبکر دست بگشود و او دست بر دست ابوبکر زد و گفت «یوم یوم آدم» این بگفت واژه بزر آمد و از مسجد پیرون رفت حضرت فرمود آن ابلیس بود که این روز را بروزی که آدم را فریب داد تشیبی جست.

وفیز در روز رحلت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم ابلیس بصورت مغیره بن شعبه برآمد (فقال ایها الناس لا تجعلوها کسر و اینه ولا قهرمانیه و سعوها تسع فلاتر دوهافی بنی هاشم فنتظر بها العمالی) فرباد برداشت که ای مردمان در امر خلافت و سلطنت به قانون اکاسره وجباره کار نکنید و بنی هاشم رادر این کار دست مدهید تا بحکم درانت منتظر اولاد و احفاد ایشان باشید دست باز ندهید تا کار هر شایسته گردد.

القصه چون ابوبکر جلباب خلافت در پوشید علی صلوات الله علیه و آله و سلم چون سیاهی شب عالم را فرو گرفت بر خواست و فاطمه را بر حماری سوار کرده و دست حسن و حسین را فرا گرفته و بر ابواب بیوت مهاجر و انصار عبور داد و بر دره سرائی باستاد و خداوند خانه را بنصرت خویش دعوت فرمود و بر وضیع و شریف حجت تمام نمود و از تمامت امت چهل و چهار تن بر ذمته نهادند که در طلب حق آنحضرت کار بتوانی و هسامحت رواندارند (فاهر هم ان بصحو ابکر م محلقین رؤسهم معهم سلاحهم لبایعو غلی الموت) فرمان کرد که بامدادان سرهای خویش را بر اشند و سلاح جنک و جهاد باخود بر گیرند و با آنحضرت بر مرک بیعت کنند یعنی سراز جهاد پرتابند تا کشته گردند چون سیاهی دامن بر چید و سفیده بساط بگسترد مردم بر جان خود بترسیدند و از هول و هرب دست از طلب باز کشیدند و بجز چهار کس که سلمان و ابوزر و مقداد وزیر کسی بدرخانه آنحضرت نیامد شب دیگر نیز امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و سلم کار بدين گونه کرد و ایشان را قسم داد که تصمیم عزم داشته باشید همچنان پیمان بشکسته اند و سر بفرمان در نیاوردن دلاجرم امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و سلم بخانه نشست و در بر روی صادر و وارد بسته و بجمع و ترتیب قرآن کریم پرداخت از آن سوی ابوبکر کس بدوفرستاد که مردم را متابعت کن و بامن بیعت نمای وشق عصای جماعت مفرمای در پاسخ گفت من سوکند یاد کرده ام که روابر

دوش نیفکنم و جز از برای نماز نظاره پیرون خانه نکنمتا گاهی که قرآن خدارابنظام  
و ترتیب فراهم نیاوردم ابو بکر روزی چند خاموش نشست تا گاهی که علی طیللا قرآنرا  
فرام کرد و با خود به مسجد آورد و بآواز بلند نداد در داد (الذین کفروا و صدوا عن  
سبیل الله اضل اعمالهم) یعنی پیرون ابو بکر کافر شدند و از طریق حق بگشته اندابن  
عباس گفت یا ابا الحسن این سخن از بهر چه کردی فرمود آیتی از قرآن قرائت کردم  
عرض کرد همانا مقصودی داشتی و بر مطلبی تنبیه‌ی فرمودی فرمود چنین است (ان الله  
تعالیٰ يقول في كتابه وما اتاكم الرسول فخذنوه و ما هماعنه فاتهروا) اکنون ای ابن  
عباس هیچ‌گاه شنیده باشی که رسول‌خدا ابو بکر را بخلیفتی انتخاب کرده باشد عرض  
کرد هر گز جز بسوی تو وصیت نفرمود گفت چرا بامن بیعت نکردی عرض کرد چه  
نوانستم کرد مردم بجمله بر ابو بکر گرد آمدند و من یک تن از ایشان بودم فرمود  
(کما اجتماع اهل العجل هنها فنتم و مثلكم مثل الذى است و قد ناراً فلما اضاعت ماحوله  
ذهب الله بنورهم فتر کهم فی ظلمات لا يبصرون صم بکم عمی فهم لا يرجعون) فرمود چنان  
بر ابو بکر گرد آمدید که بنی اسرائیل بر گوساله سامری هم اکنون شما در بلا  
افتادید و مانند آنکسی باشید که آتشی بر افزود و اطراف خویش را روشن سازد  
پس خداوند ضیارا از ایشان بستاند و ایشان ادر ظلمتی بنشاند چنانکه کور و کروکنگ  
بمانند و پیرون شدن توانند پس روی بامها جروانصار آورد و باعلی صوت نداد داد  
که ای مهاجر و انصار من بعد از رسول‌خدا نخستین بفسل او پرداختم و کار کهن و دفن  
نیز بساخته‌م آنگاه قرآن را از صحف شبات و اکناف و رقاب و رفاه فراهم آوردم  
و تمامت تأویل و تنزیل و ناسخ و منسخ را در ثوب واحدی جا دادم  
هیچ آیتی بر رسول‌خدا فرد نشده جز اینکه من جامع بودم و هیچ آیتی بجای نماند جز  
اینکه پیغمبر بر من قرائت فرمود و تأویل آنرا بمن تعليم نمود اکنون من شمار اعلام  
نمودم تا فردا نتوانید گفت ماغافل بودیم و علی مارا آگهی نداد و بنصرت خود دعوت  
نفرمود و حق خود را فرایاد مانیاورد عمر بن الخطاب چون اصفای این کلمات نمود  
بیننا کشید که مبادا خاطرها بر آشوبد و مردم را بشوراند ( فقال اغنانا ماما معنا من القرآن

ممتد عونا الیه) گفت از آن قرآن آنچه بعما رسیده ها را مستغتی میدارد از آنچه تو درهم آورده ای مردمان دم درستند و باسخ نگفتند علی چون این بدید بازخانه شد وازان سوی عمر بنزد ابوبکر آمد و گفت خلیفتی بر توراست نشود تا کاهیکه علی اطاعت ترا گردن نتهد و با توبیعت نکند هم اکنون کس بدوفrst و او را حاضر کن و بنیان این امر را بایعut او استوار فرمای ابوبکر فرمان کرد تا تنی روان شد و بر باب سرای علی بایستاد و دعوت ابوبکر را بعرض رسانید و گفت خلیفه رسول خدا ترا میطلبید علی در پاسخ فرمود چه بسیار زود دروغ بر رسول خدای بستیده مانا ابوبکر و پیروان او که در پیرامون اویند همه ایشان میدانند که خدا و رسول هر را بخلیفتی بیغمیر گذاشت فرستاده ابوبکر این بشنید بازشد و ابوبکر را آگمی ناد دیگر ابوبکر کس بعلی فرستاد و دیگر باره پیام داد که ابوبکر ترا میطلبید علی الله فرمود هنوز از عهد رسول خدا الله زمانی دراز نگذشته که عهد او را از پس پشت انداختید قسم بخدا که ابوبکر هیداند خلافت خاص هن است همانا ابوبکر هفتم کس است که در غدیر خم بر من با همارت هسلمین سلام داد آنگاه باتفاق عمر در حضرت رسول بعرض رسانیدند که (أَمِنَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَعَمْ حَقًا مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ أَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَاحِبُ لَوَاءِ الْفَرَّاقِ الْمَجْبُلِينَ وَ يَقْعُدُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ القيمة علی الصراط فِي دُخُولِ أُولِيَّةِ الْجَنَّةِ وَ اعْدَائِهِ النَّارِ) فرمود ابوبکر و عمر در حضرت رسول بعرض رسانیدند که آیا این امانت علی برآمده بحکم خدا و رسول است فرمود بلی جز این نیست علی از جانب خدا و رسول امیر المؤمنین و سید المسلمين و صاحب لوازی حمداست اورا خداوند در روز قیامت بر صراط بشاند تا دوستان خود را در بهشت جای دهند و دشمنان خود را بدوزخ افکند چون فرستاده ابوبکر باز شدو این کلمات را باز گفت دم فرو بست و دیگر سخن نکرد تا آرزوی پیای رفت رو زدیگر چون مسجد از همهاجرین و انصار مملو گردید عمر گفت ای ابوبکر چند کارتونی و تسامح خواهی کرد کس بجای نماند که حمل بیعت تو بروی گران باشد جز علی و تنی چند کس بطلب ایشان بفرست خواه بعنف خواه برضاء همگان را حاضر کنند ابوبکر گفت اذ برای قدیم این

خدمت که راشایسته میدانی گفت اینک قنفذ حاضر است و او مردی با غلظت طبع و شراست خوی بود و نسب از طلاقای بنی عدی ابن کعب داشت.

## چگونه علی را از خواه بسیوی همسجد بردند

(نا) چون ابو بکر از کلمات عمر بن الخطاب تصمیم عزم داد که علی علیه السلام را در طلب بیعت حاضر کند قنفذ را با جماعتی فرمان کرد که بخانه علی رودو اورا طلب کند قنفذ برفت و علی علیه السلام اورا بار نداد و قنفذ باز شد و خبر بازداد عمر گفت ای قنفذ اجازت علی را چه کنی بی رخصت بدرون سرای شو و علی را با خود بیاور قنفذ برفت و این بار نیز بار نیافت و بازشافت و از بیرون سرای ابو بکر را آگهی داد که فا امه میگوید هر گز رخصت نخواهم کرد که شما بخانه من در آمید عمر در خشم شد و قال: مالناو للنساء گفت مارا بازنان و زنان را باماچکار است و در زمان فرمان کرد که گروهی با او انجمن شدند و همداستان بر در سرای فاطمه آمدند عمر بن الخطاب با انگ درداد که یاعلی بیرون شو و با خلیفه رسول خدا بیعت کن و گرنه آتش بدین سرای در زنم و بسوی از امام فاطمه برخاست ( فقالت ياعمر: مالناولك. فقال: افتحي الباب والا احرقنا عليكم بيتكم. فقالت ياعمر: اما تتقى الله تدخل في بيتي ) فاطمه فرمود ای عمر تو را با ما این مخاصمت و مجارات چیست در پاسخ گفت در سرای بگشای و اگر این خانه را بر شما آتش در میز نم و پاک میسوی از امام فاطمه گفت ای عمر از خدای نمیرسی و بی اجازت من بخانه من در می آمی عمر دانست کس بروی او در نخواهد گشود در غصب شد و فرمان کرد تا نار و حطب حاضر کردند و آتش بر سرای افر و ختنه چون لختی بسوخت با پایی بزد و بیفکند و بخانه در رفت فاطمه از پیش روی او در آمد ( فصاحت یا ابتهان یار رسول الله ) ( در مجمع البحرین در لغة لمب قال و منه حدیث فاطمه فاختذ بتلاییب عمر فجذبته اليها ) فاطمه هزارا گریان عمر را گرفت و اورادفع داد پسر خطاب شمشیر خود را با غلاف بر اورد و بر پهلوی فاطمه بزد دیگر باره آن مظلومه پدر را باستنعاوت نام بر دعمر بن الخطاب این کرت تازیانه بر آورد و ذراع فاطمه را بیازرد فتادت یار رسول الله

(لبش ما خلفک ابوبکر و عمر)

ندا در داد که ای رسول خدا بد مخالف بودند از پس تو ابوبکر و عمر از خدای در گذشته اند و از دین بگشته اند اینوقت آتش خشم علی زبانه زدن گرفت بر جست و گریبان عمر را بگرفت و اورا سخت بر زمین بکوشت و بینی و گردن او را در هم فشرد چنانکه گفتی خواست روز گارش رادر اینجهان خاتمه دهد (فقـال والذی کرم محمدما بالنبـوـة یاـبـن صـحـاـك لـوـلـاـکـتـاب مـنـالـلـهـ سـبـقـ وـعـهـدـ عـهـدـ الـیـ رـسـوـلـالـلـهـ لـعـلـمـتـ اـنـکـ لـاـتـدـخـلـ بـیـتـیـ) اگر قضاو قدر خدای از در حکمتی که خود داند نرفه بود و عهد رسول خدای بر ذمت من فرود نیامد بود میدانستی که بسرایی من در آمدن نتوانستی چون عمر خویشتن راه انند صیدی نگریست که در زیر چنگ هژبری خشنمانک اسیر است بجماعتی که در یرون سرایی بودند استعانت بر قنفذ بسوی ابوبکر شتاب گرفت و صورت حالرا باز گفت ابوبکر در آندیشه رفت که مباداعلی با تیغ کشیده از سرایی بیرون تازد و جماعتی با او پیوسته گردند و فتنه حدیث کنند قنفذ را فرمان داد که عجلت کن و نگران باش اگر علی خواهد از خانه یرون شود بر وی اقام حکام کنید و اورا مأمور دارید و اگر این نتوانید و از هفع او عاجز مانید آن سرای را آتش در زنید و باک بسوی زانید قنفذ باز شتافت و مردم را از حکم ابوبکر بیاگاهانید سپس مردمان همدست و همداستان بخانه علی در رفته اند و نخستین شمشیر علی را ببرند و بر آنحضرت غلبه جسته اند و ریسمانی در گردنش افکندند و کشان کشان طریق مسجد پیش داشته اند فاطمه بر باب سرای بایستاده مردم را همی از قصد خویش دفع میداد قنفذ پیش تاخت و با تازیانه اش چنان بزد که مانند دملج علامتی بر بازوی مبارکش پدید آمد و بعد ازوفات آن حضرت هنوز آن علامت بجای بود و آن حضرت همچنان دست از علی باز نمیداشت قنفذ بحکم عمر در رابر شکم فاطمه طیللا چنان فشار داد که استخوانهای پهلویش در هم شکست و آن جنین که در شکم داشت پیغمبر اورا محسن نام نهاده بود سقط شد و بر واپتی عمر بن الخطاب باافق مغيرة بن شعبه در بر شکم فاطمه فشردند و فرزندش را شهید کردند این وقت توانایی از فاطمه برفت و دست از علی طیللا باز داشت بالجمله علی را

همچنان کشان بمسجد آوردند خالدین ولید و ابو عییده و سالم مولی حذیفة و معاذ بن جبل و مغیرة بن شعبة و اسید بن حضر و بشیر بن سعد و دیگر مردم از مهاجر و انصار در نزد ابوبکر بودند علی علیه السلام فرمود (اما والله لوقع سیفی فی یدی لعلمتم انکم لم تصلوا الی هذا ابدا و الله ما الوم نفسی فی جهادکم ولو کنت امکن من اربعین رجل لفرقت جماعتکم ولکن لعن الله اقواما بایعونی ثم خذلونی) فرمود اگر تیغ بدست داشتمی و اجازت مبارزت یافتمی بر شما مکشوف میافتاد که نیروی این طفیان نداشتید و جهاد باشما را واجب میشمردم اگر چهل کس با من همدست بود لکن خداوند لعنت کند جماعتی را که با هن بیعت کردند آنکه مرا مخدول کذا شتند این وقت ابوذر غفاری از کم ال غیرت دست بر دست خویش زد فقال يا لیت السیوف قد عادت باید نیا مقداد گفت لوهاء لدعا علیهم ربه سلمان گفت مولای اعلم بما هو فیه این وقی بود که جز این سه تن هیچ کس را درجهان از اسلام و فرمان برداری بهره نبود امام محمد بن ابی طالب علیه السلام فرمود کان الناس اهل رده بعد النبی علیه السلام الانثیة عرض کردند یا بن رسول الله آن سه تن کیا نتند فرمود سلمان و ابوذر و مقداد واپس آن مردم بخویش آمدند و حق علی راشناخته اند و این جماعت آناتند که آسیای دین کردش می کند برایشان و دست بیعت ندادند تا امیر المؤمنین را بعنف بسوی مسجد آوردند (ذلك قول الله عزوجل وما محمد الا رسول قدخلت من قبله الرسل افان مات او قتل اقتلتهم على اعقابكم) یعنی محمد جز بیغمبری نیست که پیغمبران پیش از وی از جهان رفته اند پس اگر محمد بمیرد یا کشته شود از پس او کار دیگر کون کنند و از دین بیرون روید.

## اُثر طبع شیخخنا العلامہ المجتهد حجۃ الاملاک شیخ

### محمد حبیبیں اصفہانی

تادر بیت الحرم از آتش بیگانه سوخت      کعبه ویران شد حرم از سوز صاحب خانه سوخت  
شمع بزم آفرینش با هزاران اشک و آه      شد جان کز دود آهش سینه کاشانه سوخت

آتشی دریت معم-ور ولایت شـعله زـد  
 تا ابدان شـعله هـر مـعـورـه وـوـیرـانـه سـوـخت  
 آـشـی اـفـرـخـتـه تـاهـمـ خـمـ وـهـمـ پـیـمانـه سـوـخت  
 هـمـچـهـ جـنـونـ عـقـلـ رـهـبـرـادـلـ دـیـوـانـه سـوـخت  
 کـزـ سـمـومـ شـرـکـ آـنـ شـاخـ گـلـ فـرـزانـه سـوـخت  
 تـاـکـهـ اـزـ بـیدـادـ دـوـنـانـ گـوـهـرـیـکـ دـانـهـ سـوـخت  
 خـرـمـنـیـ درـ آـرـزوـیـ خـامـ رـأـیـ وـدـانـهـ سـوـخت  
 عـالـمـیـ اـزـ حـسـرـتـ آـنـ جـلـوـهـ مـسـتـانـهـ سـوـختـتـ  
 آـشـیـ آـشـ پـرـسـتـیـ درـ جـهـانـ اـفـرـخـتـهـ  
 خـرـمـنـ اـسـلـامـ وـدـینـ رـاـ تـاقـیـاـتـ سـوـختـهـ

سـینـهـ اـیـ کـزـ مـعـرـفـتـ گـنجـینـهـ اـسـرـارـ بـودـ  
 طـورـ سـینـایـ تـجـلـیـ مشـعـلهـ اـذـنـورـ بـودـ  
 انـکـهـ کـرـدـیـ مـاهـ تـابـانـ بـیـشـ اوـ پـهـلوـتـهـیـ  
 گـرـدـشـ گـرـدـوـ نـدـونـ بـیـنـ کـزـ جـفـایـ سـامـرـیـ  
 صـورـتـیـ نـیـلـیـ شـدـاـزـ سـیـلـیـکـهـ چـوـنـسـیـلـ سـیـاهـ  
 شـهـرـ یـارـیـ شـدـبـهـ بـنـدـ بـنـدـهـ اـیـ اـزـ بـنـدـ گـانـ  
 اـزـ قـفـایـ شـاهـ بـانـوـ بـانـوـ اـیـ جـانـ گـدـازـ  
 گـرـچـهـ باـزـ وـخـسـتـهـ شـدـاـزـ کـارـدـسـتـشـ شـدـزـ کـارـ  
 دـستـ بـانـوـ گـرـچـهـ اـزـ دـامـانـ شـهـ کـوـتـاهـشـدـ  
 لـیـکـ بـرـ گـرـدـونـ بـلـنـدـ اـزـ دـسـتـ آـنـ گـمـ اـمـشـدـ

گـوـهـرـیـ سـنـگـینـ بـهاـ اـزـ اـبـرـ گـوـهـ بـارـ رـیـختـ گـزـ غـمـ جـانـ سـوـزاـوـ خـونـ اـزـ درـدـیـوـارـ رـیـختـ  
 تـازـ گـلـزـ اـرـحـقـاـقـ نـوـگـلـیـ بـرـ بـادـ رـفـتـ بـیـكـ چـمـنـ گـلـ صـرـصـرـ بـیدـادـاـزـانـ گـلـزـ اـرـ رـیـختـ  
 شـاخـهـ طـوـبـیـ مـثـالـیـراـ زـ آـسـیـبـ خـسـانـ آـفـتـیـ آـمـدـ کـهـ بـیـكـ سـرـهـمـ بـرـهـمـ بـارـ رـیـختـ  
 غـنـچـهـ نـشـگـفـتـهـ اـیـ اـزـ لـالـهـ زـارـ مـعـرـفـتـ اـزـ فـرـازـ شـاـخـسـارـیـ اـزـ جـفـایـ خـارـ رـیـختـ

اختر فرخ فیری افتاد از برج شرف کاسمان خوناب غم از دیده خونبار ریخت  
طوطی زین خاکدان پرواز کرد و خاک غم برسر اسرار طوطیان عالم اسرار ریخت  
بسملی در خون طبید از جود جبار عنید یا که عنقاء ازل خون دل از منقار ریخت  
زهره زهر اچه از آسیب پهلو در گذشت چشمها ی خون زجشم ثابت و سیار ریخت  
مهبط روح الامین تا پایمآل دیو شد سورشی سرزد که خون از گنبد دوار ریخت

از هجوم عام بر ناموس خاص لایزال

عقل حیران طبع سر گردان زبان لاست لال

رفت از کف صبر و طاقت قوت از زانوی شاه  
آنچنان کزپیج و تابش بسته شد بازوی شاه  
دست بیداد رعیت باز شد بر روی شاه  
سیل غم پیکبایه از هرسور وان شد سوی شاه  
تا قیامت خلق را گمراه کرد از کوی شاه  
تا ابد بیگانه ماند از صحبت دل جزوی شاه  
غَرَّهُ دُنْيَا نَبِينَدْ غَرَّهُ نِيكَوَى شاه  
شرمی از ایزد نکردو یمی از نیروی شاه  
لیک آن بداعاقبت اب ترنکرداز جوی شاه  
شد پیا شور و نوا تا از دل بانوی شاه  
خسته شد بهلوی خاتون رفت از اتاب و توان  
تا حقیقت رابنا حق دست و گردن بسته شد  
روی بانوی دو گیتی شد زسیلی نیلگون  
سامه ری گوساله نیرا کرد میر کاروان  
هر که با آواز آن گوساله آمد آشنا  
نغمه اني اانا اللہ نشبود گوساله خواه  
خاتم دین را بحدادو برد دست اهرمن  
گرچه دست بندگی داد از نیست اندر غدیر

حضر می باید که تا نوشذ ز آب زندگی  
نیست آب زندگی شایان هر خوک سگی

ناله طاووس فردوس بربن شد بر فلك  
تاسماک آن ناله جانسو زمیرفت از سمك  
نقش هستی رانکرداز صفحه ایجاد حک  
اشک ریزان رفت در ظلمت سرای ریب و شک  
آنکه بودی خاک راهش سرم چشم هملک

طعمه زاغ وزغن شد میوه باع فدک  
زهره چرخ ولايت نعمه جانسوز داشت  
چشم گریان و دل بریان با نوای عجب  
شاهد بزم حقیقت شمع ایوان یقین  
کی روابودی رو دسر گرد کوی این آن

مستجار هر دو گیتی قبله حاجات برد  
بی و فاقومی دل آنان ز آهن سخت تر  
 وعدهای سست آنها چون هوایی در شبک  
پاس حق هر گز مجوز مردم حق ناشناس  
هر که حق را نشکرد کورش کند حق نمک  
مفتقر گر جان سپاری درده بانو رو است  
راه حق است ان تکن لله کان الله لـك  
همچه قمری با غمش عمری بسر باید کنی  
چاره دلرا هم از این رهگذر باید کنی

## رفتن فاطمه زهراء (ع) از خانه بمسجد رسول خدا (ص)

### در طلب علی هر قضی (ع)

(نا) چون امیر المؤمنین را از خانه بآن گرفتاری و خاری بمسجد برداشت فاطمه  
با آن تن خسته و بهلوی شکسته از قفای او بیرون شد وزنان بنی هاشم همگان از قفای او  
روان شدند چون بزدیک قبر رسول خدا آمد (فقالت: خلواعن ابن عی فوالذی بعثت  
محمد بالحق لئن لم تخلواعنه لا نشن شعری ولا ضعن قمیص ابی علی رأسی ولا صرخن  
الی الله تبارک و تعالی فمائقة صالح باکرم علی الله منی ولا الفضیل باکرم علی الله من ولدی)  
فرمود دست بازدارید پسرعم هرا و اگر نه سوگند بدان خدای که محمد را بر استی بخلق  
فرستاد گیسوان خود را پریشان کنم و بیراهن پیغمبر را بر سر افکنم و در حضرت  
یزدان بنالم همانا ناقه صالح در نزد خدای عزوجل عزیز تراز من نیست و بچه ناقه  
گرامی تراز حسن و حسین نباشد و بروایتی فرمود (یاًبَا بَكْرٌ أَتَرِيدَ أَنْ تَرْمَلَنِي مِنْ زَوْجِي  
وَلَهُ لَئِنْ لَمْ تَكْفِ عَنْهُ لَا نَشَنْ شَعْرِي وَ لَا شَقْنْ جَبِيَّيِّ وَ لَا تَيْنَ قَبْرَ ابِي وَ لَا صِحَنَ الِّي رَبِي  
فَاخْذَتْ بَيْدَ الْحَسْنِ وَ الْحَسِينِ ظَلَّةً وَ خَرَجَتْ تَرِيدَ قَبْرَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ ظَلَّةُ لِسْلَامَانِ  
ادرک ابنة محمد (فانی اری جنتی المدینه قدتکافان) فرمود اسلامان دختر پیغمبر را  
دریاب که مدینه رانگرانم از دوسوی زیر زبر می شود سوگند با خدای اگرچنان کند  
که گوید نه مدینه بماند نه سکنه مدینه سلمان پیش شدو گفت ایدختر پیغمبر خداوند  
بدرترا رحمت عالیان آفرید از این عزیمت باز آی فرمود اسلامان نمی بینی که آنک  
قبل علی دارند و من بر قتل علی صبر نتوانم کرد بگذار تا از خدای خویش داد خود

بستانم سلمان گفت یم می‌رود که مدینه در زمین فروشود اینک علی هرا بسوی تو فرستاد  
و فرمان کرد که بسوی خانه باز شوی فقالت اذا ارجع واصبر واسمع واطیع له) سلمان  
کوید آنگاه که فاطمه این کلمات می‌فرمود نگریستم که بنیان دیوارهای مسجد از جای  
برآمد چنان که مرد توانست آژتمه آن عبوردهد چون فاطمه مراجعت کرد دیوارهای  
بجای نشست چنانکه غبار برخواست و بر خیاشیم هارسید.

واز امام باقر علیه السلام منقول است که فرمود بخدا قسم اگر آنحضرت گیسوان خود را  
می‌کشد هر اینه همه می‌مردند.

## اثر طبع شیخ صالح حلی رو

و محمد ملقا بلا تکفین  
فی طول نوح دائم و حنين  
بظل اوراق لها و غصون  
لم يجتمع لواله شمل الدين  
و المقطفين لها اعز جنين  
و الطهر تدعو خلفه برین  
رأسي واشكوللا له شجون  
بالفضل عند الله الا دوني  
عيرو و قلب مكمد محزون  
غوناه قل على العدة معين  
تبعا ومال الناس عن هارون  
هو في النواب مذحيت قريني  
ام كسر ضلعى ام سقوط جنين  
ام جهلهم حتى وقد عرفوني  
و سئلتهم حتى وقد نهرونني

الوانين لظالم آل محمد  
و القائلين لفاطم آذتنا  
والقاطعين اراكه كيماتظل  
ومجمعي حطب علي البيت الذي  
والد اخلين على البتولة بيتها  
و القائدين امامهم بنجادة  
خلوا ابن عمي او لا كشف بالدعا  
ما كان ناقة صالح و فصيلها  
فرنت الى القبر الشريف بمقلة  
قالت و اظفار المصاب بقلبها  
ابتا هذا السامری و عجله  
ای الرزايا اتقى بتجلد  
فقدى ابى ام خصب بعلی حقه  
ام اخذهم ارنى و فاضل نحلتني  
قهروا يتيميك الحسين و صنوه

## هر قیله

یکی نشسته زاصحاب کرم شیون وشین  
 سر شک بار باحوان والد حسین  
 یکی نشسته بکنجه از ابن الـ دلکیر  
 یکی نسرزنش خلق سرفکنده بزر  
 که ناگه از در مسجد بصفغان و خروش  
 رسید فاطمه پیراهن نمی بر دوش  
 کسیکه سایه او مه ندیده بر لب بام  
 قدم نهاد بمسجد میان کثرت عام  
 که ناگهان پرجبریل پرده پوش آمد  
 میان فرقه اصحاب در خروش آمد

## نامه عمر بمعویه در گیفیت میو ز آیند در خانه فاطمه (ع)

علامه مجلسی - در جلد هشتم بحار ص ۲۳۰ - از طبع کمپانی ابن نامه رائق  
 کرده در سه صفحه از بخار و تحریر تمام آن نامه رادر جلد ثانی (الكلمة التامة) نقل  
 کرده ام و در اینجا فقط محل شاهد را می نویسم عمر از آن جمله نوشت ای پسر ابوفیان  
 هر اینه دانسته باشی که من و خالد بن ولید و قنفذ و جماعتی از خواص اصحاب خود در  
 خانه فاطمه آدمیم و بباب خانه را بشدت کوییدیم و در میان خانه علی و فاطمه و حسن و  
 حسین وزینب و ام کلثوم و فضه بودند پس فضه عقب در آمد گفت چه میخواهی گفتم  
 علی را بگو دست از باطیل خود بردارد و بیرون شود با خلیفه رسول خدا بیعت نماید  
 فضه گفت علی مشغول کاری است بیرون نشود گفتم برو علی را بگوییا بدو الا داخل خانه  
 نه بم و او را بیرون آوریم فاطمه چون این بشنید خود بعقب در آمد و گفت (ایها  
 الضالون المکذبون هاذقولون و ای شیء تریدون) من گفتم ای فاطمه پسر عتم ترا چه  
 افتاده که ترا در معزض جواب می آورد و خود در پرده حجاب جلوس دارد فاطمه گفت  
 (طغیانک یاشقی اخرجنی و الزمک الحجۃ و کل ضال غوی فقلت دعی عنک الا باطیل  
 و اساطیر النساء و قولی لعلی یخرج فقالت لا حبأ ولا کرامه ابحزب الشیطان تخویی یا  
 عمر و کان حزب الشیطان ضعیفا ) اور اگفتم اگر علی بیرون نشود آتش در اینسرای بزنم  
 و همه را بسوزانم این بگنم و هیزم آوردم و آتش در سرای افروختم و در خانه فاطمه

بسو ختم بس فاطمه در خانه راحچاب خود قرارداد و مانع از دخول من و اصحاب من گردید  
 باتازیانه چنانش بزدم که بازوی وی مانند دملج گردید از اثر تازیانه در آن وقت صدای  
 ناله او پلند شد چندانکه نزدیک بود به حال اورقت کنم و دلم نرم شود ولی متذکر شدم  
 قلای بدر و أحد را که بدست علی مقتول شده بودند و کید محمد و سحر را ورا  
 یاد آوردم آتش غضبیم افر وخته تر گردید لکدی بر در زدم فاطمه در عقب درین در و  
 دیوار واقع شد چنان در خانه را يشکم او فشار دادم که از صدمه دز جنین او که اورا  
 محسن نام گذاشته بودند سقط شد (فuned ذلك صرخت فاطمة صرخة حسبتها قد جعلت  
 اعلى المدينة اسلها فقالت يا بتاه يا رسول الله هكذا كان يفعل بحببيتك وابنتك آه يا  
 فضة الي فخذين، فقد والله قتل هافی احشائی من الحمل) اینوقت فاطمه چنان صرخه  
 و ناله ازاو بلند شد که من گمان کردم مدینه زیر زبر گردید و فاطمه همی گفت ای بدر  
 بزر گوار بهین بادرخت عزیزت چه معامله می نمایند سپس گفت آه ای فضه بدادم برس  
 بچه ام را کشتند بخدا قسم حملیکه در رحم داشتم مقتول شد پس تکیه بدیوار کرده  
 من دز راعقب انداختم داخل خانه شدم فاطمه با آن حال از پیش روی من در آمد و  
 بیم آن بود که دیدهای من تاریک شود هرآ یعنی از دخول خانه گردید من از روی خمار  
 چنان سیلی بصورت او زدم که گوشواره در گوش او در هم شکست و روی زمین ریخت  
 در اینوقت علی بن ابی طالب شتاب زده از جای جستن کرد چون این بدانستم از خانه  
 بیرون تاختم و خالد را گفتم هر اینه از امر عظیم صعبی گریختم چون جنایت عظیمی  
 صادر شده فلذا اینم بر نفس خود نباشم و اینک علی از خانه باحال غصب بیرون آمد که  
 نه مرآ و نه شما را طاقت آن نیست که با علی روبرو بشوید پس علی از خانه بیرون شد  
 فاطمه را نگریست که قصد نفرین دارد فضربت یدیها الی ناصیحتها لئکشی عنها و تستغیث  
 بالله العظیم لما نزل بها فاسبل علیها ملائیها و قال لها بنت رسول الله ﷺ ان  
 الله بعث اباك رحمة للعالمین و ایم الله و لئن کشفت عن ناصیحتك سائلة الى ربك لا جاذب  
 و یهلك هذا الخلق حتى لا یقى على الارض منهم بشرفکونی یاسیدة النساء رحمة علی  
 هذا الخلق المنکوس ولا یکونی عذابا) یعنی علی فاطمه رافه مود اگر نفرین کنی صاحب

نفسی در مدینه باقی نماند اکنون ایفاطمه سبب رحمت باش همانند پدر بزرگوارت و سبب نزول عذاب براین امتحانه مشوه من خالد رقند و سالم مولی ابی حذیفه و ابو عییده و دیگرانرا کفتم تا درخانه ریختند و علی را دست گیر کرده بسوی بیعت او را کشیدند ولکن ای معویه مراشکی نیست که اگر تمام روی زمین بیشت بر پشت هم هید آند البته علی رانمیتوانستند دست گیر کرد ولکن من علت آنرا میدانم و نمی‌گویم

و در روایت سلیم بن قیس هلالی است که سلیم بن قیس گوید من بسلمان گفت  
آیا واقعاً این جماعت بدون رخصتِ فاطمه داخل خانه آنحضرت شدند سلمان گفت بلی  
بخدا سوگند که مقننه بر سر نداشت واستغاثه میکرد یا ابته یار رسول الله دیروز بود که  
از میان هارفتی الخ

هل هجموا و لم يك <b>أشَيْدَانْ</b> ليس على الْزَهْرَاءِ من خمار رعَايَةً للستر وَالْجَحَاب كادت بنفسها ان تموت حسرةً وَقَدْ وَرَبَّيْ قَتَلُوا جنپی	قال سلیم قلت يا سلمان فقال إني و عزت <b>الْجَبَارِ</b> لكنها لاذت بحب <b>الْبَابِ</b> فمُذْرِأَهَا عَصَرَ وَهَا عَصَرَةً تصیح يا فضة <b>أَسْنَدِ يَنْسِي</b>
---	--

## میبد جزوی گوید

جرعاها من بعد والد ها الغي الله رب السماء اذ اغضباها ويل لمن سن ظلمها واذاها ناطة، صادة، امه، سهها	ظ مراراً فيبيش ما جرعاها اغضباها و اغضبا عند ذاك بنت من ام من حليلة من اكلن تحت الخضاوه بنت نس
---	---

## هجوم بخانه فاطمه (ع) بر وایت بیت الاحزان

محدث قمی در کتاب بیت الاحزان از کتاب علم اليقین نقل از کتاب التهاب نیران الاحزان چنین مینویسد: نم ان عمر جمع جماعة من الطلاقا والمنا فقين واتوا بهم الى منزل امير المؤمنین فرأوا ان الباب مغلق فصا حوا اخر رج ياعلى فان خلیفة رسول الله يدعوك فلم يفتح لهم الباب فاتوه بخطب فوضوه على الباب وجآوا بالنار ليضرموا فصالح عمر وقال والله لئن لم تفتحوا النصر من النار فلما عرفت فاطمة انهم يحرقون منزلها قامت وفتحت الباب فدفعوها القوم قبل ان تتواردی عنهم فخبت فاطمة (ع) وراء الباب فدفعتها عمر حتى ضغطها بين الباب والجحاط ثم انهم توأبوا على امير المؤمنین ظليلا وهو جالس على فراشه واجتمعوا عليه حتى اخرجوه سعجاً من داره هلببا بشوبه يجرونه الى المسجد فحالات فاطمه بينهم وبين بعلها وقالت والله لا ادعكم تجررون ابن عمی ظلما ويلكم ما اسرع ما خنتم الله ورسوله فيما اهل البيت وقد اوصاكم رسول الله بتبعنا ومودتنا والتمسك بنا فقال الله تعالى قل لاسئلکم عليه اجرا الالمودة في القرى قال فتركه اکثر القوم لاجله افامر عمر قنفذاً وكان هو ابن عمه ان يضربها بسوطه فضر بها قنفذ بالسوط على ظهرها واجنبها الى ان اثرفي جسمها الشريف وكان ذلك الضرب أقوى سبب في اسقاط جنبيها وقد كان رسول الله ﷺ سماه محسنا وجعلوا يقودون امير المؤمنین ظليلا الى المسجد حتى اوقفوه بين يدي ابی بکر فلتحته فاطمة (ع) الى المسجد لتخلصه فلم تتمكن من ذلك فعدلت الى قبر ابیها فاشارت اليه بجرقة وتحیب وهی تقول

نفسی على زفاتها هجبوسة ياليتها خرجت مع الزفات

لا خير بعدك في الحياة و انتما ابکي مخافة ان تطول حيوي

نم قالت وا اسفاه عليك يا ابناه وانكل حبيبک ابو الحسن المؤمن و ابو سبطيك الحسن والحسين ومن ربیته صغیر او آختیه گیر او اجل احبابک لدیک واحب اصحابک اليک اولهم سبقا الى الاسلام ومهاجرها اليک ياخیر الانام فها هو ساق في الاسر كما يقاد البعير ثم انها انت انة وقالت وامحمداء واحبیبهاد اباء و ابالقاسماء واحمداء واقلہ ناصراه

واغوناه واطول كرباه واحزناه واصبنتا واسوه صباحاه وخرت مغشية عليها فضج الناس  
بالبكاه والتحبيب وصار المسجد ماتما ثم انهم اوقفوا امير المؤمنين بين يدي ابي بكر و  
قالوا له مدیدك فبایع فقال والله لا ابايع والبيعة لى في رقبکم فروي عن عدى بن حاتم  
انه قال والله ما رحمت احد اقطع كرحمتى على علي بن ابي طالب حين اتى به مليبا بشوبه  
يقودونه الى ابي بكر وقالوا بابايع قال فان لم افعل قالوا انضرب الذى فيه عيناكم قال فرفع رأسه الى  
السماء وقال اللهم اني اشهدك انهم اتونى ان يقتلوني فاني عبد الله واخور رسول الله فقالوا المدیدك  
فبایع فابي عليهم فمدوا ياده كرهافقبس على <sup>لثلا</sup> انا همله فراموا باجمعهم في فتحها فلم يقدروا  
فمسح عليها ابوبكر وهو مضمومه وهو <sup>لثلا</sup> يقول وينظر الى قبر رسول الله <sup>صلوات الله عليه</sup> يابن ام  
ان القوم استضعفوني وكادوا يقتلوني

و فيه أيضاً قلاب عن ارشاد القلوب ديلمی که از فاطمه زهر احادیث کند قالـت فـجـمعـوا  
الـحـطـبـ الـجـزـلـ عـلـىـ بـابـ دـارـ وـ اـتـوـ بـالـنـارـ لـيـحـرـقـ نـاـوـيـحـرـقـ وـ اـبـابـ الدـارـ فـوـقـتـ بـعـضـاـدـةـ الـبـابـ  
وـ نـاـشـدـتـهـمـ بـالـلـهـ وـ بـاـبـیـ انـ يـكـفـوـاـعـنـاـوـيـنـصـرـ وـ نـاـفـاـخـذـعـمـرـ السـوـطـ مـنـ يـدـقـنـدـ مـوـلـیـ اـبـیـ بـکـرـ  
فـضـرـبـ بـهـ عـضـدـیـ حـتـیـ صـارـ کـالـدـمـلـجـ وـ رـکـلـ الـبـابـ بـرـجـلهـ فـرـدـهـ عـلـیـ وـ اـنـ حـاـمـلـ فـسـقـطـتـ  
لـوـجـهـیـ وـ النـارـ تـسـعـرـ وـ يـسـعـ وـ جـهـیـ فـیـضـرـبـنـیـ بـیدـهـ حـتـیـ اـنـتـرـقـطـیـ مـنـ اـذـنـیـ وـ جـانـنـیـ  
الـمـخـاصـ فـاسـقـطـتـ مـحـسـنـاـ بـغـرـجـمـ .

وفيه ايضاً نقالا عن الكافى روى بسانده عن ابى جعفر وابى عبد الله قالا ان فاطمة لما  
كان من امرهم ما كان اخذت بتلابيب عمر فجذبتها اليها قالت اما والله يابن الخططاب لولا  
انى اكره ان يصيب البلاء من لاذب له لعلمت ساقسم على الله ثم اجده سريراً الاجاهة  
الشهى :

## اثر طبع السيد محمد حسين بن السيد كاظم الفرزنجي

أيَّحْ مِنْهُ حَقَّهُ وَ انتزعاً  
وَ كَيْفَ وَهُوَ الصَّعبُ يَعْشِي طَيْلَعاً  
وَ الْعَيْنُ مِنْهَا تَسْتَهْلُكُ ادْمَعَا

واخر جو امنہ علیا بعد ما  
قادوہ قہرا بنجاد سیفہ  
واقیلت فاطم تعدد خلفہ

وکسر و بالضرب منها اضلما	و انہرو ها بسیاط قنفـذ
تساقطت مع الدموع قطما	فانعطفت تدعو اباها بخشی
عنه ضلالا و ابن تیم طیما	یا ابنا هذا على اعر ضوا
تمی خدای لاؤلا هسمعا	اهتف فیهـم لاری و اعیة
منی وحقی یینهم مضیعا	امـی تراـی فیـم مـقتـبـا
مبـدـیـةـ حـنـینـهـ المرـجـهـ	فـاسـتـرـجـعـتـ کـاظـمـةـ لـغـيـظـهـا
کـلـدـفـرـطـ الجـزـنـ انـيـنـصـدـعـا	حتـیـ قـضـتـ منـ کـمـدـ وـقـلـبـهـا
موـلـعـافـوـادـ هـاـ مـرـوعـاـ	قضـتـ وـلـکـنـ مـسـقـةـ طـاجـنـینـهـا
ماـمـهـدـتـ لـهـاـ الرـزـایـاـ مـضـجـعـاـ	قضـتـ وـمـنـ ضـرـبـ السـیـاطـ جـنـبـهـا

## احتیجاجات امیر المؤمنین با اصحاب صقیفه

(نا) چون امیر المؤمنین علیه السلام را با آن ذات در محضر ابی بکر در مسجد رسول خدا حاضر کردند در حالیکه رسماً در گردن داشت آنحضرت روی با ابابکر کرد (فقال يا ابابکر ما اسرع ما و نبتم على رسول الله با حق و اي منزله دعوت الناس الى بیعتک الـمـ تـبـاعـیـنـ بالـامـسـ بـامرـ اللهـ وـ اـمـرـ رسولـ اللهـ وـ اـمـرـ الشـفـیـعـ وـ قـدـ کـانـ قـنـفـذـ لـعـنـ اللهـ ضـربـ فـاطـمـهـ علیه السلام بـالـسوـطـ حـینـ حـالـتـیـنـهـ وـ بـینـ زـوـجـهـ وـ اـرـسـلـ الـیـهـ عـمـرـانـ حـالـتـ بـینـکـ وـ بـینـهـ فـاطـمـهـ فـضـرـ بـهـاـ فـالـجـأـ هـاـ قـنـفـذـ الـىـ عـضـادـ بـیـتـهـ وـ دـفـعـهـ وـ کـسـرـ ضـلـعـاـ منـ جـنـبـهـاـ فـالـقـتـ جـنـینـاـ منـ بـطـنـهـاـ ) فـرمـودـ اـیـ اـبـوـ بـکـرـ چـهـ زـودـ بـرـ رـسـوـلـ خـدـایـ تـاخـتـنـ کـرـدـیـ وـ سـرـ اـزـ فـرـمانـ اوـ بـدـرـ بـرـ دـیـ بـکـدـامـ شـایـسـتـکـیـ مرـدـهـراـ بـهـ بـیـعـتـ خـودـ دـعـوتـ کـرـدـیـ نـهـ توـ درـ غـدـیرـ خـمـ بـفـرـمانـ خـداـوـرسـولـ بـامـنـ بـیـعـتـ نـمـوـدـیـ اـینـکـ قـنـفـذـکـهـ خـدـایـشـ لـعـنـ کـنـادـ فـاطـمـهـ رـاـ بـاتـازـیـانـهـ بـزـدـ گـاهـیـکـهـ مـیـانـ مـنـ وـاـوـ مـیـانـجـیـ بـودـ وـ عـمـرـ بـضـرـبـ اوـ فـرـمانـ دـادـ فـاطـمـهـ درـ پـسـ درـ پـنـاهـنـهـ گـشتـ وـاـوـ عـضـادـهـ درـ رـاـ فـشارـدـادـ چـنـانـکـهـ بـهـلوـیـ اوـ رـاـ بشـکـستـ وـ طـفـلـیـکـهـ درـشـکـمـ دـاشـتـ سـاقـطـ سـاخـتـ درـ خـبـرـ استـ کـهـ فـاطـمـهـ اـزـ آـنـ رـوزـ بـسـتـرـیـ گـشتـ وـ نـاتـوانـ بـودـ تـاـ شـهـیدـاـزـ جـهـانـ درـ کـذـشـتـ . مـخـفـیـ نـمـانـدـ کـهـ موـافـقـ بـعـضـیـ روـایـاتـ خـودـ عمرـ مـتـصـدـیـ اـینـ جـنـایـتـ

شد و در بعضی فنون رامتصدی این جنایت میدانند و در روایت عاشر بحار در مناظره امام حسن مجتبی علیه السلام در مجلس معاویه متصدی این جنایت رامغیرة بن شعبه میداند چنانچه هیفر ماید آنحضرت بمغیرة بن شعبه (انت الذى ضربت امی فاطمة حتى ادميها والفت ما فی بطنه) و این روایات اصلاح باهم دیگر معارض نیست بجهت آنکه جنایت را که یک جماعت باهم دیگر همدست و هم رأی بشوند رأیتان ان نسبت آن جنایت به ریک اینها صحیح است علاوه بر اینکه احتمال قوی میرود که از جهت بعض و عناد باین خانواده هر کدام برای تشفی قلب خود را نظلو مه را بضرب تازیانه و غلاف شمشیر و فشار در اذیت کرده باشند اللهم العن ظالمی آل محمد ، بالآخرة عمر کفت ایعلی دست از این اباطیل و سخنان یهوده بردار وبا ابویکر بیعت کن آنحضرت فرمود اگر نکنم چه خواهی کرد عمر کفت سراز بدن بردارم (۱) و بتعام ذلت و خواری ترا خواهیم کشت حضرت فرمود اگر چنین کنید بندۀ خدا و برادر سید انبیارا بقتل رسانیدید کفت قبول داریم که بندۀ خدا هستی ولکن هر گز برادر رسول خدا نیستی آنحضرت فرمودای ابابکر انکار میکنی که پیغمبر مرا برادر خویش قرارداد و تاسه هر ته این کلام را فرمود آنگاه متوجه جماعت گردید و فرمود همان‌ها سزاوار تر با مر خلافت باشم از شما والبته بر شما واجب و سزاوار تر است که با من بیعت کنید ای جماعت قریش این امر را از انصار گرفتید و حجت آوردید

(۱) قالوا نتكلك ذلاوصنارا فقال عليه السلام اذا تقتلون عباد الله و اغا رسول الله قال ابو بكر اما عباد الله فنعم واما اغا د رسول الله فما تقر لک بهدنا فقال عليه السلام ثلاث مرات يا ابا بكر انتکر هذا من رسول الله انه جعلني اخاه وقال يا اخي انت مني بمنزلة هارون من موسى ثم قال عليه السلام انا احق بهذا الامر منكم واسم احق بالبيعة لى اخذتم هذا الامر من الانصار واستجتمعتم عليهم بالغرابة من رسول الله و انتکم اولى بهذا الامر منهم لعکانکم من رسول الله صلي الله عليه وآله فاعطوكم المقاده وسلمو اليکم الامارة وانا احتاج اليکم بمثل ما تجتمعتم على الانصار انا اولى برسول الله حياً وميتاً انا وصيه ووزيره ومستودع سره وعلمه وانا الصديق الاكبر وادل من آمن به وصدقه واحسنکم بلاه فيجهاد الشرکين و اعرفکم بالكتاب والستة واقھکم في الدين و اعلمکم بعواقب الامور و اذربکم لساناً و اثبکم جناناً فلام تنازعونا هذا الامر انصفونا ان کنتم تخافون الله من انفسکم و اعرفوا لنا الامر مثل ما عرفته الانصارکم والافبوتو بالظلم والتم تعلمون .

که ما اقربای رسولخدا میباشیم اکنون چکونه آنرا از ماغصب مینهاید و حال آنکه  
ما قرب و تزدیکترین مردم برسولخدا میباشیم هماناهمان حجتیکه شما بر انصار آوردید  
و آنها دست باز داشته اند و خلافت را بشما و اگذار نمودند من همان حجت را برای  
شما اقامه مینمایم که من اولی برسول خدا هستم حیا و متمیامن وصی و و زیر و خلیفة  
بعد ازاو و محرم اسرار و مخزن علوم رسول مختار و صدیق اکبر و اول کس که باوایمان  
آورد من بود من مجاهد فی سبیل الله واعرف بکتاب خداوست سید انبیاء و فقیه  
ترین شمادر دین حق تعالی و داناترین شما بحواله اور و فضیح ترین و شجاع ترین  
واقوی از شمامی باشم باین حال جائز نیست برای شما که با ماهنازعه درامر خلافت بنماید  
و سلطنت آل محمد را بخانه اغیار و اجانب بیندازید اگر شما از خدای تعالی میترسید  
باما از روی انصاف سخن بگویید و اگر نه این بار ظلم را خود حمل بنماید و میدانید  
که البته پاداش آنرا خواهید دید چون امیر المؤمنین سخن بدینجا رسانید و از در نصیحت  
امت از روی صدق و راستی فرمایشات خود را خاتمه داد عمر بن الخطاب سر برداشت  
و گفت هادست از تو برنداریم تاینکه بیعت بنمایی خواهی از روی رضا ورغبت و خواهی  
بجبرو و کراحت حضرت (۱) فرمود همانا امروز تو برای ابوبکر خلافت را محکم  
میکنی که فردا آنرا بتوردن بنماید بخداقسم بحرف توکوش نکنم و هرگز سخن ترا  
قبول ننمایم واقاویل ترا بچیزی خریداری ننمایم و بآن اعتنای ندارم من بیعت نخواهم  
کرد ابوبعیده کفت یابن عم ماقرابت ترا و سبقت ترا دراسلام و علم ترا و نصرت ترا  
دراسلام انکار نداریم لکن توجواني و ابوبکر پیروست نهل این حمل را بهتر تواند حمل  
داد امروز این کار بامضای رفته است تو نیز رضابه ضایده اگر خدای ترا زنده گذاشت باتو  
باز گشت خواهد کرد بی آنکه دو نفر از درخلاف با تو بیرون شوند امروز انکیزش  
فتنه ممکن من دلهای عرب امیدانم که با توجه کونه است و دانسته ام که ترا اطاعت نخواهند  
کرد (۲) امیر المؤمنین فرمود ای معشر همراه جریان و انصار از خدا بترسید و صیت پیغمبر را

(۱) نقال علی احلب حلبا لک شطره واشتد له الیوم لیرد عليك غدا والله اذا لا اقبل قولك ولا احفل  
بعقامك ولا ابابع :

(۲) نقال امیر المؤمنین یاماشر الهماجرین والانصار اللہ الا لاتنسو اهتم نبیکم الیکم فی امری ولا تخر جواه

در حق من در بوتہ نسیان مکذارید وسلطنت رسول‌خدارا که مختص مــا اهل بیت است از خاندان رسول‌خدا بخاندان اجانب نقل وتحویل ندھید ومقام امامت وخلافت که جز برای اهل بیت بجهت احدی زیننده نیست از خاندان رسالت غصب منما ناید بخدای متعال قسم است که حق تعالی حکم فرموده پیغمبر را با آگاه نموده وشما هم مطلب را کاملا هیدانید که ما اهل بیت سزاوار تریم با مرخلافت من عالم بکتاب خدا وفقیه در احکام حضرت مصطفی و من داناتر وینا تر با مر رعیت میباشم واین خصال مخصوص خاندان رسالت است وشمارادر آن نصیبی نیست متابعت‌های نفس را دست باز دھید که شما را از طریق حق بوادی ضلالت اندازد و باز ماندگان شــمارا در فتنه و فساد دچار بنماید و اختلاف در اخلاق واعقب شما پدیدار گردد بشربن سعد انصاری که اول کس بود ازانصار که بالبو بکر بیعت نمود با جماعتی از انصار گفته اند بالبا الحسن اگر انصار از آن پیش که بالبو بکر بیعت کنند این سخنانرا از تو شنیده بودند دونفر با تو مخالفت نمینمود (۱) آنحضرت فرمود ای مردم آیا سزاوار بود برای من که جنائزه رسول‌خدارا دفن نکرده بیرون تازم و درامر خلافت بمنازعه پردازم بــدا قسم هر آین گمان نبود که احدی بالهیئت رسول‌خدا در مقام منازعه براید بعد از آنهمه سفارشات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم آیا پیغمبر عذری باقی گذارد برای احدی در روز غدیر خم آیا حاجتی باقی ماند که در آن روز اقامه نفر هدای جماعت شما را بخدا قسم میدهم که هر کس مقاله رسول‌خدارا در حق من شنیده است

سلطان محمد (ص) من داره و قعر بیته الى ادور کم و قر بیوتکم ولا تدفعوا امله من حقه و مقامه في الناس فوالله يا معاشر الجمــع ان الله قضى وحكم ونبــيــه اعلم وانت تعلــون انا اهل البیت احق بهــذا الامر منکم اما کنت القاری لكتاب الله افقیه فــي دین الله المصلــح با مر الرعیــة والله اله لقینا لافیکم فلا تتبعوا الهوى فتردادوا من الحق بعد افتضــدوا قدیکم بشــر من حدیشکم .  
 (۱) ف قال على عليه السلام يــا هــؤلاء اكــنــت اــدــعــ رسولــالــلهــ مــســجــىــ لاــ اوــارــيــهــ وــاــخــرــ اــنــاــزــعــ فــىــ ســلــطــانــهــ وــالــلــهــ مــاــ خــفــتــ اــحــدــاــ بــســوــلــهــ وــبــنــاــزــعــ اــهــلــبــیــتــ فــیــهــ وــیــســتــحــلــ مــاســتــحــلــلــمــوــهــ وــلــاــهــلــتــ اــنــ دــوــلــتــ تــرــکــ يــوــمــ غــدــرــ خــمــ یــقــوــلــ مــنــ کــنــتــ مــوــلــاــهــ فــهــذــاــ عــلــیــ مــوــلــاــهــ اللــهــمــ وــالــلــهــ وــالــمــاــ وــعــادــ مــنــ عــادــهــ وــعــادــ مــنــ نــصــرــهــ وــاــخــذــلــ مــنــ خــذــلــهــ اــنــ يــشــهــدــ بــمــ ســعــ منــ النــبــیــ (صــ)ــ فــقــامــ اــنــقــیــ عــشــرــ رــجــلــ مــنــ غــزــاتــ الــبــرــ وــشــهــدــوــلــهــ .

در روز غدیر برخیزد و ادای شهادت بنماید دوازده نفر برخواسته اند و ادای شهادت نمودند زید بن ارقم گوید من کتمان شهادت نمودم و در انراین کتمان از هر دو چشم نایینا شدم بالجمله امیر المؤمنین این گونه احتجاجات بسیار نمود و آنچه رسول خدا در هر مقام در نص خلافت او ووصایت او فرموده بود بیاد مردم آورده ایشان گفته اند چنین است که تو گوئی.

مکشوف باد که بسط کلام و کثرت اهتمام و تحممل چندین زحمت و دلت که امیر المؤمنین ﷺ بر خوبیشتن نهاد برای طلب سلطنت و خلافت نبود بلکه افسوس می خورد برای امت که دچار ضلالت شدند و غم آنها را داشت که در گرداب کوری و گمراهی افتادند که بعد از آنمه رنج و شکنجه که رسول خدا تحمل نمود و آنمه دادم - ردی و مردانگی که علی ﷺ در جهاد داد تا مشکران راه بکوچه اسلام نزدیک کردند و وسالک وحدت شدند و کفران کلمه توحید بربان جاری ساخته اند نسبیں یکباره از دین بدر رفته اند و جلباب کفران به پوشیدند و در انهدام قواعد اسلام بکوشیدند انسیاه و اولیاء که در محبت امت مهر بان تراز بدر مهر بان بر فرزند صالح اند چگونه در چنین احواله و فتنه بزرگ اندوه گین نباشد لاجرم آنحضرت در اتمام حجت و تنبیه امت چند که توانست خودداری نفرمود.

## اکاذیب ابو بکر

خلاصه ابو بکر سخت بترسید که مبادا روی مردم ازوی بگردد و آنحضرت را نصرت کشند گفت یاعلی آنچه گفتی همه صحیح است و سخن براستی نمودی و ماهمه را از رسول خدا شنیدیم و از بر کردیم ولکن رسول خدا بعد از آن فرمود ما اهل بیتی هستیم که خدای متعال مارا بر گزید و گرامی داشت و از برای ما اختیار کرد سرای آخر ترا و نبوت و خلافت از برای ماجموع نمی شود علی ﷺ فرمود هیچیک از اصحاب رسول خدا ﷺ جز تو این حدیث را شنیده عمر گفت اینک من حاضر بودم و شنیدم خلیفه رسول خدا دروغ گوئیست ابو عبیده و سالم مولی ابی حذیفة و معاذ بن

جبل نیز شهادت دادند این وقت امیر المؤمنین فرمود (۱) هر آینه بتحقیق که وفا کردید بصحیفه ملعونه خود که پنجه نفر شما در روز غدیر خم باهم هم عهد شدید که اگر رسول خدا بعید یا کشته شود نگذارید که اهر خلافت باهل بیت او بر ساد بوبکر گفت این سخن را از کجا گوئی واز کجا دانسته ای آنحضرت روی بازیرو سلمان وابوذر و مقداد نمود و فرمود که شما را بخدا قسم میدهم آیا مطلب چنین نیست که من میگویم عرض کردند که ما بودیم که رسول خدا الله علیه السلام بوبکر و عمر و ابو عبیده و سالم مولی ابی حذیفة و معاذ بن جبل بنام هریک را بمردم و فرمود ایشان کتابی نگاشته اند و پنجه نفر مهر کرده اند و باهم عهد کردند که چون من از دنیا بر روم خلافت را بـ<sup>۱</sup> تونگذارند و تو عرض کردي يارسول الله چون کار بدین گونه کنند حکم چیست فرمود اگر ناصر و معینی برای تو فراهم خواهد شد با آنها جهاد بنم او اگر کسی ترانصوت نکرد در خانه خود ساكت بشین و خون خود را حفظ بـ<sup>۲</sup> ناما

آنگاه علی فرمود بعدها قسم اگر این چهل نفر که با من بیعت کردند عهد نشکسته بودند هر آینه با شما در راه خدا جهاد میکردم و من بشما خبر بدhem که این خلافت نصیب فرزندان و اعقاب شما نخواهد شد تا روز قیامت و این حدیث دروغ را که بر پیغمبر مستید کتاب خدای متعال تکذیب شما را میکنند که میفرماید : ام بحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الكتاب والحكمة و آتيناهم ملکا عظیما (۲) . مراد از کتاب نبوت است و از حکمت سنت و از ملک خلافت است و هایم آل ابراهیم پس هر که در خلافت طمع بند غصب حق ما کرده باشد این وقت عمر با کمال خشم و غیظ و غضب روی بابوبکر کرده گفت که بر منبر نشسته باشی و اینک

(۱) قال امير المؤمنين ع لقد وفitem بصحيفتك الملعونة التي قد تعاقدتم عليها في الكعبة انه ان قتل الله محمدا ادمات لتردن هذا الامر عنا اهل البيت

(۲) سورة نساء آية (۵۷) فمهم من آمن به ومنهم من صدّعه و كفى بجهنم سيرا والمراد بالناس رسول الله يعني آيا حسد میپرسند مردم نیک را که رسول خدا صلی الله علیه و آله هست بر چیزی که خدا باشان عطا کرده است از فضل خود همانا آوردم ما برای فرزندان ابراهیم کتاب و حکمت و بادشاهی بزرگ سپس از مردم جماعتی آنها ایمان آوردن و جماعت دیگر از اطاعت سر باز زدند و مخالفت کردند اینان آتش افروخته جهنم را برای خود تبه کردند .

علی دربار ابر تو نشسته باشد و باتو طریق مجادله و معادات سپرد فرمان کن تابا تبع  
سر شرابر گیرم امام حسن و امام حسین ایستاده بودند چون این کلمات استماع نمودند  
صدارا بگریه بلند کردند و سخت بگریسته اند امیر المؤمنین آنها را بسینه چسبانید  
فرمودند آسوده خاطر باشید و گریه نکنید پسر خطاب قادر بر قتل پدرشمانیست

ام این حاضنه رسول‌الله صلوات‌الله‌علی‌ہی و‌آله‌ی و‌سلم حاضر بود از این کلمات آشفته خاطر گشت فریاد  
برداشت و فرمود ای ابابکر چقدر زود بود که حسد و نفاق خود را ظاهر کردید و  
براین عم رسول‌الخدا ظلم کردید عمر گفت ما را بازنان و زنان را با ما چه کار است حکم  
داد تا ام این را زدند واژ مسجد بیرون کردند این وقت بریده اسلامی برخواست  
و فرمود ای عمر بر برادر رسول‌الخدا جسارت می‌کنی و بالا خشونت هینماهی و حال آنکه  
هاترا و حسب و نسب ترا خوب می‌شناسیم در قریش آیا شما نبودید در روز غدیر خم که  
رسول‌الخدا بتوا بابی بکر فرمود بروید برابر علی سلام کنید بهارت مؤمنان یعنی بگویند  
السلام عليك يا امير المؤمنين و تو و ابو بکر گفتید این فرمان از شما است یا از جانب  
خداست حضرت فرمود از جانب خداست ابو بکر گفت ای بریده راست می‌گوئی ولیکن  
رسول‌الخدا از پس آن فرمود لاجتمع لاهل بیتی الخلافة و النبوة بریده گفت بخداست  
هر گز رسول‌الخدا چنین سخنی نفرموده و سوگند با خدای در شهر یکه تو امیر باشی  
نمایم عمر فرمان کرد تا اور ابزدند و از مسجد بیرون کردند آنگاه روی امیر المؤمنین  
کرد و گفت یا علی برخیز با ابو بکر بیعت کن قبل از اینکه سرازبدنت بردارم آن  
حضرت بقبر رسول‌الخدا پناهنده شد و این آیه را تلاوت کرد (یابن امان القوم است ضعفونی  
و کادوا یقتلونتی )

و همی باناله‌هایی جگر خراش می‌گفت و اجمع فراه ولاجع فرای الیوم واحمز تاه ولا حمزه  
لی الیوم این وقت خبر عباس بن عبدالمطلب دادند که علی پسر برادرت در زیر شمشیر  
نشسته عباس شتاب زده در رسید و بانگ برداشت که با پسر برادرم رفق و مدارا کنید  
بر من است که او بیعت کند چون وارد شد دست آن حضرت را گرفت بی آنکه کف باز  
کند بادست ابو بکر هسح داد و ابو بکر بهمین قائم شد این وقت علی را رها کردند

پس آنحضرت دست بجانب آسمان برداشت و عرض کرد بار پروردگارا تو میدانی که  
بیغمبر فرمان کرد مرا که اگر بیست تن با تو همدست بشوند بالین قوم جماد کن و  
این فرمان تواست که در قرآن کریم فرموده ای که بیست تن مرد شکیبا بر دویست  
کس غلبه جوید و تو آگاهی ای خدای من که بیست نفر برای من فراهم نشد اینوقت  
مقداد بر خاست و عرض کرد یا امیر المؤمنین بچه امر میفرهانی بخداقسم اگر  
امر کنی مرا هر اینه شمشیر بکشم و جهاد بنمایم و تا جاندارم از نصرت شما دست باز  
ندارم و اگر میفرهانی ساکت هینشینم آنحضرت فرمود دست بازدار و ساکت بنشین  
ووصیت رسولخدا را از خاطر خود مجو هنما پس مقداد روی بآن جماعت کرد و فرمود  
قسم بآن کسیکه جان من در قبضه قدرت او است اگر بدانم که میتوانستم ظلمه را از  
مولایم امیر المؤمنین دفع ورفع بنمایم و دین خدارا قدرت داشتم که نصرت بنمایم و  
آنرا عزیز بدارم شمشیر بدوش میگرفتم و با شما جهاد میکردم و ای بر شما بر برادر  
رسولخدا ووصی سید انبیاء و خلیفه اورا درamat و پدر دوفرزندانش و شوهر دخترش  
بانوی عصمت غارت بر دید و حق اورا غصب نمودید منتظر باشید بلاهای گوناگون را و  
مأیوس باشید که دیگر شما هدایت یابید بربادر رسولخدا حمله افکنید پس پذیرای  
بلا باشید و دچار زحمت و غلارا منتظر باشید  
حقیر چون احتجاج آن دوازده نفر را با ابی بکر وساير وقایع سقیفه را در جلد  
اول (الكلمة التامة) بتفصیل ایراد کردم از اینجا عنان قلم را باز کشیدم .

### هن ڦھنپه ڦهڻ پريه

و ما ابتلى في دهره مسلم	بمثل ما به علي ابتلى
يوم الى المختار او حي الاله	بلغ بما في حيدر ان زلا
فقام في الخم خطيبا على	غير كل والناس ملاه الفلا
من كنت مولاه فذا حيدر	مولاه قد قال رب العلمى
فابتده الشيخان قال له	بنج بنج اصبحت مولى الملا

والحخد فى قلبها قد غلا	فاظبرا الحب له و الولا
بایع لنا من قبل ان تهلا	ما مضت الايام قال الله
يجعل عبدعن عقد السولا	مارأت العينان من قبل ذا
جرى عليه واسمع المجملما	يسائلى دع عنك تفصيلها
آل الهدى اصحابه الجهلا	لما قضى المختار هاجت على
نار اورض واصلع بنت العلى	جاؤ الي الدار وقد اضرموا
بالسوط حتى الموا المفصلما	سود وا يا ديلهم هتهما
فما جنى الجنين ان يقتلا	و استطوا جنينها ويلهم
فلا ولا خافوا نزول البلا	ما راقبوا الله بما قد جنوا

### مختصر

- \* زد عمر آتش بآن دری که پی فخر
- \* ناچه بود مصلحت ز امت عاصی
- \* دست خدار ادو دست بست زیداد
- \* دخت پیمبر ستاده باتن مجروح
- \* آه ازان تازیانه کت زده قنفذ
- \* يعني این است اجر هزد و رسالت
- \* آتش این فتنه بود کاش افروخت
- \* آری اگر این عمر بیاد نمیداد
- \* طعمه شمشیر آن عمر تمودی
- \* گر در این خانه را نسخته بودند
- \* غصب فدک گر کس از بتوں نمیکرد
- \* گر که علی را رسن نبود بکردن
- \* فاطمه گر ضرب تازیانه نخوردی
- \* بدر آن خیمه کس نمیزدی اخکر
- \* تشنہ نکشی حسین ییکس ویاور
- \* بسته بغل مینگشت عابد مضطر
- \* لعل حسین کی شدی کبود ذخیر

## قضیه حرق باب در نزد اهل سنت چگونه است

حضرات اهل سنت در این قضیه جهلا یا تجاھ لاسه فرقه می باشند یک فرقه منکرند و می کویند اصلاح چنین قضیه‌ای واقع نشده است فرقه ثانیه کویند عمر اراده حرق باب کرد و فاطمه را بغض آورد ولی اینکونه کارها از گناهان صغیره است ضرر بحثام ابی بکر و عمر نمی رساند فرقه سوم کویند برفرض که در خانه راهم بسوازاند چون مستله اهمات و نصب خلیفه از اهله امور بود و متخلفین در خانه فاطمه بودند این گونه حوادث اگر رخ بدده وزنی بخشم بیاید ضرر ندارد و حقیر این موضوع را کاملا در جلد اول و ثانی (الكلمة التامة) متعرض شدم و نیز در کتاب (خیر الكلام) که رد بر کسر وی دشمن اسلام نوشته ام پاره از این قسمت را در آنجا شرح داده ام چون کسر وی کاسه لیس نواصی بوده و مزخرفات آنها را نشخوار کرده بلکه منکر حرق باب بود ناصح از پاره از کلمات اهل سنت را در آنجا نوشتم و در این کتاب مستطاب نظر باینکه شاید مورد ایراد اهل سنت واقع بشود و اخبار مذکوره را نیز بمنزله سزاوار چنان دیدم که بجهت ارغام انوف منکرین از اسفار معتبره سنیه انبات کنم که عمر مهیا شد باینکه در خانه را بسوازاند بلکه سوزانید و چون این معنی انبات شد دماغ منکرین بخاک مالیه خواهد شد که فرقه اولی بودند و جواب فرقه ثانیه هم داده خواهد شد که اگر این عمل از گناهان صغیره بوده باشد گناه کبیره من الا زل الی الا بد وجود خارجی پیدا نکرده و نخواهد کرد و جواب فرقه سوم که گفته اند برای نصب خلیفه خلیفه‌ای و امامی در کار نبود بلکه یک دسته دردان دین برای غصب خلافت شاه کشور دین و بر هم زدن اهمات ثابت و خلافت منصوصه در سیفه نبی ساعدة جمع شدند و بغارت گری پرداخته اند اکنون بر سر سخن برویم فنقول مسیعنا بالله

**اول ابن عبد ربہ اندلسی مالکی مذهب در عقد الفرید (۱) گفته جماعتی که**

(۱) ج ۲ ص ۶۳ الدین تعلفواعن بیعته ابی بکر علی و الیاس والزیر و سعد بن عباده فاما علی والیاس والزیر فقدموا فی بیت فاطمه حتی بعثت اليهم ابو بکر عمر بن الخطاب لیخربهم من بیت فاطمه وقال لهم ان ابوا فقاتهم فاقبل عمر بقبس من نار على ان یضرم عليهم الدار فلقته فاطمة فقات باب الخطاب اجتلت حرق داری قال نعم او تدخلوا فیما دخلت فیه الاماء) ج ۴۴ ص ۲

خلاف ازیعت بالی بکر کردند علی بن ابی طالب و عباس بن عبدالمطلب وزیر بن العوام و سعد ابن عباده بودند اهانی و عباس وزیر در خانه فاطمه نشستند تا ینکه ابوبکر عمر بن الخطاب را بسوی آنها فرستاد که ایشان را از خانه فاطمه بیرون کند و عمر را گفت اگر از بیرون آمدن ابا دارند با آنها قتال کن سپس عمر با آتش آمد در خانه فاطمه که خانه را بسوزاند بر آن جماعت فاطمه را ملاقات کرد فرمود ای پسر خطاب آبا آمده ای که خانه هرا بسوزانی عمر گفت آری مگر آنکه داخل بشوید در چیزی که امت داخل شدند.

این عبارت بتمام صراحت می گوید که ابوبکر و عمر قتال با نفس رسول و زوج بتول را جاء ز شمرده اند و ابو بکر فرمان داده است که اگر امتناع کردند با آنها جنک کن.

دوم محمد بن یزید الطبری المتوفی سنه ۳۱۰ در تاریخ خود چنین گوید که عمر بمنزل علی آمد و در آنخانه طلحه وزیر و جماعتی از مهاجرین بودند عمر گفت بخدا قسم البته خانه را بر شما آتش می زنم مگر آنکه بیرون بیاید و بالبوبکر بیعت کنید پس زیر باشمیر بر هنه بیرون دوید پای او بسنگی آمد و بر زمین خورد یک باره بر او حمله کردند و شمشیر او را از دست او ربودند و او را هم خود داشتند الخ.

سوم ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتبیة الديبوری المروزی الباهلي المتوفی سنه ۲۷۶ در الامامة والسياسة (۱) گوید که چون ابو بکر بر ایکه خلافت هستقرشد

(۱) ابن قتبیه از اعیان علماء سنت است چنانچه از مطالعه و فیات الاعیان ابن خلکان و مرآت الجنان یافی و جامع الاصول ابن اثیرالجزری و تهذیب الاسماء علامه نووی و انساب معانی و میزان الاعتدال ذهی و بقیة الوعاة سیوطی وغیر آن ظاهر است و نسبت کتاب السياسة و الامامة بابن قتبیه نیز مسلم و محقق است چنانچه با تصریح کرده عمر بن فهد مکنی شافعی در کتاب اتحاف الوری با خبار ام القری در وقایع سنه ۹۰۳ وهمچنین تفسیر شاهی که از معتبرین تفاسیر سنیه است در سوره نور در ذیل آیه اذا دعوا الى الله و رسوله لیحکم بینهم و نیز بتصریح عمر رضا کحال در کتاب اعلام النبأ در ترجمه فاطمه ذهرا سلام الله علیها و نهن عبارت ایشت درس ۱

دریی آن برآمد که هر کس از بیعت سرباز زند حاضر محاضر بنمایند و از او بیعت بگیرند او را خبر کردند که جمعی از متخلفین در پیراهون علی درخانه فاطمه دختر پیغمبر انجمن شدند این وقت ابو بکر عمر افرستاد که ایشان را بورد عمر بدرخانه فاطمه آمد فریاد برداشت که بیرون بیاید و با خلیفه رسول‌اللهم بیعت بنماید و اگر سر بر تافتید قسم بخدائی که جان من در قبضه قدرت او است این خانه را با هر که در او هست آتش در زنم و همه را بسوزانم عمر را گفتند درخانه فاطمه دختر پیغمبر است گفت ولود درخانه دختر پیغمبر بوده باشد خواهم سوزاید پس مردم از ترس سوختن هنرمند شدند ناچار رفتند و بیعت کردند مگر علی که قسم یاد کرده بود که ردا بردوش نگیرد تا اینکه قرآنرا جمع بنماید در این وقت فاطمه بدرخانه ایستاد و فرمود خاطر ندارم مردمی

\* و ان ابابکر رض تفقد قوماً تخلعوا عن بيعته عند على كرم الله وجهه فبئت اليهم هر فجاء فناداهم وهم في دار على فابوا ان يخرجوا فدعى بالخطب \* فقال والذى نفس هم بيده لخرج من الاخر فتها على من فيها وقيل له يا ابا حفص ان فيها فاطمة فقال: وان ؟ فخرجوا وبايموا الاعلى كرم الله وجهه فانه ذمم انه قال حلقت ان لا اخرج ولا اضع نوبي على عاتقي حتى اجمع القرآن فوقفت فاطمة رضي الله عنها على بابها فقال يا عبد لي بقوم حضروا اسوء محضر منكم ترکتم رسول الله جنازته بين ايدينا وقطعتم امركم بينكم لم تستأموانا و لم تردوا اليتنا حقنا فاتي عمر ابابکر فقال له الا تأخذ هذا المختلف عنك بالبيمة وقال ابوبکر لقفل وهو مولى له اذهب فادع علياً قال فذهب الى على فقال ما حاجتك فقال يدعوك خليفة رسول الله فقال على لسرير ما ذكرتكم على رسول الله فرجع فابلغ الرساله قال فبكى ابوبکر رضي الله عنه فقال لقفل عداليه قال له امير المؤمنين يدعوك لتباع فجاءة فقلت فادي ما امر به فرفع على بن ابي طالب صوته فقال سبحان الله لقد ادعى ماليس له فرجع فقلت فابلغ الرساله فبكى ابوبکر طويلاً ثم قام عمر فشي و معه جماعة حتى اتوا باب فاطمه فدقوا بباب فلما سمعت فاطمه رضي الله عنها اصواتهم نادت باعلى صوتها يا ابنا يا رسول الله ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب و ابن ابي قحافة فلما سمع القوم صوتها وبكتها انصروا باكين وكانت قلوبهم تتصدع و اكبادهم تنفطر وبقي عمر و معه قوم فاخذوا علية نمضوا به الى ابی بکر فقال له بایع فقال على ان لم اعمل فه قالوا اذا والله الذي لا اله الا هو نضرب عنك قال اذا تقتلون عبد الله و اخا رسول الله قال عمر اما عبد الله فنعم و اما اخو رسول الله فلا ابوبکر ساكت لا يتكلم فقال له عمر الاتمار فيه بامرک فقال لا اکرهه على شيئاً ما كانت فاطمه الى جنبه فلعن على بقیر رسول الله بصريح ویکی وینادی یابن ام ان القوم استضعفوني و کادوا یقتلونی و یزدھمین این قتیبه کویده على را که بسوی مسجد میر دند ناله کمان میگفت و احیتزاه ولا حمزه لی الیوم واجفراء ولا جعفراء لی الیوم .

را که شنیع تر اجتماعی کرده باشند ازین اجتماع شما جنازه رسول‌خدا را در پیش روی ما گذاردید و بجانب سقیفه شتافتید و بین خود هرچه خواستید کردید بدون مشورت‌ها اهلیت و حق مارا خاص خود پندراید از سخنان فاطمه مردم متفرق شدند عمر چون دید کار بکام نشد ثانیاً بنزد ابوبکر آمد گفت در کار علی سستی رواییست وازاو باید بیعت گرفته شود ابوبکر قنفذرا فرستاد که علی راحاضر نماید قنفذ بدرخانه حضرت آمد آنحضرت فرمود حاجت چیست گفت خلیفة رسول‌خدا ترا می‌طلبد علی فرمود چه زود بود که بپیغمبر خدادروغ بستید قنفذ برگشت و آنچه شنیده بود با ابوبکر گفت ابوبکر گفت بروغلی را بگو امیر المؤمنین ترا می‌طلبد قنفذ برگشت و پیسام رسانید حضرت فرمود سبیحان الله ابوبکر دعوی اعریکه ربط با ندارد می‌نماید یعنی لقب امیر المؤمنین که خاص من است بر خود بسته قنفذ برگشت و آنچه شنیده بود شرح داد عمر ثانیاً ابوبکر را تحریص بر احضار امیر المؤمنین می‌نمود و ابوبکر می‌گریست عمر چون حال بدین منوال بدید از جای برخاست با جمعی بدرخانه فاطمه آمد و درخانه را بشدت گویید فاطمه چون صدای هیاهوی مردم بشنید بصدای باند ناله برآورد و همی‌نده کرد و گفت ای پدر بزرگوار و ای رسول تاحدار آیا خبر داری که امر و زچ‌گونه دچار ظلم پسرابوقحافه و پسر خطاب شدم و چهار می‌بینم بعد از توازن ایشان مردم از ندبه فاطمه و صدای گریه او متفرق شدند در حالتیکه تزدیک بود قلبهای آنها از هم پیاشد و چگرهای آنها پاره پاره شود ولی عمر با جماعتی ازیاران او روی برنتافتند تاعلی را دست گیر کرده بجانب مسجد کشیدند و در محضر ابی‌بکر حاضر کردند و اورا امر به بیعت نمودند فرمود اگر بیعت نکنم چه خواهد شد عمر گفت سر از بدنست بردارم فرمود در این وقت بندۀ خدا و برادر رسول‌خدا را بقتل آوردید عمر گفت قبول‌داریم که بندۀ خدا هستی ولیکن قبول نداریم که تو برادر پیغمبر باشی این‌گفت و روی بایی بکر آورد و گفت امر خود را در علی جاری کن ابوبکر سر در پیش اندخته ساکت بود بعد سر برآورد و گفت دست از علی بازدارید تا فاطمه دختر پیغمبر در کفار او هست من او را بامری اکراه نمی‌کنم در این وقت علی با چشم گربیان بر سر قبر رسول‌خدا پناه‌نده

شد و این آیه را که در حق موسی و عارون بود تلاوت نمود کنایه از این که همچنان که بنی اسرائیل هارون راضعیف کردند و قصد کشتن او نمودند او را توک کرده بگرد گو ساله سامری مجتمع شدند امت تو هم را ضعیف شمردند و بقصد قتل من دامن بر بر کمر زدند. از این خبر وحشت اثر چون سفیده صبح ظاهر است که آنحضرت بیعت نکرده بیرون رفت

چهارم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاعه<sup>(۱)</sup> از مصادر وثیقه روایات ابسط از آنچه را که ابن قتبیه نقل کرده نوشته و می گوید سزاوار بود برای ابو بکر و عمر که فاطمه را احترام نمایند.

پنجم ابوالولید محب الدین محمد بن شحنة الحنفی قاضی الحنفیہ به لیلب المتوفی سن ۸۱۵ یا هشصده در کتاب روضة المناظر فی الاخبار الاولی والآخر وابن کتاب در حاشیة تاریخ ابن اثیر جزیری طبع شده است در خلال داستان سقیفه گوید که مردم برای بیعت بالی بکر هجوم آورده اند مگر جماعتی از بنی هاشم که از جمله آنها زید بن العوام و عتبة بن ابی لهب و خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود کندي و سلمان فارسی و ابودزر و عماریا سر و بریده اسلامی و بر ابی بن عازب و ابی بن کعب و ابوسفیان بن حرب این جماعت بطرف علی بن ابی طالب آمدند (نم این عمر جاء الی الیت لعلی بن ابی طالب لیحرقه و من فیه فلقته فاطمة فقال عمر ادخلوا فيما دخلت فیه الامة) یعنی عمر بطرف خانه امیر المؤمنین عليه السلام شتاب گرفت برای اینکه خانه را باهر که در او هبست بسوی زاند فاطمه اورا ملاقات کرد عمر گفت داخل بشوید در آن چیزی که داخل شده است در او امت. حقیر گوید: این عالم سنی چندانکه توانسته تحریف روایت کرده ششم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاعه<sup>(۲)</sup> گوید من در نزد استاد خود ابوجعفر تقیب حدیث هبار بن اسود را می خواندم که نیزه حواله هودج زینب دختر رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم کرده او بترسید و فرزندی از او سقط شد و باین سبب رسول خدا در روز

(۱) ج ۲ ص ۱۹۶ و ایضاً ج ۱ ص ۱۳۴ اذطبیع مصر

(۲) ج ۳ ص ۳۵۲ اذطبیع مصر

فتح مکه خون اور اهدار کرد و میگوید چون این حدیث را خواندم نقیب کفت هر کاہرسو لخداخون هبار اهدار کرد بجهت ترسانیدن زینب ظاهر این است که اگر رسول خدا در حیوہ بود مباح می کرد خون کسیکه فاطمه را ترسانید و فرزند اور اهلاک گردانید ابن ابی الحدید گوید من به نقیب گفتم که این حدیث را از تو نقا کنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزندش محسن نامه سقط کردند نقیب تقیه کرد و کفتمن در این باب توفیر دارم.

و هفتم طبری سابق الذکر در تاریخ خود (۱) از عبدالرحمون بن عوف حدیث کند که ابو بکر هنگام مرک گفت سه کار کردم و ایکاش نکرده بودم تا آنکه گوید (و ددت اني لم اکشف بیت فاطمه و انکانوا قدائلقواعلی العرب)

یعنی دوست داشتم که من کشف بیت فاطمه نکنم و کسیر ابر در آن خانه نفرستم اگرچه با من محاربه میکردند و کار بجنک و جدار میکشید و مراد باین کشف یعنی ایکاش عمر را با جماعتی نمیفرستادم که با آن آستان ملک پاسبان هجوم نمایند و بی اذن فاطمه میان خانه بریزند و این روایت را دیگران از اعلام سنیه نقل کرده اند مثل ابن قتبیة در الامامة والسياسته (۲) و مسعودی در مروج الذهب (۳) و ابن عبدربه در عقد الفرید (۴) و دیگران همه این مطلب را نوشته اند.

هشتم احمد بن عبدالعزیز جوهری بنا بر نقل ابن ابی الحدید در کتاب سقیفه از سعد بن ابی وقار روایت کرده که مقداد با جماعتی جمع شدند در خانه فاطمه که با او بیعت نمایند عمر آمد که آتش در خانه بزند زیر باشمیشیر بر هنے بیرون آمد و حضرت فاطمه بیرون آمد و میگریست و مردم را نهی میکرد.

نهم عمر بن شیبہ که از مشاهیر و معتبرین سنیه است در تاریخ خود بنا بر نقل ابن ابی الحدید چنین روایت کرده که عمر با جماعت بسیار از مهاجرین و انصار بخانه فاطمه آمد و گفت والذی نفسی بیده لتخرجن الی البيعة او لاحرقن عليکم البيت دهم ابوعالباس محمد بن بزید بن عبدالاکبر الازدی الثمالی النحوی اللغوی المونق

به عند العامة چنانچه خطیب بغدادی بترجمة اودر تاریخ بغداد فراوان اورا توئیق و تجلیل کرده و نهاد بلیغ اورا نموده در کتاب کامل خود سند بعدد الرحمن بن عوف میرساند که گفت من در مرض موت ابی بکر بعیادت اور فتم و بر او سلام کردم و از حاشیش پرسیدم گفت بهمین حالم که میینی و بعد از سخنان چندی گفت دوست میداشتم که هنک حرمت خانه فاطمه نکنم و اورا بحال خود بگذارم هر چند جماعتی در آنخانه باشند.

یازدهم ابراهیم بن سیار بن هانی البصری المعروف بالنظم المتفوی فی حدود سنن ۲۳ الذى هومن اعظم شیوخ المعتزلة وكافی است در تبریز او که استاد جـ احـظـ بـودـهـ وـایـنـ نـظـامـ پـسـرـ خـواـهـ اـبـوـ الـهـیـلـ عـالـفـ استـ وـمـتـبـحـرـ بـوـدـنـ نـظـامـ درـ فـنـونـ عـلـمـ درـ نـزـدـ اـهـلـ سـنـتـ چـوـنـ طـشـتـ اـزـ بـامـ اـفـتـادـ استـ اوـ گـفـتـهـ استـ بـتـصـرـیـحـ تـمـامـ کـهـ رـسـوـلـ خـداـ نـصـ صـرـیـحـ نـمـودـ بـرـ خـلـافـتـ عـلـیـ بـنـ اـبـیـ طـالـبـ وـلـکـنـ عـمـرـ اـبـوـ بـکـرـ آـنـرـاـ کـتـمـانـ کـرـدـندـ وـعـمـرـ بـنـ الـخطـابـ چـنـانـ فـاطـمـهـ رـاـ بـزـدـ کـهـ فـرـزـنـدـ مـحـسـنـ نـامـ سـقطـ شـدـ(۱)

وفیز صلاح الدین خلیل بن اییک الصفدي در کتاب وافی بالوفیات بتترجمه همین ابراهیم بن سیار معروف بنظام (۲) چنین گفته (قال النظم ان النبی نص علی ان الامام علی علیہ السلام وعینه وعرفت الصحابه دلک ولكن کتمه عمر لاجل ابی بکر رضی الله عنہما و قال ضرب بطن فاطمة يوم الیعة حتى القت المحسن من بطنها الخ . وصفدی این موضوع را طعن بر نظام گرفته ولی این مشت به نیشت کوفتن و آب در غربال بیختن است مطلب واضح و روشن تراز این است که بتوان آنرا باین حیله مخفی و مستورد داشت

(۱) ونص عبارت نظامرا محمد بن عبدالکریم شهرستانی که در نهایت تهصب است در کتاب ملل و نحل خود من ۲۶ از جلد اول طبع ایران و درطبع غیر ایران صفحه ۷۲ چنین نقل کرده : ان عمر ضرب بطن فاطمة يوم الیعة حتى القت المحسن من بطنها وكان عمر يصبح اخر قوها بين ذبها وما كان في النثار غير على فاطمة والحسن والحسين

(۲) بنابر شل جلد اول حدیث غدیر ازعقات الانوار طبع ۲ ص ۵۰۱

دوازدهم عمر بن شيبة سابق الذكر بنا بر نقل ابن أبي الحميد و أبو عبيده در كتاب اموال و ابو القاسم سليمان بن احمد بن ابوبن مطير [مصرفاً] النخعى المتوفى سنة ۳۰۶ که یکی از حفاظت اهل سنت و از علماء طراز اول ایشان است و صاحب معاجم ثلاثة است در معجم کبیر خود تصریح کرده که ابو بکر در مرض موت میگفت: کاش من کشف بیت فاطمه نکرده بودم .

سیزدهم ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله الدمشقی الشافعی المحدث الحافظ المعروف بابن عساکر المتوفی سنّة ۵۷۱ در كتاب تاريخ دمشق گفته ابو بکر هنگام مرض موت میگفت: ای کاش هن کشف بیت فاطمه نمیکردم .

چهاردهم جلال الدین سیوطی که در تردید اهل سنت آیة الله است همین مطلب را در جمع الجواعع ذکر کرده .

پانزدهم علی منتqi در کنز العمال در حرف همزه در ذکر امارت ابی بکر همین را گفته .

شانزدهم طرابلسی در كتاب فضائل الصحابة بنا بر نقل صاحب کفاية ۱۱ وحدین همین را گفته .

هفدهم ضیاء مقدسی در كتاب مختاره و دیگران همه این تهدید عمر با حرائق باب الدار را گفته اند .

هیجدهم ابن ابی الحميد از مسعودی بر روایت عروة بن زید و ابوالاسود دهلي و سلمة بن عبدالرحمن روایت کردند که چون بنی هاشم ازیعت با ابی بکر تخلف ورزیدند عمر بن الخطاب هیزم حاضر کرد که خانه را بوزاندو گفت بحق آنکسیکه جانم بدست اوست که اگر بیرون نیاید و با ابو بکر بیعت نکنید خانه را با شما آتش هی زنم .

نوزدهم ویستم و یکم صاحب کفاية الموحدین ازواقدی و صاحب انفاس الجواهر و صاحب صراط المستقیم همین هصیبت را نقل کرده اند .

بیست و دوم و نیز علامه خبیر سید اسماعیل عقیلی از تاریخ ابراهیم بن سعید

نهفی که از اعاظم قضاة اهل خلاف است بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بخداقسم علی علیه السلام بیعت نکرد تا وقتیکه دود آتش از در خانه بلندشد و مشاهده نمود . و ابن ابی الحدید در شرح خود از این نهفی سیار نقل میکند

لیست وسوم در کفاية المودحین ایضا از بلاذری ابو جعفر احمد بن یحیی بن جابر البغدادی المعاصر للمتوكل والمستعين و المعتز المتوفی سنہ ۲۷۹ روایت کرده که او بسند خود از سلمة بن عبد الرحمن واو از محارب واو از سليمان تمیمی واواز ابوعون روایت کرده که أبو بکر فرستاد نزد علی که یاید و بیعت بنماید آنحضرت امتناع نمود عمر آمد و آتش در دست گرفته بود که خانه فاطمه را بسوی زاند فاطمه باو گفت ای پسر خطاب آیا میخواهی خانه هرا بسوی زانی عمر گفت بلی و این اقوای است از آنچه پدرت آورد پس علی ناچار آمد و بیعت کرد . حقیر کوید : صاحب کفاية المودحین نفرمودند که در کدام کتاب بلاذری است سه کتاب از ایشان معروف است یکی فتوح البلدان و دیگر انساب الشراف و دیگر عهد اردشیر و محتمل است در اویی یا دومی بوده باشد .

لیست و چهارم محمد بن احمد بن جبیر الاندلسی المتوفی سنہ ۶۱۴ المعروف بابن جبیر که از اعاظم علماء سنت و جماعت است در کتاب (غرر) از زید بن اسلم روایت کرده که او گفت من از جمله کسانی بودم که هیزم میکشیدم با عمر بسوی خانه فاطمه در وقتیکه علی و اصحاب او از بیعت با أبو بکر امتناع نمودند عمر بفاطمه گفت بیرون بفرست کسانی که در خانه تواند والاخانه را باهر که در او است میسوزانم فاطمه فرمود که آیا میسوزانی علی و فرزندان مرا گفت ای والله مگر آنکه بیرون آیند و با أبو بکر بیعت کنند .

لیست و پنجم شاه ولی الله دهلوی پدر صاحب تحفه که از متعصب ترین اهل سنت است در کتاب ازالة الخفا در مآثر ابی بکر در مقصد دوم از مقاصد کتاب این روایت اراده عمر حرق باب خانه فاطمه را ذکر کرده و آنرا صحیح و ثابت شمرده و از مآثر و حسن تدبیر ابو بکر و عمر گرفته و نیز در فصل سادس از مقصد دوم کتاب از الله الخفا

این روایت اراده عمر سوزانیدن درخانه فاطمه رو بآن قسم پاد کردن ذکر کرده است  
بیست ششم ابن عبدالبر نمری القرطبی المتوفی سنة ٤٦٣ دراستیعاب در حرف  
عین در ترجمه ابن بکر این قصه حرق بابر اذکر کرده  
بیست هفتم ابراهیم بن عبد الله الیمنی در کتاب الاکتفاء همین مصیبت عظمی  
را ذکر کرده

بیست هشتم شاه ولی اللہ سابق الذکر علاوه بر کتاب از الة الخفا این اراده عمر  
حرق بابر ا در کتاب قرة العین فی فضائل الشیخین وارد کرده و در ازالۃ الخفا این روایت  
را بشرط شیخین نقل کرده وحدیثی که بشرط شیخین یعنی بخاری و مسلم باشد در نزد  
عامه دددغایت صحیح و نهایت اعتبار است

بیست نهم ابوالقداء اسماعیل بن علی بن محمد در جلد اول تسانیع مختصر در  
حوادث سنّة ١١ از هجرت قصه حرق بابر ا ذکر کرده و این تاریخ از کتب معترفه اهل  
سنت است کما فی کشف الظنون وغیره

سی ام در کفایة المودحین از کتاب غرر أبوالفضل جعفر بن الفضل المعروف  
بابن خزابه المتوفی سنّة ٣٧١ یانو دویک در مصر این قصه جان سوز را ذکر کرده واوازو زراء  
بنی الاشید در مصر بود

سی یکم شعبی بنابر نقل ابن ابی الحدید(۱) در جلد اول و دوم شرح خود بر نهج  
البلاغة روایت شعبی که از مشاهیر عامه است چنین نقل کرده ( فلما رأت فاطمة ماصنع  
عمر صرخت و ولولت واجتمع معها نساء کثیر من الهاشمیات وغیرهن فخرجت الى بباب  
حجرتها و نسادت يسا ابا بکر ما اغرتم على اهـل بـیت رسول الله و الله لا اکلم عمر  
حتی القی الله .

یعنی بر روایت شعبی ابوبکر با عمر گفت خالد بن ولید کجا است عمر گفت  
حاضر است گفت بروید علی و زییر را نزد من آرید هر دو آمدند و عمر داخل خانه  
شد و بعنف و جبر شمشیر زییر را شکست و علی و زییر را از روی کره و اجباب را

جماعت بسیار که ابوبکر به امداد ایشان فرستاده بود کشان کشان به بردن فاطمه چون اینکردار را مشاهده نمود بانگ و خردش برداشت و زنان بنی هاشم و دیگران جمع شدند و نظر میکردند و کوچه های مدینه از جمعیت پرسیده بود پس فاطمه بدر حجره آمد و ابوبکر راندا کرد و گفت چه زود بود که غارت بر اهل بیت رسول خدا آوردید بخدا اقسام باعمر تکلم نکنم تا خدا راملاقات بنمایم

سی دوم ابو عبیده در کتاب اموال بنابر نقل مولانا السيد الاجل میر محمد قلی در جلد اول تشیید المطاعن نقل کرده که ابوبکر می گفت کاشکی کشفیت فاطمه نکرده بودم

سی سوم أبوالمظفر سبط ابن جوزی در کتاب مرآت الزمان خود قصه اینقی لاما کشف بیت فاطمه رامضلا ذکر کرده بنابر نقل صاحب تشیید المطاعن سی چهارم در جلد سوم الغذیر ص ۱۰۲ از کتاب (الامام علی) تألیف استاد دانشمند عبدالفتح بن عبدالقصد از ص ۲۲۵ مفصلاً نقل کرده بایک عباراتی که ساخته ترین دلهارا به حال صدقیة طاهره میسوزاند تاینکه در آخر کلاماش گوید (قالت یا ابتهای یا رسول الله ماذ القیان بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه فکانمازلزلت الارض تحت هذا الجمیع الباغی من رهبة النداء

سی و پنجم دکتر محمد حسین هیکل مصری در کتاب (حیویه محمد) در طبع سوم از صفحه شصت تا صفحه ۶۲ داستان اختلافاترا ذکر کرده از آن جمله کویند طلحه وزیر و جماعتی در خانه فاطمه بودند عمر بمنزل علی آمد و گفت والله لا حررن علی - کم او لآخر جن الى البيعة تاینکه گوید فاطمه از دنیارفت در حالیکه بر شیخین غضبناک بود

سی و ششم عمر رضا کحاله در کتاب أعلام النساء در جلد سوم در ترجمه فاطمه سلام الله علیها آنچه را که ابن قتبیة و ابن ابی الحدید و ابن عبد ربہ نقل کردن ایشان بازیادتی نقل کرده و این کتاب در مصر بطبع رسیده و خطبه حضرت زهراء را هم نقل کرده و همه را صحیح و ثابت دانسته

سی و هفتم غیاث الدین شافعی در جلد اول حبیب السیر در قصه سقیفه گوید و فرقه‌ای از اهل اسلام بر آن مهم رضاندادند یعنی بر بیعت بالی بکر و کفته اند ها با هیچکس بیعت نکنیم مگر باعلی بن ای طالب واکثر بنی هاشم و سلمان فارسی و عمار بن یاسر و ابودزر غفاری و مقداد بن اسود و خزیمه ذوشہادتین و ابوایوب انصاری و جابر بن عبد الله وابوسعید خدری و بردیده بن الخصیب الاسلامی از آن جمله بودند و عباس بن عبدالمطلب در آن ایام چندیتی که ترجمة آن این است انشاد نمود

ندانم خلافت چرا منصرف ° شدازهاشم و آنکه از بوالحسن  
نه او اولین مقبل قبله بود ° نه او بود اعلم بوحی و سسن  
نه اقرب بهد نبی بود بود ° معین جبریلش بغسل و کفن  
جز او مجهم جمله اوصاف کیست ° زقدر علی وزخلق حسن  
تا آنجا کلام را میکشاند که عمر گفت ترا رها نکنم تاییعت کنی جناب ولایت  
ما آب جواب داد که من از این سخن نیندیشم و تاریقی از حیوه باقی باشد طلب حق خود  
کنم و شاه ولایت بی آنکه بالی بکر بیعت کند مراجعت فرمود)  
حقیر گوید اشعاری که ترجمة آنرا ذکر کرده است از فضل بن عباس بن عتبه است

کما فی الاستیعاب وهی هذه

ما کنست احسب ان الامر منصرف ° من هاشم ثم منها عن ابی الحسن  
الیس اول من صلی لقبلته ° واعلم الناس بالقرآن والسنن  
وآخر الناس عهدا بـالنبي ومن ° جبریل عون لهفی الغسل والکفن  
من فيه ما فیهم لا يمترون به ° وایس فی القوم ما فیه من الحسن  
ماذا الذي صدک عنہ فتعلمه ° هـا ان داغین من اعظم الغبن

سی و هشتم مسعودی در درج الذهب در باب اخبار عبد الله بن زید تصریح کرده که آتش و هیزم آوردند و بعد تفصیل مطلب را حواله بكتاب حدائق الا زهار خود میدهد و در ابیات الوصیة خود مطلب رامفصالا بیان کرده ولا یخفی که مسعودی شیعه است چون ابناء سنت اورا قبول دارند و در نزد آنها بسیار معتبر است بكلام او استشهاد کردیم

## فَإِذَا عَرَفْتُ هَا قَلْوَنَاهُ عَلَيْكَ فَنِقُولُ هَسْتَعِينَا بِاللَّهِ تَعَالَى

اولا اصل محبت و ولایت حضرت امیر المؤمنین ﷺ و فاطمه زهرا و حسین  
 علیهم السلام از اصل دین واز ضروریات اسلام است و علی ﷺ خلیفه رسول خدا ﷺ است غایة هافی الباب عامه اور اخلاقیه چهارم میدانندن خلیفه بالفصل و با جماعت تمام مسلمین  
 و بنص کتاب و سنت رسول خدا ﷺ محبت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام  
 لازم است بر همه امت لقوله تعالی (قل لآسیلکم علیه اجرا الامودة فی القریب) در این صورت اگر کسی بگوید من آنها را دوست دارم مع ذلك آنها را تهدید  
 با حرائق بنماید و با مشیر بر هنر بر سر او بایستد و اورا تهدید بقتل بنماید آیا با اور  
 کردنی است که این شخص دوستار اهل بیت است بلکه آیا میتوان گفت او  
 مسلمان است

اگر بگویند ابوبکر و عمر اجتهاد کردند و در اجتهاد خود خطارفته اند

جواب این است که این حرف غلط است بالضوره زیرا امریکه ضروری دین  
 اسلام است خطا در او معقول نخواهد بود و این نظری این است که کسی بگوید در اصل  
 تشریع صوم و صلوٰۃ اجتهاد کرده از این جهت فتوی داده است که نماز و روزه در شریعت  
 مقدسه اسلام مشروعیت ندارد و همچه کلامی مردود و میشوم و باطل خواهد بود و  
 صاحب همچه قولی با جمیع مسلمین از زمرة کفار و منافقین است و اراده حرق  
 باب وحی نبوت و مهیا شدن برای قتل شاه ولایت و ایداء بانوی عصمت از این  
 قبیل است.

و ثانیاً این اراده حرق باب و اراده قتل امیر المؤمنین ثابت میکند که شیخین  
 مؤمن نبودند و در طرف باطل و صفهمانوقین جای داشته اند بنص روایت هجعم علیه  
 شیعه وسی که حضرت رسول فرمودند یا علی لا یحبک الامؤمن ولا یبغضک الا منافق  
 و نیز رسول خدا ﷺ فرمود علی مع الحق و الحق مع علی یدور الحق حيث دار علی

**ظلیلاً** کنجی شافعی در کنایت الطالب و صدھا امثال آن این روایت را نقل کردن کرد که پیغمبر فرمود علی با حق است و حق با علی است و دور میزند حق هر کجا علی دور بزند.

و ثالثاً این عمل شنیع شیخین موجب اذیت رسول خدماً گردید چنانچه مفصل از احادیث سنیه از این پیش باد کردیم که هر که فاطمه را اذیت کند مر را اذیت کرده است (قال اللہ تعالیٰ ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة واعذلهم عذاباً مهیناً)

و رابعاً از آنچه ذکر شد بی اطلاعی و جهالت قاضی روزبهان و عبدالعزیز دھلوی و امثال ایشان که رأساً منکرند این قضیه اراده عمر حرق بابر او میگویند این از مفتریات شیعه است و هر که متعرض نقل او بشود رافضی است چه آنکه میخواهد باب طعن را بر صحابه باز کند پس باستی این جماعت کثیره همه رافضی بوده باشند و ان هذ الشیئی عجائب پس بحمد اللہ بلا کلفة ثابت شد که از کفریات صریح شیخین تخریف و تهدید بضعه احمدی بضاعت محمدی صدیقه تاھر سلام الله علیہ باسو زانیدن بیت جناش کرده و بقصد احرار آن آستانه فیض کاشانه اسباب آن از هیزم و نار فراهم آورده سبحان الله علماء عامه را بالختال عقل و خلل دماغ روداده یا درنشاء محبت نلاته مدهوش و سراسیمه گردیده که گاهی اصل قضیه را انکار کنند و عدم اطلاع و قلة باع خود را بر عالمیان اعلان نمایند و خود را مستخره و مورد استهزاء مطلعین قرار دهند گاهی این قضیه را باسناد صحیح بشرط شیخین چون صاحب ازالۃ الخفاء روایت کنند و چون متن ضمن کفریات شیخین است دست و پا میزند و بعد از آنکه جز اعتراف و عدم انکار راهی پیدا نکنند در مقام اختراع توجیهات رکیکه فاسده بر میآیند و بیشتر خود را مفتخض مینمایند برای تخلیص امامین خود از عمار و شمار و چندانکه بتواترند سعی و افر بتقدیم رسائند ولکن این مشت به نیشتر کوفن و آب در غربال ییختن است (و هو کسراب بقیعه یحسبه الظمان ما ماختی اذا جاهه لم یجده شیئاً) و عجب تر آنکه تجویز قتل امیر المؤمنین **ظلیلاً** را از شیخین روایت کنند و لکن اگر شیعه بگوید عمر در بر بھلوی زهراء

علیها سلام زد و محسن ادرا سقط کرد استبعاد کنند و از مفتریات شیعه شمارند و حال آنکه این مطلب بالاتر نیست از عزم خود را جزم کردن بر کشتن نهین رسول و زوج بتول و جائز دانستن قتل اورا و قسم یاد کردن باینکه خانه را با هر که در او هست می سوزانم و بیان شد که امر جائز چه مانع از وقوع دارد پس هر گاه بدون اذن که داخل خانه شدند باینکه جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل بدون اذن داخل نمیشدند چه استبعاد دارد که از اذیت دختر رسول خدا کوتاهی نکرده باشند و اگر میخواسته اند که اورا اذیت نکنند چرا بدون اذن وارد خانه او نمیشدند واحدی از عame نقل نکرده است که اذن گرفته باشند و تماماً نقل کردن که بلا اذن هجوم نمودند.

و خامسآاز اقوال معتبرین عامه که شنیدی براینکه امیر المؤمنین و سلمان و ابوزر و مقداد و عمار و ابوالیشم بن تیهان و خزیمه ذوالشهادتین و بریده اسلامی و سعد بن عباده و پسرش قیس با جماعت دیگر ابوبکر را خلیفه نمیدانسته اند از اینجهت تخلف ازیعت او کردنده فلاندا بتخویف و تهدید و قصد احرار بیت فاطمه پرداخته اند بلکه صرف تخلف نبود همانا اراده برهم زدن بیعت ابی بکر و فاسد کردن خلافت او بودند چنانچه عبدالعزیز دهلوی در تحفه خود که نسخه آن در نظر این فاصر موجود است در رد طعن دوم بهمین تصریح کرده پس ثابت شد که امیر المؤمنین و جماعت مذکوره ابوبکر را خلیفه برحق نمیدانسته اند و برهم زدن خلافت او را واجب می دانسته اند و اورا در صفت ظالمین و غاصبین بشمار گرفته اند (۱) پس حضرات اهل سنت اکریکویند در این مدت این جماعت سیما امیر المؤمنین که تا شش ماه بیعت نکردن مفارق از حق بودند پس حدیث الحق مع علی و علی مع الحق یدور الحق حیث دارچه میگویند که اعلام سنیه همه این حدیث را نقل کردن (۲) که رسول خدا فرمود الحق

(۱) قال ابن الأثير البغري في اسد الغابة في ترجمة عبدالله بن عثمان وتختلف عن بیعته ابی بکر على وبنو هاشم والزبير وخالد بن سعيد بن العاص وسعد بن عبادة الانصارى وذكر قریباً من ذلك في كتابه كاملاً التواریخ في حوادث سنة احدی عشر وقال لم يبايع على بن ابي طالب ستة اشهر (۲) مثل شاه ولی الله درازالة الخفا وپرسش عبدالعزیز دهلوی در باب امامت ومحمد بدخشانی در مفتاح النجاة وابراهیم بن محمد حموی در فرائد السطینین ودبیمی در جزء اول کتاب فردوس و ذم خشی در ریحه

مح علی و علی مع الحق پس ابوبکر و عمر و اتباع ایشان که از علی مفارقت کردند البته مفارقت از خدا در رسول و قرآن نمودند و هوغایة الکفر و الشقاق و امیر المؤمنین در تخلف از بیعت با ابی بکر و باطل دانستن خلافت او واراده برهم زدن آن عین حق و صواب بود بحکم اخبار مذکوره متوابره .

و سادساً جماعت مخالفین که در خانه امیر المؤمنین بودند از بنی هاشم وغیره بنی هاشم برای برهم زدن بیعت ابی بکر بود و رئیس آنها امیر المؤمنین علیہ السلام بود و صدیقه طاهره راضی بفعل امیر المؤمنین بود بهجهت هحال بودن مخالفت کردن فاطمه علی را پس از التزام بکی ازدوامر را باید حضرات اهل سنت کارفرما بشوند و ملتزم شدن یکی از دوامر را چاره ندارند یا باید بفسق و ضلال این جماعت که در خانه فاطمه بودند بشوند یا بفسق و ضلال شیخین و اتباع ایشان و این معنی موجب بطلان دعاوی ایشان است بعدالت و جلالات و ایمان کل صحابه و باطل میکنند تقریرات لاطائل ایشان رادر مدح و منقبت جمیع صحابه و احتجاج و استدلال بافعال و اقوال ایشان و ظهور کذب و افترای احادیث بسیار در حق صحابه فلیهم الخیار باختیار ای الشقین ولی چاره ندارند که بضلال و فسق شیخین و اتباع او قائل بشوند زیرا که مخالفین در میان آنها اهل بیت عصمت علیهم السلام همیشند مثل امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و عباس بن عبدالمطلب و خیار صحابه با جماع امت مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و امثال آنها مولانا السید الاجل فریددھر و علامه عصره میر محمد قلی نیشابوری الهندي در در جلد اول (نشیید المطاعن) ص ۴۶۰ از کتاب صواعق نصر الله کابلی که در نیایت تعصب است چنین نقل کرده (یقولون اهل السنة من ترك المودة في اهل بيته رسول الله فقد خانه وقد قال الله تعالى لا تخونوا الله ورسوله ومن كره اهل البيت فقد كرهه ولقد اجاد من افاد .

---

• الابرار و موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و حاکم در مستدرک و صاحب جمع بین صحاح سنه و صدھا امثال آن قال النبي «من» ياعلى من فارقني فقد فارق الله و من فارق فارقني و حاکم در مستدرک اذ ام سلمه روایت کند که گفت شنیدم اذ رسول خدا که فرمود علی مع القرآن والقرآن مع علی ان یفترقا حتی یردا علی العوض .

فلا تمدل باهل الیت خلقا ه فاهل الیت هم اهل السيادة  
بغضهم من الانسان خسر ه حقيقة و حبه هم عبادة  
من آمن بهم محمد ولم يؤمن باهل بيته فليس بمؤمن . انتهى  
از این عبارت چون آفتاب نیم روز واضح است که ترك مودة اهل بيت رسول خدا  
ذاللطف خیانت در حق آنجلیک خیانت در حق آنجلیک است و نیز کراحت اهل بیت کراحت آنجلیک است و بعض  
ایشان خسران و زیان حقيقة است دایمان باهل بیت ایمان بجناب رسالت مآب است  
وهر که باهل بیت ایمان نیاورد او مؤمن نیست؟  
بنابراین اهل سنت چه خواهند گفت در حق شیخین که اینها اهل بیت نمودند  
و تهدید و تخویف ایشان باحران <sup>بیت</sup> و اذیت ذریت او نمودند و چون اهل سنت فاعل  
این افعال را نسبت باهل بیت تکفیر بنمایند بالمالزمه از تکفیر دوام اخود چاره ندارند  
چون از بدیهیات اولیه است که نفس تهدید باحران خانه همک آشیانه حضرت فاطمه و جمع  
اسباب احران از مثل هیزم و نار ایذای حضرت فاطمه است و جناب امیر و حسین بلکه  
روح نبوی ادر روضات جنات رنجانیدند و نهایت الم و صدمه با حضرت رساییدند آیا  
بر عاقل متأمل بالقطع ظاهر نیست که اگر در حال حیوة آن سرور عمر هیزم و نار بر  
در خانه فاطمه اطهر می آورد و می گفت این خانه را باهر که در او است می سوزانم این معنی  
موجب رنج و ملال و صدمه و کلال آن سرور می گردید فکذا بعد الوفاة برای اینکه  
بنص احادیث طرفین آنحضرت بافعال امت و اعمال آنها مطلع است سبحان الله رسول  
خدا امتراء امر نمود بر تکریم و تعظیم اهل بیت خود و ایشان را قرین قرآن گردانیده  
ومحبت و اتباع ایشان را بر کافه ائم واجب ساخته باز اهل سنت بهوای حفظ مراتب  
دوام اخود ابوبکر و عمر تصویب فعل آنها نمایند و تهدید و تخویف باحران بیت فاطمه  
را مضر بعدالت آنها ندانند و هل ذلك الام حصن التعصی القبيح والعناد الصریح والجاهلية  
الفاضحة سیعلمون غدأمن الکذاب الاشر.

## ولقد اجاد السيد على الترك

قصيدة غرائی در ندبة حضرت حجت عجل الله فرجه انشا کرده است که بعض آن  
این چند بیت است

مولای ماسن‌الضلال سوی الاولی	همجموعا علی الطبر البتواندارها
جمعواعلی بیت النبی محمد خطبا	او قدت الصفاهن نارهـا
رضوا سلیله احمد بالباب حتی	ایتوا فی صدرها مسماهـا
عصر والابنة الہادی الامین واسقطوا	منها الجنین واخرجوا کرارهـا
قادوه و الزهراء تدعوه خلفهم	عبرـا فلیتك تنظر استعبارهـا
والعبد سود هنـهـا و استنصرت	اسفافـلیتك تسمع استنصارهـا
وقضـت و آثار السیاط بجنبـهـا	یـا لـیـتـ عـینـکـ عـایـنـتـ آـثـارـهـا
منعـوا الـبـتـولـ عنـ الـنـيـاحـةـ اـذـ غـدـتـ	تنـعـیـ اـبـاـهـاـ لـیـلـهـاـ وـنـهـارـهـاـ
قالـواـ لـهـاـ قـرـیـ فـقـدـ آـذـیـتـناـ	عـنـاـ وـقـدـ سـلـبـ المصـابـ قـرـارـهـاـ
واـهـاـ لـبـنـتـ المـصـطـفـیـ لـمـ جـهـزـتـ	وـلـمـ عـفـیـ الـوـصـیـ هـزـارـهـاـ
هـاشـیـعـواـ بـنـتـ اـبـرـسـوـلـ وـاسـسـواـ	ظـالـمـاـ الـبـتـولـ وـهـتـکـوـاـ اـسـتـارـهـاـ

## اثر طبع بعض معاصرین

زـهـراـ کـلـ گـلـستانـ عـفتـ	زـهـراـ مـهـ آـسـمـانـ عـصـمـتـ
هـمـتـایـ عـلـیـ وـدـخـتـ اـحـمدـ	مـحـبـوـبـهـ کـرـدـگـارـ سـرـمـدـ
مـشـعـوفـ بـخـادـمـیـشـ مـرـیـمـ	مـعـطـوـفـ زـلـطـفـ اوـسـتـ آـدـمـ
مـنـظـورـ زـبـرـ بـحـرـ وـافـلـاـکـ	مـقـصـوـدـ آـبـ وـآـشـ وـخـاـکـ
بـرـبـسـمـلـهـ اـسـتـ نـقـطـهـ بـاءـ	اـمـ الـخـیـرـهـ بـتـسـوـلـ عـذـراءـ
اوـهـستـ زـرـجـسـ وـدـنـسـ اـطـهـرـ	کـرـزـهـهـ هـزـارـ بـارـ اـزـ هـرـ
مـعـصـوـمـهـ کـدوـصـفـ عـصـمـتـ اوـ	مـنـصـوـرـهـ کـهـ نـورـ طـلـعـتـ اوـ

فرموده خدای حی دانـا	بنموده بطور مات موسـی
ائـسیـه حق نـمـای مـطـلق	صدیقه گواه صدق او حق
مات است بـکـنـه ذات او عـقـل	وـصـفـشـ تـنـوانـ زـبـانـ کـنـدـنـقل
آـرـام دـلـ اـمـیرـ مـعـراج	برـفرقـ وـلـایـتـ اـسـتـ اوـ تـاجـ
درـحـشـرـ بـودـ شـفـیـعـ عـصـیـان	مـامـ اـسـتـ بـیـارـدـهـ اـمـامـانـ
جـبـرـیـلـ زـجـانـ وـرـاسـتـ درـبـانـ	مـدـاحـ خـداـ وـ مـدـحـ قـرـآنـ
ازـظـلـمـ وـ جـفـاوـ جـورـ بـيـحدـ	انـسـوـسـ پـسـ اـزـوـفـاتـ اـحـمـدـ
باـزوـشـ زـتـازـیـانـهـ خـسـتـهـ اـنـدـ	پـهـلوـشـ زـضـربـ درـشـکـسـتـنـدـ
برـكـ گـلـ روـیـ اـطـهـرـ اوـ	برـرـوـیـ چـهـ مـاهـ اـنـورـ اوـ
ازـسـیـلـیـ کـینـ بـکـشـتـ نـیـلـیـ	ازـکـینـهـ عـدـوـ نـواـختـ سـیـلـیـ
پـیـوـسـتـهـ زـچـشمـ اـشـکـبـارـشـ	درـمـاتـمـ بـابـ تـاجـدارـشـ
پـرـژـالـهـ رـخـ چـهـ لـالـهـ مـیـکـرـدـ	هـرـرـوزـ فـغـانـ وـنـالـهـ مـیـکـرـدـ
طاـلـبـ چـهـ جـداـشـوـذـ مـطـلـوبـ	آـرـیـ چـهـ حـبـیـبـ رـفـتـ هـجـبـوـبـ
عـمـرـشـ بـجهـانـ تـبـاهـ گـرـددـ	روـزـشـ چـهـ شبـ سـیـاهـ گـرـددـ
وـ سـاـبـعـاـ تـنـهـ اـمـیرـ الـمـؤـمـنـیـنـ ظـلـلـاـ اـبـوـ بـکـرـ رـاـ غـاصـبـ نـمـیدـانـتـنـدـ بلـکـهـ تمامـ مـتـخـلـفـینـ	
ازـ بـیـعـتـ هـمـیـنـ عـقـیدـهـ رـاـ دـاشـتـهـ اـنـدـ وـ قـصـةـ مـالـکـ بنـ نـوـیرـهـ وـ دـوـازـدـهـ نـفـرـیـکـهـ باـ اـبـوـ بـکـرـ	
احـجـاجـ کـرـدـنـ وـ سـعـدـ بـنـ عـبـادـةـ الـاـنـصـارـیـ شـاهـدـاـسـتـ پـسـ حـضـرـاتـ اـهـلـ سـنـتـ يـاـ بـایـدـ	
بـگـوـيـنـدـ مـتـخـلـفـینـ مـفـارـقـ اـزـحـقـ بـودـنـ يـاـشـیـخـینـ،ـ اـخـتـیـارـ بـدـسـتـ اـیـشـانـ اـسـتـ چـونـ حـقـ	
درـ دـوـطـرـفـ ضـدـ باـهـمـ دـیـکـرـ هـرـ گـزـ جـمـعـ نـخـوـاـهـ شـدـ وـ اـجـمـاعـ درـبـیـعـتـ بـضـرـبـ تـازـیـانـهـ	
وـ شـلـاقـ وـ تـهـدـیدـ بـقـتـلـ وـ اـحرـاقـ درـسـتـ نـمـیـشـودـ وـ اـسـتـحـقـاقـ خـلـاقـتـ بـرـایـ اـبـوـ بـکـرـ نـمـیـآـورـدـ	
وـ دـاـسـتـانـ مـتـخـلـفـینـ اـزـبـیـعـتـ بـالـبـیـ بـکـرـاـدـرـ جـلـدـیـکـمـ (ـالـکـلـمـةـ التـاـمـهـ)ـ اـیـرـادـ کـرـدـیـمـ .	
وـ ثـانـمـاـ تـهـدـیدـ عمرـ بـنـ الـخـطـابـ بـاـحرـاقـ بـیـتـ فـاطـمـهـ عـلـیـهـ اـسـلامـ دـلـالـتـ دـارـدـ بـرـ	
ایـنـکـهـ اـحرـاقـ بـیـتـ آـحـضـرـتـ درـنـزـدـ عمرـ جـائزـ بـودـ وـ مـجـوزـ اـحرـاقـ بـیـتـ اـهـلـ بـیـتـ عـلـیـهـمـ	
الـسـلـامـ کـافـرـ اـسـتـ چـنـانـ کـهـ عـلـاـهـهـ سـیـوـطـیـ درـ دـرـالـمـثـورـ درـ تـفـسـیـرـ سـوـرـةـ نـورـ چـنـینـ گـفـتـهـ:	

﴿ اخرج ابن مردویه عن انس بن مالک و بربیدة قال قرأ رسول الله ﷺ هذه الآية (في بيوت اذن الله ان ترفع ويدرك فيها اسمه) فقام اليه رجل فقال اى بيوت هذا يا رسول الله ﷺ قال بيوت الانبياء فقام اليه ابوبكر فقال يا رسول الله هذا البيت منها و اشار الى بيت علي و فاطمة وقال نعم من افضلها؟

و نیز سیوطی روایت کرده در در المنشور از ابن مردویه که او بسند خود از انس بن مالک حدیث کرده که چون رسول خدا آیه مذکوره را قراحت کرد مردی از جابر خواست و عرض کرد يسا رسول الله این خانه از آنها است و اشاره بخانه امیر المؤمنین نمود حضرت فرمود بلی از فاضلترین خانه‌ایان بیهی است در این صورت چگونه برای عمر جائز بود که چنین بیت شریف ممدوح از لسان خدا و رسول را با مر ابی بکر به‌قصد احرار او هیزم و آتش مهیا کند و اتباع حمالة الخطب او حامل خطب شوند و هر کاه بر در خانه حضرت فاطمه رسیده آنحضرت تعجبانه پرسیده که ای ابن خطاب آمده‌ای که بسوزانی خانه مرا عمر از غایت بی شرمی و بی باکی ابدا ملاحظه حرمت آنخدره ننمود و بی مجابا گفت آری برای همین کار آمده ام و قسم بخدایاد کرد که خانه ترا بر این جماعت بسوزانم که امتناع از بیعت با ابی بکر دارند یا آنکه بیانند و بیعت کنند و بروایت دیگر چنانکه سبق ذکر یافت فاطمه فرمود آیا بر من خواهی سوخت تو اولاد مر اگفت قسم بخدا که اولاد ترا خواهم سوخت مگر اینکه اینها بیرون آیند و بیعت کنند آیا این وجوده کثیره دلالت بر شقاوت و کفر و نفاق خلافت مآب ندارد آیا مخالفت نص صریح آیه ذوی القربی نکرده است آیا این گونه هتاکیها اذیت فاطمه نیست آیا انکار ضروری دین نکرده اند او لئک جز ائمهم ان علیهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعین خالدین فیه لا یخفف عنهم العذاب ولا هم بینظر ون.

و تاسعاً قاضی شهاب الدین ملقب بملك العلماء که شیخ عبدالحق دھلوی حنفی در کتاب اخبار الاخیار از این ملک العلماء مرح فراوان کرده و اور ازالعلام سنیه داشته و کتاب فضائل السادات او را از کتب معتمدۀ اهل سنت معرفی کرده بر حسب نقل مولانا العلامه البغدادی میر محمد قلی در جلد ۲ (تشیید المطاعن) ۴۲۷ فرموده در کتاب

فضائل السادات (سؤال) معنى ايذا چیست (جواب) در تاج المروس گوید الايذاء آزردن ودر کتاب نکات گوید کسیرارهجانیدن وناخوش گردانیدن ڈایداه عام است بسوای اینکه اورا بقتل برساند یا بزند یابد بگوید بحدیکه اگر از مجلس برخیزد وجامه یفشاورد چنانکه خالک بر اهل مجلس رسد ایدا بود ونیز اکرفرزند ویاروغلام ویک نفر از متعلقین اورا آزار او بود ونیز روی ترش کردن آزار است زیرا که چون عباس عم النبی ﷺ بر انصار آمد روی ترش کردند مصطفی در غضب شد و فرمود نباشد ایمان کسیرا که عم مرآ آزار دتا بحدیکه هر که پیاز خورده ودر مجلس درآید که مردم ازبوي دهن او آزره شوند آزار باشد کذافی المصايب والمشارق وايذاء اهل ييت ايذاء رسول خدا است . (تمامشدي عبارت ملك العلما ) پس هر گاه اين امور اذيت باشد قدصادحرائق بيت اهل ييت وكلمات وقاحت آيات عمر خطابا بصدقه طاهره (ع) حتما وجز ما ز اشد انواع ايذاست وهر كه در اين معنى ربي وشكى داشته باشد . ومخالطه وسفسطه بهنماید از ذمۃ سفهاء بيعقل است که لیاقت کلام و خطاب ندارد

وعاشر آ ملك العلما مذكور درباب دهم ففضائل السادات گفته است ايذاء عمليه ايذاء رسول خدا است در اين باب احاديث كثيره است بسبب اختصار مذكور نشدي پس ايذاء حسنين ايذاء مصطفی وعلی وفاطمه است (وايضا گفته در جواز لعن بزيده) وايذاء ايشان يعني حسنين بن من احاديث موجب کفر ولعنة است فهذا مماليق اهل السنّة والجماعۃ على الکفر واللعن على قاتل الحسين وآمره وچه گمان است ترا که ايذاء سک همسایه سرایت کنند بر همسایه چنانچه در باب حق الجار خوانده باشی وايذاء ولد بوالد سرایت نکنند . انتهى وظاهر اين است که بهمين دليل که ملك العلما کفر بزيده راثابت کرده کفر عمر نيز ثابت ميگردد پس الحق در بزيده وابو بكر وعمر فرقی نیست ولم يفعل بزيده الاما سesse ذلك الغنيه ولقد اجاد السيد حيدر الحلى شاعر آل محمد طیب اللہ ترتبه فی رثا، الحسين طبلة

قادت الى حرب الحسين جموعا  
فغدا به رأس الحسين قطليعا  
سقط الحسين عن الجوارد صريعا

اليوم من هو عن اسماعيل خلفت  
اليوم جردت سقيفة سيفها  
اليوم من اسقاط فاطمة محسنا

اکنون که معنی اذیت را فرمیدی این آیه را تلاوت بفرما.  
 (الذین یؤذون اللہ ورسوله لمنهم اللہ فی الدینی والآخره واعدهم عذاباً مهینیا)  
 یعنی آنچنانکسانیکه اذیت میکنند خدا و رسول را لعنت میکند بر آنها خداوند  
 عزوجل در دنیا و آخرت و عذاب خارکننده برای آنها مهیا کرده است و چون تحت  
 عنوان حدیث فاطمه بضعه منی ملازمه یین اذیت فاطمه و اذیت خدا و رسول را قرائت  
 کردی اکنون اخذ نتیجه با جناب عالی است.

یازدهم ایضاً ملک العلماء در مناقب السادات در ذیل آیه قل لا اسئلکم علیه اجرأ  
 الا المودة فی التربی بعد از ذکر اینکه این آیه در حق علی و فاطمه و حسنین علیهم  
 السلام نازل شده است گفته: «مودت آنسکه جور و جفای محبوب راصهای روان داند  
 و جرم و خطای اورا و فاخواند بیلیات و ناکامی وی سرنده و جمله چیز هارا به مردمی  
 در بازد پس مودت قربی بر مؤمن سنی بنص صریح واجب و ثابت شد هر کجا قبول کند  
 و منقاد شود مؤمن موحد باشد والا کافر ملحد و ملعون و مرتد شود تا اینکه میگوید  
 اگر کسی جمیع شرایع را معمول دارد و از روی اهانت علوبیک گوید کافر گردد»  
 انتهی

. سبحان اللہ بکفتن علوبیک در حق علوی آدمی با وصف عمل بر سائر شرایع و اتصاف  
 انواع تقوی و دیانت کافر گردد و ابوبکر در حکم بقتل نفس رسول و عمر در ارهاب و  
 تخویف فاطمه بتول باحراق بیت آنحضرت و سوختن جناب امیر و حسنین کافر نگردد  
 بلکه فاسق هم نشود فعلی احیة المتعصب فلیضحك الضاحکون.

دوازدهم برفرض محال بشهادت ملک العلماء اگر از اهل بیت در این مقام  
 عیاداً بالله جرمی و خطای واقع شده بود باز هم بر ابوبکر و عمر لازم بود که از آن در  
 میکنندست و آنرا عین حق و صواب میدانسته اند چه جای آنکه معصوم از هر خطأ و  
 زلل باشند بنص آیه تطهیر.

اطیفه اینجا است که ملا عبد الرؤف مناوی مصری که از متعصبهین اهل سنت  
 است در کتاب (فیض القدیر) شرح جامع صغیر در حرف الف مع الخاء گفته (اخلف و نی)

بعض الهمزة و اللام اى كونو خلفه ای اهل بیتی علی دفاطمة و ابینه‌ما و ذریته‌ما فاحفظوا حقی فیهم و احسنوا الخلافة علیهم باعظمهم و احترامهم و نصیحهم والاحسان اليهم و توقیرهم و التجاوز عن سیاستهم (قال الله تعالیٰ قل لاستلکم علیه اجر الاalamودة فی القری) و من رمی من عوامهم بارتکاب البیدع و ترک الاتباع فانه اذانت فی شخص معین لم یخرجه عن حکم الذریة لأن القییح عمله لاداته وقد منع بعض العمال علی الصدقات بعض الاشراف لكونه راضیا فرأی تلک اللیلۃ ان القیامة قد قدمت ومنعه فاطمه من الجواز علی الصراط فشکاها لا یبیها فقالت منع ولدی رزقه فاعتلت باهه یسب الشیخین فالتفت فاطمه الیه وقالت اتوأخذ من ولدی قال لافتتہ مزعورا فی حکایة طولیه).

ملا عبدالرؤف مناوی مصری که از مشاهیر معتبرین علماء اهل سنت است در فیض التدیر اخلاق و نیرا چنین معنا کرده است که شما خلیفه‌ای هن باشید در اهل بیت من یعنی همچنان که هن با آنها احسان و سرپرستی می‌کردم شما هم بعد از رفقن پیغمبر در سر پرستی مثل هن باشید بلکه بالاتر باینکه آنها را بزرگ بشمارید و احترام بنمایید و در احسان و نصیحت و توقیر آنها خود داری ننمایید و از بدیهای آنها چشم پوشید چون دوستی آنها بنص آیه مودت اجر رسالت است و اگر بعضی از عوام سادات را دیدید که مرتكب بدعتی شده یا ترک سنتی کرده و شما شخص او را هم میدانی مع ذلك نباید از احسان باو کوتاهی بنمایی برای اینکه اگر عمل او قبیح باشد ذات او قبیح نیست و بدی عمل او ویرا از ذریه بودن خارج نمی‌کند بعضی از کسانیکه اوقاف و صدقات در دست آنها بود و بسادات تقسیم می‌کرد بر او معلوم شد که فلاں سید راضی است و سب شیخین می نماید وظیفه او را قطع کرد شب در عالم رؤیا دید قیامت بر سر پاشده است این شخص خواست از صراط بکندرد صدیقة طاهره او را مانع شد آن مرد برسول خدا شکایت کرد حضرت از فاطمه سبب پرسید عرض کرد یا ابته رزق فرزند مراقطع کرده است آن مرد گفت بعلت اینکه سب شیخین می کنند فاطمه زهراء علیها السلام او را عتاب کرد که برای این کار رزق فرزند مرا قطع می کنی و از او مآخذه مینمای آن مرد با کمال و حشت گفت هر گز نکنم و از خواب بیدار شد در نهایت ترس ویم).

در فیض القدیر امثال این‌گونه حکایات بسیار است و از آن‌چون سفیده صبح ظاهر است که هر گاه م Wax اخذه ذریه فاطمه و ایداء ایشان بجهت سب کردن آنها شیخین را جاقر نباشد با این‌که بعشر عشیر جلالت امیر المؤمنین و فاطمه و حسین بن علیهم السلام نمیرسد و با این‌که سب کننده شیخین را از متخلقین بدتر دانندم تخلقین را تکفیر نکنند و سب کننده شیخین را تکفیر کنند پس بهزار هزار اولویت ایداء جناب امیر و فاطمه بلاشبه موجب عتاب جناب حضرت ختمی ها آب و سیده نساء و امیر المؤمنین خواهد بود و عمل شنیع آنها باعث هموغایت از جواز صراط و افتادن در اسفل در رکات جهنم خواهد بود الحمد لله علی وضوح الحجۃ.

## دامستان فحص فدک و در آن چند اهرامت

اول در بیان فتح فدک در سنّه هفتم از هجرت رسول‌الله ﷺ بجانب خیر راه پیش گرفت محبیصه بن مسعود حارثی را فرمان داد که جانب فدک پیش کرید و یهودان فدک را بفرماید یا بشرف اسلام هشوف شوند یا بادای جزیه گردن نهند و اگر نه آماده قتال باشند چون محبیصه این خبر برسانید یهودان در باسخ کنند هنوز قبیله مرحبا و زعمای قوم عامر و یاسرو حارث که از جرم پلنک قباط کرده اند و از پستان پیکان شیر خورده اند باده هزار مردم رزم آزمای در قلعه نطااط ساخته جنگند ما چرا سر بطاعت فرود آریم و طریق اطاعت سپریم محبیصه چون این بشنید قصد مراجعت نمود گفتند اکنون چند روزی توقف بنما تاملوم شود کار محمد بامردم خیر بکجا می‌کشد چند روزی نگذشت که خبر فتح قلعه ناعم و قتل سکنه آن بر سید مردم فدک راحولی عظیم و وحشی بزرگ فرا گرفت محبیصه را گفتند اگر سخنان که بیرون ادب بر زبان ما جاری شد از محمد پوشیده داری ترا از زر و زیور تو انگر بنمایم محبیصه گفت من نمی‌توانم چیزی را از ر... ا خدا پنهان بنمایم برای این‌که خدایش او را خبر خواهد داد گفتند اکنون مهلت بده تا با بزرگان خویش مشورت بنمایم و چند نفر را در صحبت تو بجانب محمد روانه نمایم این وقت نون بن یوشع را با چند نفر دیگر از

مشایخ یهود بهمراه مجیسه روان ساختند و خود باستحکام قلاع فدک پرداخته اند که اگر محمد مسئلت فرستاد گانز ابا جابت مقرون ندارد روزی چند خودداری بنمایند چون فرستاد گان بخدمت رسول خدا عليه السلام رسیدند آنحضرت فرمود اگر من شما را بحال خود گذارم تا جمیع این قلاع را فتح بنمایم جزای شما چه خواهد بود گفتند شکستن لشکرهای ما و گشودن قلمای فدک کار آسانی نیست و آنرا مختصر نماید گرفت چه ما ابواب قلعها را محکم بسته ایم و کلیدهای آن ابواب را بدست ابطال رجال سپرده ایم و مردان دلاور را بحفظ و حراست آن گماشته ایم رسول خدا فرمود کلیدهای ابواب قلاع فدک در تزد من است سپس فرمان کرد تا کلیدهارا حاضر نمودند و بر رض ایشان گذرانیدند آن جماعت چنان دانستند که در بان و کلید دار خیانت کرده اند و آن مفاتیح را بنزد رسول خدا فرستادند سپس او را حاضر کردند وازا و پرسش کردند گفت بخداقسم من کلیدهار ادرمیان صندوقی نهادم و چون این مرد راساحر میدانستم دفع سحر اور ابایات تورته توسل جستم و چند آیه براین کلیدها قرائت کردم و در صندوق راه حکم بسته ام و بر آن مهر زده ام آن جماعت فرمان کردند تا صندوق را حاضر کردن و مهر اور احوال خود دیدند چون خاتمه بر گرفته اند و در صندوق را باز کردن خالی از کلیدهای دیدند یهودان تعجب گرفته اند و چند نفر آنها بشرف اسلام مشرف شدند و گفتند حضرات یهود که این مفاتیح را که برای شما آورد فرمود آنکس که الواحرا برای موسی آورد یعنی جبرئیل پس در حصار بگشودند و کار بمصالحت کردن رسول خدا عليه السلام امیر المؤمنین را فرمان دادنا کتاب صلح نوشت بدان شرط که حوالط فدک مختص رسول خدا باشد و لشکر بقصد فدک کوچ ندهد و هر کس که ایمان آورد خمس مال خود را برسول خدا بدهد و بقیه ملک اوباشد و آنکس که ایمان نمی آورد اموالش بحمله خاص رسول خداست چون فدک بحمله فتح آن بنی روی سواره و بیاده لشکر نبود بتمامت ملک پیغمبر و مختص آن سرور بود و این آیه مبارکه دلالت بر این معنی تواند داشت

(وما افاء الله علي رسوله منهم فما اوجفتم عليه من خيل ولار كاب ولكن الله يسلط

رسله على من يشاء والله على كل شيء قدير وما فاء الله على رسوله من اهل القرى  
فلله ولرسوله ولذى القربي واليتامى والمساكين وابن السبيل كيلا يكون دولة بين  
الاغنياء منكم وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهَاكم عن فاتحهوا واقرئوا الله ان الله مشدید  
العقلان )

میفرماید آنچه از ملک و هال کفار بارسول خدا کذاشتم سواران و پیاد کان شما رنج تاختن و شکج رزم دادن ندیدند که طلب بهره و نصیبیه توانتند کرد لاجرم این غنایم خاصه و خالصه خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد و مقرر است از برای خویشاوندان پیغمبر ڈمساکین ایشان تادر میان توانگران دست بدست نزود پس آنرا که پیغمبر بدل فرماید مأخوذه دارید و اگر نه دست بردارید

امر دوم تقویض فدک بفاطمه (ع)

چون قلاع فدک بتصرف رسوخدا وَاللَّهُ أَعْلَمُ در آمد جبرئیل نازل شد ورسوخدا راسلام داد و عرض کرد که خدارند میفرماید حق خویشاوندانرا بده واین آیت همبار که رایاورد:

( فَاتَّ دَا التَّرْبِيَّ حَقُّهُ وَالْمُسْكِينُ وَابْنُ السَّبِيلِ ذَلِكُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ بَرِيدُونَ وَجَهَ  
اللهُ وَأَوْلَئِكُ هُمُ الْمَفْلُحُونَ )

چون جبرئیل این خبر را بیاورد که حق خویشان را بده رسول‌خدا فرمود این خویشان کیانند جبرئیل عرض کرددخترت فاطمه زهراء است حوانط فدک اتفویش فاطمه بنما و حق خود را باگذارچه خداوند متعال حق خویش رانیز بفاطمه واگذار فرموده رسول‌خدا فاطمه‌ها طلبید و آیه مذکوره را بر او قرائت فرمود و اموالیک هاز فدک بهره رسول‌خداشده بود همه را بفاطمه تسلیم داد و حوانط فدک را تفویض فاطمه فرمود آن‌مخدره عرض کرد یار رسول‌للہ آنچه بفرمان خدا بهره من شده است همه را بشما واگذار کردم رسول‌خدا فرمود ای نور دیده این جمله مخصوص تو است آن برا ای خود و فرزندان خود نگاه دار و داشته باش که بعد از من باتو از در معادات و عناد

بیرون شوند و حیلها بسازند و خصوصیت‌ها بیاغارزند تا فدک را ازدست تو بیرون کنند آنکه رسول خدا ﷺ فرمان کرد تا بزرگان اقوام و معارف اصحاب حاضر شدند و در حضور ایشان حوانط فدک را باهر ملک و مال که از آن اراضی ماخوذ داشته بود به تسليم فاطمه مقرر فرمود سپس و نیقه‌ای نکاشت که فدک با تمامت منافع آن مختص فاطمه و فرزندان او حسن و حسین است این وقت فاطمه سلام الله علیها دست تصرف فراداشت و آن اموال و اقلال که تعلق باود اشت بر مسلمانان بخش کرد و هر سال باندازه قوت خویش از فدک ماخوذ میداشت و آنچه فاضل بود بر مسلمانان قسمت میفرمود و عمال آن خدره بسط فدک مینمودند تا رسول خدا را حالت نمود.

## اهم مفهوم در حدود فدک و منافع آن

یاقوت حموی در معجم البلدان در حرف فاء در ترجمه فدک گوید: «فَدْكٌ رَا چشمُهُ آب روان و درختهای خرها بسیار دارد و این فدک در ملک حجاز واقع است و از مدینه طبیه تا فدک دور روز مسافت و بعضی سه روز گفته اند».

در ناسخ گوید: «این فدک حصاری چند بود در فروض خیر اگرچه استحکام و رصانت حصار خیر را نداشت لکن منافع و خرماستان او افزون از قلاع خیر بود».

(و) در هجتیح البحرین گوید امیر المؤمنین علی حدود فدک را معین فرمودند حد اول عریش مصر حد دوم سيف البحر حد سوم دومة الجندي حد چهارم جبل (حد) و معلوم است که همه این اراضی عمومه نبوده ولی در تصرف اهالی فدک بوده که اگر میخواستند احیائی آن اراضی موات بنمایند حق داشتند و کسر احق ممانعت نبود.

و قاضی نور الله در مجلس المؤمنین از صاحب کتاب ظریف نقل میکند که از امام کاظم علیه السلام حدود فدک را سوال کردن در جواب فرمود حد اول عریش مصر است حد دوم دومة الجندي و حد ثالث تیما و حد رابع جبل احمد از مدینه طبیه و نیز در کتاب مذکور میفرماید که روزی هارون الرشید عرض کرد بموسی بن جعفر علیه السلام که فدک را محدود کن تا باتو گذارم که می‌دانم در آن امر ظلم بشما اهل

بیت شده است امام فرمود اگر محدود کنم چنان که حق او است ترا دل یاری ندهد که با من بازگذاری هارون سوکند خورد که میگذارم حضرت فرمود یکم حداد آن عنده است رنک هارون از این سخن بگشت گفت دیگر بگو امام فرمود حد دیگر شس سمر قند آست رنک هارون زرد شد گفت دیگر بگو امام فرمود حد ثالث آن افریقیه است از مغرب ذمین رنک هارون از زردی بسرخی بگشت از غایت غضب گفت دیگر بگو امام فرمود حد رابع آن اوهنیه است رنک هارون از سرخی بسیاهی بگشت از بسکه تیره و غلیظ شد و مدتی مديدة سر در پیش افکند بعد از آن سر بر آورد و گفت ای موسی بن جعفر توحدود مملکت ما را نام بردی و غرض امام آن بود که آنچه در دست تو است و در حیطه تصرف شما است حق بنی فاطمه است و بنی العباس آنرا غصب کردند پس امام فرمود من اول ترا گفتم که باینحدود راضی نمی شوی و تو از من نشینیدی بعد از این قضیه هارون با آن حضرت دل بد کرد و بهقصد قتل او کمر بست تا او را شهید کرد و در ناسخ التواریخ گوید منافع فدک سالی بیست و چهار هزار دینار و بقوای ۷ هفتاد هزار دینار بوده (حقیر گوید جمع بین دوقول این است که بامنافع عوالی فدک که آن عبارت از حوانط سبعه بوده باشد و تفصیل حوانط در وصایا و مالیه آن مخدره بیاید در این صورت هفتاد هزار دینار منافع آن بوده و اجاره فدک تنها بیست و چهار هزار دینار بوده و هر دینار یک مثقال طلا است که بحساب پول این زمان ملیونها میشود .

## اهر چهارم اخراج عمال فاطمه (ع) را از فدک

چون در جلد اول (الكلمة التامة) وجلد چهارم آن اسباب حقد و حسد ابو بکر وعایشه را از کتب اهل سنت یاد کردیم که تا چه اندازه این پدر و دختر نسبت باعمر المؤمنین و فاطمه اظهر حسد و کینه داشته اند تا ینکه رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم رحلت نمود فرست راغبین شمردند و آنچه توانستند کوتاهی نکردند چون ابو بکر بر هستند خلافت جای کرد عمر گفت ای (۱) خلیفه رسول خدا دانسته باش که مردم بندۀ دینا

---

(۱) ان الناس عبید هذه الدنيا لا يربدون غيرها فامن عن على و اهل بيته: الحسن والعبّي و فدک کافان شیعة على اذا علموا بذلك ترکوا علیا و اقبلوا اليك رغبة في الدنيا و ایثارا و محاجة علیها .

میباشند وغیر آنرا نمیخواهند تو باید دست علی بن ابی طالب را از خمس وغذیمت کوتاه کنی وفدر کرا تصرف بنمایی شیعه علی چون این را دانستند او را، واگذار نهاد و در اطراف توجمع شوند برای وصول با مال و آرزوی خود که از دنیا طمع دارند این سخن در قلب ابوبکر کالتقش فی الحجر استوار افتاد پس جمعی را فرستاد و دست تصرف عممال و کار گران صدیقه طاهره را از فدک کوتاه کرد و خمس غنایم خیر را تصرف نمود چون این خبر بصدیقه کبری رسید یک نفر را بنزد ابوبکر فرستاد و پیام داد که چه پیش آمد ترا که فدک را تصرف کردی آنچه خداوند متعال بر سوی خدا در مردمینه عطا فرموده میراث ماست و آنچه از خمس اموال خیر بجای مانده بهره ماست آن جمله را به مراد کن و فدک را نیز بحال خود گذار که ترا در آن حقی نیست ابوبکر (۱) پیام داد که رسول خدا میراث نمیگذارد و خودش فرموده آنچه مابجاوی بگذاریم صدقه است و اهل بیت من از آن مال همانند سائر مسلمین تناول بنمایند و من بخدا قسم نمیتوانم تغییر بدهم صدقه رسول خدا را از آن حالی که در عهد او بود و من عمل میکنم با آنچه رسول خدا عمل مینمود.

دیگر باره بر روایت احمد بن عبدالعزیز که از مشاهیر علماء عامه است بشهادت ابن ابی الجدید در شرح نهج البلاغه سند با بو الطفیل میرساند که فاطمه (۲) فرستاد بنزد ابی بکر که تو وارث رسول خدا وَالْأَقْرَبُ میباشی یا اهل بیت او ابوبکر گفت البتہ اهل بیت او وارث رسول خدا میباشد فاطمه فرمود پس چرا میراث پیغمبر را ضبط کرده ای و آنرا از مادرین یعنی میداری ابوبکر گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود خداوند پیغمبر شر اعطیتی کرد

(۱) فقال أبوبكر رسول الله قال لا نورت ما تركته صدقة اهناك آل محمد من هذا المال وانى والله لا اغير شيئا من صدقة رسول الله عن حالها التي كانت عليها في عهد رسول الله ولا اعمل فيها بىاعمل برسول الله

(۲) ارسلت فاطمه الى ابی بکرا أنت ورت رسول الله اما اهله قال بل اهله نالت فنا بال سهم رسول الله قال انى سمعت رسول الله يقول ان الله تعالى اعلم بنيا طمة نه قبضه وجلمه للذى يقوى بعده فوليت انا بعده ان ارده على المسلمين قال انت وما سمعت من رسول الله (ص)

واعظامی فرمود چون رسول‌خدا از جهان بیرون شد آن‌عکسی در دست کسی باشد که بجای او نشینید من امروز خلیقتی یافتم و بجای او نشستم و آنمـال به رکس از مسلمانان سزادانم میرسانم غاطمه گفت توانی و آنچه از رسول‌خداشنیدی ابن‌ابی‌الحدید بعد از قتل این کلام گوید که مران عجب فرمیگیرید از این حدیث زیرا که غاطمه فرمود تووارث رسول‌خداهی یا اهل او ابو بکر گفت اهل او پس ابو بکر تصریح کرد که رسول خدا از ارث میگذارد و آن ارث مخصوص اهل بیت او است و بعد که میگوید پیغمبر فرموده‌ها از ارث نمیگذاریم این تناقض است بالجمله این (۱) خبر غاطمه بردن‌دخشمناک شد چادر عصمت برسر کرد و در مقنه و جلبک خویش می‌غفوف کشت زنان بنی هاشم و خویشاوندان و بیسوستگان حاضر شدند و حضرت بااتفاق آن زنان طریق مسجد رسول‌خدا پیش داشتند و غاطمه چنان طی مسافت مینمود که گفتی رسول‌خدا عبور میدهد وقتی بمسجد آمد که جماعت مهاجر و انصار از نالیدن او بنالیدند و بـای های بکریستند و ابو بکر با جمعی از مهاجر و انصار در مسجد جلوس داشتند فرمان کرد تا برده ای برای غاطمه بزنند آن‌مخدره آمد و در عقب پرده بنشست و چنان ناله جگـر خراشی از دل بر کشید که گویا مسجد را بر لرزانید با نک عویل و ناله هر دم بالا گرفت غاطمه لختی ساکت نشست تا مردم از اضطراب و فزع خاموش شدند لب به محمد و نسای باری تعالی بکشود نانیا مردم بی اختیار بنـالیدند و سخت جزع و زاری کردن و بصدای بلزه همی بکریستند دوباره غاطمه خاموش گردید تا مردانه و خروش اندکشـد این وقت بقرائت خطبه معروفه بخطبه فـدـکـیـهـ شـروع فرمود و حقیر قبل

- (۱) روی عبدالله بن الحسن المثنی باسناده عن آباء عليهم السلام اـلهـاـجـمـعـ اـبـوـبـکـرـ عـلـىـ منـعـ غـاطـمـهـ فـدـکـاـ وـلـغـهـاـذـلـلـاتـ (۱) خـارـهـاـعـلـیـ رـأـسـهـاـ وـاشـتـمـاتـ بـعـلـبـاـهـ وـاقـبـلـتـ فـیـ لـمـةـ (۲) مـنـ حـقـدـهـاـ (۳) وـنـاسـهـ قـوـمـهـاـ وـتـصـاذـلـهـاـ مـاـنـغـرـمـ مـشـيـثـهـاـ مـشـيـثـهـاـ رـسـوـلـ اللهـ (صـ) حـتـىـ دـخـلـتـ عـلـیـ اـبـیـ بـکـرـ وـهـوـ فـیـ حـشـدـ (۴) مـنـ الـهـاـجـرـبـنـ وـالـاـنـصـارـ وـغـيـرـهـمـ فـيـطـيـطـ (۵) دـوـنـهـاـمـلـاـنـهـ فـجـلـسـتـ نـمـ اـنـاـنـهـ اـجـهـشـ (۶) الـقـوـمـ لـهـاـ بـالـكـاعـفـارـجـعـ الـجـلـسـ نـمـ اـمـهـلـتـ هـنـيـهـ (۷) حـتـىـ اـذـاسـكـنـ نـشـيـعـ الـقـوـمـ وـهـدـتـ فـورـهـمـ (۸) اـفـتـحـتـ الـكـلـامـ بـحـمـهـ اللهـ وـالـثـنـاءـ عـلـیـ وـالـمـلـوـعـ عـلـیـ رـسـوـلـ اللهـ فـمـاـلـقـوـمـ فـیـ رـبـکـامـسـکـوـ عـادـتـ فـیـ کـلـامـهـ (۹) لـاتـ اـیـ شـدـ وـرـبـطـ يـعـتـیـ چـادـرـ بـرـسـرـ کـرـدـ (۱۰) لـهـ بـضـمـ لـامـ وـتـخفـیـفـ بـیـمـ الـجـمـاعـ (۱۱) حـفـدـهـ بـفـتـحـتـینـ اـعـوـانـ وـخـدـمـ (۱۲) حـشـدـ بـفـتـحـتـینـ الـجـمـاعـ (۱۳) نـیـعـاتـ اـیـ عـلـقـوـ اـسـتـرـآـ وـ مـلـاـهـ بـالـضـمـ وـالـمـدـ کـلـ نـوبـ لـبـنـ رـقـبـ (۱۴) اـجـمـشـ فـرـعـ الـاـنـسـانـ الـلـيـ غـيـرـهـ وـتـهـنـیـاـ لـلـبـکـاءـ (۱۵) هـنـیـهـ عـلـیـ وـزـنـ سـیـهـ اـیـ صـبـرـ زـمـانـاـ قـلـلـاـ (۱۶) فـوـدـهـمـ اـیـ شـدـهـمـ .

از شروع در خطبه سزاوار چنان دیدم که سند و اعتبار این خطبه شریفه را بنگارم .

## اهم پنجم سند و اعتبار خطبه فد کيه از کتب عامه

این خطبه شریفه را فاطمه زهرا سلام الله علیها در مسجد پشت پرده قرائت نمود علاوه بر اینکه خود خطبه شاهد صدق خود میباشد اعلام واکابر عامه از را نقل کرده اند و آئمه هدی سلام الله علیهم وصیت مینمودند فرزندان و شیعیان خود را بحفظ این خطبه مبارکه و محدثین عظام و علماء فخام در کتب و مؤلفات خود آنرا ضبط کرده اند و صحبت نسبت این خطبه بصدیقه طاهره مثل صحبت نسبت نهج البلاغه است بامیر المؤمنین و لکن چون این خطبه مشتمل بر ظلم و جور شیخین است و فضایح و قبایح افعال آنها و اتباع آنها را در بر دارد بعضی عامه که راه تأویل را بر خود مسدود دیدند با انکار این خطبه برداخته اند و اورا از موضوعات روافض معرفی کردند چنانچه در خطبه شقشیه این هر زه را بغالب زندند و لکن چشم خور شید را بمشتی کل نتوان اندود کردن این انبات منکرات و انکار ثابتات که کار شب روز نواصب است آب در غربال یاختن و مشت بپیشتر کوفتن است و پیشتر جهالت و ندادانی بخراج دادن است

اول ابوالفضل احمد بن ابی طاهر المتوفی سنّة ۲۸ که از اعظم مشاهیر اهل سنت است در کتاب بلاغات النساء تمام خطبه را نقل کرده و این کتاب در بجف اشرف نسخه آن بدست آمد و در سنّة ۱۳۶۱ هجری بطبع رسید

دوم ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری که از هوشیان عامه است تمام این خطبه را در کتاب سقیفه خود نقل کرده و آنرا صحیح و ثابت شمرده بشهادت ابن ابی الحدید در شرح خود و علی بن عیسی اربیلی در کشف الغمة از او بسیار نقل کرده اند

سوم ابن ابی الحدید متولد در سنّة ۵۸۶ والمتوفی سنّة ۶۵۵ در شرح نهج البلاغه

ج - ۴ - در ذیل کلام امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودند ( کانت فی ایدینا فدك من کل

ما اظلله الخضراء) تمام خطبه را ذکر کرده و نه اشکالی و نه ایرادی بر آن خطبه شریفه کرده است .

چهارم ابوعبدالله محمدبن عمران بن موسی بن سعیدبن عبیدالله المرزبانی المعتزلی الخراسانی الاصل البغدادی المولد سنّة ۲۹۶ و المتوفی سنّة ۳۸۴ الموتّق عند جميع العامة اتنی عشره کثیرا الخطیب البغدادی فی تاریخه و ابن خلکان و غيرهما تمام خطبه رائق کرده بشهادت سید مرتضی علم الهدی درشافی

پنجم احمدبن محمدبن مکی عن محمدبن قاسم یمانی عن ابی عایشه این خطبه را نقل کرده بشهادت مرزبانی و خطیب بغدادی این احمدبن محمد بن مکی را در تاریخ خود ثناء جمیل نموده و گفته وی از اهل بصره بود به بغداد آمد و در آنجا حدیث گفت و در سنّة ۲۸۲ وفات کرد و ابن عایشه که این خطبه را از او نقل کرده اند وجه تسمیه اش این است که مادرش عاشیه دختر طلحه بن عبیدالله بود و اواز جمله زنانی بود که بعیادت فاطمه آمد و آن مخدره با او سخنانی فرمود که بعد ازین در محل خود بیاید و آن سخنان همه شکایت از ابوبکر و عمر بود .

ششم عمر بن شیمیه که از اعلام سنیه میباشد تمام این خطبه را در تاریخ خود نقل کرده بشهادت علی بن عیسی اربابی در کشف الغمة و اربابی با اینکه از علماء شیعه است در نزد علماء عامه موافق است صلاح الدین محمدبن شاکر بن احمد الخازن در کتاب فوات الوفیات که ذیل تاریخ ابن خلکان است از اربابی ثناء جمیل نموده هفتم الامام الحافظ احمدبن موسی بن مردویه اصفهانی که از اکابر سنیه می باشد این خطبه را در کتاب مناقب خود بمندوخیش از زهری نقل کرده بشهادت السید الاجل علی بن طاوس در کتاب طرائف .

هشتم ابوالمظفر شمس الدین یوسف سبط ابن جوزی در باب حادی عشر تذکره خواص الامة این خطبه را ذکر کرده است .

نهم المحدث الشهیر اسحاق بن عبد الله بن ابراهیم این خطبه را از صالح بن کیم ایشان و اواز زهری نقل کرده بنا بر نقل علامه خیر السید اسماعیل عقیلی در کفاية

الموحدین .

دهم جلال الدین سیوطی که از مشاهیر علماء عامه است در کتاب لآلی مصنوعه فی احادیث الموضعه که نسخه مطبوعه آن در نظر این قاصر موجود است باین عبارت گفته ( وذکر ابو محمد ابن قیتبه ان فاطمه خرجت فی ثلاثة من نسائهم تطأذیولها حتی دخلت علی ابی بکر ثم قال ابن السیوطی قال ابن قیتبه کنت اری ان لهذا الحدیث اصلا ) این عبارت سیوطی بتمام صراحت دلالت دارد که این خطبه از موضوعات نیست وطن است بر کسانی که اورا از احادیث موضوعه میدانند چه آنکه میگوید ابن قیتبه که از استادی فن علم و رجال و حدیث است می گوید هی بینم من اینکه برای این حدیث اصلی است .

یازدهم علی بن محمد بن العرلق که از حفاظ و اکابر عامه است و شیخ عبدالحق دھلوی اور ابلنقط علامه ستایش کرده و او را امام و حافظ گفته در کتاب مختصر تنزیه الشریعه من احادیث الموضعه الشیعه حکم بصحت این خطبه نموده و طعن زده است بر کسانی که اورا موضوع دانسته اند .

دوازدهم زمخشری در کتاب فائق در لغت (لمه) گفته و فی حدیث فاطمه انهای خرجت فی لمه من نسائهم تطأذیولها حتی دخلت علی ابی بکر و نیز در فائق در لغت (هنبته) اشاره باین خطبه نموده و بعض لغات دیگر این خطبه را معنی کرده سیزدهم ابن اثیر جزری در کتاب نهایه در لغت (لمه) اشاره بهمین خطبه فرموده و سیاری از الفاظ مشکله اور امعنی کرده .

چهاردهم مسعودی که نهایت و نوqua عالمه باو دارند با اینکه از علماء امامیه است در مرrog الذهب اشاره باین خطبه نموده و تمام آنرا حواله بکتاب اخبار الزمان فرموده .

پانزدهم عبدالرحمن بن عیسی شافعی در کتاب الفاظ الكتابه ص ۶۵ از طبع بیروت چاپ نهم چند کلمه این خطبه را نقل کرده و بآن استدلال نموده است . شانزدهم عمر رضا کحاله در جلد سوم اعلام النساء که نسخه مصران در

نظر این فاصله موجود است تمام خطبه را در ترجمه فاطمه صدیقه علیها السلام نقل  
کرده وایرادی هم بر آن نگرفته

هفدهم حسن بن علوان از عطیه عوفی این خطبه را نقل کرده و گفته که  
من آنرا از عبدالله ابن حسن مثنی استماع کردم بشاهد احمد بن ابی طاهر در بلاغات  
النساء و شیخ صدوق در علل الشرایع پاره از این خطبه را که مشتمل بر علل و حکم قوانین  
شرع مطهر بود ذکر کرده و آنرا از ابن المتوكلا و او از سعد آبادی که بسند خود از  
عقیله زینب کبری (ع) بنت امیر المؤمنین عليه السلام نقل کرده روایت میکند و نیز در بلاغات  
النساء و دیگر کتب از عطیه که گفت مادر نزد ابوالحسین زید بن علی بن الحسین علیهم  
السلام بودیم که گفتگوی دعوی فاطمه با ابی بکر در میان آمد که ابوبکر چگونه  
فدا کرا گرفت زید فرمود مشایخ آل ابی طالب را دیدم که این خطبه را از پدرهای  
خود روایت میکنند و به پسران خود تعلیم میدهند و پدرم مرآبابان حدیث کرد از جدم  
از فاطمه زهرا (ع) اکنون که صحیح و اعتبار این خطبه شریفه کالنور علی شاهق  
الطور واضح و روشن گردید اصل خطبه را با شرح لغات و ترجمه هدیه قراء  
محترم مینمانیم

## خطبه هیار گه حضرت فاطمه (ع)

### در مسجد رسول خدا (ص)

هنگام احتجاج با ابی بکر

الحمد لله على ما انعم و له الشکر على ما ألمهم والثناء بما قدم من عموم نعم  
ابتدأها وسبوغ آلاء أسدتها و تمام مني و الا هاجم عن الإحصاء عددها و نأى عن  
الجزء أَمَدَّهَا و تفاوتَ عن الإدراك أَبْدَهَا و تنى بالندب إلى أمثالها وأشهد أن لا إله  
إِلَّا اللَّهُ وحْدَهُ لَا شريكَ لَهُ، كَمَّةٌ جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا، وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصِلَهَا،  
وَأَنَارَ فِي الْفَكِرِ مَعْقُولَهَا، أَلْمَتَنِعَ مِنَ الْأَبْصَارِ رَؤْيَتُهُ وَمِنَ الْأَلْسُنِ صَفَقُتُهُ وَمِنَ الْأَوْهَانِ

كيفيته إبتداع الأشياء لا من شئ ، كان قبلها ، وأنشأها بلا احتذاء أمثلة . امثالها كونها بقدرته وذرتها بمشيته من غير حاجة منه إلى تكوبتها ، ولا فائد له في تصويرها إلا لتنبيتها لحكمة وتنبيه أعلى طاعته وإظهاراً لقدرته وتعبداً لبريته وإعزازاً لدعوته ، نعم جعل الشواب على طاعته ، ووضع العقاب على هعصيته ذيادةً لعباده عن نعمته وحيلشه منه إلى جنته

اللغة شى سابع اى كامل اسداها وهو بمعنى المطاء (جم الشئ اى كثر) (آى بعد ومثله تفاوت)  
 (الاىد) الثانية (الابالدهر والدام) (ندبهم اى دعاهم) (اجزلت له المطاء اى كثرت) (تيت الشى  
 اى جعله اشرين اى بعد ان اكمل لهم الفم الدينوية ندبهم الى تحصيل امثالها من الفم الاخريه) (وانار  
 يعني اوضاع في الفكر والاذهان ما يتعقل من تلك الكلمة (احتوى مثاله اى اقتدى به) (ذرا اى خلق  
 (حاش الشئ اى جاءه من جوابه ليصرفة

ترجمه یعنی سپاس و ستایش خاص خداوند است مر نعمت‌های اورا و تنا سزای او است  
بدانچه پیشی گرفت به عموم نعم و ابتدانمود بکمال عطایا و تمام منن چند که از حوصله حساب  
افزون واذگنج شمار بیرون است دوراست پایان آن از پاداش وابدیت او از ادرائکو  
دعوت فرموده عموم ناس را بگذاشتمن شکر و سپاس و افزون آوردن نعمت‌های پی در پی  
و طلب حمدو سپاس نموده است از بند گان تابکشتر نعمت و من ایشانرا پاداش فرماید  
و گواهی میدهم که جز خدای باری خدائی نیست و اور احمدی وضدی و شریکی نباشد  
کلمه ایست که مأول است حقیقت اخلاق را بوحدت و متنضم است قلوب را با اصال  
وحدانیت و روشن ساخته در اندیشه و افکار چیزیرا که حاصل توانند بود و تقدیل  
توانند نمود که هم‌تعنت است از دیدها رؤیت او و بیرون است از نیروی زبانها ذکر  
صفت او و خارج است از آفرینش و همها چگونگی او و ابداع و اختراع کرده است  
اشیار ای آنکه از پیش ماده و مدت داشته باشد و انشا و ایجاد فرموداشیابرا بی آنکه  
اقندا و اتفاقاً بدیگر بنماید بلکه بی‌افرید آفرینش را بقدرت خود و بمیثیت خود بی آنکه  
محاج بآشید بآفرینش آنها یا فایدتنی متصور باشد در تصویر آنها جزاً نیکه این آیات در  
انلات حکمت او و سنته طاعت امواظه این قدرت او و گردن نهادن مخلوقات او و اعـزـاز

دعوت او است آنکه نواب را بر اطاعت خود قرار داد و عقا بر ابر معصیت و نافرمانی خود مقرر فرمود برای اینکه بندگان خویش را از سخط خود دور دارد و مطیعین را بسوی جنت فردوس کشد

وأشهدَ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدَ عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ، إِخْتَارَهُ اللَّهُ وَأَنْتَجَبَهُ قَبْلَ أَنْ أُرْسِلَهُ  
وَسَمَاءَ قَبْلَ أَنْ إِجْتَمَعَهُ وَاصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ، إِذَ الْخَلَقِينَ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةً، وَيَسْتَرُ  
الْأَهَوِيلَ مَصْوَنَةً وَبِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةً، يَعْلَمَا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا لِلْأَمْرِ، وَإِحْاطَتِهِ  
بِحَوَادِثِ الدَّهُورِ، وَمَعْرِفَةً بِمَوْاقِعِ الْمَقْدُورِ، إِبْتَعَثَهُ إِنْتَماً لِأَمْرِهِ، وَعَزِيزَةً عَلَى إِيمَانِهِ  
حُكْمَهُ وَإِنْفَادًا لِمَقَادِيرِ حَتْمَهُ، فَرَأَى الْأُمَّةَ فِرَقًا فِي أُدْيَانِهَا عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا عَابِدَةً  
لَأَوْنَانِهَا مُنَكِّرَةً اللَّهَ مَعَ عِرْفَانِهَا فَأَنَارَ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ ظَلْمَهَا وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بِبُهْسَهَا،  
وَجَلَّ عَنِ الْأَبْصَارِ غَمَّةً مَهْمَّهَا وَاقِفًا فِي النَّاسِ بِالْهُدَىيَةِ وَأَنْقَذَهُمْ مِنِ الْغِوَايَةِ وَبَصَرَهُمْ مِنِ الْعَمَىيَةِ  
وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَدَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمَسْتَقِيمِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةِ  
وَاخْتِيَارِ وَرَغْبَةِ إِيَّا مُحَمَّدٍ عَنْ تَعْبِهِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ قَدْ حُفِّظَ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ  
وَرِضْوَانَ الرَّبِّ الْفَعَارِ وَمِجَاوِرَةِ الْمَلَكِ الْجَبَارِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيِّهِ وَأَمْيَنَهُ عَلَى الْوَحْيِ  
وَصَفِيهِ وَخَيْرَهُ مِنَ الْخَلْقِ وَرَضِيهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَ كَانَهُ .

اللغة جبله الله بالتشدیدات خلقه عکفا بروزن رکما بمعنى ملازم شدن و مواطن شیق شدن  
بعد از اینکه شبیه اقبال میکند (البهتم جمع بهمه علی وزن فرن و هو الجھول الذی لا یعرف) (امر غمة ای مبهوم).

ترجمه و شهادت میدهم که پدرم محمد ﷺ بنده و رسول خدا است پیش از آنکه اورا به پیغمبری مبعوث بفرماید برتری داد و پیش از آنکه اورا خلق کندنام اورا ذکر فرمود و پیش از آنکه به پیغمبری مبعوث شود اورا از بندگان خود بزرگ زید در آن هنگام که خلائق در حجاب غیب مجبوس و به پرده بیمها و ترسها مستور و پوشیده و به بیابان عدم مقرن بودند زیرا که خداوند متعال بعواقب امور عالم بود و بحوادث و پیش آمد های دهور ذات اقدس احاطه داشت و بزمانهای وقوع آنچه مقدرشده بود عارف و شناسا بود برای اتمام امر خود او را مبعوث فرموده و برای عزم بر ا مضای حکم خود اورا برانگیخت و برای افاده مقدرات محتومه خود اورا به پیغمبری اختیار نمود پس

مردرا در دین خودشان طوائف متفاوت و فرق مختلفه یافت کردهی آتش زا می پرسیدند فرقه‌ای خدای خود را بت میدانسته‌اند و در نزد همان بنان بخاک می‌افتدند و از آنها حاجت می‌خواسته‌اند با آنسکه بخدا عارف بودند و می‌شناخته‌اند او را منکر بودند و بواسطه نور محمد ﷺ تاریکیهای جهل را ازدل آنها برداشت و آنها را روشن نمود و شباهت قلوب را بنور محمدی ﷺ بر طرف ساخت وضعف چشمها را زایل و بر وشنی مبدل داشت و آنچنان در میان مردم باهر هدایت و راهنمایی اشغال ورزید و گمراهانرا از گرداب ضلالت نجاة بخشید و کوری چشمهای آنها را بنور هدایت خویش منور و روشن ساخت آنها را بسوی دین خداوند دعوت فرمود و راه راست را بایشان دلالت نمود پس از آن خداوند متعال روح مقدس او را از روی رحمت و رأقت و مهربانی واختیار و رغبت مقوی داشت و دار آخرت را برای او برگزید پدر من محمد ﷺ از تعب و رنج این دنیا آسوده شد واستراحت یافت و ملایکه اطراف او را احاطه نمودند و خوشنویدی پروردگار غفار او را در یافت و مجاورت پادشاه جبار را اختیار فرمود صلووات و رحمت خداوند بر پدرم محمد ﷺ باد که امین بروحی و برگزیده او از جمیع خلق اداست و برکات وسلام و رحمت خداوند برآو باد )

فاطمه زهرا تاباینجا از قوانین توحید و فضائل رسول اکرم وجهالت امت چیزی فرو نگذاشت سپس روی با مهاجر و انصار آورد و باین کلمات آنها را مخاطب ساخته فرمود :

أَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ الْمُنْصَبُ أَمْرٌ وَنَهْيٌ وَ حَمْلَةُ دِينِهِ وَوَحْيٌ وَأَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَبِلْغَاهُمْ  
إِلَى الْأَمْ وَزَعْمَتْ حَقٌّ لِكُمْ اللَّهُ فِيكُمْ عَهْدٌ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ وَبِقِيَّةٍ أَسْتَخْلِفُهَا عَلَيْكُمْ كِتَابٌ  
اللَّهُ النَّاطِقُ وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَالنُّورُ السَّاطِعُ وَالضِّياءُ الْلَّامُعُ بِيَنَّةٍ بَصَائِرُهُ مُنْكَشَفَةٌ  
سَرَائِرُهُ مُتَجْلِيةٌ ظَواهِرُهُ مُغْبَطَ بِهِ أَشْيَاعُهُ، قَانِدٌ إِلَى الرَّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّي إِلَى  
النَّجَاهَةِ أَسْمَاعُهُ تَنَالُ حَجَّجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةَ وَعَزَائِمُهُ الْمُفَسِّرَةَ وَمَحَارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ، وَبَيْسَانَهُ  
الْجَالِيَةُ وَبِرَاهِينَهُ الْكَافِيَةُ، وَفَضَائِلَهُ الْمَنْدُوبَةُ وَرَخْصَهُ الْمَوْهُوبَةُ، وَشَرَائِعَهُ الْمَكْتُوبَةُ،  
الْلَّفْغَةُ (نَصْب) در آن چهار لغت است فتح نون باسکون صاد صنم نکون باسون صاد فتح

هر دو و آن بهمنی علامت و نشانه است مثل برقی که در زمین نصب گشته که مردم با آن راه را غلط نزوند ) و بلغایه یعنی تزدنون الاحکام الى سائر الناس و ذعمت یعنی ثمان گردید که شما موصوف باین صفات هستید بلکه از روی کذب و افترا مدعی هستید که ما امناء الله هستیم و احکام خدای را بردمیرسانیم ) اسماعه ای تلاوت و فن بعض النسخ استئماعه ) و عزائمه ای فرائضه ) بینانه ای محکمات القرآن ظاهره و بر اینه مؤکد لجمله ماقبله ) و فضائله ای سنته ) و رخصه ای الباهات که این شرایعه یعنی سائر احکامه مفروضة

ترجمه یعنی ای بندگان خدا شما محل او امر و نواهی پروردگارید و شما حاملان دین و وحی او هیباشید بر نفسهای خود امین خداوندید شماید که دین خدا را بدیگران ابلاغ میکنید و میرسانید خداوند است که در میان شما ضامن برحقی قرار داده و عهد و پیمان نامه ای برای شما فرستاده و خلیفه برشما گماشته و آن کتاب خدا است که میان حلال و حرام و خوانده شده ای است صادق و راستگو و نوری است افروزنده وضیائی است لامع و بصائر شما را یینسا کننده است آشکار سرائر قرآن برای شما منکشف است و ظواهر آن متجلی و آشکار پیروان قرآن مغبوطند ( یعنی مردم خواهش میکنند که چون پیروان قرآن باشند در فضیلت و حضرت مقام اینهار امیر ند ) پیروی قرآن بشر را بخوبشندی خداوند میکشاند استماع آن انسان را بنجات میرساند و وسیله رستگاری فراهم می آورد بواسطه قرآن است که حجج منوره خداوند ادرالک میشود و واجبات مفسرة اودر یافت میشود و مجرمات خداوند که بر ارتکاب آنها تحذیر فرموده میین و آشکار میگردد و دلائل ظاهره و بر این و فضائل مندوبه و رخصتهاي موهوهه و شرایع فرض شده او بواسطه قرآن آشکار میشود )

فاطمه چون از فضائل قرآن لختی بسرود بفلسفه احکام شروع فرمود و قالـت

فجعل الله الـإـيمـان طـهـيرـاً لـكـم مـن الشـرـكـو الصـلـاـةـ تـزـيـيـراً لـكـم عـنـ الـكـبـرـ ، والـزـكـاـةـ تـزـيـكـةـ لـلـنـفـسـ وـنـيـاءـ فـى الرـزـقـ وـالـصـيـامـ تـبـيـيـتاـلـلـاـ خـلـاـصـ وـالـحـجـجـ تـشـيـيـنـاـللـدـيـنـ وـالـمـدـلـ تـنـسـيـقاـ لـلـقـلـوـبـ ، وـطـاعـتـناـ نـظـامـاـ للـمـلـمـةـ وـإـمـامـتـناـ أـمـانـاـ مـنـ الـفـرـقـةـ وـالـجـهـادـ عـزـاـ لـلـاسـلـامـ ، وـالـصـبـرـ معـونـةـ عـلـىـ اـسـتـيـجـابـ الـأـجـرـ وـالـأـمـرـ بـالـمـعـرـوفـ هـصـلـاحـةـ للـعـامـةـ وـبـرـ الـوـالـدـيـنـ وـقـيـاـةـ عـنـ

السخط وصلة الأرحام هنمة للعدد ، والقصاص حقناللدماء ، والوفاه بالبذر تعرضا  
للمغفرة والملائيل والموازين تغييراللبعض والنهي عن شرب الخمر تنزيهها عن الرجس  
واجتناب القذف حجايا عن اللعنـة وترك السرقة إيجاباً للعفة وحرم الله الشرك إخلاصاً  
له بالربوبية فاتقوا الله حق تقاته ولا تموتون إلاؤتتم مسلمون وأطيعوا الله فيما أرسـكم  
به ونهاكم عنه إنما يخشى الله من عباده العلماء .

اللغة النساء اسم مكان او مصدر مبني اي يصير سبيلا لكتـرة المدد و الاولاد والشـائر و  
التـعرـيفـين تجعل الشـئـيـ عـرـضاـ للـشـيـ يـعـنـي يـقـعـ فيـ مـعـرـضـ المـغـفـرـةـ)ـ والـبغـسـ التـقـصـ والـقـذـفـ الرـمـيـ

ترجمه يعني خداوند ه تعال ايمانرا برای شما تطهیر از شرك و بت پرستي قرار  
داده و نماز را برای تنزيه از كبر و هنيـت و زـکـوـةـ رـاـ برـايـ تـزـکـیـهـ نفسـ وـ زـیـادـیـ درـ رـوزـیـ  
و روزه را برای حصول اخلاق استوار داشته و حـجـ بـیـتـ اللهـ رـاـ برـايـ اـعـلـاـيـ دـینـ  
واستحڪام آن وضع نمود وعدل را برای تأليف قلوب و طاعت ما خانواده پيغمبر را برای  
انتظام ملت و امامت مـاـهـلـ بـیـتـ رـاـ برـايـ اـیـمـنـیـ اـزـ اـخـتـلـافـ وـ فـرـقـتـ وجـهـادـ رـاـ برـايـ  
ارجمـندـیـ اـسـلـامـ وـ صـبـرـ رـاـ برـايـ عـوـنـ اـسـتـیـجـابـ اـجـرـ دـاـمـرـ بـعـرـوـفـ رـاـ برـايـ مـصـالـحـ عـاـمـةـ  
مرـدـ وـ نـیـکـیـ بوـالـدـینـ رـاـ برـايـ دورـیـ اـزـ غـضـبـ خـدـاـونـدـ وـ صـلـهـ اـرـحـامـ وـ پـیـوـسـتـگـیـ برـاقـارـبـ  
را برای زـيـادـ شـدـنـ عـدـ وـ قـصـاصـ رـاـ برـايـ حـفـظـ خـوـنـهـايـ هـرـدـمـ وـ وـفـايـ بـنـدـ رـاـ برـايـ  
رسـيدـنـ بـعـفـرـتـ وـ تـامـ پـيـمـودـنـ کـيـلـ وـ وزـنـاـ برـايـ حـفـظـ اـموـالـ اـزـ تـقـصـ وـ کـمـيـ وـ نـهـيـ  
ازـ شـربـ خـمـرـ رـاـ برـايـ دـوـزـیـ اـزـ رـجـسـ وـ پـلـیـدـیـ وـ اـجـتـنـابـ اـزـ قـذـفـ رـاـ برـايـ دورـیـ اـزـ  
اعـلـمـ وـ تـرـكـ سـرـقـتـ وـ دـزـدـيـرـاـ برـايـ حـصـولـ عـفـتـ وـ شـرـكـ رـاـ حـرـامـ فـرـمـودـ برـايـ آـنـکـهـ بـنـدـگـانـ  
اعـلـمـ خـودـ رـاـ خـالـصـ کـنـنـدـ برـايـ خـدـاـونـدـ بـوـيـتـ اـوـپـسـ اـيـ مرـدـ اـزـ خـدـاـيـ خـوـيـشـ بـتـرـسـيـدـ  
وـ تـقـوـیـ رـاـ آـنـطـوـرـ کـهـ سـزاـوـارـ اـسـتـ شـعـارـ خـوـدـنـمـاـيـدـ وـ کـارـیـ کـنـیدـ کـهـ اـزـ دـنـبـیـ بـدـرـنـوـیدـ  
مـکـرـ آـنـکـةـ مـسـلـمـانـ باـشـیدـ وـ دـرـ آـنـچـهـ خـدـاـونـدـ بـشـمـاـ اـمـرـ فـرـمـودـ وـ بـیـالـ آـنـ نـهـیـ نـمـودـهـ  
اطـلاـعـ کـنـیدـ وـ فـرـمانـ بـرـدارـ باـشـیدـ هـمـاناـکـهـ عـلـمـاـ وـ دـانـشـمـدـانـ اـزـ خـدـاـونـدـ تـرـسـانـدـوـبـسـ)  
فـاطـمـهـ ذـهـراـ سـلامـ اللهـ عـلـيـهـاـپـسـ اـزـ اـيـنـکـهـ پـارـهـ اـزـ فـلـسـفـهـ اـحـکـامـ رـاـ بـیـانـ نـمـودـ درـ مقـامـ اـحـتجـاجـ  
بـرـآـمـدـ وـ بـمـخـاطـبـهـ آـنـاـ فـرـمـودـ

أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنِّي فاطمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٍ ، أَقُولُ عُودًا وَبِدَاءً ، وَلَا أَقُولُ مَا  
أَقُولُ غَلَطًا وَلَا فَعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا لَقَدْ جَاهَ كُمْ رَسُولُ مَنْ أَنْفَسَكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنْتُمْ  
حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَعْزَّزُ وَهُوَ تَعْرِفُهُ تَجْدُوهُ أَبِي دُونْ نَسَاءِ كُمْ ،  
وَأَخَا إِبْنَ عَمِّي دَوْنَ رَجَالَكُمْ وَلَنِسَمِ الْمَعْزِي إِلَيْهِ فَبِلْغَ الرَّسَالَةَ صَادِعًا بِالنَّذَارَةِ  
هَاتَلَانْ عَنْ مَدَرَّجِهِ مَشْرِكِينْ ، ضَارِبًا بِنَجْهَمْ وَآخِذًا بِأَكْظَامِهِمْ ، دَاعِيًّا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ  
بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِدَةِ الْحَسَنَةِ يَكْسِيرُ الْأَصْنَامِ وَيَنْكِبُ الْهَامَ حَتَّى اتَّهَمَ الْجَمْعَ ، وَلَوْا  
الدُّرْبُرَحْتَى تَفَرَّى لِلَّلَّيْلِ عَنْ صَبْحَهِ وَأَسْفَرَ الْحَقَّ عَنْ حَضْهَهِ وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ وَخَرَسَتِ  
شَنَائِشَقِ الشَّيَاطِينِ وَطَاحَ وَشَيَطَ النَّفَاقِ وَانْحَلَّتْ عُقَدُ الْكُفَّرِ وَالشَّقَاقِ وَفَهِمْ بِكَلْمَةِ  
الْإِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْنِ الْخَيْمَاصِ

اللغة عود او بدأ يعني اولاً و اخرأ شططاً يعني خلط و دور شدن اذ حق عزيز اي صعب  
يعني دشوارى است عنتم من هنت وهو الزنا و الفجور و الفرار و الفساد والوقوع في امر شاق )  
صادعا من صدع ومنه خاص مع بياتور اي أحكم بالعنق وفرق بين العق و الباطل( النذاره الاعلام  
على وجه التحريف) مدرج اسم مكان يعني المسلح ) تبعهم اي وسط لهم وتبיע معظم المشتى و هو اليه )  
اكمالم جمع كظم بالتعريف على وزن فرس وهو مخرج النفس و امنه اخذ بيكظمه اي بعلقه يكتب و  
في بعض النسخ ينكس وهو القا الرجل على رأسه يعني روساه مشركين بغالك هلاك انداخت ) والهام  
جمع الهمامة وهو مقدم الرأس تفرى اي اشتق فراء يفرى به شقة فاسدا اوصالها - اسفر اي اضاء - زعيم  
سيد القوم - و شفاقت جمع شفقة بالكسر و هو شيء ، كالربه ينحرجهما البعير من فيه اذا هاج -  
وطاح اي هلك و شبيط كاميير مأخوذ من شظط و منه قولهم شظطت الجوالق اذا شدلت عليه  
شظاظته و هي المود يشد الذي به الجوالق و المراد هنا اولى الشرور و الرذائل - نفر يعني  
الجماعه والبيض جمع ابيض والعصايس خلو البطن من الطعام و المراد هنا هم اهل بيت رسول الله  
صلی الله علیہ و آله

ترجمة فاطمه بانك برداشت که ای مردمان اینک منم فاطمه دختر محمد بن علی<sup>رض</sup>  
آن سخن که اول میکویم هم در آخر بـدان آعادت مینمایم و از دراگلوطه سخن نمی  
رانم و آنچه میکنم در طلب فدک بیرون حق کار نمیکنم و دروغ نمیز نم همانا پیغمبری

از نوع بشر همانند شما از در رافت و رحمت بسوی شما آمد اگر بجوانید اصل و نسل اورا میدانید که او پدر من است نه پدر زنان شما و برادر پسرعم من است نه پسرعم مردان شما چه نیکو نسبتی است نسبت با محمد و آنحضرت ابلاغ رسالت فرمود و بی فرمان ازرا بیم داد و از شیمت مشرکین روی بر تافت و شمشیر در پس گردنهای کفار و مشرکین بندهاد و گلوی ایشان را فشار داد و بشاه را هاشريعت و موعظت دعوت فرمود اصنام را در هم شکست و بسر در انداخت چند که کافران پشت دادند و روی بهزیمه ت نهادند تا پهلوی ظلمت را چاک زد و بامداد اسلام را از شب تاریخ شرک آشکار ساخت پس حق ظاهر شد و ذعیم دین کویا گردید و شفشه شیطان باز جای خزید پس هلاک شدند کار کنان نفاق و گشوده شد بندهای کفر و شفاق و قفوه گردند مردمی گرسنه و سفید نامه بکلمه اخلاق (یعنی اهل بیت چون در روایتی وارد شده فی نفر من البيض الخامس اذهب الله عنهم الرجس و طهيره چون فاطمه زهراء الختی معرفی مقام خود و پدرش وزحمات اور ابرای ترویج دین شرح داد حضار مجلس را باین کلمات مخاطب ساخت و كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنْ النَّارِ، مُذَقَّةُ الشَّارِبِ، وَنَزَةُ الطَّالِمِ وَقَبْسَةُ الْمَجَالِنِ وَمَوْطَأُ الْأَقْدَامِ، تَشْرِيْبُونَ الطَّرَقَ وَتَقْتَائِونَ الْوَرَقَ، أَذْلَالَةُ خَائِفِينَ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفُوكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ فَأَنْقَذَكُمُ اللَّهُ تَبَارُكَ وَتَعَالَى بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ الْتَّنِيَا وَالْتِي وَبَعْدَ أَنْ مُنْيَ بِهِمُ الرَّجَالَ وَذُؤْبَانَ الْعَرَبِ وَمَرْدَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ كَلَمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَاهَا اللَّهُ أَوْ نَجْمَ قَرْنَ لِلشَّيْطَانِ وَفَغَرَتْ فَاغِرَةً مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهْوَتِهَا فَلَا يَنْكَفِي، حَتَّى يَطْأِصْمَاحَهَا بِأَخْمَصِهِ، وَيُخْمَدْ لَهُمَا بَسِيفَهِ مَكْدُورًا فِي ذَاتِ اللَّهِ مَجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ لِيَهُ اللَّهُ مَشْمَرًا نَاصِحًا مَجْدًا كَادِحًا وَأَنْتَمْ فِي رَفَاهِيَةِ مِنَ الْعِيشِ وَادْعُونَ فَاكِهُونَ آمِنُونَ تَرْبِصُونَ بِنَا الدَّوَافِرَ، وَتَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ، وَتَنْكَصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ، وَتَقْرَوْنَ عِنْدَ

الْقِتَالِ .

اللغة شفای طرفه یعنی کنار جهنم) مدقق بضم الاول و سکون الثاني على فعله الشربة من اللین المزوج بالما (وهنا كتابة عن الفلة) نهزة بفتح الاول و سکون الثاني بمعنى الفرصة والمراد هنا محل

الفرصة) وقبه<sup>۲</sup> بضم الاول وسکون الباء وفتح السين من قبس وهو شعلة النار ) وموطاً الاقدام مثل  
يضرب لن وقع في ذلة وصار مغلوباً الطرق ماء مخلوط به بول البعير كنایة عن ضيق المعیشه وردامة  
المشرب وألماء كل تفتقنون من الفت وهو علف الدواب ( خاشین من خسا على وزن ضرب بمعنى البعد  
كنایة عن خمول ذكرهم وعدم الاعتناء بشأنهم ) تتحطفهم من خطف اى يستلهم والخطف اخذ الشئ  
خفية ) مني على صيغة المجهول بمعنى اتبلي است البهم بالضم جمع البهنة و هو المجهول الذى  
لا يعرف والمراد هنا شجعان الرجال ) نجم اى ظهر ( قرن کنایة عن الطائفه ) تفتر اى فتحت فاقرة الدهاهة  
والمراد انه كلما اراده طائفه من المشركين او عرضت لم داعية فتفاخه اى بعث عليا (ع) وعرضه  
لله ما لك ( لهواتها جمع لهات وهي اللحمة في القصي سقف الفم ) لا يتكلفا اى لا يرجع ) صاخ بالكسر  
سوراخ گوش را گويند ) باخصه منه اخص الراحة و آن کفت دست را گويند کنایه ازشدت قهر و غلبه  
بر دشمن میباشد ) مکبود امن الکدو هو والتسب ) مشمرا من شمر ثوبه اى رفعه ليغفل عليه حتى وصل الى  
ما يربد ) کادحا اى بالغ في السن والعمل ) وادعون اى ساكنين في بيتكم ) فاكمون اى تشغلوں بنقل  
القصص والاشعار والزجاج ( والفاکهه ماينشكه به الانسان اى تینم باکله ) تر بصون اى تتظرونون )  
الدواړي الحوادث ) ( وتتوافقون من و کف وهو البيل والمراد هنتميلون و تواجهون الى اسماع الاخبار )  
و تنکمهن اى ترجرن ) النزال البارزه في الحروب

ترجمه هه يعني شمامرد عرب بسبب شرك و کفر بر لاب وادي و گودال جهنم بودید  
و از غایت قلت و ذات بمنزله شربت آبي بودید که تشننه بیاشامد و یاچون لقمه ای که  
شخص گرسنه بدو دست یابد و یاچون پاره آتشی که شخصی باشتاب خواسته باشد از  
آن اقتباس کند او را بر باید شماید که لکد کوب مردمان قوى بـودید و آب متعفن  
مخلوط با بول و سر گین شتر راهی آشامید بود و پوست بزهای دباغی نشده یا برک درخت  
را برای خوش قوت مینمودید و در هنته درجه خواری بزنندگی ادامه میدادید و ترس  
آن داشتید که مردم شمار الا زاطراف در را بایند ولی خداوند به بر کت هحمد لله رب العالمين شما  
را از شر آنها نجات داد بعد از آزار و شکنجه و مصائب بزرگ و کوچك کم شما را دامن  
گیر شده بود و در دست شجاعان و گرگان عرب گرفتار و مبتلي بودید در کفس را کشان  
و مرده اهل کتاب زبون و خوار گردید بید هر زمان که آتش حرب و جنگ راهی افروختید  
خداوند اور اخا موسی مینمود و در هر وقتی که شاخی از شیطان ظاهر میشد و یا فتنه عظیمی  
از مشرکین دهن باز مینمود برادر خود امیر المؤمنین را در دهان ایشان میانداخت و از

جنگ بر نمی‌گردید تا حرب خود را بر زمین نمی‌انداخت و سر اورا در زیر پای خود نمی‌نهاد و آتش فتنه و فساد ایشان را بسیار ذوالقار خاموش می‌کرد و در راه رضای خداوند متعال خود را بتبعت می‌انداخت و در اطاعت امر خداوند اهتمام نمی‌نمود و همیشه بر سو لخدا نزدیک بود و از او جدا نمی‌گردید و در میان اولیاء و دولت خداوند از همه بالاتر و سید ایشان بود دامن همت خود را در اطاعت خدا بر کمر زده بود خیرخواه خلائق بود و در نصیحت بردم کمال کوشش وسیعی را مبذول میداشت و خود را در این راه بمشقت می‌افکند ولی در تمام این احوال شما در عیش و خوشی بسر می‌بردید و در مهدایمنی متفعم و خوش بودید و از برای ما انتظار بلاها و فتنه را می‌کشیدید و متوقع اخبار وحشت آور و ارجیف بودید و چون جنگی پیش می‌آمد خود را از آن کنار می‌کشیدید و پهلوتی مینمودید و در هنگام حرب و ضرب پشت بدشمن می‌کردید و فرار را بر قرار اختیار مینمودید) چون فاطمه زهراء الختی در نکوهش مهاجر و انصار از پستی ورزالت و دزلت و خواری و خوف و وحشت و کفر و ضلالت ایشان بسرورد و پاره‌ای از خدمات شوهر عالم مقدارش حیدر کرا بر شرح فرمود خواست رجوع آنها را از هدایت بضلالت بعد از رسوا لخدا الله ثابت بفرماید که از شاه کشور دین امیر المؤمنین دست شستند و بعجل سامری گرویدند فلذان فرمود

فَلِمَّا اخْتَارَ اللَّهُ النَّبِيَّهُ دَارَ أَنْبِيَاءَهُ وَمَأْوَى أَصْفَيَاَهُ ظَهَرَ فِيمَكَ حَسِيْكَةُ النَّفَاقِ  
وَسَمِلَ جَلِبابُ الدِّينِ وَنَطَقَ كاظِمُ الْغَاوِينَ وَنَبَيَّغَ خَامِلُ الْأَقْلَيْنَ وَهَدَرَ فِينَقُ الْمُبَطَّلِيْنَ،  
فَخَاطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ وَاطَّالَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مِغْرِزَهُ هَاتِنَا بِكُمْ، فَأَلَفَّا كُمْ لِدَعْوَتِهِ  
مُسْتَجِيْبِينَ وَلِغَيْرَةِ فِيهِ مُلاَحِظِيْنَ نَمَّ أَسْتَهْكَمْ فَوْجَدَ كُمْ خَفَافًا وَأَحْشَكَمْ فَأَلْفَاكِمْ غَضَابًا  
فَوَسَعْتُمْ غَيْرَ إِبْلِكُمْ وَأُورَدْتُمْ غَيْرَ شَرِبَكُمْ هَذَا وَالْمَهْدَ قَرِيبُ وَالْكَلْمَ رَحِيبُ وَالْجَرْحُ لَمَا  
يَنْدَمِلُ وَالرَّسُولُ لَمَّا يُقْبِرُ ابْتِدَارًا زَعْمَتْ خَوْفُ الْفَتَنَةِ إِلَّا فِي الْفَتَنَةِ سَقَطُوا، وَإِنْ جَهَنَّمُ  
لِمَحِيطَةٍ بِالْكَافِرِيْنَ فَهَيَّهَاتِ مَنْكُمْ وَكَيْفَ بِكُمْ وَأَنَّى تَؤْفِكُونَ وَكِتَابُ اللَّهِ يَنْ أَظْهَرَ كُمْ  
أَمْوَرَهُ ظَاهِرَهُ وَأَعْلَامَهُ باهِرَهُ وَزَوَاجَهُ لَائِحَهُ وَأَوْامَرَهُ وَاضْحَى قَدْخَلَفَتُمُوهُ وَرَاهُ ظَهُورُكُمْ  
أَرْغَبَةُ عَنْهُ تَرِيدُونَ أَمْ بَغِيرِهِ تَحْكُمُونَ بَشَّسُ الظَّالِمِيْنَ بَدْلًا وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامَ دِينًا

فلن يُقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين . ثمَّ لم تلبثوا إلَّا رَيْثَ أَنْ تَسْكُنَ نَفْرَتَهَا يَسِّاسُ قِيادَهَا ، ثُمَّ أَخْذَتْهُمْ تُورُونَ وَقَدْتَهَا وَتَهْبِجُونَ بَحْرَتَهَا وَتَسْجِيَّبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوَى وَاطْفَاءُ أَنوارِ الدِّينِ الْجَلَى وَاهْمَادُ سُنْنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ تُسْرُونَ حَسْوَأَ فِي ارْتِقاءِ وَتَمْشِونَ لِأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ فِي الْخَمْرِ وَالضَّرَاءِ وَنَصِيرُ مَنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزْمِ الْمُدْنِيِّ وَوَخْرِ السَّنَانِ فِي الْحَشَا

**اللغة حسيكة على وزن فيلة من حسك وهو المداوة والنفاق** سل. اي خلق يعني كنهه شد) جلباب هنا يعني الرداء (كاظم) هنا يعني الساكت يعني بنطق آمدند گراهاه (نيخ اي ظهر) هدر کردا نيد شتر صدای خودشرا در گلو (نيق الفعل لسترم من الابل لا يؤذى ولا يربك لكرامته و الغطر بالتحريث الاشراف على الهالات) مفرز کښبر محل الاختفاء (الفره بکسر الفين المعجمة الخدعة) ملاحظين يعني مراعات کشته (استنهض اي امره بالقيام) خفافا اي مسرعين الى اجابته (احشكم اي اغضبككم) فوسمت من الرسم وهو الملامه والانر ) والكلم بفتح الكاف وسكون اللام العرج ) الربح (السعه وما كان يتابع عن اخذ ماليس لهم من الغلابة وميراث النبوة ) تؤكين اي تصرعون وكتاب الله جملة حالية ( دیت يعني المقدار ) نفترتها اي فرارها ) يسلس اي سهل انتقادها ) تورون اي تستخرجون و كانت العرب تقدح بعودين تحك باحداها على الاخر) يعني شروع کردید که بیرون آورید شعله آتش ) ترسون ضد الاعلان (حسوا شرب المرق (ارتفاع من الرغوة) کف شبر را کویند وابن مثلی است میان عرب برای کسیکه میخواهد ازا ) کند بمردم که من افع بغير میرسانم وحال آنکه در باطن نفع خودرا طالب است (خمر) کفرس ماواراك من خرف او شجر او جبل ) الضراء) بالضاد المعجمة المقوحة والراء الخفقة الشجر المختلف في الوادي والخبر والضراء کنایة عن اعراض المناقين من آل الرسول (ع) المدى جمع مدبه بضم الميم وهي السكينة والشفره حز المدى قطع الشئي من غير ابابة وخزال سنان الطعن بالرمح

ترجمه چون خداوند هتعال پیغمبر خودرا بسرای دیگر تحویل داد واری که حشمت او را در دارانیباء و اصفیانهاد خصوصیتی که در خاطر از در نفاق پنهان داشتید آشکار ساختید و کنه و فرسوده شد حجاج حشمت دین و سخن سرای شدند اخترسان گمراه و شعر سروندند یا و گیان هرزه درای و بازک بر آورد باطل کشته سخن حق چون شتر پرداره دم فشانی کرد وبصدا و آراز در آمد در عرصات و میدانهای شما و شیطان سر



بر مصائب وضرر های شما که هانند کسیکه با کار دو نیزه اورا پاره کنند و چهاره نداشته باشد صبر هیکنیم و از در نفاق چنان که فرماید تسریون حسوافی ارتقاء پوشیده هینو شیده شیرا در زید و کار را دیگر گونه نمودار هیکنید و بالهیئت بیغمیر بطريق خدعا و نیرگ میروید و صبر ما بر مصائب شما همانند حدود کار دوستان نیزه در دل و جگر کار میکنند) فاطمه زهر اسلام الله علیهمَا تابعینجا باین کلماتیکه رخنه در آفاق ارضین و سماوات مینماید اثبات غصب خلافت نمود و ارتداد آنها را از دین ثابت فرمود اکنون بمحکمه و قضوت پرداخت و فرمود

ثُمَّ أَنْتُمُ الْأَنْ تَزَعَّمُونَ أَلَا إِرْثُ لَنَا أَفْحَكُمُ الْجَاهْلِيَّةَ تَبْغُونَ مَنْ أَحْسَنَ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يَوْقُونَ أَفَلَا تَعْلَمُونَ بِلَى تَجْلِي لَكُمُ الْشَّمْسُ الضَّاحِيَةُ أَنِّي أَبْنَتُهَا الْمُسْلِمُونَ أَغْلَبُ عَلَى ارْتِينِتِهِ يَابْنُ أَبِي قَحَافَةَ أَنِّي كِتَابُ اللهُ أَنْ تَرَثُ أَبَاكُمْ وَلَا أَرْثُ أَبِي ، لَقَدْ جَئْتُ شَبَيْتاً فَرِيَّا أَفْمَلِي عَمَدِي تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللهُ وَنَبِذَّتُمْ وَرَاءَ ظَهُورِكُمْ إِذْ يَقُولُ : « وَوَرَثَ سَلِيمَانَ دَادَهُ » وَقَالَ فِيمَا اتَّقَصَّ مِنْ خَبْرِ يَحْيَى بْنِ زَكْرِيَّاً : « إِذْ قَالَ رَبُّهُ لَهُ مِنْ لَدْنِكَ وَلِيَّا بِرْتُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ » وَقَالَ : « وَأَوْلَوا الْأَرْحَامَ بَعْضَهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ » وَقَالَ : « يَوْصِيكُمُ اللهُ فِي أَوْلَادِكُمُ الْمَذْكُورِ مِثْلَ حَظِّ الْأَنْتِيَنِ » وَقَالَ « إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقَّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ » وَزَعَمْتُ أَنْ لَا حَظَ لِي وَلَا إِرْثٌ مِنْ أَبِي وَلَا رَحْمٌ يَبْتَلِنَا أَفْخَصَّكُمُ اللهُ بَآيَةً أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِي أَمْ هَلْ تَقُولُونَ أَهْلَ مَلْتَنِي لَا يَتَوَارَثُانَ وَلَسْتُ أَنَا وَأَبِي مِنْ أَهْلِ مَلْتَنِي وَاحِدَةً أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخَصُوصِ الْقُرْآنِ وَعَمَومِهِ مِنْ أَبِي وَابْنِ عَمِّي فَدُونَكُهَا مَحْظُومَةً مَرْحُولَه تلقاك يوم حشرك فنعم الحَكْمُ اللهُ وَالْزَعْيمُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالموعد القيمة وعند الساعة مانخسرون ولا ينفعكم إذ تندهون ولكل نباء مستقر وسوف تعلمون من يأتيه عذاب يخزيه ويحل عليه عذاب مقيم .

اللغة فريا من الفريه وهو الكذب ) حظوظ بالغاء البهينة والظاء المعجمة الساكتة الكاتبة المنزلة ) محظوظة بالغاء المعجمة اسم مفعول من الخطاطم وهو زمام الناقه كما ان مرحوله ايضا اسم مفعول من رحل الناقه وهذا تشبيه لطيف يعني اين فدك در تصرف من بود و مر اعماضي ببودو كسيرا

دراو حق وادعای درکار بود همانند شتر ذین کرده که صاحبیش بر او سوار و زمام آنرا در دست دارد و او را به رجا بخواهد میراند)

ترجمه شما الان گمان میکنید که هارا از نیست آیا بسته جاهلیت میروید  
 و دین جاهلیت طلب میکنید کیست بهتر از خدای تعالی از برای حکم از برای کسانی که  
 بخدا ایمان دارند آیا نمیدانید ما ارت داریم همانا میدانید و ما نند خورشید تابان در  
 وسط روز برشما روشن است هان ای مسلمانان من فاطمه دختر پیغمبرم آیا من مغلوب  
 شوم در اخذ ارت خویشتن و دیگران ارت هرا ما خود دارند ای پسر ابو قحافه آیا در  
 در کتاب خدا مسطور است که تو از پدر خود ارت میری و من از پدر خود ارت نمیرم  
 عظیم و عجیب حکمی آورده ای و بر کتاب خدا دروغ بسته ای آیا داشته و فهمیده  
 قرآن را متوجه ساخته ای و اپس پشت اندخته ای شما حاجت میتراند که انبیار ارت نیست  
 فراموش کردید که خداوند در قرآن میفرماید و ورث سليمان داود یعنی ارت بر سليمان  
 از داود و در خبری حیی بن ذکریا میفرماید که ذکریا عرض کرد الهی هر افرزندی بخش  
 که از من ارت به برد و نیز از آلیعقوب اخذ میراث کند و نیز در قرآن کریم مسطور  
 است که خویشاوندان صاحب رحم بعضی اولانند بعضی و نیز مسطور است که خداوند  
 وصیت میکند شمارا در حق اولاد شما که بهره پسر مساوی دودختر است و همچنان فرموده  
 است که اگر مالی تر که آنها باشد وصیت برای والدین و خویشاوندان بطور معروف  
 سزاوار است بر پرهیز کاران و گمان میکنید که حظی و نصیبی از برای من نیست وارنی  
 از پدر نمیرم و رحم و قرابت با پدر ندارم آیا مخصوص کرده است خداوند شما را به  
 آیتی از آیات که ارت بیرید و ارت بگذارید و پدر را از آن آیت بیرون کرده است یا  
 آنکه میگویند اهل دو ملت از یک دیگر میراث نمیرند و من و پدر ازاهـل ملت  
 واحده نیستیم آیا پدرم مسلمان است و من کافر میراث مسلمان را بکافر نمیگذارید  
 آیا شما داناترید بخصوص و عموم قرآن از پدر من و پسرعم من اکنون این فدک و این  
 خلافت شتر را ماند که مهار کرده ازاو بالان برنهاده بی دافع و مانعی ماخوذ دارید  
 (یعنی ای پسر ای قحافه این شتر یکه از دست ها بقهه و غلبه گرفتی بامهار و بالان

بدون معارض و منازع بکیر) و مالک باش (مرادف دک و خلافت است) در روز حشر ترا ملاقات میکند و خداوند نیکو حکم کننده است و محمد نیکو داد خواه میباشد و عده گاه ما و شما قیامت است و آنانکه بر باطل اند در آن روز زیان کار خواهند گردید و پوشیمانی شمارا نفع ندهد و هر چیزی را زمانی است که در آن زمان واقع خواهد شد و عنقریب میدانید که عذاب خوار کننده بر چه کس وارد میاید و عذاب ابدی بر که حلول میکند ) فاطمه زهراء السلام الله علیها چون از محکمه قضائی فارق شد و اثبات فرمود ظالم و طغیان غاصبین فدک و خلافت را دروغ آنها را از قرآن آشکار ساخت

سپس روی باهم اجر دانصار نمود و از ایشان طلب نصرت فرمود و قالـت  
 يامعشر الفتية وأعضاد الملة وأنصار الإسلام ما هذه العجيبة في حق والسنـة عن  
 ظلامتى أما كان رسول الله ﷺ أبى يقول : الـأمر، يـُحـفـظـ فـى ولـدـهـ سـرـعـانـ ماـ أحـدـتـمـ  
 و عـجلـانـ ذـإـهـالـةـ وـلـكـمـ طـاقـةـ بـماـ أحـاـوـلـ وـقـوـةـ عـلـىـ ماـ أـطـلـبـ وـأـزـاـوـلـ أـتـقـلـوـنـ مـاتـ مـحـمـدـ  
 ﷺ فـخـطـبـ جـلـيلـ اـسـتوـسـعـ وـهـيـهـ وـاسـتـهـرـ فـتـقـهـ وـانـفـقـ رـتـقـهـ وـاـظـلـمـتـ الـأـرـضـ لـغـيـبـهـ  
 وـكـسـفـ النـجـومـ لـمـصـيـبـتـهـ وـاـكـدـتـ الـآـهـالـ وـخـشـعـتـ الـجـبـالـ وـأـضـيـعـ الـجـرـيمـ ،ـ وـاـزـيـلـاتـ  
 الـحـرـمـةـ عـنـدـمـاـنـهـ قـتـلـاـكـ وـالـهـ النـازـلـةـ الـكـبـرـيـ وـالـمـصـيـبـ الـعـظـمـيـ لـاـ مـثـلـهاـ نـازـلـةـ وـلـاـ باـقـةـ  
 عـاجـلـةـ أـعـلـنـ بـهـاـ كـتـابـ اللهـ جـلـ نـزـأـهـ فـىـ اـفـيـتـكـمـ وـفـىـ مـسـائـكـمـ وـمـصـبـحـكـمـ هـتـافـأـوـصـرـ اـخـاـ  
 وـقـلـادـةـ وـأـلـحـانـاـ وـلـقـمـلـهـ ماـ حـلـ بـأـنـيـاـهـ وـرـسـلـهـ ،ـ حـكـمـ فـصـلـ وـقـضـاءـ ،ـ حـتـمـ «ـ وـمـاـ مـحـمـدـ  
 إـلـاـ رـسـوـلـ »ـ قـدـ خـلـتـ مـنـ قـبـلـهـ الرـسـلـ أـفـيـنـ مـاتـ أـوـقـتـ اـنـقـلـبـتـ عـلـىـ اـعـقـابـكـ وـمـنـ يـنـقـلـبـ  
 عـلـىـ عـقـيـبـهـ فـلـنـ يـضـرـ اللـهـ شـيـئـاـ وـسـيـجـزـىـ اللـهـ الشـيـاـرـىـنـ »ـ إـيـهـاـ بـنـىـ قـيـلـةـ هـضـمـ تـرـاتـ  
 أـبـىـ وـأـنـتـ بـمـرـأـىـ مـنـىـ وـهـسـمـعـ وـمـنـتـدـىـ وـمـجـمـعـ تـلـبـسـكـمـ الدـعـوـةـ وـتـشـمـلـكـمـ الـحـيـرةـ  
 وـأـنـتـ ذـوـ الـمـدـ وـالـعـدـةـ وـالـأـدـاـةـ وـالـقـوـةـ وـعـنـدـكـمـ السـلاـحـ وـالـجـسـنةـ توـافـيـكـمـ الدـعـوـةـ فـلـاـ  
 تـجـبـيـونـ وـتـأـيـكـمـ الـصـرـخـةـ فـلـاـ تـغـيـرـونـ وـأـتـمـ مـوـصـفـوـنـ بالـكـفـاحـ مـعـرـفـوـنـ بـالـخـيـرـ وـالـصـلـاحـ  
 وـالـنـجـيـبـةـ الـتـىـ اـنـجـيـتـ وـالـجـيـرـةـ الـتـىـ اـخـيـرـتـ ،ـ قـاتـلـتـمـ الـعـربـ ،ـ وـتـحـمـلـتـ الـكـدـ وـالـتـعبـ  
 وـنـاطـحـتـ الـأـمـ ،ـ وـكـافـحـتـ الـبـهـمـ ،ـ فـلـاـ تـبـرـحـ أـوـ تـبـرـحـ ،ـ نـأـمـرـكـ فـتـأـمـرـونـ حـتـىـ إـذـادـارـتـ  
 بـنـارـ حـيـ الـإـسـلـامـ ،ـ وـدـرـ حـلـبـ الـأـيـامـ ،ـ وـخـضـعـتـ نـعـرـةـ الـشـرـكـ ،ـ وـسـكـنـتـ فـورـةـ الـإـفـكـ  
 وـخـدـعـتـ نـيـرانـ الـكـفـرـ وـهـدـأـتـ دـعـوـةـ الـهـرجـ وـاستـوـنقـ نـظـامـ الدـينـ

**اللغة النبيرة من النفر و هو الذي يشير بيته والمراد هنا غض البصر عن الحق - والستة:**  
**اول النوم -**الظلام ما اخذه الظالم فطلبية - سرعان و عجلان اسم فعل بمعنى سرع و عجل - ذاهلة  
**بكسر المهمزة دسم اللحم و هو جملة حالية، مثل مشهور لمن له اهلية في اخذ الحقوق عن الظالم -**  
**احاول بصيغة المتكلم اي اقصد - اذ ااول من المزاولة بمعنى الارادة - وهبة اي خرقه واستنهر فتنه**  
**اي: اتسع خرقه و انشق و الرتق ضد الفتن و الصماير المجرورات راجمة الى الخطب - أكدت اي**  
**بخلت و قلت خيره - نازلة: الحوادث الشديدة - باعفة: الدهمية - افنيتكم اي في دار كل واحد منكم**  
**اما بالضم اسما مصدر للمسماه حكم فصل اي حكم مقطوع - ايهها بمعنى هيئات - قيلة اسم ام الاوس**  
**والغزرج - منتدى اي المجلس - الكفاح مصدر كفاح كثيناً وهو العداوة كافح القوم اعدائهم اي استقبلوهم**  
**في حرب بوجوههم ليس دونها ترس - والنجيبة كالهمزة بمعنى الكريم وفي بعض النسخ بالغاء المعجمة**  
**ناطعتم من نطق اي حاربتم الام بالبعد والاهتمام كافتعم اي تعرضتم لدفع العدو من غير ضف -**  
**البهم كمرد جمع بهمة وهو الرجل الشجاع - فتأمرون وفي بعض النسخ فتأترون - خضعت اي سكنت -**  
**نفرت بمعنى فارت - استونق انتظام الشيمي .**

**ترجمه: فاطمه زهر اسلام الله عليه بانك برداشت که اي جماعت جوانان اي پيشوايان**  
**ملت خير الانام اي انصار دين و آئين اسلام اين تفافل و تواني چيست و اين بي اعتنائي در**  
**ظلمه من از چه راه باشد مگر نشينيد يدازرسoul خدا وَالْمُؤْمِنُونَ پدر من که فرموده مرديرا**  
**در فرزندش باید احترام کرد که آن فرزند را نیکو بدآرید بجهت احترام پدرش**  
**چه بسيار زود کرد يد آنچه کرد يد و بهو اي نفس خويش عجلت نموديد و حال آنکه**  
**شما دردفع اين ظلم که بر من وارد شده توانييد آنچه من در طلب حق خود خواستارم**  
**بمز بر گردانيد آيا چنان ميدانيد و ميگوئيد که محمد رسول خدا فوت شد و اين امر**  
**محتصري بود لا والله اين خطبني فظبيع ومصبيتي بزرگ و نلهه اي وسیع بود که هیچ اندازه**  
**براي خرق آن بذست نشود و هیچ رتفتی بهندسه اين فتنه بر نيايد جمانرا در غيبيت او**  
**ظلمت فرو گرفت و ستار گان در اين مصبيت تاريک گردید و اميدههای مردم تبديل بنا**  
**اميدي شد و کوههای عالم خاشع و متزلزل گردید حریم و حرمت پیغمبر را حشمت**  
**نماند سو گند باخدای اين نازله کبری و اين مصبيت عظمی بود که هانند آن حادته و**  
**داهیه اي دیده نشده همانا کتاب خدا را در خانه اي خود بامدادان و شامگاهان تلاو**

کردید و اصحاب قرائت آنرا نمودید و بجهر و اخفات آنرا میخوانید و مکشوف داشتید که بر آنیای سابقین و رسول پیشین آزمای حکم و قضای حتم چه رفت و همچنان خداوند در حق محمد فرمود که نیست محمد مکر پیغمبری و در میکنند چنانکه در گذشته‌اند پیش از این پیغمبران اگر بمیر دیا کشته بشود ووی از دین بر جی تایید و مرتد می‌شود و هر که طریق ارتداد سپارد زیانی به حضرت خداوند نمیرساند بلکه خویشن را بدو زخم میکشاند و خداوند سپاس گذار انرا پاداش خیر می‌فرماید، آنکه فرمود ای فرزندان قیلة آیا باز داشته میشوم من از ارت پدر و حال آنکه شما در مرئی و مسمع من هستید شمار اعین گرم و باشک شمارا می‌شونم حاضرید و انجمن کرده‌اید و دعوت‌مرا اصحابی فرمائید و بر ظلم وستمی که بمن رسیده دانا وینایید و شما صاحبان عدت و عدت خداوندان سلاح جنک و مبارزت می‌باشید چند که دعوت من متواتر میشود اجایت نمی‌کنید و فریاد مرا می‌شنوید و داد نمیدهید نه آخر شما بشجاعت موصوفید و بخیر و صلاح معروفید و بر گزیده بر گزیده کانید و از اشراف قبائل و سادات عشاور بشمار می‌روید شما طوائف عرب مقائلها کردید و در حروب و مغازی چه تعبعها که متحمل شدید ر با سران قبائل و دلیران مردم و طوائف روزگار مقابله‌ها نمودید و آنها را مغلوب خود گردانید و گردن کشان روزگار را از پای در آوردید و هر گز از مأخان واده دوری نمی‌نمودید و آنچه را که بشما امر میدادیم فرمان می‌بردید تا آنکه بپرکت ما اهل بیت آسیای اسلام؛ گردن در آمد و شیر روزگار فراوان شد و خیرات و میراث در دنیا بسیار کردید و نخوت شرک و جاهایت خاضع و دلیل شد و جوشش دروغ و کدب فروخوابید و آتش کفر و شرک خاموش گردید و دعوت هرج و مرج فرونشست و نظام دین بقوم آمد . فاطمه زهرا سلام الله علیها بدین کلمات چنانکه توانت استنصار نمود و با نوع اش رفاقت و شجاعت آنها را بستود پس از آن در اثبات کفر و ارتداد آنها چنین فرمایشاتی بسرود و حیجت را بما لامزید علیه تمام فرمود فقالت

فَإِنِّي حَرَّتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ وَأَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ وَنَكَصْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ  
وَأَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيمَانِ أَلَا تَقْاتِلُونَ قَوْمًا نَّكْثُوا إِيمَانَهُمْ وَهُمْ وَالْمُهَاجِرُونَ

وَهُم بِدَوْكِمْ أَوْلَ مَرَّةً أَتَخْشُونِمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشُوهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ أَلَا قَدْ  
أَرِيْ أَنْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ وَأَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَالْقِبْضِ وَخَلْوَتِمْ  
بِالْدِعَةِ وَنَجَوْتُمْ مِنَ الصِّيقِ بِالسَّيْعَةِ فَمَجَّبَتُمْ مَا وَعَيْتُمْ وَدَسَعْتُمِ الَّذِي تَسْوَعُتُمْ  
فَإِنْ تَكَفَرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ لِغَنِيٌّ عَنِّيْ حَمِيدٌ أَلَا وَقَدْ قُلْتَ مَا قُلْتَ  
عَلَى مَعْرِفَةِ مِنْتَيِ بالْخَدْلَةِ الَّتِي خَامَرْتُكُمْ وَالْفَدَرَةِ الَّتِي اسْتَشَرْتُهَا فَلَوْبِكُمْ  
وَلَكِنْهَا فِيَضَّةُ النَّفْسِ وَنَفْشَةُ الْغَيْظِ وَخَوْرُ الْقَنَاهِ وَبَشَّةُ الْصَّدْرِ وَتَقْدَمَةُ الْحِجَّةِ  
فِدْوَنْكُمْ وَهَا فَاحْتَقِبُوهَا دَبَرَةً الظَّهَرِ نَقَبَّةً الْخُفِّ بِاِقْيَةِ الْعَارِ مَوْسُومَةً بِغَضْبِ  
اللَّهِ وَيُشَانِرُ الْأَبْدَ مُوَصَّلَةً بِنَارِ اللَّهِ الْمَوْقَدَةِ الَّتِي تَطَلَّبُ عَلَى الْأَفْتَدَةِ فَبَعْنَيْنِ اللَّهِ  
مَا تَفْعَلُونَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيْ مُنْقَلْبٍ يَنْقَلِبُونَ وَأَنَا إِبْنَتُ نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدِيِ  
عَذَابٍ شَدِيدٍ فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ وَإِنْتُمْ تَظَارُوْنَ إِنَّا مُنْتَظَارُوْنَ.

**المقدمة:** نَكَسَ مِنْ بَابِ قَدَادِيِ رَجَعَ عَلَى عَقْبِيِهِ. أَخْلَدْتُمْ إِيْ دَكَنْ وَمَالْ وَبَابَهُ قَدْمُوْنِهِ أَخْلَدَ إِلَى  
أَرْضِ إِيْ رَكَنْ وَمَالِ إِلَى الدُّنْيَا وَشَهْوَاتِهَا-الْخَضْنِ سَمَّةِ الْعِيشِ وَمِنْهُ عِيشَ خَافِضِ إِيْ وَاسِعٍ. وَابْعَدْتُمْ  
إِيْ تَرْكَتُمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. وَخَلَوْتُمْ إِيْ : اِنْفَرَدْتُمْ بِالْدِعَةِ إِيْ بِالرَّاحَةِ وَالْمَاءِ عَوْضُ عَنِ الْوَاوِ. فَمَجَّبَتُمْ  
مِنْ بَابِ قَلْمَجِ الْمَاءِ مِنْ فَهِ إِيْ دَمِيِ بِهِ وَهِيَتِمْ إِيْ حَفْظَنِمْ كَنَاهَةً عَنِ بِعْثَتِهِمْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِوَمِ  
الْفَدِيرِ نَمْ نَكْثَوْيِعْتُهُمْ وَنَرْ كَوَهْ فَرِيدَاً وَحِيدَاً. دَسَعْتُمْ إِيْ مُنْقَتَمْ مِنْ دَسَعِ درْمَنْجَدِ كَوِيدَسْعِ دَسَعِ قَاءِ  
مَلَاعِفِهِ بَقِيَّهِ وَرَمِيَّهِ وَإِنْ كَنَاهَةَ إِسْتَ اِذَا قَبَالَ صَحَابَهِ بِاسْلَامِ وَادِبَارِ اِيْشَانَ وَاعْرَاضَ آنَهَا اِزَاهَلَ  
بَيْتَ رَسُولِخَدا (ص) مِثْلَ كَسِيَّكَهِ آبَزَلَلَ خُوشَكَوارِيَّا بِنَوْشَدِ پِسَ اِزَآنَ قَيْ كَندَ وَآنَرَا اِزَدَهَنَ  
خَارِجَ بِنَمَايَدَ- تَسْوَعْتُمْ مِنْ سَاغِ- اِذَا سَهلَ- الْخَذَلَةَ تَرَكَ النَّصْرَ. خَامَرْتُكُمْ إِيْ خَالَطَتُكُمْ- اِسْتَشَرْتُمْ مِنْ  
الشَّمارِ وَهُوَ الثَّوبُ الْبَدَنِ. خَوْرُ بَقْعَنِ الْخَاءِ وَالْوَاوِ: الْضَّفَفُ. بَثَةُ الْصَّدْرِ : الْهَمُ الَّذِي لَا يَقْدِرُ صَاحِبُهَا  
عَلَى الْكَتَنَانِ- وَتَقْدَمَتِهِ الْجَهَةُ اَعْلَمُ الرَّجُلِ قَبْلَ وَقْتِ الْحَاجَةِ - نَدَوْنَكَسُوْهَا ضَمِيرِ رَاجِعِ بَغْلَاتِ وَ  
هِيجَنِينِ ضَمِيرِ بَعْدِ اِذَا وَالْحَقْبِ بَقْعَنِ الْحَاءِ وَالْقَافِ جَبَلَ يَشَدِهِ رَجُلُ الْبَعِيرِ الَّتِي بَطَنَهُ كَيْلَا يَتَقدِمُ  
إِلَى كَاهِلَهُ وَهُوَ غَيْرُ الْعَزَامِ وَالْجَمِيعِ اِحْتَاقَبُ- دَبَرَهُ الْجَرْحُ فِي ظَهَرِ الْبَعِيرِ نَقَبَةُ الْخَفِ دَقَّةُ اَسْفَلِ  
رَجُلِ الْبَعِيرِ كَنَاهَةُ هُنْ كَوْنَهُ اِعْرَجَالِمْ يَقْدِرُ عَلَى الشَّيْ - مُوسُومَةُ مِنْ الْوَسْمِ وَهُوَ الْمَالَمَةُ

**ترجمة :** اَكْنَونْ چَهْ روَى دَادَهْ كَهْ حِيرَانْ شَدَهْ اِيدَ بَعْدِ اِزَآنَكَهِ اَمْ رَاضِيَّهِ وَ

آشکار و روشن بود و اخفا نمودید و حال آنکه در حالت ظهور و اعلان بود و بعد از آنکه اقدام کردید چرا پشت نمودید و بعد از آنکه ایمان آوردید چرا هشتر کشید آیا مقائله و جنایت نمیکنید با قویی که عهد خود را شکستند و رسول خدا را خواستند از مکه اخراج نمایند و حال آنکه با شما ابتدا بقتل کردند آیا از ایشان میترسید پس خداوند سزاوار تر است از اینکه از او بترسید اگر از زمرة مؤمنین باشیدا کنون نگرانم که بجانب تنعم و آسایش میل کردید و آنکس که در حل و عقد امر خلافت از شما سزاوار تر بود اورا از هر کز خلافت دور کردید و باراحتی و تن آسائی خلوت کردید و از شدت و سختی بر فاهیت و وسعت در آمدید و علم و معارف را پشت پازدیدو پرده بر افکنیدید از آنچه پوشیدید و از دهن بیرون دادید آنچه بنوشیدید و آنچه را بهسهوlet تناول کردید بسختی استفراغ نمودید اگر شما و همه اهل زمین کافرشوند همانا خداوند حمید و غنی است و احتیاجی بشما ندارد و این را بدانید که، من گفتم آنچه را که گفتم باعلم باینکه شما نصرت من نخواهید کرد و دانا بودم بغير و مگر شما که دلها را فرو گرفته و کناره جومی از ما باپوست و گوش شما آمیخته شده ولی چکنم که دردها والمه در سینه ام جمع شده است این سخنان که شرح دادم دودحزن و اندوهی بود که در دل خسته من متراکم شده و آه آتش افزایی بود که از سینه در دمند شمله کشید بحدیکه دیگر طاقت تحمل آنرا نداشتم ناچار شدم که این اندوهها را از دل پر درد بیرون افکنم و خواستم که حجت بر شما تمام کرده باشم اکنون بگیرید و به بربد این شتریکه بناتق غصب نمودید و این دابه خلافت و فد کرا ماخوذ دارید اور ارام و منقاد خود شمارید و با سودگی سوار شوید اما بدانید که پای این دابه مجروح و پشت اوزخم دارد حمل آن عار و ننک آن باقی و برقرار و بوسم غصب خداوند تعالی داغ دار و موسم بودنش به ننک همیشگی آشکار و پیوسته و متصل بنار غصب خداوند گار و کشاننده است را کب خود را بسوی ناریکه شکافته قلب فجارو کفار نابکار است همانا خداوند نگران است بدانچه همیکنید و میداند ظالمان بکجا همیرونند و مقام میکرند و هن دختر پیغمبری هستم که بشیر و نذیر بود از برای شما و بعد از شدید شم ارا بیم

مداد پس بکنید آنچه که میتوانید هانیز انتقام خواهیم کشید اکنون شما منتظر آن روز  
باشید ما نیز منتظر آن روز هستیم

## ويعجني ذكر آيات من قصيدة فاخرة للشاعر المغلق الشیخ کاظم الازرى

وادأقوا البتول ما اشجاها	قضوا عهد احمد في أخيه
ومن الوجد ما اطل بكاهـا	يوم جاتت الى عدى و تيم
والرواسى تهتز من شکواها	فدنـت واشتكت الى اللهـشـكـوى
عـانـدـ القـولـ بـعلـمـاـ وـابـناـ هـاـ	لـسـتـادرـىـ اـذـرـوعـتـ وـهـيـ حـسـرـىـ
حـكـتـ المصـطـفـىـ بـهـ وـحـكـاهـاـ	تعـظـ القـومـ فـيـ اـتـمـ خطـابـ
بـالـموـارـيثـ نـاطـقاـ فـجـواـهاـ	هـذـهـ الـكـتبـ فـاسـتـلـوـهاـ تـرـوـهاـ
شـاملـ لـلـنـامـ فـىـ قـرـبـاهـاـ	وـبـعـعنـ يـوـصـيـكـمـ اللـهـ اـمـرـ
انـ تـزـولـ الاـحـقاـ دـمـنـ طـوـبـاهـاـ	فـاطـمـانـتـ لـهـ القـلـوبـ وـكـادـتـ
نـحنـ مـنـ رـوـضـةـ الـجـلـيلـ جـنـاهـاـ	اـيـهـاـ الـقـوـمـ رـاقـبـ وـالـهـ فـيـناـ
فـيـكـمـ فـاـكـرـ مـوـاـمـوـبـاهـاـ	وـاعـلـمـواـ اـنـتـاـ مشـاعـرـ دـيـنـ اللـهـ
تـرـدـ الـمـهـتـدـونـ مـنـ هـدـاهـاـ	وـلـنـامـنـ خـزـائـنـ الـغـيـبـ فـيـضـ
عـنـ موـارـيـثـاـبـوـ هـازـواـهـاـ	اـيـهـاـ النـاسـ ايـ بـثـتـ نـبـىـ
بـاحـادـيـثـ مـنـ لـدـنـهـ اـفـتـراـهـاـ	كـيفـ يـزـوـىـ عـنـيـ تـرـانـىـ عـتـيقـ
وـتـيـماـ مـنـ دـوـنـتـاـ اوـصـاهـاـ	كـيفـ لـمـ يـوـصـنـاـ بـذـلـكـ مـوـلـانـاـ
وـاسـتـحقـتـ تـيـمـ الـهـدـىـ فـهـاهـاـ	هـلـ رـانـاـ لـاـنـسـتـحـقـ اـهـتـداءـ
بعـدـ عـلـمـ لـكـيـ تـصـيـبـ خـطاـهـاـ	اـمـ تـرـاهـ اـضـلـنـاـ فـيـ الـبـرـايـاـ
حرـمةـ الـمـصـطـفـىـ وـمـارـيـاهـاـ	اـنـصـفـوـانـىـ مـنـ جـاـبـرـيـنـ اـضـاءـاـ
بـالـجـمـلـهـ چـونـ فـاطـمـهـ زـهـرـاـ سـلامـ اللـهـ عـلـيـهـاـ اـيـنـ خـطـبـهـ کـهـ رـخـنـهـ درـآـفـانـ اـرضـينـ	بـالـجـمـلـهـ چـونـ فـاطـمـهـ زـهـرـاـ سـلامـ اللـهـ عـلـيـهـاـ اـيـنـ خـطـبـهـ کـهـ رـخـنـهـ درـآـفـانـ اـرضـينـ
وـسـمـاـواتـ مـيـكـرـدـيـاـيـ بـرـدـ اـبـوـبـكـرـ تـرسـيـدـ مـبـادـاـ دـلـ اـنـصـارـ نـرمـ بـشـودـ وـبـرـايـ نـصرـتـ	وـسـمـاـواتـ مـيـكـرـدـيـاـيـ بـرـدـ اـبـوـبـكـرـ تـرسـيـدـ مـبـادـاـ دـلـ اـنـصـارـ نـرمـ بـشـودـ وـبـرـايـ نـصرـتـ

آن بانوی عظیمی قیام کنند بدین کلمات در پاسخ آنمودرہ آغاز سخن کرد و مردم را از جوش و خروش آرام کرد

قال يا ابنة رسول الله لقد كان أباك بالمؤمنين عطوفاً كريماً رؤفاً رحيمأ وعلى الكافرين عذاباً أليماً وعقاباً عظيماً فإن عز وناه وجدناه أباك دون النساء وأخا ابن عمك دون الرجال آثره على كل حريم وساعده على كل أمر جسيم لا يحبكم إلا كل سعيد ولا يُبغضكم إلا كل شقي فأنتم عترة رسول الله الطيبون والخيرية المنتجبون على الخير أديتنا وإلى الجنة مسالكنا وأنت يا حيرة النساء وإبنة خيرة الأنبياء صادقة في قولك سابقة في وفور عفلك غير مردودة عن حقيقك ولا مصدودة عن صدقك والله ما عدوت رأي رسول الله ولا عملت إلا بإذنه وإن الرائد لا يكذب أهله وانتي أشهد الله وكفى به شهيدا إنتي سميت رسول الله عليه السلام يقول نحن مما شر الأنبياء لا نورث ما تركتاه صدقة لا نورث ذهباً ولا فضةً ولا داراً ولا عقاراً وإنما نورث الكتب والحكمة والعلم والنبوة وما كان لنا من طعمة فليولئي الأمر من بعدنا إن يحكم فيه بحكمه وقد جعلنا ما حاوته في الكروع والصلاح يقاتل به المسلمين ويُجاهدون الكفار ويجالدون المردة الفجّار وذلك باجماع من المسلمين لم أفرد به وحدني ولم استبعد بما كان الرأي فيه عندي وهذه حالی ومالی هي لك و بين يديك لا نزوی عنک ولا ندی خر دونك وأنت سيدة أمة أيك الشجرة الطيبة لبنيك لا يُدفع مالك من فضلک ولا يوضع من فرعك وأصلك حکمک نافذ فيما ملکت يداک فهل ترى ان أخالف في ذلك أباك .

ابوبکر پاسخ گفت ای دختر پیغمبر پدر تو مؤمنانرا مظہر کرم و کرامت و مظہر رحمت درافت بود و کافرانرا مصدر عنا و عذاب و مورد زحمت و نقمت او پدر تو است نه پدر دیگر زنان و برادر پسرعم تو است نه برادر دیگر مردان و او علی را از همه خویشاوندان و نزدیکان گزیده میداشت و علی اورا در هر کار رایت معااضدت و مساعدت

میافر اشت همانادوست ندارد شمارا مکر سعید و دشمن ندارد شمارا مکر شقی شما ناید  
 عترت رسول خدا راهنمای بسوی جنة الماوی ای بهترین زنان و دختر، بهترین پیغمبران  
 سخن از دراستی و نصفت کفتی و بحضافت عقل از همکان سبقت بر دی هیچ کس ترا  
 از حقوق تو دفع ندهد و ترا بکذب و فریه نسبت نکند سوگند با خدای یکه من  
 فرمان خدایرا پس یشت نیندازم و حکم رسول خدایرا دیگر گونه نکنم خدایرا گواه  
 میگیرم که من ازرسو لخدا شنیدم که همی گفت ماجماعت پیغمبران ارت نمیگذاریم  
 از درهم و دینار و ضیاع و عقار بلکه میراث ما کتب و حکمت و علم و نبوت است و چیز یکه  
 ازما بجای ماند خاص کسیست که بعد از ما بر مسند خلافت جای کند و بپرچه خواهد  
 فرمان نکند و این فدک و عوالی که تو امروز طلب میکنی من از برای تجویز لشکر و  
 اعداد سپاه و آلات حرب و ضرب مقرر داشتم تا مسلمانان در مبارکه مجاہدت با کفار و مجالدت  
 با غجر بکار برد و من در تقریر این امر متفرد نبودم و بهوای نفس کار نکردم بلکه  
 مسلمانان بامن همدست و همدستان شدند و این رای را بصواب شمردند و اینک در  
 اموال و انتقال من رای تر است بپرچه خواهی فرمان میکن تو سیده امت هجمدی و  
 از برآ فرزندات اصل طاهری فضیلت ترا دفع نمیتوان داد و هنوز و مکانت ترا است  
 نمیتوان کرد حکم تو بپرآ نچه در دست من است از همال و حال روان است اما  
 در کار فدک چه توانم کرد آیا تومی پسندی که من با پادر تو مخالفت آغازم و فرمان  
 اورا دیگر گونه سازم چون ابو بکر خواست باین مغلطه کاریها و روباء بازیها حق  
 رابه پوشاند و این اکاذیب و افتراءاتیکه بر رسول خدا ﷺ بربست و نرمی و گرمی  
 و آرامیرا که بخراج آن خدره داد بکمان اینکه میتواند باطل رالباس حق به پوشاند  
 و خود را عادل و بی غرض و بی طرف معرفی بنماید ولی دو باره فاطمه زهرا (ع) چون  
 در بیان مظلوم بموج آمد و اکاذیب و ارجیف او را بر ملا کالنار علی المنار  
 فرموده قاللت :

سبحان الله ما كان رسول الله عن كتاب الله صارفا ولا حكماه مخالفا بل كان  
 يتبع أثره ويقفوا سورة افتتح معون إلى الفدر إعتلاً عليه بالزور وهذا بعد وفاته

شیوه‌ی بما غوی له من القوائل فی حیوته هذَا کتاب اللہ حکماً عدلاً وناطقاً فصل  
یقول یرتني ویرت من آل یعقوب وریث سلیمان داود فین عز وجل فيما وَزَعَ  
علیه من الاقساط وشرع من الفراص والمیراث وأباح من حظ الذکران والاناث  
ما أزاح علمة المبطلين وأزال لتنظیم والشهبات فی الغابرین کلاب بل سولت لكم أنفسکم  
أمرآ فصیر جیل والله المستعان على ما تصفون .

فرمود پاک و منزه است خداوند همانا رسولخدا وَالْكَلِيلُ جز بکتاب خداوند  
کار نمیگرد و همیشه پیرو قرآن بود شما پیرون قانون شریعت از در مکر و خدیعت  
بعد از وفات پیغمبر افتراقات بررسو لخدا بستید واین حیله و مکرهاي شما بعد ازوفات  
پدر بزرگوارم همانند آن مکر و خدیعتی است که در حیاة او در لیله عقبه بقصدقتل او  
کمر بستید و دیها را پرازربیک کرده خواستید. شترو را بر مایند اگر شما مسلمانیداینک  
کتاب خدا حاکم و عادل و فاصل بین حق و باطل است درقصه ذکریا عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید  
ذکریا عرض کرد پروردگارا مرا فرزندی بخش که میراث ازمن واژ آل یعقوب بردو  
می فرماید داود از بهر سلیمان میراث گذاشت و همچنین بهره ذکور و انان را معین  
فرمود حظوظ دختران و پسران را روش ساخت و دست حیله کرانرا از اجرای باطل  
والقای شبهات بازداشت شما نیز این جمله را میدانید و بهوا جس نفسانی و تسویلات  
شیطانی وصول آمال و امانی را ساختگی همی کنید لاجرم شکیباتی نیکو است من دل  
بر صبر نهادم و از خداوند استعانت میجویم که آن منقم حقیقی کیفر کردار شما باین  
اکاذیب که بر پیغمبر بستید در کنار شما بکذارد؛ ابوبکر را دیگر مجال انکار نهاند  
ناچار ازدر مکر و خدیعت به تصدیق آنمخدره زبان برگشاد و گفت :

صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَتْ إِنْتَ مَعْدُنُ الْحَكْمَةِ وَمَوْطِنُ الْهَدِي  
وَالرَّحْمَةِ وَرَكِنُ الدِّينِ وَعَيْنُ الْحُجَّةِ لَا بَعْدَ صَوَابِكِ لَا أَنْكِرِ خَطَايَاكِ هُؤُلَاءِ  
الْمُسْلِمُونَ بَيْنِكِ فَلَدُونِي مَا تَقْدَمْتُ وَبِاقْتَافِ مِنْهُمْ أَخْذَتُ مَا أَخْذَتُ غَيْرُ  
مَكَابِرِ لَا مُسْتَبِدٍ وَمُسْكِنٍ وَهُمْ بِذِلِكَ شُهُودٌ .

ابوبکر گفت خداورسول راست گفته اند و توای دختر محمد ازدر راستی سخن

کردنی و توانی معدن رحمت و موطن هدایت و مصدر رحمت و عمود شریعت و عین حجت ترا از طریق صواب و سداد بر کنار ندانم و گفتار ترا انکار نکنم لکن جماعت مسلمانان بی آنکه مرا خواهشی باشد ورغبتی باین کارداشته باشم قلاده خلافت را بر گردن من افکندند اینکه همگان حاضرند و ناظر بر آنچه من میگویم کواهی دهنند. باین کلمات ابوبکر تقدیر را بگردن مهاجر و انصار انداخت ناچار فاطمه زهراء علیها السلام روی با مهاجر و انصار آورده و باین کلمات ایشانرا مخاطب ساخت؛

وقالت معاشر الناس المسرعة إلى القيل الباطل المغصبة على الفيصل القبيح  
الخاسر أفالا يتَدَبرُون القرآن أم على قلوبِ أقفالها كلامٌ بل ران على قلوبكم ما أسلتمْ  
من أعمالكم فأخذَ بسمعكم وأبصاركم ولبسَ ما تأولتم وسأله ما به اشتربتم وشرّ  
ما منه اعنتم لتبجذنَ والله محبته نقلاً وغيبه وبيلاً إذا كشف لكم الغطاء وبان  
ما وراءه الصرآءَ وبذا لكم من ربكم ما لم تكونوا تحسبون وخسر هنالك المبطلون .

**اللغة الفضية** من باب افعال من اغضى بهم اغفاء و منه غش بصره يعني راي منكراً ولا ينفي عنه الاقفال جميع قتل وهو معروف والكلام استماردة . ران اي غالب . اعتنق ماخوذمن العنت وهو الاخذ بالشدة . غبه بكسر الفين المعجمة و التشديد يعني في يوم لا يكون ; ومنه زر غالباً تزدد جهاً و بيلائى شديد او منه عذاب و بيلائى شديد والوبيل : الوخيم ضد الطرى والوبال الوخامة .

فاطمه(ع) فرمود ای مردم شتابنده بسوی گفتارهای رشت و قبیح و اغماض کننده از کردارهای ناپسندیده آیا در احکام کتاب خدای بنظر تحقیق نمینگرند تابدان کار کنند یا نیک میاندیشند و دانسته و فهمیده نمی پر هیزند زیرا که دلایل ایشان مقول و مختوم است همانا کردار رشت شمادلهای شما را محجوب داشته و چشم و گوش شمارا کور و کر ساخته چه رشت و ناپسند است تأویل شما که بدستیاری آن حق را پایمال ساختید و خلافت را از مرکز خود تحویل دادید و بجای امیر المؤمنین علیه السلام بدلي رشت فراردادید و معاوضه نکو هیده نمودید بخدا قسم که حمل کیفر این کردار و خیم و ناگوار و عاقبت این کار ساخت و ناهموار است گاهی که پرده از کار بر افتاد و پوشیده ها آشکار گردد و عذاب خداوند قبار که هر گز گمان نداشتید در رسید کار کنان باطل زیان

کار شوند و اهل باطل ذیان خویش در پابند

فاطمه زهرا سلام الله علیها چون احتجاج خویش را خاتمه داد افغان و خیزان با  
جسم کریان و دل بریان خود را بر سر قبر پیغمبر رسانید و چندان گریست که خاک قبر را  
بآب و بدم گان عجین نموده و این اشعار بسر ود

هر شیء فاطمه بوسز قبر پیغمبر

لوكنت شاهدعا لم يكابر الخطب  
واختل قومك فاشهدهم فقد نكبوها  
عند الاله على الادينين مقترب  
لما مضيت وحالت دونك الترب  
لما فقدت وكل الارض مغتصب  
عليك تنزل من ذى العزة الكتب  
فقد فقدت فكل الخير محتاجب  
اذغبت عنك حالت دونك الكتب  
من البرية لاعجم ولا عرب  
ي يوم القيمة انى سوف ينقلب  
منا العيون بتهمال له سكب  
صافى الضرائب والاعراق والنسب  
واصدق الناس حين الصدق والكذب  
ففتاب عنك فكل الخير محتاجب  
وسيم سبطاك خسفا فيه لي نصب  
قد كان بعدك انباء و هنبلة  
انا فقدناك فقد الارض و ابلها  
و كل اهل له قربى و منزلة  
ابدت رجال لناجوى سدورهم  
تجهمت ارجال و استخفف بنا  
و كنت نورا و بدرأ تستضاء به  
و كان جبريل بالآيات يومنسا  
فليت قبلك كان الموت صادفـا  
انا رزقنا بما لم يرزق ذو شجن  
سيعلم المتولى الظلم حامتنا  
وسوف نبكيك ما عشنا وما بقيت  
و قد رضينا به محضا خليةـة  
ففانت خير عباد الله كلامهم  
و كان جبريل روح القدس زائرنا  
ضاقت على بلاد بعد ما رحبت

**اللغة هبنة الدواهى الشديدة** - الغطب بفتح الاول و سكون الثاني جمه خط وب  
و منه خطب جليل اى امر عظيم - و ابل: المطر الشديد - ختل بفتح الاول و الثاني بمعنى  
القفر والجلبة. التجوى ابدى اى اظهر ما في قلوبهم من البغض والعناد - تعبينا اى استقبلنا .

الكتب بالناء الثالثة والكتيب والجمع كتب بضمتين: الرمل المستطيل. حام بحوم حوماً إذا دار و منه من حام حول العي بوشك ان يقع فيها - تهال من همات عيناه اذا فاضت دموعاً لضرائب الاشكال جمع ضربب و ضرب الشيئ مثله كتابة عن اصول طاهرة، فاطمة بعذار انشاء اين اشعار همچنانکه سیلاب اشکش متراکم بود با یک هالم حزن و الدوه بسوی خانه روان شد و امیر المؤمنین انتظار مقدم اورا داشت چون خورشید جمال فاطمه اذائق خانه طالع کردید بسوی امیر المؤمنین توجه فرمود و او را باین کلمات جان گذاز مخاطب نمود

فقالت يابن أبي طالب إشتملت شملة الجنين وقدمت حجرة الظنين نقشت قادمة الأجدل فخانک ريش الأعزل هذا ابن أبي قحافة يبتزني نحيلة أبي وبليفة ابنی والله لقد أجهر في كلامي وأقفيته أللّه في خاصمي حتى حبستني القليلة نصرها والمهاجرة وصلها وغضت الجماعة دوني طرفها فلا دافع ولا مانع خرجت كاظمة وعدت راغمة اضرعت خدك يوم اضعت حدك إفترست الذباب وافتسرك الذباب ما كففت قاتلا ولا أغنيت بatalا ولا خيار لي ليتنى مت قبل هنستي وتوفيت دون ذلکي عذيري الله هنک عاديأو هنک حاميأو بلي في كل غارب وبلي في كل شارق مات العمد ووهنت العضدشکوای إلى أبي وعدواي إلى ربی اللهم أنتأشد قوّة وحولاً وأحدّ بأساًوتکيلا

**اللغة الظنين المتهم** - النفن يعني الفسخ والكسر - قادمة الأجدل جمعه قدامى على وزن جبارى اسم است از برای چهار پر یاده پر که در پیش بال برند کان است - جدلات العجل جدله جدلا فتلته محکما - والاجدل السفر وهو من طيور البارحة - والعبارة كتابة عن قتل الشجمان - فخانک وفي بعض النسخ بالنون . خات البازى يعني فرود آمد باز برای شکار و خات خبا و خوبنا ای صوت والغوات بالتجويف دوى جناح العقاب - الاعزل الاجرد الذى لا شمر له . ابتزني من بزدى يعني اخذنى من قهرها بعيله و بليه مصبرا و فى بعض النسخ نحله و بللة و هما يعني طمة و الارث . الد شيد العداوه فى الخصومة قبلة اسم ام الاوس والخرج - ما كففت اى ما منعت . هنستي العادة فى الرفق و السكون عذيرى الله يعني عذر خواه من از تو خداوند است - عاديا اى تجاوز عن الحد - العد يعني الاستوانة والمراد به رسول الله ص - دهت اى ضفت . عدوت فلانا عن الامر اى صرفه . تکيل المقوية

ترجمه عرض کردای بسر ابوطالب همان خویشتن را در شمله پیچیده ای همانند  
 جنین در رحم و در گوشة خاه روی از مردم پنهان کرده ای همانند شخص تمثیل زده  
 مکر تو آن نبودی که شیر شرز و ازدهای دمنده بمیدان تعالی ساختی و ابطال رجالرا  
 پاییمال آجال ساختی و چون عقاییکه از فراز به نشیب آید برای صید خود گردن کشان  
 عرب افریسه ذوالفقار خود مینمودی چه شد که امروز دستخوش مردم دليل وزبون  
 آمدی اینک پسر ای قحافه عطیه پدر مراد بلقه فرزندانمرا از من باز گرفت و بغض  
 آنرا اتصرف کرد و چهار آبامن دق باب مخاصمت و مبارات میکند امر و زچند که توانست  
 در سخن گفتن بر من فزونی جست و بغلظت طبع و شراس است خوی جسارت نمود مردم او و  
 خزرج بن اعتابی نکردند و مهاجر این دست از حمایت من برداشتند او لاد قیله  
 و دیگر مردمان چشمها فرو خواهانیدند و مران ادیده انگاشته اند و دردفع ترک و تاز  
 او هیچ دافعی و هانعی بچای نمایند همانا من با خشم و غیظ از خانه بیرون شدم و دليل  
 وزبون باز آمد تو نیز خویشتن را در مضيق مذلت در انداختی آن روز که منزلت و  
 مکانت خویش را دیگر گون ساختی ازیس آنکه گران عرب افریسه شمشیر آبدار  
 نمودی امروز مگسان ترا فریسه خود ساخته اند و مردمان پست دست بر تو یافته اند  
 منصب خلافت را مخصوص نمودند و عوالی فد کرا مصبوط ساخته اند و من آز سخن حق  
 خویشتن داری نکردم و از در باطل بیرون نشدم لکن نیروی اجرای حکم حق نداشتمن  
 کلش از این پیش می مردم و این روز را نمیدیدم اکنون از این سخنان که در حضرت تو  
 شکایت کردم خداوند عذرخواه من است ای وای برشبهای من ای وای بر روزهای  
 من سایه پدر از سرم رفت بازویم سست شد چکنم جز اینکه شکایت بنزد پدر برم و  
 رعایت از حضرت داور خواهم آنگاه روی نیاز بدرگاه خداوند چار مساز آورد و گفت  
 الها پروردگارا نیروی تو از همه کس افزونست و عذاب و عقاب تو از حوصله حساب  
 بیرون است این وقت امیر المؤمنین فرمود لا دیل عليك بل و دل على شائٹ نهنی عن  
 وجدها یا بنة الصفوہ و بقیة النبوة فما و نیت عن دینی ولا اخطوات مقدوری فان کنت  
 تریدین البلاعه فرزقك مضمون و کفیلک هامون و ما اعدلک افضل مما قطع عنك

فاحتملیمی لله فقات حسبي الله و امسكت .

اهیر المؤمنین ﷺ فرمود ويل ووای از براي تو مباد بر من خشم مكير اي دختر  
 بر گزيرده موجودات و ياد گارنبوت تو خود ميداني و عالم هستي که من در كاردين سستي  
 نکردم و آنچه در خور بازوی من بود تقادع نور زید اکذون اذاین جوش و خروش  
 آرام گير و آتش دل و شراره سینه خود را با آب صير و شکيبائي خاموش فرما همانا  
 خداوند کفیل امر وضامن رزق تو است آنچه از بير تونها بهتر از آن است که از  
 تو قطع شده پس در راه خداوند طريق شکيبائي ومصابر پيش دار لاجرم فاطمه عرض  
 کرد خداوند متعال کفايت امر مرآ خواهد فرمود و خاموش گردید

## وأن قيل

ابن کونه کلمات منسجع و مقفا در مقام خطاب عتاب بامير المؤمنين ﷺ از فاطمه  
 چکونه روا است با آن مقام عصمت که داراست آیاميتوان گفت که اين جملات عتاب آميز  
 و اين تعریضات از ملاحظات اين خطبه است.

## قلنا

اولا هرگز جاي اين احتمال نیست و اين کلمات با اصل خطبه در يك سيان  
 است و همان جواب را که ابن ابي الحديد در موضوع خطبه شقشقيه داده است که اين  
 خطبه باسائر نهج البلاغه در يك سيان است هرگز احتمال الحال نمير و دوخطا کرده است  
 کسی که میکويد اين خطبه شقشقيه از گفته های سيد رضی است همین سخن در اينجا  
 گفته ميشود که اگر کسی اين احتمال را بدده البته خطأ رفته است و دچار اشتباхи  
 شده است

و ثانيا اين کلمات اصلا منافي با مقام عصمت و عظمت آن مخدره نیست چه آن  
 که اين کلمات اشد از کردار و گفتار موسى بن عمران علی نبینا ﷺ با برادرش هارون  
 نبود که چون از کوه طور مراجعت کرد و دید بنی اسرائیل گوساله پرست شدند رو

بهارون کرده باشد غصب کفت ای هارون چه مانع تو شد که هنگامیکه بنی اسرائیل را دیدی گمراه شدند و گوساله را پرستیدند و از طاعت تو بیرون رفته اند تو پیروی من در خشم و غصب بر آنها نگردی آیا مخالفت کردی امر ووصیت هرا پس از شدت غصب بایک دست سر هارون را و بایک دست محسن اورا بظرف خود کشید و این در مقابل چشم بنی اسرائیل بود و هارون در مقام استر حام بر آمد و برای نرم کردن دل برادرش گفت ای پسر مادرمن با من مدارا کن ریش و موی سر مرانگیز من ترسیدم اگر با آنها طرفیت بنمایم دودسته شوند آنوقت آتش جنگ مشتعل بشود و شما بمن بکوئید تو سبب این تفرقه و جنگ شدی و هر اعات وصیت و سفارش هرانگردی چنان چه خداوند متعال در سوره طه آیه نود و پنجم این حکایت را بیان فرموده (۱) و نیز در سوره اعراف آیه ۱۴۹ میفرماید

ولما رجع موسى الى قومه غضبان اسفًا قال بنسما خلفتمنی من بعدی اعجلتم امر ربکم و القى الا لواح و اخذ براس اخیه يجره اليه قال ابن ام ان القوم استضعفوني و کادوا يقتلونني فلاتشمت بي الاعداء ولا تجعلنى مع القوم الظالمين.

یعنی هنگامیکه موسی طه از کوه طور مراجعت فرمود و بعمل زشت بنی اسرائیل مطلع گردید متأسفانه با نهافرمه در کمال غیظ و غصب ای قوم بسیار کار بدی کردید بعد از رفتن من گوساله را پرستیدید و کافر شدید آیادر مخالفت امر پروردگار خودتان تعجیل گردید و از غصب الواح توریة را بر زمین انداخت که شکسته شد و بعضی از شکستهای او مفقود گردید و از غصب سر و کیسوی برادرش هارون را گرفت و بظرف خود کشید و هارون برای تحریک عطوفت هوسی گفت ای پسر مادرمن بر من غصب مکن که من تقصیری ندارم آنچه تو انتstem باین مردم نصیحت نمودم اعتنا بحرف من نگردند و مرا بیچاره و ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بقتل برسانند باهن رفقاری مکن که مورده شمات دشمنان واقع بشوم و هرا نظیر آنان که گوساله پرستیدند

(۱) قال ياهارون مامتك اذدايهم ضلوا الاتبعين افعصيت امرى قال يابن املأ تأخذ بلطفى ولا برأسى انى خثبت انى قول فرقت بين بنى اسرائیل ولم ترقب قوله )

شایسته عتاب مدان.

پس هر گاه موسی بن عمران که پیغمبر صاحب شریعت و کتاب و مهصوم با برادرش چنین باشد کردار و گفتار او کسی را نمیرسد که نسبت گناهی و تقصیری بموسی یا هارون بددهد چون هر دو پیغمبر معصوم بودند و موسی قاطع بود که هارون تقصیری ندارد همچنین فاطمه زهراء بلکه بطريق اولی درمان چنین فیه راه اشکال مسدودتر است کمسا لایخفی لآن من شان النساء الرقة والجزع.

و ظاهرا این گونه مخاطبات در مثل مورد فاطمه زهراء سلام الله علیها را اصلا اطلاق عتاب نمیتوان کرد بلکه این شکایت و تظلم است و فرق است بین شکایت و تظلم و بین عتاب و تعریض ذرم موضوع موسی علیه السلام و برادرش هارون اطلاق عتاب و تعریض صحیح است بخلاف ما چنین فیه وعادت در میان همه طبقات مردم است که هر گاه بر آنها ظلمی بشود شکایت و تظلم خود را در نزد بزرگ عشیره میبرند و درد دل خود را باو میگویند و فاطمه زهراء غیر از امیر المؤمنین کسی را نداشت که با او درد دل بنماید و شکایت از ظالم بفرماید .

و رابعآً بلکه میتوان گفت که بر فاطمه لازم بود این جوش و خروش وشور و آشوب را بنماید تا کفر غاصبین بر عالمیان واضح گردد چنانچه موسی بن عمران باعلم بعد تقصیر هارون آن غصب را نمود تا بر بنی اسرائیل معلوم شود عظمت گناه ایشان در اینجا هم فاطمه با اینکه امیر المؤمنین سرموئی برخلاف تکلیف خود عمل نفرموده مع ذلك این جوش و خروش برای همین بود که عادل از ظالم تمیز داده بشود و باطل از حق جدا گردد و جمیع که خمیر مایه فطرت ایشان از ترشحات ولایت بهره یافته از طریق ضلالت و غوایت بازشوندو بشاه راه شریعت و هدایت روند.

و رابعآً بعد از مملکة ثبوت عصمت برای اهل بیت عقول مادرگ نکند اسرار اهل بیت را و اسرار اعمال آنها بر مامکشوف نیست و مستور است و از مدرکات امثال ماهردم دور است و بغیر اهل بیت کسی را آنها آگهی نیست بلکه مقداد و ابوذر و سلمان بـ امنزلت سلمان منا اهل البيت تمنای این مطلب نکردنند منقول است که سلمان رضی الله عنہ در

خدمت امیر المؤمنین علیه السلام از غصب فدک و تقادع آنحضرت اظهار ضجرتی کرد آن حضرت فرمود هان ایسلمان میخواهی از اسرار اهل بیت آگاهی بدست کندی بدیهی است که بغیر اهل بیت عصمت علیهم السلام هیچ آفریده ایراتوانی حمل این بارگران نیست همانا فاطمه که محدثه بود و بحکم احادیث صحیحه بعلم ماکان و ما یکون عالم بود لاجرم از آن پیش که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم وداع جهان گوید و این حوادث هایله نازل گردد از مخالفت در امر خلافت و ضبط فدک و عوالی آن آگهی داشت و بحکم عصمت که تشریف موهوبه یزدانی است جز بحکم خدا و رضای علی مرتضی سخن نمی فرمود و سخن او همان سخن امیر المؤمنین بود و حاشا که سیده نسوان و ودیعه خداوند رحمن در مقابل امیر المؤمنان سخنی گوید که سبب غصب آنجناب شود چه آنکه محل این عصمة الله و مناعت این صدیقه کبری از فلک اطلس محکم ترویج تر است مخدده ایکه چادر او مرقع بلیف خرما باشد و کراراً حسین را گرسنه بدارد و طعام آنه را بسائل رساند البته مملکت دنیاد را نظر او با پرذبای بیمزان نمیرفت چه رسید بفقه و عوالی آن،

### پایان

جلد اول در غرة شهر ذى الحجه الحرام سنة ۱۳۶۹ و الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی سید المرسلین وآلہ الطاهرين والسلام علی اخوانی المسلطین انشاء الله در جلد ثانی این کتاب قرائت خواهید فرمود مفاسدیرا که بر غصب فدک مترب گردید در ضمن بیست و شش امر که هر یک برهان قاطعی است بر فساد مذهب عامه باقیه زندگانی صدیقه کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها و باره اخبار و حکایات در فضیلت ذریه ایشان وقلیلی از قصاید در مثاقب و مراثی راجع بعضت کبری(ع) و بحمد الله تحت طبع است انشاء الله بزودی منتشر خواهد شد.

کتاب لو تامله ضریر	لعاد کریمته بلا ارتیاب
لو قد مر حامله بقیر	اصارالمیت حیافی التراب

---

كتابي سرف الارض و اسلك فجاجها	و خل عباد الله تبلوك ما تتلو
فما بك من اكذوبة فساخ اقويا	ولا بك من جهل فيزرى بك الجهل
	ذبح الله محلاقي

# فهرست محتویات کتاب

۶۵ قصيدة عربية موالد به وقصيدة فارسي	دیباچه کتاب
۶۸ کفالت رسولخدا از فاطمه زهرا(ع)	۴ معنی ام ایها
۷۰ اثر طبع آفای کچوری و میرزا جواد	۸ معنی ام الاسماء و ام الہئاء
تجلى	۹ معنی ام العلوم و ام الفضائل
۷۴ نوافاطه زهرا(ع)	۱۰ قصيدة عربیه مخمس
۷۴ هجرت فاطمه زهرا از مکه بمدینه	۱۱ ام الکتاب
۷۶ ورود فاطمه بمدینه	۱۲ سائر کنیهای فاطمه زهرا(ع)
۷۷ تزویج فاطمه زهرا باعلی مرتضی(ع)	۱۳ القاب فاطمه، و آن صد و چهل لقب است
۷۹ رفتن امیر المؤمنین برای خطبه فاطمه	۱۶ معنی بتول و چند شعر فارسي
۸۳ تزویج فاطمه در آسان و خطبه	۱۹ معنی الطاهرة واللیدة
راحیل ملک	۲۰ معنی سیدة النسوان والحوراء
۸۵ تزویج فاطمه در زمین با امیر المؤمنین	۲۲ معنی العذراء و بارهای اشعار
علیه السلام	۲۳ معنی القيبة والحرة
۸۹ صداق فاطمه زهرا(ع)	۲۴ معنی الحصان
۹۱ جهیزة فاطمه زهرا(ع)	۲۵ معنی العائنة والزهراء
۹۳ زفاف فاطمه(ع) و ولیمه عروسی	۲۹ معنی المنصورة و بارهای از اشعار
۱۰۰ آمدن رسولخدا (ص) بمبارکباد	۳۱ معنی الصدیقة الكبرى
فاتمه(ع)؛	۳۲ معنی الزکۃ و قصيدة عربیة
۱۰۲ نزول هدیه و حلة بهشتی برای فاطمه	۳۳ معنی الرانیة والمرضیة
۱۰۲ حدیث اولاً علی لماکان لفاطمه کفو	۳۵ معنی البارکة
۱۰۴ بوشیدن فاطمه حلة بهشتی را در	۳۶ معنی التوریة والمریم الكبرى
شب زناف	۳۷ معنی المحمدیه و بارهای از اشعار
۱۰۶ تساوی فاطمه با انبیاء عظام	۴۱ در اسم فاطمه زهرا (ع)
۱۱۲ تقدم بتول عندها برمیم کبری	۴۲ بیان ده وجدر معنی اسم فاطمه(ع)
۱۱۴ تبیش حضرت فاطمه برای آدم و حوا	۴۴ ابداع نورفیض ظمیر و فاطمه(ع)
در بهشت	۴۹ اثر طبع آفای گلبایگانی قصيدة
۱۱۷ قصيدة میمیه از میرزا محمد قمی ره	۵۰ انقاد نطفه فاطمه زهرا(ع)
<b>۱۱۸ اقلیلی از همچجزات و</b>	۵۵ توسل انبیاء (ع) و ام سالفة بنور
<b>خارق عادات فاطمه (ع)</b>	۵۶ فاطمه رائمه فارسي
۱۱۸ فهرست معاجز کدشته	۵۷ قصيدة رائمه فارسي
۱۱۹ داستان عروسی رفتن فاطمه و نظر	۶۰ قصيدة موادیه فارسي و عربی
در این روایت	۶۲ خبر مفضل در ولادت فاطمه(ع)
۱۲۲ نزول مانده در قسمه دینار	
۱۲۳ طعام شدن سنک ریزه ذرمیان دیک	

**۵۵ ولادت فاطمه زهرا (ع)**

- ۶۰ قصيدة موادیه فارسي و عربی
- ۶۲ خبر مفضل در ولادت فاطمه(ع)

- |   |   |
|---|---|
| ۱۷۷ تجلیلات رسول‌الله و علی مرتضی از<br>فاطمه زهرا(ع)<br>۱۷۹ فاطمه و عبادت<br>۱۸۰ فاطمه و جزء‌العلاء<br>۱۸۴ خبر پرده و کوشواره<br>۱۸۵ فاطمه و علم<br>۱۸۶ خبر مصحف فاطمه<br>۱۸۹ قطعه دیگر از قصیده غافل  | ۱۲۴ نزول مائده درقصة دوکرده بان<br>۱۲۵ نز لباس برای حسین علیهم السلام<br>بدعای فاطمه(ع)<br>۱۲۶ گردیدن آسیا بخودی خود<br>۱۲۷ تابش نور از چادر فاطمه(ع)<br>۱۲۸ جنبیدن کهواره<br>۱۲۸ بلند شدن ستونهای مسجد<br>۱۲۹ نزول مائده بروایت علی بن ابراهیم<br>۱۳۰ نزول مائده درقصة اعرابی و سوسار<br>۱۳۴ آمدن سه حوزه با رطب بهشتی<br>بزیارت فاطمه(ع)  |
| ۱۹۱ صدق لهجه فاطمه و احادیث حسن<br>معاشرت او<br>۱۹۴ احادیث تسبیح فاطمه و نواب آن<br>۱۹۷ نواب تسبیح تربت<br>۱۹۸ احادیث خیر نساء، العالیین اربع<br>۲۰۱ اثر طبع غافل در مذممح صدیقه طاهره<br>۲۰۳ حدیث ان فاطمه لسان‌الیزان<br>۲۰۴ بودن فاطمه لفاح شجره‌طیبه<br>۲۰۴ احادیث من آذا فاطمه و نظائر آن<br>۲۰۷ شدة حب النبی لفاطمه<br>۲۰۸ طیب راحتها<br>۲۰۹ أنها حوراء انسية<br>۲۰۹ کرامتها على الله<br>۲۱۰ نامه برات آزادی از جهنم<br>۲۱۰ تابش نور از نتایای فاطمه<br>۲۱۰ صفة قصر فاطمه<br>۲۱۱ تفسیر حی على خير العمل<br>۲۱۲ دوازده زنرا خدای متعال در قرآن<br>بکنایت نام برده<br>۲۱۳ ده تن زنان را بعطا دهد چیز بر گزیدم | ۱۳۶ فرود شدن جامه بدعای فاطمه<br>۱۳۷ نزول مائده درقصة قطیفه<br>۱۳۸ ناله کردن فاطمه و بیرون کردن دستها<br>را اذکون<br>۱۳۸ نزول انواع میوه‌ای بهشتی برای<br>فاطمه(ع)<br>۱۳۹ حدیث رطب<br>۱۴۱ احضار چهار نوع از طعام برای<br>فاطمه(ع)   |
| ۲۱۴ حدیث ای شی، خیر للنساء<br>۲۱۴ حدیث کربلا التخل<br>۲۱۵ ساعت استیغاثت دعا   | ۱۴۱ تکلم ناقه با فاطمه زهرا(ع)<br>۱۴۲ حکایک طبق اثار<br>۱۴۴ فروبردن ذست خود رادردیک در<br>حال جوشیدن<br>۱۴۴ تکثیر طعام قلیل واستشام رامحه<br>بهشت از فاطمه(ع)<br>۱۴۴ ان طبع آفاقفتح الله قدسی<br>۱۴۸ فاطمه و زهد و خشیت او از حق تعالی<br>۱۵۲ ذکر آسمانیه که در شان فاطمه مؤلس<br>۱۶۲ حصمت فاطمه زهرا(ع)<br>۱۶۹ یک قطعه از قصیده غافل<br>۱۷۰ چرا نام فاطمه در قرآن نیست<br>۱۷۱ تجلیلات باری تعالی نسبت بفاطمه<br>زهرا(ع)<br>۱۷۵ عناد غریب و ته محب عجیب<br>۱۷۵ ان طبع میدزایعی مدرس اصفهانی |

- |   |  |
|---|--|
| <p>۲۵۱ اخبار حق تعالی از ظلیلیکه بر فاطمه وارد شود</p> <p>۲۵۲ اخبار رسول خدا من از ظلیلیکه بعداز او بر فاطمه مشتود</p> <p>۲۵۵ واردات احوال فاطمه زهرا هنگام آمدن عمر بر درخانه</p> <p>۲۶۰ چگونه علی را از خانه بسوی مسجد بردن</p> <p>۲۶۲ اترطیع شیخنا العلامه المجتهد حجه الاسلام شیخ محمدحسین اصفهانی</p> <p>۲۶۵ رفتن فاطمه زهرا از خانه به مسجد رسول خدا در طلب علی مرتضی(ع)</p> <p>۲۶۶ اترطیع شیخ صالح حلی (ره)</p> <p>۲۶۷ نامه عمر بن الخطاب به عویشه</p> <p>۲۷۰ هجوم بخانه فاطمه برایت بیت الاحزان</p> <p>۲۷۱ اترطیع سید محمدحسین قزوینی</p> <p>۲۷۲ احتجاجات امیر المؤمنین باصحاب سقیفه</p> <p>۲۷۶ اکاذیب ابویکر</p> <p>۲۷۹ پارهای از مرانی</p> <p>۲۸۱ قضیه حرث باب در تند اهل سنت چگونه است</p> <p>۲۸۲ قول سی هشت نفر از علماء سنت درباره اراده عمر و قسم یاد کردن او که این خانه رامیسوزانم</p> <p>۲۹۳ ذکر دوازده امر که این اراده موجب کفر شیخین است .</p> <p>۲۹۸ ذکر باره از مرانی</p> <p><b>گویا ۳۰۰ دامنهان غصب فدک</b></p> <p>ودر آن چند امر است</p> <p>۳۰۴ در بیان ذبح</p> <p>۳۰۶ توپیش فدک بر فاطمه (ع)</p> <p>۳۰۷ در حدوقدک و منافع آن</p> <p>۳۰۸ احراج عیال فاطمه را از فدک سند و اعتبار خطبه ند کیه از کتب عامه</p> <p>۳۱۱ اصل خطبه مبارکه حضرت فاطمه در مسجد با شرح لغات و ترجمه خطبه</p> | <p>۲۱۶ احتجاج فاطمه ازاعی</p> <p>۲۱۶ غلبه نوروجه فاطمه بر هلال</p> <p>۲۱۷ الوان انوار از صورت فاطمه</p> <p>۲۱۸ سجده افتادن ملاحته از نور فاطمه</p> <p>۲۱۷ حدیث ان الله یفضل لفضیل فاطمه (ع)</p> <p>۲۱۸ پرش فاطمه از مکان ملاقات</p> <p>۲۱۸ نام فاطمه در انجل</p> <p>۲۱۸ سفارشات رسول خدا در حق فاطمه</p> <p>۲۱۹ حدیث من عرف فاطمه</p> <p>۲۲۰ تبسیم فاطمه از خبر مرک خود</p> <p>۲۲۱ اترطیع مولانا حجۃ الاسلام شیخ محمدحسین اصفهانی</p> <p>۲۲۱ قصیده اخراجی لغیره</p> <p>۲۲۲ نام فاطمه بر سرادر عرش</p> <p>۲۲۳ وصیت یغمیر فاطمه را بایان چهار عمل هنگام خواب</p> <p>۲۲۵ اخبار شفاعت و تظلم فاطمه در قیامت روزات فرات در شفاعت فاطمه</p> <p>۲۲۸ روایت جابر در شفاعت فاطمه</p> <p>۲۲۹ روایت عیون در شفاعت فاطمه</p> <p>۲۳۰ روایات ثواب الاعمال در شفاعت فاطمه</p> <p>۲۳۲ روایت جابر در شفاعت فاطمه</p> <p>۲۳۴ اترطیع اختلطوسی</p> <p><b>واردات احوال فاطمه</b></p> <p>در زمان رسول خدا آغاز شد</p> <p>رحمت یغمیر (ص)</p> <p>۲۴۱ کیفیت دفن رسول خدا (ص)</p> <p>۲۴۳ شدة بکاه فاطمه و مصابب او بعداز رسول خدا (ص) .</p> <p>۲۴۴ اترطیع حضرت حجه الاسلام الشیخ محمدحسین اصفهانی</p> <p>۲۴۵ بیهودشدن فاطمه از اذان بلاؤ و دیدن پیراهن پدر</p> <p>۲۴۶ خبر فضه خادمه در شده بکاه فاطمه</p> <p>۲۵۰ خبر محمود بن لیبد و بکاه فاطمه</p> |
|---|--|

نام کتاب  
نویسنده  
ناشر  
تیراز  
نوبت چاپ  
تاریخ انتشار :

ریاحین الشریعه جلد اول  
آقای شیخ ذبیح ا... محلاتی  
دارالکتب الاسلامیه  
تلفن : ۵۶۲۰۴۱۰ - ۵۶۲۷۴۴۹

جلد ۲۰۰۰  
ششم  
بهار ۱۳۷۳ :  
چاپخانه خورشید  
چاپ از